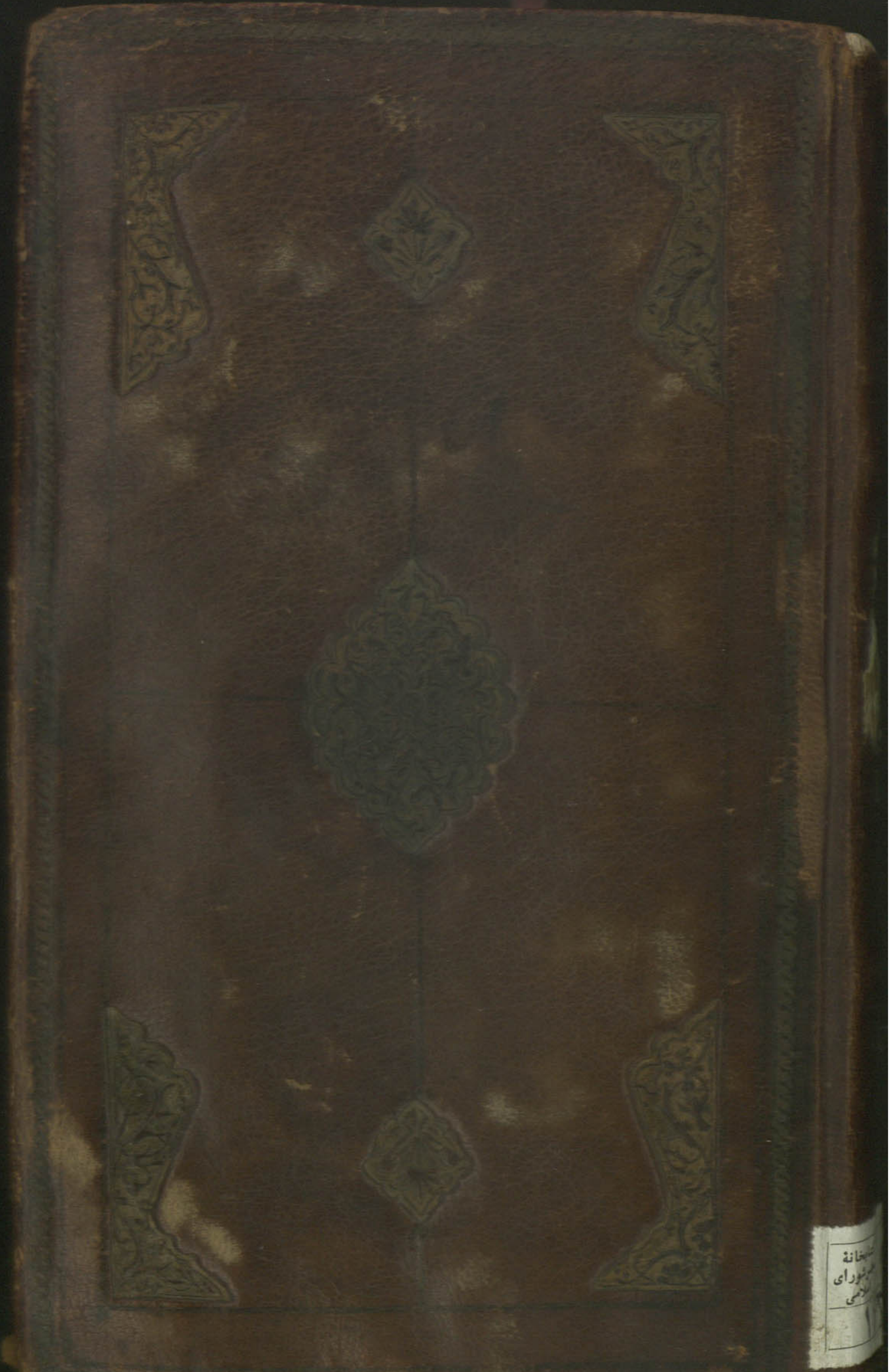


بخانة
شورای
لامی

ان نفعت الذکری عظ الظالمین

ربنا یسر ولا تعسر

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیفهٔ جامعهٔ عالم امکان یعنی ترجمهٔ بلیغهٔ صنایع بدایع آفریدگار تعالی شانه

و تعاظم سلطانه ... ... و ... ... قلم ... ... ار و مقدار

صفحهٔ ... انفسی و آفاقی در نظر هوشیار جلوه نمایست توسن تیزگام سخن سنجان

معابد قدس و دانشوران معالم انس را هرگاه از ادای حق حمد و ثنا در بیدای

ناپیدای حیرت و تشنگی خشک کام و فرسوده کام دارد و زبان فصاحت تبیان

اعجاز بیان مقدمهٔ الجیش رحمت ایزدی و خاتمهٔ الفیض هدایت لم یزلی افصح مخلوقات

و ابدع مکونات محمد عربی هاشمی علیه و علی آله افضل التسلیمات و اکمل التحیات بکلام حقیقت

انتظام لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک گویا گشته بعجز و قصور

اعتراف فرماید بیت از دست و زبان که بر آید، کز عهدهٔ شکرش بدر آید،

باعث جرات فقیر بی بضاعت قطب الدین محمد بن شیخعلی الشریف اللاهیجی مولداً

والیومی

و الدیلمی محتداً که راس المال و ذخیرهٔ مالش حب حضرات طاهرات ائمه دین صلوات الله

و تسلیماته علیهم اجمعین است بر تحریر ترجمهٔ دعوات استجابت آیات حضرت امام المتقین

و سید الساجدین زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام که موسوم و مشهور

بصحیفهٔ کامله و ملقب بزبور آل محمد و انجیل اهل البیت است آنکه چون جمعی از اعلام

علمای فرقهٔ ناجیه یعنی شیعهٔ اثنا عشریه ایدهم الله و کثرهم توفیق تبیین

و توضیح کتاب مستطاب بلاغت انتساب یافته بذل جهد درین باب فرموده

بودند شکر الله سعیهم و رضی عنهم و بنابر اکثر توضیحات و تعلیقات آن بزبان

عربی و یا فارسی مخلوط و ممزوج بعربی گزارش یافته بود پارسی زبانان که تلاوت

ادعیهٔ شریفهٔ سجادیه می نمودند ... ... برایشان لازم

بوده که نمودهای مصرع این ... کشاید دل ترا، قفل از درون کلیدی برون

چه میکند، بمجرد تحریک زبان اکتفا نموده بلا توقف و تفکر مستور شوند آنچه

گویند و از درگاه بی نیاز طلبند لهذا این خاطر فاتر خطور نمود که ترجمهٔ فارسی

محتوی بر حاصل معنی تصحیحات و تحقیقات علمای امامیه اعلی الله تعالی مقامهم

بوده باشد بر هر فقره از فقرات دعوات با فواید مختصر در تحت مناسبت

مقام بموقف عرض ساند اگرچه کلام اعجاز انتظام تراجمهٔ وحی و الهام علیهم سلام الله

الملک العلام از آن رفیع ترست که اقدام افهام کاملان علوم اکتسابیه بپایه

مردمی افکار دقیقه و آرائی صائبه با اوایل آنچه از مزایای لفظیه و معنویهٔ آن توان

مجید گزارش گاه گرانگه

عربی و یا فارسی میباشند
مخلوط و ممزوج بعربی گزار
شش یافته بود

رسیده و یا بحول حمای آن توانند کردید ✦ واین الثری من الثریا ؛ آیا تو کجا و ما کجائیم
اما چون حکمت بالغهٔ حکیم علیم تقدست اسماؤه اقتضای آن نمود که زبان دانان
رموز غیبیه و عالمان علوم لدنیه که حضرات عالیات انبیای عظام و اوصیای
کرام ایشان بوده باشند در هر عصر دیوان مطابق کتب منزلهٔ سماویهٔ الهیه
بمقتضای مصلحت وقت امت خود را بخدا شناسی که اساس دین است راهبری
فرمایند تا غرض اصلی نبوت و نفع کلی سعادت کما ینبغی و یلیق بفعل آمده طاعت
و امر و نواهی نمایند که در یوم التناد ناجی و رستگار گردند خصوص چون
نوبت رسالت و دین پروری و تکمیل امت و عدالت گستری آخرین لبنهٔ
قصر نبوت و ایوان رسالت یعنی وجود باجود احمدی علیه وعلی آله من الصلوات
اتمها وازکاها که حضرت عیسی علیه شرائف التحیة والثنا از یمن مژده رسانی
نام نامی و اسم سامی آنحضرت چنانچه آیهٔ وافی بشارة و مبشرا برسول یأتی من بعدی
اسمه احمد مشعر بدانست جان بمردگان و روان بافسردگان بخشید چنانچه
گفته آمد ✦ عیسی بنام او چو بایام مژده داد ؛ از یمن آن سخن نفس جان بمرده داد ؛
رسید بحسن رفاقت و یمن کفایت مدینهٔ علم نبی را باب و باب او را که
اولی الادیان والالباب اخ الرسول و بعل البتول ابو الائمة الاطهار علی بن
ابی طالب ✦ سلام علی الرحمن نحو جنابه ؛ فان سلامی لا یلیق ببابه ؛ اکمال دین
و اتمام نعمت بغایت ظهور رسید و سلسلهٔ امامت بذریت طاهرهٔ ایشان

ونفوس

که نفوس مقدسه هر یک از مرایای نورانیه و ضمائر صافیه دیگری خلف عن سلف
شرف تشریع کابراً عن کابر کالربع انبوب علی انبوب عکس پذیر حقائق اشیا و شرائع
خالق ارض و سما گشته اتصال فیما ایشان نیز بمصداق کلّم الناس علی قدر
عقولهم باحادیث شریفه و کلمات لطیفه تبیین و توضیح شرائع دینیه و معارف
اسلامیه فرموده حبل المتین دین مبین بدست کار آگاهان صاحب بصیرت
و نیکبختان صافی طویت داده تا هر یک بموجب آیه وافی هدایت والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بقدر اجتهاد و سعی در راه دین و شکست نفس
شیطانی و قوای بهیمی که خصمان بپهلو نشینند چنانچه منظوم خاطر مترجم خطور نموده
✦ خصم بار و به صفت در خانهٔ تن خفته اند ؛ زینهار اندر شکست نفس خود چون بیش باش ؛
طریق ارشاد و گوهر مراد یافتند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و امید از کرم
الهی آنکه دیده و رمد دیدهٔ دوستان اهل البیت رسالت بکحل الجواهر خاکروبهٔ
آستان ملائک آشیان خاتم ولایت محمدی یعنی صاحب الامر والزمان علیه سلام الله
الملک المنان که حاجت روای حاجتمندان و شفابخش دردمندان و انتقام کش
اهل ظلم و طغیان فی آخر الدهر والزمان است بکحل منور گردد تا قضیهٔ محققهٔ رجعت
که معتقد طائفهٔ خاصهٔ محقه است بظهور رسیده در نشاهٔ فانیه نیز اهل دولت
مبتهج و مسرور و اعادی دین و ملت منکوب و مخذول گردند چنانچه از حضرت
صادق علیه السلام روایت شده که مکرر باین بیت تکلم میفرمودند ✦ لکل اناس

و لا یرقبونها و دولتنا فی آخر الدهر تظهر فلقد صدق من قال حرف شکفتان
بمکافات قائم است دیوان هیچکس بعبث نیرسد

بسم الله الرحمن الرحیم

یعنی ابتدا میکنم بنام خدائی که در وجود و هستی خود بغیر محتاج نیست و هر چه غیر
اوست باو محتاجست بسیار بخشنده بر خلائق بوجود و حیات و ارزاق
و بسیار مهربان بر ایشان • بی نام تو توشیح نامه نام نیافت • بی ذکر تو سیح
خامه کام نیافت • والله اعلم حدثنا السید الاجل نجم الدین بهاء
الشرف ابو الحسن محمد بن الحسن بن احمد بن علی بن محمد بن عمر بن یحیی العلوی
الحسینی رحمه الله تعالی مخفی نماند که قایل لفظ حدثنا که در اول این سند واقعست
شیخ عمید الدین هبة الله بن حامد مشهور بعمید الرؤساست رحمه یعنی روایت
کرد شیخ مذکور از سید بزرگوار نجم الدین بهاء الشرف علوی برینوجه
که نسب او منتهی بحضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه میشود
و حسینی یعنی منسوب بحضرت سید الشهدا ابی عبد الله حسین بن علی علیهما السلام است
بوجهیکه در علوی مذکور شد و باید دانست که راوی حدیث و دعا گاه
از شیخ خود یعنی کسیکه سند حدیث و یا دعا را باو میرساند و فرا میگیرد حدثنی

و اخبرنی گوید باید که روایت او بر یکی از وجوه ششگانه باشد که اول عبارتست
از شنیدن از زبان شیخ برینوجه که شیخ خواند و او بشنود و علماء حدیث
اینوجه را بهترین وجوه که مذکور میشود دانسته اند و اعتبار و اعتماد فرموده
دوم خواندن بر شیخ که او خواند و شیخ بشنود و انکار نکند سوم شنیدن در حالت
خواندن غیر برینوجه که دیگری بر شیخ خواند و شیخ تصدیق نماید و او در حالت
مجلس نشسته باشد و این دو طریق را نیز اکثری از علما حق دانسته اند و بآن
عمل کرده چهارم اجازه شیخ و آن عبارتست از آنکه شیخ براوی گوید که
فلان حدیث یا فلان کتاب را از من نقل کن بی آنکه تمام حدیث یا تمام کتاب را
براو خوانده یا از او شنوده پنجم مناوله و آن چنانست که شیخ کتاب
تصحیح کرده خود را باو دهد و اشاره کند که آنچه درین کتابست از
من نقل کن ششم کتابت شیخ و آن عبارتست از کتابت یعنی شیخ بخط
خود بر جائی نویسد که فلان حدیث یا فلان کتاب را از من روایت
کن بی آنکه بر زبان آورده و در اعتبار این سه وجه اخیر میان علما خلاف
بسیارست و اکثر حجت دانسته اند و درینمقام هر یک از وجوه ششگانه
مذکوره محتملست اگرچه اقرب وجه دومست قال اخبرنا الشیخ السعید
ابو عبد الله محمد بن احمد بن شهریار الخازن لخزانة مولانا امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام فی شهر ربیع الاول من سنة ست عشرة

وَخَتَمِهَا بِقِرَاءَةٍ عَلَيْهِ وَأَنَا أَسْمَعُ گفت سید مذکور که خبر داد ما را شیخ مکیجت
ابو عبد الله محمد بن احمد بن شهریار که خزانه دار مولای ما امیر المومنین علی بن
ابی طالب علیه السلام بود در ماه ربیع الاول از سال پانصد و شانزده
از هجرت نبوی در حالیکه میخواندند بر او صحیفه مبارکه را و من می شنیدم
قَالَ سَمِعْتُهَا عَلَى الشَّيْخِ الصَّدُوقِ أَبِي مَنْصُورٍ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ
الْعَزِيزِ الْعُكْبَرِيِّ الْمُعَدِّلِ یعنی گفت شیخ خازن مذکور که شنیدم من صحیفه مذکوره را
در حالیکه میخواندند بر شیخ بسیار راست گو ابو منصور محمد بن محمد بن احمد بن
عبد العزیز العکبری یعنی منسوب بعکبرا که دهیست از دهات شهر بغداد
ملقب آن شیخ بمعدل رحمت کند خدای تعالی او را مخفی نماند که ضمیر در سمعتها
راجعست بصحیفه مکرمه بدلالت سیاق عبارت بران پس گویا مذکورست
حکماً و همین قدر نزد علماء عربیت کافی است در مرجع ضمیر غایب
عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيِّ یعنی شیخ ابو منصور
روایت میکند از ابی المفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی که قبیله ایست
از بکر بن وایل قَالَ حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یعنی گفت ابو المفضل که روایت کرد مرا شریف
نجیب ابو عبد الله جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی بن امام

حسن بن

حسن بن امیر المومنین علی بن ابی طالب علیهما السلام قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ
خَطَّابٍ الزَّيَّاتُ سَنَةَ خَمْسٍ وَسِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ یعنی گفت ابو عبد الله که روایت
کرد ما را عبد الله بن عمر بن خطاب الزیات یعنی فروشنده روغن زیت
در سال دویست و شصت و پنج از هجرت قَالَ حَدَّثَنِي خَالِي عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ الْأَعْلَمُ
یعنی گفت عبد الله بن عمر که روایت کرد مرا خال من علی بن نعمان اعلم و اعلم
بمعنی شخصی است که لب بالای او شکافته بود قَالَ حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكِّلٍ
الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ عَنْ أَبِيهِ مُتَوَكِّلِ بْنِ هَارُونَ یعنی گفت علی بن نعمان که روایت
کرد مرا عمیر بن متوکل ثقفی یعنی منسوب بقبیله ثقیف که ایشان قبیله اند از
هوازن بلخی یعنی از اهل بلده بلخ از پدر خود متوکل بن هرون قَالَ لَقِيتُ
يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ زَيْدٍ گفت موکل بن هرون
که ملاقات کردم یحیی پسر زید بن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را بعد از
کشته شدن پدر او که زید امام زیدیه باشد وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى خُرَاسَانَ
در حالیکه یحیی متوجه خراسان بود فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ پس سلام کردم بر یحیی فَقَالَ
لِي مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ پس گفت یحیی مرا که از کجا می آئی قُلْتُ مِنَ الْحَجِّ گفتم که از حج می آیم
فَسَأَلَنِي عَنْ أَهْلِهِ وَبَنِي عَمِّهِ بِالْمَدِينَةِ پس پرسید از من احوال زنان
و فرزندان و پسران عم خود که در مدینه طیبه بودند وَأَحْفَى السُّؤَالَ
عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ یعنی مبالغه نمود در سوال کردن از حال

پسر عم خود جعفر بن محمد علیهما السلام فاخبرته بخبره وحزنهم علی ابیه
زید بن علی علیه السلام پس خبر دادم او را بخبر امام جعفر صادق علیه السلام
وخبر اهل او وحزن واندوه ایشان بر پدر او زید بن علی که کشته شده بود
فقال لی قد کان عمی محمد بن علی علیهما السلام اشار علی ابی
بترک الخروج پس گفت یحیی مرا که عم من امام محمد باقر بن علی علیهما السلام امر فرمود
پدر مرا بترک خروج از مدینه و او قبول نمود وعرّفه ان هو خرج وفارق
المدینة ما یکون الیه مصیر امره یعنی شناسا کرد و اینکه عم من پدر مرا که
اگر او خروج کند و از مدینه طیبه جدا گردد آنچیزی را که مآل حال او بآن
انجامید از قتل کشته شدن فهل لقیت ابن عمی جعفر بن محمد علیهما
السلام پس مکرر بار گفت که آیا ملاقات کردی پسر عم مرا جعفر بن محمد
علیهما السلام قلت نعم گفتم آری ملاقات نمودم مخفی نماند که فایده مکرر
باره پرسیدن یحیی از متوکل که آنحضرت را ملاقات نمودی با آنکه خبر آنحضرت را
مذکور ساخته بود آنست که گاه باشد که نقل سخن از شخصی نمایند که بلا مشافهه
از او شنیده باشند وگاه باشد که از دیگری شنیده باشند که نزد راوی
معتمد القول باشد و از آنشخص نقل کنند و واسطه را مذکور نسازند بنابرین
یحیی اعاده سوال از ملاقات آنحضرت نمود قال فهل سمعته یذکر
شیئا من امری گفت یحیی که آیا شنیدی از او که یاد میکرد از حال کار من

چیزی

چیزی قلت نعم گفتم آری شنیدم قال بم ذکرنی یعنی گفت یحیی بمتوکل
که بچه چیز یاد کرد مرا پسر عم من جعفر بن محمد علیهما السلام خبّرنی یعنی خبر ده مرا
از آنچیز قلت جعلت فداک ما احب ان استقبلک بما سمعته منه یعنی گفتم
جانم فدای تو باد دوست نمیدارم که برروی تو بگویم آنچه شنیده ام
از او فقال ابالموت تخوفنی پس گفت یحیی بمتوکل که آیا بمرگ میترسانی مرا
هات ما سمعته یعنی بگو آنچه شنیده آنرا از او فقلت سمعته یقول
انک تقتل وتصلب کما قتل ابوک وصلب پس گفتم که شنیدم از جعفر بن
محمد که گفت که تو نیز کشته خواهی شد و بر دار کشیده خواهی شد همچنانچه پدر تو
زید بن علی مقتول ومصلوب شد فتغیر وجهه پس متغیر و دگرگون شد روی او
وقال یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب یعنی گفت یحیی محو
میکند و برطرف میسازد خدای تعالی آنچه میخواهد ومصلحت در برطرف
ساختن آنست و ثابت میدارد آنچه مصلحت مقتضی ثبات آنست ونزد خدای
اصل همه کتابها که آن لوح محفوظ است پس مراد یحیی رضی الله عنه از قراءت
آیه شریفه درینمقام ظاهر آن بوده باشد که میشود که قتل من تغییر پذیر
گردد ومتحقق نشود چه چنانچه فرموده اند تبدل در احکام تکوینیه روا است
ودر تحقیق کتاب محو واثبات سخن بسیار است ومقام را وسعت ذکر آن
نیست وخلاصه سخنان آنست که محو واثبات در بعضی از مراتب قدر متحقق

میکردد و در و نسخ و بدا وقوع می یابد و تبدل احکام تکوینیه در مرتبه سانح میشود
و ام الکتاب عبارتست از لوح قضا که راه ندارد در و تغیر و تبدل و لوح محفوظ
عبارتست از ان ٭ کس را پس پرده قضا راه نشد ٭ وز سر قدر هیچکس آگاه نشد ٭
هر یک بمعنای عقل را می رفتند ٭ معلوم نگشت و قصه کوتاه نشد ٭ یا متوکل اِنَّ الله
عزّ و جلّ اَیَّدَ هذا الاَمرَ بِنا یعنی ای متوکل بدرستیکه خدای تعالی قوت داده
این امر را که خلافت است بما وَجَعَلَ لَنا العِلمَ وَالسَّیفَ فَجُمِعا لَنا و گردانید
از برای ما علم و شمشیر را پس هر دو جمع شده در ما وَخُصَّ بَنو عَمِّنا بِالعِلمِ
وَحدَهُ یعنی و مخصوص شده اند پسران عم ما بعلم تنها نه شمشیر مراد او آنکه
خروج بسیف نموده اند نه آنکه نفی شجاعت ایشان نموده باشد فَقُلتُ
جُعِلتُ فِداكَ اِنّی رَاَیتُ النّاسَ اِلی ابنِ عَمِّكَ جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ اَمیَلَ
مِنكَ وَاِلی اَبیكَ متوکل میگوید دیگر بار گفتم جانم فدای تو باد بدرستیکه
من دیدم مردم را که به پسر عم تو جعفر علیه السلام مایلترند و رغبت باو بیشتر
دارند تا بتو و پدر تو فَقالَ اِنَّ عَمّی مُحَمَّدَ بنَ عَلیٍّ وَابنَهُ جَعفَراً
عَلَیهِمُ السَّلامُ دَعَوا النّاسَ اِلَی الحَیاةِ وَنَحنُ دَعَوناهُم اِلَی المَوتِ
پس گفت یحیی که عم من محمد بن علی و پسر او جعفر علیهما السلام مردم را میخوانند
بحیوة و زندگانی دنیا و ما میخوانیم ایشانرا بجهاد کردن و کشته شدن
فَقُلتُ یَا ابنَ رَسولِ اللهِ اَهُم اَعلَمُ اَم اَنتُم فَاَطرَقَ اِلَی الاَرضِ مَلِیّاً

پس متوکل میگوید که گفتم ای پسر رسول خدا آیا ایشان داناترند یا شما پس یحیی
چشم در پیش انداخت و بزمین زمانی دراز نگاه کرد و ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ
وَقالَ كُلُّنا لَهُ عِلمٌ غَیرَ اَنَّهُم یَعلَمونَ كُلَّما نَعلَمُ وَلا نَعلَمُ كُلَّما یَعلَمونَ
بعد از ان سر برداشت و گفت همه ما را علم هست الا آنکه پسران عم ما میدانند
هر چه ما میدانیم و ما نمیدانیم هر چه ایشان میدانند ثُمَّ قالَ لی اَكَتَبتَ مِن
اِبنِ عَمّی شَیئاً قُلتُ نَعَم بعد از ان گفت یحیی مرا که آیا نوشتی از پسر عم من
چیزی گفتم آری نوشتم قالَ اَرِنیهِ گفت یحیی که بنمای بمن آن مکتوب را فَاَخرَجتُ
اِلَیهِ وُجوهاً مِنَ العِلمِ پس بیرون آوردم بجهة او و باو نمودم چند قسم
از علم وَاَخرَجتُ لَهُ دُعاءً اَملاهُ عَلَیَّ اَبو عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ
یعنی و بیرون آوردم از برای او دعائی که امر فرموده بود مرا ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بنوشتن آن که صحیفه مکرمه بوده باشد
وَحَدَّثَنی اَنَّ اَباهُ مُحَمَّدَ بنَ عَلیٍّ عَلَیهِمَا السَّلامُ اَملاهُ عَلَیهِ وَاَخبَرَهُ
اَنَّهُ مِن دُعاءِ اَبیهِ عَلیِّ بنِ الحُسَینِ عَلَیهِمَا السَّلامُ مِن دُعاءِ الصَّحیفَةِ
الكامِلَةِ یعنی روایت کرد مرا حضرت صادق عم که پدر او امام محمد باقر
سلام الله علیه امر فرموده بود بنوشتن آن دعا و خبر داده بود او را که
از جمله دعاهای پدر او حضرت امام زین العابدین است علیه السلام از دعای
صحیفه کامله فَنَظَرَ فیهِ یَحیی حَتّی اَتی اِلی آخِرِهِ پس نظر کرد یحیی در ان دعا از

اول تا آمد باخر آن وقال لی آتاذن لی فی نسخه وگفت یحیی بمن ای متوکل

رخصت میدهی مرا در نوشتن این دعا فقلت یا ابن رسول الله اتستاذن

فیما هو عنکم پس گفتم ای پسر رسول خدا آیا رخصت میجویی از من در چیزی

که آن از شما ست فقال اما لاخرجن الیك صحیفة من الدعاء الکامل

مما حفظه ابی عن ابیه وان ابی اوصانی بصونها ومنعها عن غیر

اهلها یعنی گفت یحیی بمتوکل که متوجه باش تا بیرون آورم از برای تو صحیفه

از دعاء کامل از جمله دعاهایی که حفظ کرده بود پدر من زید از پدر خویش

علی بن الحسین علیهما السلام و پدر بزرگ پدر من وصیت کرد مرا بنگاهداری

آن و منع آن از نا اهلان و کسانیکه استحقاق داشتن آن نداشته باشند

قال عمیر قال ابی فقمت الیه فقبلت رأسه گفت عمیر بن متوکل که پدرم

متوکل گفت برخاستم و متوجه شدم بسوی یحیی پس بوسه دادم سر او را وقلت

له والله یا ابن رسول الله انی لادین الله بحبکم وطاعتکم یعنی گفتم

مر او را بخدا قسم ای فرزند رسول خدا که من محبت و فرمانبرداری شما را

دین خود ساخته ام و خدا را بآن پرستش مینمایم وانی لارجو ان

یسعدنی فی حیوتی ومماتی بولایتکم یعنی بدرستی که من امیدوارم

که اعانت کند و مدد کار من باشد خدای تعالی هم در حال حیوة و هم در حال

ممات بمحبت و دوست داشتن شما ا فرمی صحیفتی التی دفعها الیه

الی غلام کان معه پس انداخت یحیی صحیفه که من او را داده بودم بغلامی که با او بود

وقال اکتب هذا الدعاء بخط بین حسن واعرضه علی لعلی احفظه

وگفت بغلام که بنویس این دعا را از حضرت جعفر صادق علیه السلام حفظ

کند خدای تعالی او را پس منع کرده مرا از آن یعنی بمن نداد قال المتوکل فندمت

علی ما فعلت ولم ادر ما اصنع گفت متوکل که بعد از آنکه یحیی این سخن گفت

که من طلبیدم این دعا را از حضرت صادق و بمن نداد پشیمان شدم از کرده

خود که چرا من این دعا را بیحیی نموده بودم که بنویسد وندانستم که چه سازم

و تدبیر آن چون کنم ولم یکن ابو عبد الله علیه السلام تقدم الی الا

ادفعه الی احد ونبود اینکه حضرت صادق علیه السلام پیشتر بمن گفته باشد

که این دعا را بکسی ندهم ثم دعا بعیبة فاستخرج منها صحیفة مقفلة

مختومة فنظر الی الخاتم وقبله وبکی پس خواند یعنی طلبید یحیی صندوقی

و بیرون آورد کتابی قفل زده و مهر کرده پس نگاه کرد بمهر آن

و بوسید آن را و بگریست ثم فضه وفتح القفل پس شکست

یحیی مهر آن را و گشود قفل را ثم نشر الصحیفة ووضعها علی عینیه

وامرها علی وجهه یعنی پس باز کشاد آن صحیفه را و بر چشم گذاشت

و مالید بر روی خود وقال والله یا متوکل لولا ما ذکرت من قول

ابن عمی انی اقتل واصلب لما دفعتها الیك ولکنت بها ضنینا

بخط روشن خوان باخوب ...
نا ... از ...
حفظه الله ...

بنی و گفت یحیی بخدا قسم ای متوکل که اگر نه آنکه تو گفتی و ذکر کردی از گفتگوی
پسر عم من که من کشته و مصلوب خواهم شد نمی دادم این صحیفه را بتو و بخل
میورزیدم در دادن این صحیفه بتو وَلٰکِنّی اَعْلَمُ اَنَّ قَوْلَهُ حَقٌّ اَخَذَهُ عَنْ
آبائِهِ وَاَنَّهُ سَیَصِحُّ ولیکن چون میدانم که گفته پسر عم من راست و حق است
و فرا گرفته آنرا از آباء طاهرین خود و زود باشد که صحت بپیوندد
فَخِفْتُ اَنْ یَقَعَ مِثْلُ هٰذَا الْعِلْمِ اِلٰی بَنِی اُمَیَّةَ پس ترسیدم که مثل این چنین
علمی در میان خلفای بنی امیه افتد فَیَکْتُمُوهُ وَیَدَّخِرُوهُ فِی خَزَائِنِهِمْ لِاَنْفُسِهِمْ
پس ایشان آنرا بپوشانند و در خزانهای خود ذخیره نمایند بجهت خود فَاقْبِضْهَا
وَاکْفِنِیهَا وَتَرَبَّصْ بِهَا پس بگیر این صحیفه را و از جهت من نگاهدار و کفایت حال
من از آن بکن که مبادا از دست بگذرد و آزاری بمن رسد و انتظار بر آنرا فَاِذَا قَضَی
اللّٰهُ مِنْ اَمْرِی وَاَمْرِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَا هُوَ قَاضٍ فَهِیَ اَمَانَةٌ لِی عِنْدَکَ حَتّٰی
تُوصِلَهَا اِلٰی ابْنَیْ عَمِّی مُحَمَّدٍ وَاِبْرٰهِیمَ ابْنَیْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ
عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ فَاِنَّهُمَا الْقَائِمَانِ فِی هٰذَا الْاَمْرِ بَعْدِی یعنی پس که
خدای تعالی حکم فاصل کند میان من و این قوم که بنی امیه اند آنچه حکم کند پس این
صحیفه امانتی است از من نزد تو تا آنکه برسانی آنرا به پسران عم من محمد و ابراهیم
پسران عبد الله بن حسن مثنی بن امام حسن بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهما که
ایشان قائم مقام من اند در امر خلافت و پیشوائی بعد از من قَالَ الْمُتَوَکِّلُ فَقَبَضْتُ

الصحیفة

الصَّحِیفَةَ فَلَمَّا قُتِلَ یَحْیَی بْنُ زَیْدٍ صِرْتُ اِلَی الْمَدِینَةِ گفت متوکل مذکور که گرفتم
صحیفه را پس چون کشته شد یحیی بن زید برگشتم و رفتم بمدینه فَلَقِیتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ فَحَدَّثْتُهُ الْحَدِیثَ عَنْ یَحْیَی فَبَکَی وَاشْتَدَّ وَجْدُهُ بِهِ متوکل
میگوید که چون بمدینه رفتم پس ملاقات کردم حضرت ابا عبد الله جعفر صادق را
پس خبر دادم و گفتم او را از حال یحیی و کشته شدن او و سپردن امانت او پس حضرت
صادق ع گریست و اندوه او اشتداد گرفت بحال یحیی وَقَالَ رَحِمَ اللّٰهُ
ابْنَ عَمِّی وَاَلْحَقَهُ بِآبَائِهِ وَاَجْدَادِهِ و گفت حضرت صادق ع که رحمت کناد
خدای تعالی پسر عم مرا و ملحق سازد او را با آبا و اجداد طاهرین او وَاللّٰهِ یَا مُتَوَکِّلُ
مَا مَنَعَنِی مِنْ دَفْعِ الدُّعَاءِ اِلَیْهِ اِلَّا الَّذِی خَافَهُ عَلَی صَحِیفَةِ اَبِیهِ یعنی حضرت
صادق ع فرمود بخدا قسم ای متوکل که باز نداشت مرا از دادن صحیفه بیحیی مگر آنچیزی که
می ترسید او بر صحیفه پدرش که مبادا بدست خلفای بنی امیه افتد وَاَیْنَ
الصَّحِیفَةُ فَقُلْتُ هَا هِیَ فَفَتَحَهَا یعنی و کجاست صحیفه پس حضرت صادق ع
گشود صحیفه مذکوره را وَقَالَ هٰذَا وَاللّٰهِ خَطُّ عَمِّی زَیْدٍ وَدُعَاءُ جَدِّی
عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ و گفت حضرت صادق علیه السلام بخدا قسم که
این خط عم من است زید و دعای جد من علی بن الحسین علیهما السلام ثُمَّ قَالَ
لِابْنِهِ قُمْ یَا اِسْمٰعِیلُ فَأْتِنِی بِالدُّعَاءِ الَّذِی اَمَرْتُکَ بِحِفْظِهِ وَصَوْنِهِ
بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود به پسر خود اسمعیل که ای اسمعیل برخیز

وبسیار دعائی که فرموده‌ام ترا بحفظ ونگاه داشتن آن فقام اسمعیل فاخرج
صحیفة کانها الصحیفة التی دفعها الی یحیی بن زید فقبلها ابو عبد الله
ووضعها علی عینیه پس برخاست اسمعیل وبیرون آورد صحیفه که گویا همان
صحیفه بود که بمن داده بود یحیی بن زید پس حضرت صادق گرفت آنرا وبوسید
وبر چشم خود گذاشت وقال هذا خط ابی واملاء جدی علیهما السلام
بمشهد منی یعنی فرمود حضرت صادق که این صحیفه خط پدر منست واملاء
جد من یعنی علی بن الحسین علیهما السلام که آنحضرت میگفت وپدرم مینوشت بحضور من
فقلت یا ابن رسول الله ان رایت ان اعرضها مع صحیفة زید
ویحیی فاذن لی فی ذلک یعنی متوکل گفت که گفتم ای پسر رسول خدا اگر رخصت
دهی مقابله کردن این صحیفه را با صحیفه زید ویحیی من این کار بکنم پس آنحضرت مرخص
ساخت مرا درین مقابله وقال قد رایتک لذلک اهلا وگفت حضرت
صادق که دیدم من بتحقیق در تو اهلیت این کار را فنظرت واذا هما
امر واحد پس نظر انداختم وملاحظه نمودم در هر دو صحیفه ومقابله
کردم هر دو یکی بودند ولم اجد حرفا منها یخالف ما فی الصحیفة
الاخری ونیافتم حرفی از این دو صحیفه که مخالف باشد از آنچه در صحیفه دیگر بود
ثم استاذنت ابا عبد الله علیه السلام فی دفع الصحیفة
الی ابنی عبد الله بن الحسن محمد وابرهیم پس بعد از آن طلب رخصت نمودم

از حضرت

از حضرت ابا عبد الله جعفر صادق علیه السلام در دادن صحیفه به پسران عم یحیی که
محمد وابرهیم ابنی عبد الله بن حسن مثنی اند فقال ان الله یامرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها نعم فادفعها الیهما پس آنحضرت فرمود که بدرستیکه
خدای تعالی امر میکند شما را که ادای امانت کنید بصاحبان امانت آری بده صحیفه را
بایشان فلما نهضت للقائهما قال لی مکانک پس چون اراده برخاستن نمودم
بقصد دیدن ایشان حضرت صادق علیه السلام فرمود که بجای خود بنشین ثم
وجه الی محمد وابرهیم فجاءا پس فرستاد کسی بطلب محمد وابرهیم وایشان
آمدند نزد حضرت صادق فقال هذا میراث ابن عمکما یحیی من ابیه
قد خصکما به دون اخوته پس گفت حضرت صادق علیه السلام بمحمد وابرهیم
که این صحیفه میراث پسر عم شماست یحیی که باو رسیده از پدرش زید بن علی
علیه السلام وبتحقیق که مخصوص ساخته شما را باین نه برادران خود را ونحن
مشترطون علیکما فیه شرطا وما شرط کننده‌ایم بر شما در دادن صحیفه شرطی
فقالا رحمک الله قل فقولک المقبول یعنی پس گفتند محمد وابرهیم بحضرت
صادق که رحمت کند خدای تعالی ترا بگو آنچه شرط میفرمائی چه قول تو مقبول
وپسندیده است فقال لا تخرجا بهذه الصحیفة من المدینة
پس فرمود حضرت صادق علیه السلام که شرط آنست که بیرون نبرید این صحیفه را
از مدینه طیبه قالا ولم ذاک گفتند محمد وابرهیم چرا است اینکه بیرون

بریم قال ان ابن عمك اخاف علیها امراً اخافه انا علیكما فرمود
حضرت صادق علیه السلام که پسر عم شما یحیی ترسید برای صحیفه که مبادا بدست
بنی امیه افتد آنچه من میترسیدم همان امر را بر شما قالا انما خاف علیها
حین علم انه یقتل گفتند محمد و ابراهیم که چرا این نیست که ترس یحیی در
وقتی بود که دانست که کشته میشود فقال ابو عبد الله و انتما فلا تأمنا
منا پس گفت حضرت صادق ع که شما نیز ایمن مباشید از قتل فوالله انی
لاعلم انكما ستخرجان و ستقتلان كما قتل پس بخوبی خدا قسم که من میدانم که شما نیز
زود باشد که خروج کنید و کشته شوید همچنانکه کشته شد یحیی فقاما و هما
یقولان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس برخاستند محمد و ابرهیم
و ایشان میگفتند که قوت و توانائی نیست ما را که بنده گانیم برچیزی الا بتوفیق
و مدد کاری خدای که بلندست از روی شان و بزرگست از روی قدرت
و پادشاهی فلما خرجا قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا متوکل
کیف قال لك یحیی ان عمی محمد بن علی و ابنه جعفراً دعوا الناس
الی الحیوة و نحن دعوناهم الی الموت پس آنهنگام که بیرون رفتند محمد و ابراهیم
از مجلس حضرت صادق علیه السلام آنحضرت فرمود که ای متوکل چه گفت یحیی
با تو گفت که عم من محمد بن علی و پسر عم من جعفر مردم را بزندگانی دنیا میخوانند
و ما میخوانیم ایشانرا بجهاد و مرگ قلت نعم اصلحك الله قال لی ابن عمی

كما خرجا

ذلك

ذلك گفتم از برای اطلاع آورد خدای تعالی حال ترا بجهت گفت پسر عم تو یحیی ان فقال
یرحم الله یحیی پس گفت حضرت صادق علیه السلام که رحمت کناد خدای تعالی
یحیی را ان ابی حدثنی عن ابیه عن جده عن علی علیهم السلام ان رسول الله
صلی الله علیه و آله اخذته نعسة حضرت صادق علیه السلام فرمود که
بدرستیکه پدر من یعنی امام محمد باقر علیه السلام روایت کرد و حدیث کرد حالیکه
او روایت میکرد از پدر خود امام زین العابدین علیه السلام که او روایت
میکرد از جد بزرگوار خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه
که حضرت رسول الله صلوات الله و تسلیماته علیه را خوابی دست داد
و هو علی منبره و آنحضرت در منبر خود نشسته بود فرأی فی منامه
رجالا ینزون نزو القردة یردون الناس علی اعقابهم القهقری
یعنی پس دید در خواب خود که مردی چند بر بالای منبر میجهند بجوجستن بوزینها
و مردم را بر میگردانند بر پاشنهای پای ایشان رجوع بطرف پشت که
رجعت قهقری عبارت از آنست فاستوی رسول الله صلی الله علیه
و آله جالسا و الحزن یعرف فی وجهه پس آنحضرت از خواب بیدار شده
راست نشستند در حالیکه اندوهناکی از چهره مبارك آنحضرت ظاهر میشد
فاتاه جبرئیل علیه السلام بهذه الایة پس آمد جبرئیل نزد آنحضرت و این آیه
آورد و ما جعلنا الرؤیا التی اریناك الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة

فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا تعبیر آیه کریمه اکه مکرر دانیدیم این
خواب را که بتو نمودیم مگر آزمایشی برای آدمیان از آنچه حادث میشود در ایام خلافت
بنی امیه و مکرر دانیدیم درخت لعنت کرده در قرآن مگر برای فتنه مردمان ما ایشان
کینیم و بر عالمیان ظاهر سازیم که کدام از ایشان صابرند و کدام جزع کننده
براین و می ترسانیم ما ایشان را بانواع تخویفات پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را
مگر سرکشی عظیم یعنی بنی امیه مغرور گشته شجره ملعونه که در قرآن مجید واقع است بنی
امیه که اولاد حکم بن ابی سفیان اند قال یا جبرئیل اعلی عهدی یکون
وفی زمنی قال لا فرمود حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه
که ای جبرئیل آیا این افتتان وارتداد در زمان من خواهد بود وازیشان
واقع و ناشی خواهد شد جبرئیل فرمود که نه در عهد تو نخواهد شد ولکن
تدور رحی الاسلام من مهاجرک فتلبث بذلک عشرا یعنی آسیای
اسلام در گردش خواهد بود یعنی امر آن بر منهج استقامت بوده از عروض
بدعت وانحراف اهل ظلم وطغیان مصون خواهد ماند از زمان هجرت تو
از مکه معظمه بمدینه طیبه و مکث خواهد نمود در جاییکه متلبس باشد بدوران در
مدت ده سال واین ده سال مدتیست که حضرت رسالت پناه صلوات الله
وتسلیماته علیه در مدینه منوره که دار هجرت آنحضرت بود بتقویت اسلام مشغولی
داشتند وبعد از آن بدار بقا رحلت فرمودند ثم تدور رحی الاسلام

علی راس خمس وثلثین من مهاجرک فتلبث بذلک خمسا یعنی بعد از حلول آن دور
از مبداء سال سی پنجم از هجرت شروع بدوران نموده مکث می نماید بدوران
تا مدت پنج سال که مدت خلافت حضرت امیر المومنین و حضرت امام حسن بوده باشد
سلام الله علیهما پس ظاهر شد از این کلام که بعد از انقضاء سال دهم از هجرت مقدسه
آنحضرت از دار فنا بدار بقا رحلت فرمودند تا مبداء سال سی و پنجم که مدت بیست
و پنج سال بوده باشد واین مدت زمان خلافت لصوص ثلثه است آسیای اسلام
از گردش نجی افتاده حرکتی قسری غیر طبیعی مینموده تا توضیح این کلام و تبیین
ابهام آن کرده باشد و پنج سالی که در میان این دو طرف واقع شده یعنی از رحلت
حضرت نبوی تا زمان خلافت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آسیای اسلام
از گردش طبیعی افتاده از عروض بدعت وظلم متقمصین خلافت و متخلفین خلافت
اختلال پذیر گردیده چرا که مدت خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و بیست روز
بوده و مدت خلافت عمر ده سال و یک ماه و پنج روز و مدت خلافت عثمان
سیزده سال و چهار ماه و نوزده روز و این مدت اگر چه زیاده از بیست و پنج سالی
قمریست که ارباب تواریخ ضبط نموده اند که آن عبارت است از دوازده دوره
ماه اما سالی که در حدیث شریف وارد شده محمول است بر سال شمسی که آن
عبارتست از مبداء مفارقت شمس از نقطه معینه چون اول حمل مثلا تا بوقت
معاودت بآن نقطه و در علم هیات محقق شده که سال قمری کمتر است از سال شمسی

بده روز و بیست و یک ساعت تقریبا بنا بر این تفاوت واقع شده و در وقوع
تفاوتی نباشد ثم لا بد من رحی ضلالة هی قائمة علی قطبها یعنی بعد از
انقضای مدت بجنان آسیای ضلالت و گمراهی بر قطب خود قائم شده در گردش
خواهد بود و قطب آسیا میخی است که آسیا بران میگردد ثم ملک الفراعنة
یعنی بعد از آن پادشاهی جباران متسلط و متکبران گردنکش خواهد بود که عبارت
از خلفای بنی امیه تواند بود باشد تا اینجا کلام حضرت جبرئیل است سلام الله علیه قال
وانزل الله فی ذلک انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریک ما
لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر یملکها بنو امیة لیس
فیها لیلة القدر یعنی حضرت صادق گفت که فرو فرستاد خدای تعالی
و بیین ساخت مدت سلطنت بنی امیه در سوره قدر و تفسیر سوره مذکوره
چنین است که بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآنرا از لوح محفوظ باسمان دنیا
در شب قدر و چه چیز دانا گرداند ترا که تا بدانی حقیقت شب قدر یعنی
درایت و عقل تو بقدر عزت و شرف و فضل آن نمیرسد پس بیان فرمود که
شب قدر بهتر است از هزار ماه که مدت تسلط و تغلب بنی امیه است
درین هزار ماه شب قدر یعنی ثواب شب قدر را ادراک نمیتوانند کرد و سبب
تسمیه این شب بلیلة القدر یا جهة آنست که درین شب حق جل و علا تقدیر میکند
امور بریراکه درین سال حادث میشود و یا از قدر بمعنی شرف و بزرگی باشد

بنا بر تفضیل این شب بر سایر شبها و علما را در تعیین لیلة القدر اقوال مختلفست
اغلب بر آن رفته اند که یکی از لیالی وتر دهه آخر ماه مبارک رمضانست و نزد
علماء فرقه ناجیه که شیعه اثنی عشریه اند ایدهم الله شب بیست و یکم و یا شب
بیست و سوم ماه رمضان المبارکست فلقد صدق من قال چون شب قدر از همه
مستور شد لاجرم از پای تا سر نور شد تا تو نیز از خلق پنهانی همی لیلة القدر چو
اسم اعظمی قال فاطلع الله نبیه علیه السلام ان بنی امیة تملک
سلطان هذه الامة وملکها طول هذه المدة یعنی گفت حضرت صادق
که اعلام فرمود خدای تعالی پیغمبر خود را صلوات الله و تسلیماته علیه که بنی امیه مالک
سلطنت این امت خواهند شد و مدت سلطنت ایشان هزار ماه خواهد بود
فلو طاولتهم الجبال لطالوا علیها حتی یأذن الله تعالی بزوال
ملکهم یعنی اگر زیادتی و سرکشی نمایند کوهها از حکم خلفای بنی امیه حکم ایشان
بلندی گیرد و زیادتی نماید بر کوهها تا اذن دهد الله تعالی که تخت شوکت
ایشان بزیر و شان دولت ایشان خشکیده شود وهم فی ذلک
یستشعرون عداوتنا اهل البیت وبغضنا یعنی و بنی امیه در مدت
سلطنت و حکومت خود عداوت و بغض ما که اهل بیت رسول الله ایم در دل
گرفته اند و در خاطرها داده و اخبر الله نبیه بما یلقی اهل بیت محمد
و اهل مودتهم و شیعتهم منهم فی ایامهم وملکهم یعنی خبر داد

خدای تعالی پیغمبر خود را آنچه دیدند و کشیدند اهل بیت محمد صلوات الله وسلامه علیهم
و دوستداران و پیروان ایشان از ملاعین بنی امیه در ایام تغلب و حکومت ایشان
قال وأنزل الله تعالى فيهم ألم تر إلى الذين بدّلوا نعمة الله كفراً وأحلّوا
قومهم دار البوار جهنّم يصلونها وبئس القرار یعنی گفت حضرت
صادق علیه السلام که در وخامت عاقبت بنی امیه فرستاد خدای تعالی این آیه را
که آیا نمی‌بینی ای محمد بسوی آنانکه تبدیل کردند نعمت خدا را بکفران و ناسپاسی
و فرود آوردند قوم خود را بجهة حمل ایشان بر کفر و ضلالت بسرای
هلاکت که آن جهنّم است در آیند در آن و بد آرامگاهیست جهنّم ونعمة الله
محمّدٌ وأهلُ بيته حبّهم إيمانٌ يُدخل الجنّة وبغضهم كفرٌ
ونفاقٌ يُدخل النار حضرت صادق علیه السلام میفرماید که مراد از نعمت
خدا که در آیه کریمه واقع شده محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله و اهل
بیت او که دوستی ایشان ایمانست و باعث دخول جنان و بغض و دشمنی
ایشان کفر و نفاقست و سبب ورود نیران فأسرّ رسول الله
صلى الله عليه وآله ذلك إلى عليّ عليه السلام وأهل بيته
یعنی پنهانی گفت آن پیغمبر صلی الله علیه وآله این واقعه حکومت و تسلط
بنی امیه را بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اهل بیت خود علیهم السلام
قال ثمّ قال أبو عبد الله ما خرج ولا يخرج منّا أهل البيت

الدعاء

إلى قيام قائمنا أحدٌ ليدفع ظلماً أو ينعش حقّاً إلّا اصطلمته البليّة
فكان قيامه زيادةً في مكروهنا وشيعتنا یعنی گفت متوکل که بعد از آن
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که بیرون نیامده و بیرون نخواهد آمد
از ما که اهل بیتیم هیچکس تا قیام قائم اهل بیت که آن حضرت صاحب الامر بوده
باشد سلام الله علیه که خواهد دفع ظلمی کند یا مرتبه حقی را بلند سازد مگر آنکه
فرو گیرد او را بلیه و از بیخ بر اندازد و قیام او یعنی خروج او بجهة زیادتی
مکروهی باشد که بما و شیعیان ما رسد پس این سخن صادق معذرتست بجهة
ترک خروج بسیف و تقاعد از تعرض بجانبین خلافت چه ایشان اعلم حال بوده
اند که در فرو گذاشتن و عدم خروج مصالح و منافع خواهد بود که راجع میشود
بجان و شیعیان ایشان عامة و با ایشان خاصة هرچند آن حضرت و کسان نزدیکترین بود
قال المتوكّل بن هارون ثمّ أملى عليّ أبو عبد الله عليه السلام
الأدعية وهي خمسة وسبعون باباً سقط عنّي منها أحد عشر
باباً وحفظت منها نيفاً وستين باباً گفت متوکل بن هرون که حضرت
صادق علیه السلام املا فرمود دعاها و تعلیم کرد مرا دعاهای صحیفه مکرمه را
و آن هفتاد و پنج باب بود فوت شد از من یازده باب و حفظ کردم
و نگاه داشتم شصت و چهار باب را و هرچه ما بین هر عقدی باشد از عقود
عشرات آنرا عرب نیف گویند بتشدید یاء مکسوره یا بتخفیف یا چنانچه گویند

عشرة ونيف ومائة وحدثنا ابو المفضل قال وحدثني محمد بن الحسن
بن روزبه ابو بكر المدايني الكاتب نزيل الرحبة في داره قال حدثني
محمد بن احمد بن مسلم المطهري قال حدثني ابي عن عمير بن متوكل
البلخي عن ابيه المتوكل بن هرون قال لقيت يحيى بن زيد بن علي بن الحسين
عليهما السلام فذكر الحديث بتمامه الى رؤيا النبي صلى الله عليه
وآله التي ذكرها جعفر بن محمد عن آبائه صلوات الله عليهم راوی ابو
المفضل عمیر بن متوکل میگوید که ابو المفضل را در روایت صحیفه مکرمه دو طریق است
یکطریق آنکه از پیش گذشت وطریق دیگر آنکه روایت میکند ابو المفضل از محمد بن
حسن روزبه که مکنی است بابو بکر مداینی نویسنده ساکن رحبه که اصلش
از مداین بوده اما رحبه را وطن خود ساخته در خانهٔ خود و رحبه اسم قریه است
بدمشق و موضعیست در بغداد و محله ایست در کوفه و درینمقام نظر بآن احتمال
دو هست وگفت روایت کرد مرا محمد بن احمد بن مسلم مطهری که او گفت
روایت کرد پدر من از عمیر بن متوکل بلخی که او روایت کرد از پدر خود
متوکل بن هرون که او گفت که ملاقات کردم یحیی بن زید بن علی بن
الحسین علیهما السلام را پس ذکر کرد حدیث ملاقات خود را با یحیی و آنچه
میان ایشان مذکور شده بود تا حدیث رؤیای حضرت رسالت پناه
که ذکر کرده آن حدیث را حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه از آبای

طاهرین

طاهرین خود صلوات الله علیهم وفي رواية المطهري ذكر الابواب
یعنی در روایت محمد بن احمد بن مسلم مطهری ذکر کرده شده ابواب دعا بنوع
دعاؤه في التحميد لله عز وجل دعاء اول در سپاس و ستایش کردن خدای عز وجل
دعاؤه في الصلوة على محمد وآله دعای دوم در درود بر پیغمبر و آل او علیهم السلام
دعاؤه في الصلوة على حملة العرش دعای سوم در صلوات بر ملائکه حاملین عرش
دعاؤه على مصدقي الرسل دعای چهارم در صلوات بر مصدقین یعنی اذعان کنندگان پیغمبران علیهم السلام
دعاؤه لنفسه وخاصته دعای پنجم در حق خود و خواص خود
دعاؤه عند الصباح دعای ششم که در هنگام صبح بعد از ادای فریضه خوانده میشود
دعاؤه في المهمات دعای هفتم در وقت عروض مهمات و مقاصد
دعاؤه في الاستعاذة دعای هشتم در پناه بردن بخدای تعالی از وقوع مکروهات و اخلاق ذمیمه
دعاؤه في الاشتياق دعای نهم در آرزومند شدن بطلب آمرزش از پروردگار
دعاؤه في اللجاء الى الله تعالى دعای دهم در پناه بردن بخدای سبحانه از کید شیطان رجیم
دعاؤه بخواتم الخير دعای یازدهم در خیریت خاتمه عمل
دعاؤه في الاعتراف وطلب التوبة دعای دوازدهم در اعتراف بگناهان و طلب توبه از آن
دعاؤه في طلب الحوائج دعای سیزدهم در طلب حاجات از درگاه کافی المهمات
دعاؤه في الظلامات دعای چهاردهم در ظلامات بضم ظاء معجمه یعنی در شکوی از جمعی که چیزی ناحق گرفته اند
از روی ظلم و ستم دعاؤه عند المرض دعای پانزدهم در حال بیماری و عروض مرض

دعاؤه فی الاستقالة من الذنوب دعای شانزدهم در درخواست نمودن فسخ از معصیت
و منقطع ساختن اراده گناه از دل دعاؤه علی الشیطان دعای هفدهم در نفرین
کردن بر دیو رجیم دعاؤه فی المحذورات دعای هجدهم در دفع مفاسد
و آنچه ازو باید دور شد دعاؤه فی الاستسقاء دعای نوزدهم در طلب
باران از درگاه فیاض بی امتنان دعاؤه فی مکارم الاخلاق دعای بیستم
در طلب اخلاق کریمه و صفات پسندیده دعاؤه فی الاستکفاء اذا حزنه
امر دعای بیست و یکم در کفایت خواستن از امری که مستلزم اندوه و ملال باشد
دعاؤه عند الشدائد دعای بیست و دوم در هنگام عروض سختیها
دعاؤه بالعافیة دعای بیست و سوم در طلب عافیت و تن درستی دعاؤه
لابویه دعای بیست و چهارم در حق پدر و مادر دعاؤه لولده دعای بیست و پنجم
در حق فرزند دعاؤه لجیرانه و اولیائه دعای بیست و ششم در حق همسایگان
و دوستان دعاؤه لاهل الثغور دعای بیست و هفتم از برای جماعتی که
در رخنه گاههائی که میان اهل اسلام و کفر بوده باشند و دفع اذیت
کفار نمایند از بلاد اسلام دعاؤه فی التفزع الی الله تعالی دعای بیست
و هشتم در ترسیدن از حضرت پروردگار از قصور در ادای حق بندگی
لازم آمده باشد دعاؤه اذا قتر علیه الرزق دعای بیست و نهم هر گاه
بر رزق و روزی تنگ کرده شود بر داعی دعاؤه فی المعونة علی قضاء الدین

دعای سی ام

دعای سی ام در مدد خواستن از حضرت پروردگار در ادای قرض دعاؤه بالتوبة
دعای سی و یکم در طلب توبه دعاؤه فی صلوة اللیل دعای سی و دوم که بعد از
فراغ از نماز شب باید خواند دعاؤه فی الاستخاره دعای سی و سوم در طلب خیر
و صواب و استدعای رشد و رشاد از حضرت پروردگار در وقت
وقوع حادثه و یا بجهت سنوح مهمی دعاؤه فی طلب الستر اذا رای مبتلی او
ابتلی بفضیحة دعای سی و چهارم در طلب پوشانیدن امر قبیحی که دیده
شود و کسی که مبتلا باشد بآن امر قبیح یا خود مبتلا باشد بآن دعاؤه فی
الرضا بالقضاء اذا نظر الی اصحاب الدنیا دعای سی و پنجم در خشنودی
بقضای الهی هر گاه که نظر کنند باصحاب دنیا که ایشان متمتع و برخوردار باشند
از زخارف دنیوی و متاع فانی دعاؤه عند سماع الرعد دعای
سی و ششم در هنگام شنیدن آواز رعد دعاؤه فی الشکر دعای سی و هفتم
در سپاس گزاری نعمت پروردگار دعاؤه فی الاعتذار من تبعات العباد
دعای سی و هشتم در عذر خواستن از حقوق بندگان خدا دعاؤه فی طلب العفو
دعای سی و نهم در طلب عفو گناهان از پروردگار عالم و عالمیان دعاؤه
عند ذکر الموت دعای چهلم در حال یاد آوردن مرگ دعاؤه فی طلب الستر
و الوقایة دعای چهل و یکم در طلب پوشانیدن عیبها از نظر مردم و نگاهداری
از وقوع در مقابح و معائب دعاؤه عند ختم القرآن دعای چهل و دوم

دعا

بعد از آنکه تلاوت قرآن مجید بتمامی انجام یابد دعاؤه اذا نظر الی الهلال
دعای چهل و سوم که هر گاه نگاه کنند بماه نو باید خواند دعاؤه لدخول شهر
رمضان دعای چهل و چهارم از برای داخل شدن ماه مبارک رمضان دعاؤه
لوداع شهر رمضان دعای چهل و پنجم از جهة وداع کردن ماه مبارک رمضان که
در روز آخر ماه مبارک مذکور باید خواند دعاؤه یوم الفطر والجمعة دعای
چهل و ششم که در روز عید ماه رمضان و در روز جمعه باید خواند دعاؤه فی
یوم عرفه دعای چهل و هفتم که در روز نهم ماه ذیحجه باید خواند دعاؤه
فی یوم الاضحی والجمعة دعای چهل و هشتم در روز عید قربان و روز جمعه باید
خواند دعاؤه فی دفع کید الاعداء دعای چهل و نهم در دفع مکر دشمنان
دعاؤه فی الرهبة دعای پنجاهم در ترسیدن از عقوبت پروردگار
دعاؤه فی التضرع والاستکانة دعای پنجاه و یکم در زاری و فروتنی
کردن بحضرت پروردگار دعاؤه فی الالحاح دعای پنجاه و دوم در
مبالغه کردن و درخواست نمودن مراد خود از پروردگار دعاؤه فی
التذلل لله تعالی دعای پنجاه و سوم در نرم شدن و رسیدن فروتنی
نمودن مر خدای جل و علا را دعاؤه فی استکشاف الهموم دعای پنجاه
و چهارم در طلب برطرف شدن هموم و غموم که در دل جا کرده باشد این است
آخر ابواب ادعیه صحیفه مکرمه و یازده باب دیگر در صحائف متداوله که بنظر

قاصر رسیده داخل نیست با آنکه متوکل بن هرون چنانچه مذکور شد گفت که حضرت
صادق ع املا فرمود و تعلیم داد بمن هفتاد و پنج باب و از من فوت شد
یازده باب و حفظ کردم شصت و چهار باب را بخاطر فاتر میرسد که ملحقاتی که
از ادعیه منسوبه بحضرت سید الساجدین که در بعضی از صحیفها داخل است و کتابت
می نمایند از آنجمله بوده باشد والله اعلم بحقائق الامور فائده چون اساس و بنیان
مقیاس کتاب مستطاب بر دعوات لهذا الانسب آنست که مبادرت بتعریف
و توصیف آن نموده بعضی از آیات بینات کتاب آسمانی و احادیث خازنان
تنزیل سبحانی را که درین باب وارده شده ایراد نماید و ذیل سازد آنرا بجملی
از آداب که داعی را رعایت و مراقبت آن بموجبی که در روایات صحیحه
وارد گشته باید نمود باید دانست که دعا در لغت بمعنی ندا و خواندن
آمده و در اصطلاح و عرف علما عبارت از آنست که بنده بزبان مسکنت
و ضراعت بخواهشمندی گشوده عرض نیاز بدرگاه بی نیاز نماید تا از فیض
فضل نامتناهی بقدر استحقاق و استعداد بهره مند و کامیاب گردد و الا
که دعا جمله مستجاب شدی هر دمی عالمی خراب شدی اما از جمله آنچه در قرآن عزیز
وارد گردیده در سوره مبارکه مؤمن میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ
عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ یعنی بدرستیکه آنکه سرکشی کنند
از پرستیدن و خواندن من زود باشد که در آیند بدوزخ در حالتیکه ذلیل

و خوار شد که نا باشند * مباد کس بچشم او شود خوار * که خوار او شد کلی رتبت
دشوار * و حضرت سید الساجدین سلام الله علیه در همین کتاب صحیفهٔ شریفه
در طی دعای وداع شهر رمضان مبارک فرموده اند که مرا از عبادت دریغ آمد
کریمه و عاست و نیز شیخ اجل اکرم ابو جعفر کلینی در جامع کافی از زراره
که از ثقات روات است نقل نموده که او از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت می نماید که مرا از عبادت در آیه وافی هدایه و عاست و دعا
افضل عبادات است و از اینجاست که حضرت عزت تعالی شانه و تعاظم سلطانه
در مقام مدح حضرت خلیل علی نبینا و علیه السلام میفرماید که اِنَّ اِبْرٰهِیمَ
لَاَوّٰاهٌ حَلِیمٌ یعنی بدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننده و بردبار و صبور
بود بر اذیت و اواه چنانچه شیخ جلیل کلینی در کافی از زراره نقل نموده
و او از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت مینماید که آنحضرت فرمودند
بمعنی کثیر الدعا است یعنی بسیار دعا کننده که صیغهٔ مبالغه بوده باشد
و چون بندهٔ مامور به اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ گشته یعنی بخوانید مرا در جمیع مقاصد
و مآرب و وقوع در بلیات و آفات پس چگونه در باب دعا و سکنت
نزد خالق الاشیا که از لوازم عبودیت و بندگی است تکاسل و تغافل
نماید چنانچه گفته اند * تو گفتی هر آنکس که در پیچ و تاب * دعائی کند من کنم
مستجاب * چو عاجز رها شد ز دانم ترا * در این عاجزی چون نخوانم ترا * و از

حضرت

حضرت صادق القول و ما ینطق عن الهوی مرویست که فرمودند ما من مسلم
ینصب وجهه لله تعالی فی مسئلة الا اعطاها ایاه اما ان یعجلها
له و اما ان یؤخرها له محصل ترجمه حدیث شریف آنکه نباشد هیچ مسلمانی
که بردارد روی نیاز خود را بدرگاه اله در طلب مقصدی الا که بجا آورده
نماید مراد او را عاجلا و یا ذخیره کند آنرا از برای او و بسط و توضیح کلام
فصاحت انتظام چنانچه علماء اعلام فرموده اند آنست که چون داعی دعائی
کند و مرادی بخواهد که در آنوقت خیر او در انجاح آن نبوده باشد موقوف
دارد بوقتی دیگر که صلاح حال او در اجابت آن در آن وقت بوده باشد
پس اجابت فرماید و باو رساند و از ینجاست که گفته اند الاُمُوْرُ مَرْ
هُوْنَةٌ بِاَوْقَاتِهَا یعنی کارها در گرو وقتهاست معین و یا بدل و عوض آن مرادی
دیگر کرامت فرماید و یا سبب دفع بلیتی از و سازد و یا در روز جزا
کفاره گناه او گرداند چه عبارت وافی بشارات حدیث مذکور صراحت
دلالت بعدم تضییع دعاء مسلمین دارد و نیز در سلک صحاح احادیث انتظام
یافته و کلینی ثقات و اثبات تمام پذیرفته که لا یرد القضاء الا الدعاء
وَلَا یَزِیْدُ فِی الْعُمُرِ اِلَّا الْبِرُّ یعنی باز نگرداند قضا را مگر دعا و زیاده نکند
عمر را الا نیکوکاری و نیز وارد شده که اَلدُّعَاءُ یَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ وَمِمَّا
لَمْ یَنْزِلْ وَاِنَّ الْبَلَاءَ لَیَنْزِلُ فَتَتَلَقَّاهُ الدُّعَاءُ فَیَعْتَلِجَانِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ

یعنی دعا سود دهد در امان یافتن از مکروهی که فرود آمده باشد و از آنچه هنوز فرود
نیامده باشد بدرستیکه چون بلا فرود آید در حالیکه برسد دعای بنده پس
دعا و بلا در هم آویزند بلا خواهد که نزول کند دعا مانع بلا شود تا روز قیامت
واین سخن منافات ندارد با کلام هدایت انجام ملک علام که فرموده لا یغنی
حذر من قدر یعنی فایده ندهد حذر و تدبیر بنده از تقدیر و بتدبیر تغییر تقدیر
نتوان کرد چه مرویست که تقدیر ایزدی چنان رفته که اگر فلان بنده در فلان
وقت دعا کند و یا تصدق و نیکوئی نماید چندین مدت دیگر بماند و اگر توفیق
نیابد و نکند همان وقت بمیرد و اکابر دین این نوع قضا را قضای معلق
خوانند چنانچه در محل خود مبین گشته و از نجاست که بخاطر فاتر خطور
نموده که * تقدیر چو هست و گمان چون تدبیر * تدبیر ز تقدیر شود نقش پذیر *
ترسد آنکس که کجروی پیشه اوست * از پشت خمیده کمان بیش از تیر * و از جهت
این منزلت و فضیلت که دعا راست حضرت سید المرسلین صلوات الله
و سلامه فرموده اند که لَیْسَ شَیْءٌ اَکْرَمُ عِنْدَ اللهِ مِنَ الدُّعَاءِ یعنی هیچ
چیز گرامی تر از دعا نیست نزد باری تعالی شانه و از حضرت صادق ع
مرویست که فرمود اِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی یَعْلَمُ مَا یُرِیدُ الْعَبْدُ
اِذَا دَعَاهُ وَلٰکِنَّهُ یُحِبُّ اَنْ تُبَثَّ اِلَیْهِ الْحَوَائِجُ فَاِذَا دَعَوْتَ فَسَمِّ
حَاجَتَکَ یعنی بدرستیکه خدای تعالی میداند که مراد و مقصود بنده او در وقت

دعا چه چیز است لیکن دوست میدارد که بنده اظهار کند و بزبان آرد حاجت خود را
پس باید که حاجتمند اظهار حاجت خود نماید تا دل و زبان موافقت نماید و مظنه
اَللّٰهُمَّ اَصْلِحِ الرَّاعِیَ وَالرَّعِیَّةَ بحصول پیوندد و حقیقت راعی که نفس ناطقه مجرده است
و قلب معبر بآن شده و رعیه که قوی و جوارح بوده باشند اصلاح پذیرفته
بمساعدت و معاونت یکدیگر بمطلوب رسند ان شاء الله تعالی و از جمله آدابی
که داعی را از رعایت و مراقبت آنها گریز نیست اولا سپاس و ستایش الهی نمودن
و دیگر بطهارت بودن و بکار بردن بوهای خوش و بمسجد رفتن و تصدق
نمودن و رو بقبله نشستن و برداشتن دستها بدعا بر نهجی که باطن کفها
دست را بسوی آسمان کند مگر آنکه مقصود هلاکت اعدا بوده باشد که
بجهة آن پشت دست را بجانب آسمان باید داشت و حسن ظن داشتن با آنکه
قاضی الحاجات دعای او را باجابت مقرون خواهد گردانید و اقبال
نمودن بدل چنانچه بزبان مشغول آن میشود و پاکیزه ساختن شکم از حرام
و عریان ساختن بدن از لباس مغصوب مغشوش و بروزه بودن
و تجدید توبه نمودن از گناهان و درنگ و تأنی نمودن در اثنا خواندن
دعا بر وجهی که مستعجل نباشد و مبارزت ننماید و مقارن یعنی همراه
ساختن در هر مطلب صلوة بر حضرت سید الرسل و آل او علیهم السلام را
چنانچه حضرت سید الساجدین در صحیفه شریفه همین طریقه را سلوک داشته اند

چه تبعیض در بر آوردن مطالب از ذو کریم مجازی ناپسند می‌نماید فکیف کریم حقیقی
و چون صلوات بر آنحضرت البته مستجاب خواهد بود پس مطلب مقارن آن البته
بدرجه استجابت خواهد رسید و از خشوع و گریه چشم نباید بود شاید که تضرع
و زاری بدرگاه الهی جزء اخیر علت تامه اجابت دعا خواهد بود چنانچه بخاطر
فاتر خطور نموده ❁ زمین کریه طفل از ما در خود شیر میگیرد ❁ دعا روی
اجابت از فیض چشم تر بیند **الدُّعاءُ الأوّلُ اِذا ابتداء بالدُعاءِ بدَاءَ
بالتَحمیدِ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالثَناءِ عَلَیهِ فقال** چون در فاتحه در طی ذکر
آداب دعا مذکور گردید که هرگاه داعی اراده خواندن دعا کند ابتدا بسپاس
و ستایش پروردگار باید نماید بنابرین حضرت سید الساجدین سلام الله
علیه هرگاه اراده خواندن دعا میفرمودند ابتدا بسپاس و ثنای پروردگار
می‌نمودند و پس فرمود که اَلحَمدُ لِلّهِ الاَوَّلِ بِلا اَوَّلٍ کانَ قَبلَهُ
یعنی سپاس و ثنای جمیل مر معبودی را عز و جل سزاست که اول علی الاطلاق
است بی آنکه اولی باشد پیش از او و معنی اولیت او سبحانه بودن او ست بحیثیتی
که مبداء هر موجود باشد و ما سوای او از موجودات معلول ذات او باشند
پس مبداء جمیع مبادی خواهد بود که چیزی پیش از او نبوده وَالآخِرِ بِلا آخِرٍ
یَکُونُ بَعدَهُ و آخر است بی آنکه آخری باشد بعد از او و معنی آخریت او سبحانه
بودن او ست غایة الغایات چه غایت هر شیئ آخر است که شوق پیدا کنند

بسوی او

بسوی او و همه چیز و متشوق الیه کل او وجود است یا کمال وجود زیرا که عدم از آن
حیثیت که عدم است مشتاق الیه چیزی نباشد پس متشوق الیه حقیقی وجود است
و چون وجود ممکنات و کمالات وجود ایشان فی حد ذاته در حکم عدم است
پس هرگز مطلوب واقع نشود بلکه مطلوب حقیقی موجودیست که فی حد ذاته
بری باشد از عدم و نقصان و آن نیست الا واجب الوجود تعالی مجده پس غایت
حقیقی بوده باشد و باعتبار آنکه غایت و آخر است موجب آنست
که اول باشد زیرا که شکی نیست که علت غائی که علت فاعلیت فاعل است
مقدم است بر معلول پس هم اول و هم آخر الَّذِی قَصُرَت عَن رُؤیَتِهِ
أبصارُ النَاظِرِینَ یعنی آنخدائی که عاجز شد از دیدن او چشمهای بینندگان
چرا که بدیهه عقل حاکم است باینکه دیدن بچشم سر بدون آنکه مرئی در مقابل
رائی و در جهه و مکان بوده باشد متصور نیست خواه در نشأه دنیوی و خواه
اخروی و لقای مومنین در بهشت که در قرآن مجید و احادیث شریفه
وارد است بمعنی انکشاف تمام و ظهور قلبیست چنانچه حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه فرموده لا تُدرِکُهُ العُیُونُ بمُشاهَدَةِ العِیانِ
وَلکِن تُدرِکُهُ القُلُوبُ بِحَقائِقِ الإیمانِ یعنی دیده ظاهر را بمشاهده عیانی
طاقت ادراک او نیست و لیکن دیده باطن بنور ایمان و عمل صالح بمشاهده
جمال و فائز است ❁ بچشم سر جمالش میتوان دید که چشم سر در آن محرم نباشد ❁

وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهامُ الْواصِفِینَ یعنی آن خدائی که عاجز اند از وصف او اوهام
وعقول و اندیشهای وصف کنندگان چه پایهٔ مرتبهٔ کبریائی و کنگرهٔ عرش
ذو الجلالی رفیعتر است که با آن توان رسید و زلال این چشمهٔ صافی را اگر
بلوث ادراک بشری آلایش پذیر تواند کرد دید و در حدیث شریف
وارد است که إِنَّ اللّٰهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ کَما احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصارِ یعنی بدرستیکه
حضرت عزت سبحانه از نظر دانش عقول همچنانکه از دیدهٔ ظاهر پنهانست
و چنانچه بچشم سر مشاهدهٔ جمال او ممکن نیست بدیدهٔ عقل نیز بکنه حقیقت او
نمیتوان رسید پس التفات نباید کرد بکلام جمعیکه دعوی رسیدن
بآن می نمایند و کلام بلاغت نظام حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه اشعار
تمام باین معنی دارد که فرموده کُلَّما مَیَّزْتُمُوهُ بِأَوْهامِکُمْ فِی أَدَقِّ مَعانِیهِ فَهُوَ
مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُکُمْ مَرْدُودٌ إِلَیْکُمْ وَلَعَلَّ النَّمْلَ الصِّغارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لِلّٰهِ زُبانِیَیْنِ
کَما لَها فَإِنَّها تَتَصَوَّرُ أَنَّ عَدَمَهُما نُقْصانٌ لِمَنْ لا یَکُونُ لَهُ هٰکَذا حالُ الْعُقَلاءِ
فِیما یَصِفُونَ اللّٰهَ تَعالیٰ به خلاصهٔ مضمون کلام حقیقت انتظام آنکه هر یک
از صفات کمال که تو تمیز آن کرده اید و در نهایت دقت معنی
دانسته و بهترین صفاتش پنداشته اید مخلوقیست مثل شما که دست قدرت
او را آفریده و چون در نسبت به پروردگار قیاس بخود کرده اید
سزاوار آنست که همان شما با آن متصف باشید و بسا باشد که مورچگان

کوچک نیز هر گاه در مقام شناسائی در آیند گمان برند که پروردگار ایشان را
دو شاخ است چنانچه ایشان راست و تصور می نمایند که نداشتن آن نقصانست
چه کمال خلقت خود را در داشتن آن دو شاخ دانسته اند پس معلوم شد که
بر همین قیاس است حال عقلاء ارباب دانش از بنی نوع انسانی در اتصاف
پروردگار بصفاتی که ایشان صفات کمالش میدانند و از اینجاست که
عارف سنائی بنظم فارسی میگوید * آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست * غایت
فهم تست الله نیست * ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِداعاً یعنی سپاس
و ستایش معبودی را سزاست که از نو پدید آورد مخلوقات را بقدرت کاملهٔ
خود پدید آوردنی بی سبقت نمونه و مثالی که پیروی آن کرده باشد مراد
آنکه صنایع الهی منزه است از آنکه مسبوق باشد بنمونه برخلاف صنایع
بشریه که مجعول نمی شوند الا بعد از آنکه مرتسم شود در خیال صانع صورتی
از مصنوع و مثالی از و تا بر وفق آن در خارج متحقق شود وَاخْتَرَعَهُمْ
عَلیٰ مَشِیَّتِهِ اخْتِراعاً یعنی و بیرون آورد مخلوقات را بر وفق خواست
و ارادهٔ خود از ظلمت عدم بنور وجود بیرون آوردنی ثُمَّ سَلَکَ بِهِمْ
طَرِیقَ إِرادَتِهِ وَبَعَثَهُمْ فِی سَبِیلِ مَحَبَّتِهِ یعنی بعد از آنکه حق سبحانه و تعالی
مخلوقات را بقدرت کامله و مشیت شاملهٔ خود بیافرید روان ساخت
ایشانرا در راه خواست خویش بخواهش ذاتی و برانگیخت ایشانرا در راه دوستی

خود بمحبت جبلی محبت تو مرا شهره ساخت در عالم وگرنه همچو منی را که در حساب
آرد لا یملکون تأخیراً عمّا قدّمهم الیه یعنی مالک و قادر نباشند که
تأخیر نمایند از آنچه تقدیم نموده ایشان را بسوی آنچیز ولا یستطیعون تقدّماً
الی ما اخّرهم عنه و طاقت و توانائی ندارد که پیشی گیرند بآنچیزی که تأخیر نموده
ایشان را از آنچیز مثل نعمتها و عطاها و غیر آن وجعل لکلّ روح منهم قوتاً
معلوماً مقسوماً من رزقه لا ینقص من زاده ناقص ولا یزید
من نقص منهم زائد مخفی نماند که نسخ صحیحه مکرّمه در هنگام مختلف است
در بعضی روح بضم را و حاء مهمله که باصطلاح محققین از متکلمین نفس ناطقه
مجرده است که قوام بدن باوست مکتوب گشته و در بعضی از نسخ با نضمام
کلمهٔ ذی که بمعنی صاحب روح که بدن بوده باشد مرقوم شده و در بعضی
از نسخ زوج برای معجمه مفتوحه و جیم که بمعنی صنف و یا نوع مخلوقات باشد
مسطور گردیده یعنی گردانید بجهت هر روح و یا بجهت هر صاحب روح و یا
بجهت هر صنفی و یا نوعی از مخلوقات قوتی معلوم پس بنابر نسخهٔ روح تنها
مراد از قوت علوم و معارف عقلانی خواهد بود که نصیب نفس مجرده است
و محمول برین است آنچه در تنزیل کریم وارد است که و رزق ربک خیر و ابقی
و بنابر نسخهٔ ذی روح که بدن است مراد اطعمه و اشربه بوده باشد که قوام ابدان
بر آنست و نسخهٔ زوج که بمعنی صنف و یا نوع است احتمال هر دو دارد و بر هر تقدیر

معنی

معنی کلام حضرت امام علیه السلام ظاهر آنست که گردانید و قسمت نمود قاسم
الارزاق جل ذکره بجهت هر کس قوتی معلوم از رزق خود که کم نمیتواند کرد
کم کننده آن کسی را که او زیاد کرده و زیاد نمیتواند نمود زیاد کننده آن کسی را
که او کم کرده پس معلوم شد که رزاق بی منت روزی بندگان خود را
بر ایشان قسمت نموده و نصیب هر یک را فراخور مرتبه و حال او تعیین و تقدیر
فرموده پس باید که بجهت زیادتی روزی پرده ناموس شریعت بناخن
معصیت ندرد و برزقی که از وجه حلال مقرر ساخته اکتفا نماید که
بهر کس آنچه می بایست داده است و پوشیده نماند که جمهور اشاعره بر آن
رفته اند که رزق اعم است از حلال و حرام و معتزله که اصول کلام شیعه
اغلب موافق مذهب ایشانست اتفاق دارند بر آنکه حرام رزق نیست
و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان از آن و کسی را نرسد که او را
از آن انتفاع منع نماید چنانچه محقق طوسی قدس نفسه القدوسی در تجرید
فرموده که الرزق ما صح الانتفاع به ولم یکن لاحد منعه منه پس حرام رزق
نباشد و مؤید این قول است تنزیل ربانی حیث قال عز من قائل و مما
رزقناهم ینفقون یعنی از آنچه ما رزق ایشان ساخته ایم انفاق میکنند
و بذل آن بغیر مینمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم می آید که
انفاق ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد ایشان را و شک نیست که

انفاق از حرام مقتضی مدح الهی نیست پس رزق مخصوص باشد بحلال وشامل حرام نباشد
وحدیث شریف نبوی که در حجة الوداع فرموده اند نیز مرجحیت در اختصاص رزق
بحلال وعدم صحت اطلاق آن بر حرام همچنانچه کلام حضرت سید الساجدین
نیز دال است بران کما لایخفی علی الاذهان ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِی الْحَیٰوةِ اَجَلاً
مَوْقُوتاً وَنَصَبَ لَهُ اَمَداً مَحْدُوداً یَتَخَطَّأُ اِلَیْهِ بِاَیَّامِ عُمُرِهٖ
وَیَرْهَقُهُ بِاَعْوَامِ دَهْرِهٖ یعنی بعد از انکه حضرت پروردگار جلت
نعماؤه قسمت ارزاق هر ذی حیوة فرموده کردانیده از برای زندگانی
هر یک مدتی معین وبپای کرده غایتی مشخص که حرکت روزها که در مرور است بجای کامهائیست که بسوی آن غایة میشتابد وگردش سالها
نزدیک سازنده اوست بآن غایت پس این کلام فصاحت انتظام
تنبیه است بانکه مرگ سریع السیر است بجانب شما وتشبیه فرموده امتداد
زمان عمر را بامتداد مسافت وروزها را بکامها وسالها را بمنزلها
ودر کلام باب مدینة العلم سلام الله علیه نیز این معنی بعبارات مختلفه
وارد است حَتّٰی اِذَا بَلَغَ اَقْصٰی اَثَرِهٖ وَاسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمُرِهٖ
قَبَضَهُ اِلٰی مَا نَدَبَهُ اِلَیْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهٖ اَوْ مَحْذُورِ عِقَابِهٖ
یعنی هنگامی که رسید بنهایت زمان حیوة او ونماند از شماره
زندگانی او چیزی فرا گرفت او را بسوی درگاه کبریای خود بجهة آنچه

خوانده بود آنرا بجهة آن از پاداش دادن ثواب خود که آن جنات ونعیم است
مر نیکوکاران را یا عقوبت خود که آن نیران وعقابست مر بدکاران لِیَجْزِیَ
الَّذِیْنَ اَسَاۤؤُا بِمَا عَمِلُوْا وَیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا بِالْحُسْنٰی تا جزا دهد انانکه
بد کردند بعقوبت آنچه عمل کردند از بدیها وجزا دهد آنانکه نیکو کردند
بمثوبت آنچه عمل کردند از نیکویها عَدْلاً مِنْهُ تَقَدَّسَتْ اَسْمَاۤؤُهٗ وَتَظَاهَرَتْ اٰلاۤؤُهٗ یعنی این پاداش وجزا جز نیست عدل از حق سبحانه وتعالی
که مقدس ومنزه است اسماء حسنی او از چیزی که موجب نقص بوده باشد
ومترادف است نعمتهای او یکی از پی دیگری نازل میشود وبعضی مدد کار
بعضی اند لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُوْنَ یعنی پرسیده نمیشود حق
جل وعلا از آنچه میکند وحکم مینماید بر بندگان خود یا بسبب تسلط ذاتی مالکیت
وتفوق ایجادی بر کل اشیا ویا بنابر آنکه افعال او مشتمل بر حکم ومصالحی است
که ادراک بشری احاطه آن نمیتواند نمود پس کرا یارای آنکه زبان بچون
وچرا گشاید وبندگان سوال کرده میشوند از آنچه میکنند بنابر عجز مملوکیت
ومخلوقیت ویا نقصان دانش وبینش او بر اعمال وافعال خود که موفق
آنچه بآن مامور گشته بتقدیم نمیرسانند پس ناچار است که گفتار وکردار
خود را بمالک عرض نماید ومورد بازخواست که فی الحقیقة کمال لطف
ومرحمت است گردد وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهٖ مَعْرِفَةَ

حَمْدِهِ عَلَى مَا اَبْلَاهُمْ مِنْ مِنَنِهِ الْمُتَتَابِعَةِ وَاَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَا
هِرَةِ لَتَصَرَّفُوا فِي مِنَنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَتَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ
یعنی سپاس و ستایش مر خدا را که اگر باز داشتی از بندگان خود شناختن سپاس
او را بر آنچه انعام و احسان کرده ایشان را از نعمتهای پی در پی او و تمام نموده
بر ایشان از فیوضات و نعمتهای ظاهره متوالیه هر آینه تصرف کردندی در
نعمتهای او پس سپاس نگفتندی و را او فراخی یافتندی در روزی او و لیکن
شکر گزاری نعمت او نکردندی وَلَوْ كَانُوا كَذٰلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ
الْاِنْسَانِيَّةِ اِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ
كِتَابِهِ اِنْ هُمْ اِلَّا كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِيلًا یعنی اگر حال بر منوال
بودی که ایشان را با وجود این نعمتهای پی در پی که داده راه بمعرفت
حمد و شکر گزاری خود ننمودی هر آینه بیرون رفتندی از حدود انسانیت
و آدمیت و داخل شدندی در حریم بهیمیت و بسته زبانان می بودندی بهمچنانچه
وصف فرموده خدای تبارک و تعالی در کتاب محکم منتظم چه که نیستند ایشان
مگر مانند چهارپایان بسته زبانان که همیشه وجهه همت ایشان و چراگاه
نهمتشان مصروفست بلذات حسیه بلکه این گروه گمراه ترند از انعام
که شتر و گاو و گوسفند باشد چه انعام از زیور عقل و نطق عاری اند بخلاف
انسان که باین شرافت عظمی و دولت کبری فائق گشته و حکیم علیم ایشان را

معد

معد و مهیا ساخته که درک حقائق دینی و معارف یقینی نمایند پس اگر طایفه
از ایشان از نادانی و دون همتی ازین مطلب عظیم باز مانند زیادتی در گمراهی
و انحراف از جاده قویم مستقیم نموده باشند وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَلَى مَا عَرَّفَنَا
مِنْ نَفْسِهِ وَاَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ وَفَتَحَ لَنَا مِنْ اَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ
وَدَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْاِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ وَجَنَّبَنَا مِنَ الْاِلْحَادِ
وَالشَّكِّ فِي اَمْرِهِ یعنی سپاس و ستایش مر خدا را بر شناساگردانیدن ما را
بذات خود با این طریق که خلق آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست از مصنوعات
محکم متقنه نموده که از علم بوجود اینها عالم میشویم بوجود صانعی قدیر علیم
و بر ملهم ساختن ما را طریق شکرگزاری خود و بر گشادن از برای ما درهای
علم و دانش بخداوندی تربیت کنندگی خود ما را که آن از واجب الوجوب
و امکان و تغیر ممکنات است که استدلال کرده میشود از آن بر مالکیت او
و بر راه نمودن از آثار مذکوره ما را بخویش تا آنکه اخلاص ورزیم از برای
او در یگانگی و یکتا دانستن و منزه دانیم او را از شریک و انباز و بر
دور کردن ما را از برگشتن حق و شک و ریب کردن در ذات مقدس
او و تعبیر از ذات ما از جهت تعظیم و ادب حَمْدًا نُعَمَّرُ بِهِ فِيمَنْ
حَمِدَهُ مِنْ خَلْقِهِ وَنَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ اِلَى رِضَاهُ وَعَفْوِهِ یعنی سپاس
میکنم خدا را این نوع سپاسی که عمر دراز یابیم ما بسبب این حمد در میان آنکه مبالغه

کننده است در حمد او از خلقان او و بهشتی کریم بسبب این حمد آنکسانی را که
بهشتی کرده آند بخشودی او و بدرکذشتن او از کناهان ایشان حَمْدًا يُضِيءُ
لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ وَيُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ وَيُشَرِّفُ بِهِ مَنَازِلَنَا
عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ یعنی سپاس میکنیم خدا را سپاسی که روشن کرداند
از برای ما بسبب آن حمد تاریکیهای قبر را و آسان سازد برای جهة آن راه
برانگیختن را روزی که خدای تعالی برانگیزاند ما را از قبور و تشریف دهد آن
منازل ما را نزد وقوف کواهان که ملائکه و انبیا و ائمه هدی بوده باشند
علیهم السلام در روز قیامت يَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ روزی که پاداش داده شود هر نفسی را بآنچه کرده است و ایشان
ستم دیده نشوند بنقصان اعمال حسنه و زیادتی افعال سیئه يَوْمَ لَا يُغْنِي
مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ یعنی روزی که نفع نرساند کسی
کسی را بهیچ چیز و نباشند دوستان که یاری داده شوند دیگر * روزی که
ز هیچ آشنا ناید کار * الکس که با دوست کار یکانه مباد * حَمْدًا يَرْتَفِعُ
مِنَّا إِلَىٰ أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ یعنی سپاس
میکنیم خدای را این نوع سپاسی که بلند شود از ما و برسد باعلی علیین که
بلندترین بلندیها بوده باشد که آن آسمان هفتم است در حالیکه ثبت
شود در کتاب مرقوم و آن کتابیست که علامت اعمال حسنه و سیئه از آنجا
ظاهر

ظاهر میشود و حاضر میسازند آن کتاب را ملائکه مقربین و حفظ آن میکنند و کواهی
دهند بر آنچه در آنست در روز قیامت حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرِقَتِ
الْأَبْصَارُ وَتَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ یعنی حمد میکنیم این
نوع حمد که خنک شود بآن چشمهای ما در هنکامی که خیره شود چشمهای مردم
و دوخته کردد نزد دیدن ملک الموت بحیثیتی که قدرت نداشته باشند
که از شدت فزع بر هم زنند پلکهای چشم خود را و سفید شود بسبب آن
حمد رویهای ما در هنکامی که سیاه شود رویها و پوستهای اندام دیگران
و این سواد و بیاض تواند بود که کنایه از بدکرداری و نیکوکرداری
بوده باشد چه سواد در حالت خوف و خجالت دست میدهد و بیاض
در حین مسرت و شکفتکی حَمْدًا نُعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَىٰ كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ
یعنی سپاس میکنیم خدای را سپاسی که آزاد شویم بسبب آن حمد از الم یافتن
آتش قهر الهی بزرکی جوار رحمت یزدانی حَمْدًا نُزَاحِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ
وَنُضَامُّ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ وَمَحَلِّ
كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ یعنی حمد میکنیم آنچنان حمدی که بسبب آن جدا شوم از عالم
ملک و منخرط شوم و متصل کردم در سلک عالم ملکوت و مزاحمت رسانم
ساکنان آن عالم را که ملائکه مقربین اند و منضم شوم بسبب آن حمد به پیغمبران
مرسل او در خانه اقامتی که هر که در آنجا داخل شود زائل نشود و جدا نکردد و محل

کرامت و نوازش او که هر که شرف وصول آنجا یابد انتقال از آنجا ننماید و این مرتبه
میسر نیست مگر کسانی را که کامل شده باشند در قوت نظری و عملی و متخلق شده
باشند باخلاق الهی باکمل وجوه که ائمه معصومین باشند سلام الله علیهم والحمد
لله الذی اختار لنا محاسن الخلق واجری علینا طیبات الرزق
وجعل لنا الفضیلة بالملکة علی جمیع الخلق فکل خلیقته منقادة
لنا بقدرته وصائرة الی طاعتنا بعزته یعنی حمد و سپاس مر خدایی
که برگزید از برای ما که بنی نوع انسانیم خلقت و هیئت نیکو و جاری کردانید
بر ما از خوان نعمت بی دریغ خود روزیهای نیکو و کردانید از برای
ما زیادتی بر جمیع مخلوقات بضبط کردن و در حیطه تصرف در آوردن
ایشان از این کل خلائق منقاد و مطیع و فرمان بردارند ما را بقدرت
الهی و کردیده اند بفرمان و اطاعت ما بعزت و قوت نامتناهی او
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
والحمد لله الذی اغلق عنا باب الحاجة الا الیه فکیف نطیق حمده
ام متی نؤدی شکره لا متی یعنی حمد و سپاس مر خدای را که مسدود
ساخت و بست درهای حاجت ما را از غیر و منحصر ساخت در جناب خود
چه در علم الهی مبین گشته که علت احتیاج امکان است و محتاج الیه بالذات
واجب الوجود است و این افاضات و تاثیرات از ذات متعالیه اوست

فی الحقیقه

فی الحقیقه او مصدر افعال و موثر تام در منفعلات است و انجاح حوائج و مهمات
در قبضه قدرت اوست پس چگونه طاقت حمد و شکر گزاری او داشته
باشیم و بچه زبان ادا کنیم هرگز نمی توانیم کرد   بار الهی حد حمد و ثنای تو بود
هم حمد و ثنای تو سزای تو بود والحمد لله الذی رکب فینا الات البسط
وجعل لنا ادوات القبض یعنی سپاس و ستایش مر خدای را که ترکیب
کرد و جمع آورد در ما یعنی در کالبد انسان آلتهای بسط و گشاده
کردانید از برای ما دستها قرارهای قبض و فرا گرفتن چیزها چنانچه در کتب
تشریح بتفصیل مبین گشته ومتعنا بارواح الحیوة واثبت فینا
جوارح الاعمال و متمتع و برخوردار کردانید ما را بارواح ثلثه که آن
روح حیوانی و طبیعی و نفسانی بوده باشد که از برای زندگانی ضروریست
و می تواند بود که مراد نفس ناطقه مجرده باشد چه اطلاق روح در کتاب
الهی بر نفس ناطقه بسیار شده و ثابت و استوار کرد در ما یعنی در هیکل
انسانی جوارح و اعضا که همه بجهة تعیش در کار اند وغذانا بطیبات
الرزق واغنانا بفضله واقنانا بمنه یعنی و پرورانید
و تربیت کرد ما را بروزیهای پاکیزه و توانگر کردانید ما را بفضل خویش
بی آنکه ما را استحقاق آن باشد و سرمایه داد ما را بامتعه باقیه بجود و بخشش
خود و ما را راضی کردانید بما از قناعت تواند بود که اعطاء قنیه کنایه

بوده باشد از افاضه قوای عقلانی که اکتساب علوم حقیقیه و معارف یقینیه
برکت آن نفس مجرده را حاصل میشود تا ذخیرهٔ خود سازد از برای حیوة
ابدی و زندگانی جاودانی ثُمَّ أَمَرَنا لِیَخْتَبِرَ طاعَتَنا وَنَهانا لِیَبْتَلِیَ
شُکْرَنا فَخالَفْنا عَنْ طَرِیقِ أَمْرِهِ وَرَکِبْنا مُتُونَ زَجْرِهِ فَلَمْ یَبْتَدِرْنا
بِعُقُوبَتِهِ وَلَمْ یُعاجِلْنا بِنَقِمَتِهِ بَلْ تَأَنّانا بِرَحْمَتِهِ تَکَرُّماً وَانْتَظَرَ
مُراجَعَتَنا بِرَأْفَتِهِ حِلْماً یعنی پس امر کرد ما را که بنی نوع انسانیم بطاعت
تا اختبار و آزمایش کند فرمان برداری ما را و نهی کرد و باز داشت ما را از
معاصی تا بیازماید طریق شکر گزاری ما را پس ما مخالفت کردیم از راه
فرمان برداری او و سوار شدیم بر پشت زجر و مناهی او پس سبقت
و سرعت ننمود بعقوبت کردن ما و تعجیل نفرمود بمکافات العقاب نمودن ما
بلکه مدارا کرد با ما برحمت بی‌غایت خویش از روی لطف و کرم و انتظار
باز گشتن ما کشید از معاصی و رجوع بطاعات از روی رأفت و حلم
و بردباری وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی دَلَّنا عَلَی التَّوْبَةِ الَّتِی لَمْ نُفِدْها إِلّا
مِنْ فَضْلِهِ یعنی سپاس و ستایش مر خدائی را که دلالت نمود ما را بر توبه
آنچنان توبه که فایده نگرفته‌ایم و تحصیل آن نکرده‌ایم مگر از فضل و عطای او
فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِدْ مِنْ فَضْلِهِ إِلّا بِها لَقَدْ حَسُنَ بَلاؤُهُ عِنْدَنا وَجَلَّ
إِحْسانُهُ إِلَیْنا وَجَسُمَ فَضْلُهُ عَلَیْنا یعنی پس اگر در شمار نیاوردیم

از فضل

از فضل و نعمت او بجز توبه را هر آینه بتحقیق نیکو بود نعمتهای او نزد ما و جلیل بود
احسان او بسوی ما و عظیم بود فضل و عطای او بر ما که تکلیف بسبب مثل توبه
نعمتها بر ما انعام فرموده فَما هٰکَذا کانَتْ سُنَّتُهُ فِی التَّوْبَةِ لِمَنْ کانَ
قَبْلَنا پس نبود همچنین که باشد سنت و طریقهٔ او در امر توبه مر امتی که بودند
پیش از ما یعنی پیش از زمان حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه و این از
عطایای الهی است که مخصوص بامت مرحومه گشته چه توبه در ایام جاهلیت
بقتل بوده چنانچه در قرآن مجید وارد است که تُوبُوا إِلیٰ بارِئِکُمْ فَاقْتُلُوا
أَنْفُسَکُمْ لَقَدْ وَضَعَ عَنّا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَلَمْ یُکَلِّفْنا إِلّا وُسْعاً
وَلَمْ یُجَشِّمْنا إِلّا یُسْراً وَلَمْ یَدَعْ لِأَحَدٍ مِنّا حُجَّةً وَلا عُذْراً یعنی بتحقیق که
فرو نهاد و بر داشت از ما آنچه ما را طاقت آن نبود از تکالیف شاقه و تکلیف
نکرد ما را الا آنچه ما را طاقت آن بود از تکالیف شاقه و تکلیف نکرد ما را
الا آنچه در وسع ما گنجد و رنج ننمود و نطلبید از ما الا آنچه ما را سهل
و آسان بود و نگذاشت برای هیچیک از ما حجتی و عذری چه بر کسانی
که پیش از ما بوده اند از امم سابقه مثل یهود و نصاری چنانچه کریمهٔ وَلا
تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا یعنی بار مکن بر ما بار گران
یعنی تکالیف شاقه همچنانکه تکلیف کردی بر کسانی که پیش از ما بوده‌اند
مشعر است بر آنچه در اخبار آمده که حق تعالی در شبانه روزی پنجاه رکعت

نماز برامت حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام واجب کرده بود وایشانرا
برکوه ربع مال امر فرموده وچون بدن یا جامهٔ ایشان نجس شدی طهارت
دادن به آب جائز نبودی بلکه بمقاریض وغیره آنرا بریدندی ونماز ایشان
جز در مسجد جائز نبودی وچون گناهی کردندی علامت آن گناه بر روی
ایشان پدید آمدی وچون در خانه بمعصیتی مشغول شدندی بر در آن خانه
بخط روشن نوشته شدی که فلانی درین سرای بفلان کار مشغولست
حق تعالی ببرکت ومیمنت حضرت خاتم المرسلین این تکالیف از امت برداشت
فَالْهَالِكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ وَالسَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ پس
هالک از ما که بنی نوع انسانیم کسی است که هلاک شد بر ولیعنی عصیان او
و دور زید ونیکبخت از ما کسی است که رغبت کرد بسوی امر او وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
بِكُلِّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَأَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَأَرْضَى
حَامِدِيهِ لَدَيْهِ حَمْدًا يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبِّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ
یعنی سپاس مر خدا را بعدد آنچه مبالغه کردند در حمد او بآن نزدیکترین ملائکه
او بسوی او وگرامی ترین مخلوقات او براو وپسندیده ترین حمدکنندگان
او نزد او سپاسی که زیادتی داشته باشد جمیع حمدها را همچو زیادتی که پروردگار
ما دارد بر جمیع مخلوقات یعنی زیادتی غیر متناهی چه واجب را بر ممکن فضلی است
غیر متناهی ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ

الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَمَكَانَ
كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ
الْقِيٰمَةِ یعنی پس مر خدا راست سپاس بجای هر نعمتی که مر او راست بر ما وبر جمیع
بندگان او از گذشتها وآیندها بعدد آنچه احاطه کرده بآن علم او از جمیع
چیزها یعنی حمد غیر متناهی چه معلومات الهی غیر متناهی است وبجای عدد
هر فرد فرد از آن چیزها در حالیکه اضعاف مضاعف آن بوده باشد حمدی
ابدی جاودانی که او را آخر نبوده باشد سرمدی که او را نه اول باشد
ونه آخر تا روز قیامت حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ وَلَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ وَلَا
مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ سپاسی که نهایت نباشد آخر آنرا
وبشمار در نتوان آورد عدد آنرا ورسیدن نباشد غایت آنرا وانقطاع
پذیر نباشد نهایت آنرا حَمْدًا يَكُونُ وُصْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَعَفْوِهِ
وَسَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ وَذَرِيعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ وَطَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ
وَخَفِيرًا مِنْ نَقِمَتِهِ وَأَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ وَظَهِيرًا عَلَى طَاعَتِهِ وَحَاجِزًا
عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَعَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَوَظَائِفِهِ یعنی حمد وسپاسی که
سبب اتصال ورسانیدن ما باشد بطاعت وفرمان برداری او وسبب تجاوز
ودرگذشتن او باشد از گناهان وسبب خشنودی ورضاء وسیلهٔ آمرزیدن
او باشد وراه ودلیل وهادی ما باشد ببهشت او وحامی ونگاه دارندهٔ ما باشد

از عقوبت او و ایمن سازنده ما باشد از غضب و سخط او وعده کار باشد برگزاردن
حق او از واجبات شرعیه و برگزاردن وظائف بندگی او و از آداب
و سنن که درین حقوق رعایت باید کرد وحمداً نسعد به فی السعداء
من اولیائه ونصیر به فی نظم الشهداء بسیوف اعدائه انه ولی حمید
یعنی سپاسی که سعادت و نیکبختی یابیم بسبب آن حمد در میان نیکبختان از دوستان
او و منتظم شویم و بگردیم از جملهٔ شهیدانی که کشته شده باشند بشمشیر دشمنان او
چه در حدیث وارد است از حضرت خاتم المرسلین صلوات الله وسلامه علیه که
فرمود فوق کل برّ برّ حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فلیس فوقه برّ یعنی بالای تمام
نیکوئی نیکوئی است تا آنکه کشته شود آدمی در راه خدا پس نیست بالای آن
نیکوئی دیگر و همچنین از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه روایت شده که
فرمود الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لاولیائه یعنی جهاد دری است
از درهای بهشت گشوده است آنرا الله تعالی بجهت دوستان خود بدرستیکه
خدای تعالی سزاوار پرستش سازندگان مؤمنانست در دین و دنیا
و دوستانست بنشر رحمت و احسان و ستوده همه زبان ستایشنده
سپاس داران والله اعلم بحقائق الامور **الدعاء الثانی فی الصلوة**
علی النبی صلی الله علیه وآله دعای دوم در درود بر پیغمبر و آل او
علیهم السلام والحمد لله الذی منّ علینا بمحمد نبیه صلی الله علیه

واله

وآله دون الامم الماضیة والقرون السالفة بقدرته التی لا تعجز
عن شیء وان عظم ولا یفوتها شیء وان لطف این الحمد معطوف یعنی معطوف است
بر الحمد لله که در دعای تحمید مذکور است بنابرین فرمود والحمد لله یعنی سپاس
و ستایش مر خدائی را که انعام کرد بر ما که امت محمدیم صلی الله علیه وآله فرستادن
آنحضرت که نبی و فرستادهٔ اوست رحمت کناد خدای تعالی بر او و بر آل
او نه بر امتان گذشته و گروهها که در زمان پیش بوده اند و این نعمت را مخصوص
ما ساخت نه بر امتان گذشته و گروهی که در زمان پیش بوده اند بقدرت
کاملهٔ خود که عاجز نمیشود از چیزی و اگر چه عظیم و بزرگ باشد و فوت نمیشود از و
چیزی و اگر چه لطیف و کوچک باشد و میان علما در آل حضرت پیغمبر خلاف شده
که کیانند نزد جمهور شیعه عترهٔ طاهرهٔ آنحضرتند و در تحقیق معنی آل یکی از
اهل کمال تدقیق نموده که خالی از لطافت و خوبی نیست بنابرین
بایراد آن اقدام مینماید خلاصهٔ کلام او اینست که آل پیغمبر کسیست که با آنحضرت
آیل شود و رجوع او با آنحضرت باشد و آن بر دو قسم است قسم اول
آنکه رجوع ایشان بآن سرور رجوع صوری جسمانی باشد مثل اولاد
آنحضرت و جمعیکه در مرتبهٔ اولاد اند از اقارب و عشائر که در شریعت
طاهره زکوة بر ایشان حرام شده **قسم دوم** جمعی که رجوع ایشان بآنحضرت
رجوع معنوی روحانی بوده باشد و ایشان اولاد روحانیند

از علماء اعلام که در علم رسوخ تمام دارند واولیای کرام که بمرتبهٔ کمال رسیده‌اند
وحکمای عالیمقام که در حکمت الهی خوض تمام نموده‌اند وازمشکاة انوار آنحضرت
اقتباس نور تحقیق وارشاد وهدایت واستنارهٔ تدقیق نموده‌اند خواه در
زمان آنحضرت بشتی فیه باشند وخواه بعد از آنحضرت باو ملحق شده باشند
یا ملحق شوند وهیچ شک نیست که نسبت طبقهٔ دوم بیشتر وتمامتر است از نسبت
طبقهٔ اولی واگر هر دو نسبت در یکس جمع شده باشد نورًا علی نور
خواهد بود مثل حضرات ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین از عترت طاهره
آنحضرت صلوات الله وتسلیماته علیه پس همچنانچه بر اولاد صوری آنحضرت
صدقهٔ صوری حرامست چنانکه گذشت بر اولاد معنوی نیز صدقهٔ معنوی که
عبارت از تقلید غیرست در علوم ومعارف وکسب کمالات حرامست
فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ یعنی پس
ختم کرد بما امت را ودر جائیکه اختیار نموده بود ما را بر جمیع مخلوقات
وگردانید ما را گواهان بر امم سابقه که منکر انبیاء خود بودند چه در آثار
مرویست که این گواهی در روز قیامت خواهد بود که امم انبیاء سابقه
علیهم السلام انکار تبلیغ رسولان وانبیاء خود نمایند پس حق سبحانه وتعالی
اگرچه بحالی ایشان دانا باشد اما بجهة اقامت حجت والزام منکران از
انبیا علیهم السلام طلب شاهد تبلیغ کند پس امت حضرت خاتم الانبیا بیاورند

وایشان

وایشان گواهی دهند بر تبلیغ همه انبیا وآنگاه امم سابقه ایشانرا گویند
که شما از کجا دانستید که پیغمبران سابق تبلیغ رسالت کرده‌اند ایشان گویند
ما دانستیم این را بخبر دادن حق سبحانه وتعالی در کتاب خود که قرآن کریم بوده
باشد بر زبان پیغمبر خود پس حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله حاضر گردانند
واو را از حال امت وی سؤال کنند آنحضرت براست قولی ایشان گواهی
دهد چنانچه آیهٔ کریمه وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ
وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا از آن مخبرست وهمچنین کریمهٔ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى
هَؤُلَاءِ شَهِيدًا شاهدست وَكَثَّرَنَا بِمَنِّهِ عَلَى مَنْ قَلَّ وبسیار گردانید
ما را بسبب نعمت خود بر آنها که اندک بودند از روی عدد یعنی کفار
چه در اخبار وارد است وشیخ کلینی رضوان الله تعالی علیه در اول باب
فضل قرآن در کتاب کافی روایت نموده از حضرت امام محمد باقر
که گفت بیکی از اصحاب خود که سعد خفاف بوده باشد که یا سعد
تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ
وَالنَّاسُ صُفُوفٌ عِشْرُونَ وَمِائَةُ أَلْفِ صَفٍّ ثَمَانُونَ أَلْفَ صَفٍّ أُمَّةُ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَرْبَعُونَ أَلْفَ صَفٍّ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ خلاصهٔ ترجمهٔ
حدیث شریف آنکه ای سعد بیاموزید قرآنرا زیرا که می آید قرآن در روز
قیامت بنیکوترین صورتی که نگاه میکنند باو خلق ومردم کشیده وبیست هزار

صفه هشتاد هزار صف امت محمد اند صلوات الله وسلامه علیه وآله وچهل
هزار صف از باقی امم پس مراد ازین کثرت وقلت عددی باشد
نه غالبیت ومغلوبیت چنانچه گمان برده اند بعضی از علما در حل این فقره
ی دو صحیفه شریفه است اللهم فصل علی محمد امینک وآله علی وحیک
یعنی بار خدایا درود فرست بر محمد وآل او وآن محمدی که امین است بر وحی وعلم
تو که اصلا زیاد وکم نکرد وبلکه بر آنوجه که یافت وفرستادی بخلقان تو رسانید
ونجیبک من خلقک وصفیک من عبادک یعنی بهتر است از مخلوقات
تو وبرگزین است ازبندگان تو امام الرحمة وقائد الخیر ومفتاح
البرکة یعنی محمدی که پیشوای رحمت است وکشنده ایشانست بنیکوئی وکلید
برکتست که ازو ابواب برکات وخیرات مفتوح میشود چه معلم شریعت
واحکام الهی است کما نصب لامرک نفسه وعرض فیک للمکروه
بدنه یعنی رحمت فرست بر او همچنانچه تعب ورنج داد بجهة اطاعت امر تو
نفس خود را ودر معرض هلاکت در آورد در راه تو بدن خود را
بجهة محاربه وجهاد با کفار نابکار وکاشف فی الدعاء الیک حامته
وحارب فی رضاک اسرته وقطع فی احیاء دینک رحمه یعنی وآشکارا
نمود بعداوت کردن با خویشان خود در خواندن ایشان بطرف حضرت
عزت ومحاربه ومجادله نمود بسبب خشنودی تو با قوم وقبیله خود وبرید

بسبب زنده کردن دین تو از خویشان ونزدیکان خود چه ایشان اطاعت
وانقیاد اوامر ونواهی الهی نمی نمودند بنابرین با قریش محاربه ومعادات نمود
واقصی الادنین علی جحودهم عنک وقرب الاقصین علی استجابتهم لک
یعنی دور گردانید نزدیکان خود را بنابر انکاری که ایشان مینمودند
وانحراف میورزیدند از راه مستقیم تو همچو ابولهب وغیر او ونزدیک
گردانید وبساط قرب خود راه داد جمعی را که دور بودند همچو سلمان
فارسی رضی الله عنه وغیر او بنابر آنکه ایشان اجابت فرمان تو کردند
واطاعت نمودند واز اینجاست که گفته اند هزار خویش که بیگانه از خدا باشد
فدای یک تن بیگانه کآشنا باشد ووالی فیک الابعدین وعادی فیک
الاقربین ودوستی کرد در راه تو با دورترین مردمان باو ودشمنی
نمود ومعادات کرد با نزدیکان خود چرا که ایشان سر می پیچیدند از
اوامر ونواهی الهی وادأب نفسه فی تبلیغ رسالتک واتعبها
بالدعاء الی ملتک وشغلها بالنصح لاهل دعوتک یعنی رنجور گردانید
نفس مقدس خود را در رسانیدن پیغام تو ودر تعب انداخت او را
در خواندن بسوی ملت وشریعت تو ومشغول گردانید نفس خود را
بنصیحت وپند دادن مردمانی که از اهل دعوت تو بودند وهاجر
الی بلاد الغربة ومحل النأی عن موطن رحله وموضع رجله

وَمَسْقَطِ رَأْسِهِ وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ اِرَادَةً مِنْهُ لِاِعْزَازِ دِينِكَ وَاسْتِنْصَارًا
عَلَى اَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ وهجرت کرد و دوری جست از مکهٔ مبارکه و نزول
نمود بشهرهای غربت که آن مدینهٔ طیبه است و جای دور از جایگاه
اهل و عیال خود و از مکان ولادت و آرامگاه نفس خود از جهة خواستن
او باین تغرّب غالب ساختن دین تو برادیان باطله و یاری خواستن
از تو نصرت یابد بر اهل کفر و شرک بتو حَتَّى اسْتَتَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ
فِي اَعْدَائِكَ وَاسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي اَوْلِيَائِكَ یعنی تا آنکه مستقیم و راست
شد از برای او آنچه قصد کرده بود در حق دشمنان تو که آن استیصال
و استهلاک ایشان بوده و مستمر و تمام گردید از برای او آنچه تدبیر کرده
بود در حق دوستان تو که آن استیلا و غلبهٔ اهل اسلام بود فَنَهَدَ
اِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحًا بِعَوْنِكَ وَمُتَقَوِّيًا عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ فَغَزَاهُمْ
فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ وَهَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ حَتَّى ظَهَرَ اَمْرُكَ
وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی پس عزیمت و قصد محاربهٔ ایشان
نمود و حالیکه یاری خواسته بود بمدد کاری تو و طلب قوت نموده
بود با ضعف خود بنصرت تو پس جنگ کرد با ایشان در میان جاهای
ایشان و ناگاه بر سر ایشان ریخت در میان جایگاه و محل بودن
ایشان تا آنکه غالب گردید و شیوع یافت فرمان تو و بلند شد

کلمهٔ اسلام

کلمهٔ اسلام و اگرچه کراهت داشتند این صورت را مشرکان اَللّٰهُمَّ فَارْفَعْهُ
بِمَا كَدَحَ فِيكَ اِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي
مَنْزِلَةٍ وَلَا يُكَافَأَ فِي مَرْتَبَةٍ وَلَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا
نَبِيٌّ مُرْسَلٌ یعنی بار خدایا بلند ساز مرتبهٔ او را بسبب رنج و تعبی که در دین
تو برده تا آنکه برسانی او را بدرجهٔ بلندترین درجات بهشت تو تا
هیچکس با او برابری نکند در منزلت و مساوی نباشد در مرتبه و دعوی
مساوات نکند با او در پیش تو هیچ فرشتهٔ مقربی و هیچ پیغمبر مرسلی
وَعَرِّفْهُ فِي اَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ
اَجَلَّ مَا وَعَدْتَهُ یعنی و شناسا گردانیده او را در اهل بیت و عترت
طاهرهٔ او و امت مؤمنین او از شفاعت حسنه زیاده از آنچه وعده
کردهٔ او را و این وعده اشاره خواهد بود بآنچه در قرآن مجید وعده
کرد وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى یعنی زود باشد که عطا دهد ترا
پروردگار تو مرتبهٔ شفاعت دربارهٔ امت تو پس تو خشنود شوی
و گوئی من راضی شدم يَا نَافِذَ الْعِدَةِ يَا وَافِيَ الْقَوْلِ يَا مُبَدِّلَ
السَّيِّئَاتِ بِاَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی ای
روان کننده و بجا آورندهٔ وعدها و ای وفا کنندهٔ بگفتار و ای
بدل کنندهٔ بدیها با ضعاف آن از نیکوئیها بدرستیکه تو صاحب فضل

واحسان وعطای بزرگی الدعاء الثالث فی الصلوة علی حملة العرش
وعلی کل ملك مقرب دعاء سیوم در صلوات بر ملائکه حاملین عرش
وبر کل ملک مقرب درگاه ایزدی اللهم وحملة عرشك الذین
لا یفترون من تسبیحك ولا یسأمون من تقدیسك ولا یستحسرون
من عبادتك ولا یؤثرون التقصیر علی الجد فی امرك ولا یغفلون
عن الوله الیك یعنی بارخدایا و فرشتگانی که بر دارندهٔ عرش تو اند
آنانکه سست وضعیف نمیشوند از تسبیح وتنزیه کردن ذات مقدس تو
وملالت نمی یابند از تقدیس کردن تو و درمانده نمیشوند از
عبادت تو واختیار نمی نمایند تقصیر را بر کوشش نمودن در کار طاعت
تو وغافل نمیشوند از حیرانی وشیفته شدن بسوی جناب تو جل وعلا
واسرافیل صاحب الصور الشاخص الذی ینتظر منك الاذن
وحلول الامر فینبه بالنفخة صرعی رهائن القبور یعنی واسرافیل
که فرشته ایست که متعلقست باو دمیدن صور از جهت برانگیخته شدن کسان
از قبور صاحب شاخصست که میدمد در او و چشم گشوده و منتظر آنست که
از جناب مقدس تو دستوری باو فرود آید باو فرمان که در دمد در صور
پس چون امر الهی تعلق گیرد بدمیدن در دمد و آگاه گرداند باین دمیدن
افتادگان یعنی مردگان را که در گرو گور اند یعنی محبوس شده دران [illegible]

از گورها

از گورها خود برخیزند و بشتابند بصحرای قیامت ومیکائیل ذو الجاه
عندك والمكان الرفیع من طاعتك ومیکائیل که فرشته ایست که متعلق
باو ارزاق بنی آدم وصاحب جاه وقدر ومنزلت است نزد تو وصاحب
مکانت بلندست بسبب طاعت وفرمانبرداری تو وجبرئیل الامین
علی وحیك المطاع فی اهل سمواتك المكین لدیك المقرب
عندك وفرشته دیگر که جبرئیل است که امینست بر خزائن وحی تو ومطاع
در میان اهل آسمانها وصاحب مکانتست نزد تو ومقربست
نزدیک تو والروح الذی هو علی ملائكة الحجب وفرشته دیگر
عظیم که روح نام اوست که اعظم ملائکه است بعد از حملهٔ عرش وسردارست
بر ملائکه حجب وملائکه حجب ملائکه چندند که موکلند بر طبقات سبعه که فوق
آسمانست ومراد از حجب چنانچه در احادیث وارد است طبقات [illegible]
که در بالای هفت آسمان مخلوق گشته والروح الذی هو من امرك
وروح که از امر تست یعنی مبدعات تست وبامر کن موجود شده بی ماده
واین دلیلیست بر آنکه بعضی از فرشتگان مجردند فصل علیهم
وعلی الملائكة الذین من دونهم من سكان سمواتك واهل
الامانة علی رسالاتك یعنی رحمت فرست برین فرشتهائی که مذکور
شد از حاملین عرش واسرافیل ومیکائیل وجبرئیل وروح وبر ملائکه که پائین

ترند ازینها در رتبه که ملائکه اند که ساکنان آسمانها اند و اهل امانت اند بر پیغامهای
تو بر پیغمبران والذین لا تدخلهم سامة من دؤوب ولا اعیاء من لغوب
ولا فتور یعنی و آن فرشتگانی که در نیابد ایشان را ملالتی از تعب و رنج
و نه واماندگی از رنج و عنا و سستی از عبادت نمودن ولا تشغلهم
عن تسبیحک الشهوات ولا یقطعهم عن تعظیمک سهو الغفلات
و باز ندارد ایشان را از تسبیح گفتن تو آرزوهای نفسانی و منقطع نسازد
ایشان را از یاد کردن بزرگی تو سهوی که ناشی میشود از غفلتها چراکه
اینها از لواحق اجسام حیوانیه است و ملائکه از آن مبرا اند الخشع الابصار
فلا یرومون النظر الیک فرو خوابانیده اند دیدهای خود را پس طلب نمیکنند
و قصد نمینمایند نظر کردن بسوی جلالت و عظمت تو از غایت خوف
و خشیت النواکس الاذقان پیش انداخته اند زنخهای خود را و این کنایت
از کمال خوف و خشیت الذین قد طالت رغبتهم فیما لدیک المستهترون
بذکر آلائک والمتواضعون دون عظمتک وجلال کبریائک
آن فرشتهائی که دراز است یعنی بسیار است رغبت ایشان در آنچیزی
که نزد تست از فیوضات چرا که چشیده اند چاشنی حلاوت آن را
و آشامیده اند شراب محبت آن را حریص و مولعند بذکر و یاد کردن نعمتهای
تو و فروتنی نماینده اند نزد بزرگی و جلال و بزرگواری تو والذین

یقولون اذا نظروا الی جهنم تزفر علی اهل معصیتک سبحانک ما
عبدناک حق عبادتک یعنی و آن فرشتهائی که گویند چون نظر کنند
بجهنم که دم بر کشاید بر آنهائی که از اهل معصیت تو اند خداوندا تنزیه
میکنیم ترا تنزیه کردنی که پرستیدیم ترا چنانچه سزاوار پرستش تست فصل
علیهم وعلی الروحانیین من ملائکتک واهل الزلفة عندک
یعنی رحمت فرست بر آن ملائکه که سابقا مذکور شد و بر ملائکه روحانیین
که یکی از طبقات ملائکه اند و از اهل قرب و منزلتند نزد تو و این کلام
حقیقت انجام دلالت دارد بر آنکه ملائکه از طبقات مختلفه می باشند بعضی
روحانی که جواهر مجرده عقلیه و نفسیه بوده باشند و بعضی غیر آن وحمال
الغیب الی رسلک والمؤتمنین علی وحیک وحی عبارت است از سخن پنهانی
و چون سخن خدای تعالی که بحضرت میرسد از خلق مخفی است لهذا وحی میگویند
یعنی و حاملین سرانند به پیغمبران تو و امینانند بر سخن تو که برساننده پیغمبران
میرسانند وقبائل الملائکة الذین اختصصتهم لنفسک واغنیتهم
عن الطعام والشراب بتقدیسک واسکنتهم بطون اطباق سماواتک
یعنی و اصناف مختلفه از فرشتگان که مخصوص گردانیده ایشان را
از برای ذات مقدس خود بعبادت کردن و بی نیاز گردانیده
ایشان را از خوردن و آشامیدن بپاک خواندن ترا و جا داده ایشان را

درمیان طبقات آسمانها مراد آنکه تقدیس و تسبیح طعام و شراب ایشانست چه در
احادیث خازنان وحی صلوات الله علی ارواحهم واجسادهم در وصف
اعلی و اقرب طبقات ملائکه مقربین وارد است که طعامهم التسبیح وشرابهم التقدیس
وَالَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِكَ و آن فرشتگان که
بر کنارهای آسمان باشند تا هنگام وقت فرود آمدن بتمامی وعده تو که روز
قیامت باشد پس حاملان عرش منضم شوند و بر دارند عرش پروردگار را
چنانچه در قرآن کریم وارد است وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ
فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ وَخُزَّانِ الْمَطَرِ وَزَوَاجِرِ السَّحَابِ وَالَّذِي بِصَوْتِ
زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ یعنی و فرشتگانی که خزانه داران باران باشند و رانندگان
ابر ند وا زملکی و فرشته که از آواز راندن او شنیده شود آواز کی آن صوت
وَإِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ الْتَمَعَتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ یعنی وهرگاه
شناکنند یعنی آمد و شد نمایند ابرها بسبب این آمد و شد درخشان گردد
صاعقها و آن آتشها باشد که روشنی از ان ظاهر گردد وَمُشَيِّعِي الثَّلْجِ
وَالْبَرَدِ وَالْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ و آن فرشتگانی که
بهمراهی برف و تگرگ فرود آیند و آن فرشتگانی که چون باران بارد
با قطرهای باران نازل شوند وَالْقُوَّامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيَاحِ و آن فرشتگانی
که قایم و موکلند بر خزانهای بادها وَالْمُوَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ

و فرشتگانی

و فرشتگانی که موکلند و گماشته شده اند بر کوهها تا از جای خود زائل نشوند
وَالَّذِينَ عَرَّفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ وَكَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَعَوَالِجُهَا
یعنی و آن فرشتگانی که شناسا گردانیده ایشان را بمقدار آبها و قدر آنچه حاصل
کرده آن بارانها که با برق و تراکم فرود آید وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى
أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبِ الرَّخَاءِ یعنی و صلوه بر
رسولان تو از فرشتگان که فرود آورند کانند باهل زمین آنچه نازل
میشود بنا خوش شمرده از بلاها و رحمت و بدوست داشته شده
از فراخی معیشت و رحمت وَالسَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ و بر فرشتگانی
که از لوح محفوظ نسخه مینمایند کتب را بزرگانند نزد ایزد تعالی مهربانند
بر خلقان که بجهة ایشان طلب غفران و آمرزش مینمایند وَالْحَفَظَةِ
الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ و صلوه بر حفظه یعنی ملائکه که نگاهبانانند بر بندگان
بگفتار و کردار ایشان و بزرگانند نزد الله تعالی که نویسندگان
روزنامجات اقوال و افعال بندگانند و اصح و اشهر آنست که ایشان
دو ملکند موکل براست و چپ بندگان و ضبط قول و فعل هر کس
نموده ثبت می نمایند و از ابن عباس منقول است که با هر انسانی
دو ملک موکل است دو در روز و دو در شب یکی بر یمین و یکی بر یسار
ملک یمین موکل بثبت حسنات و یسار بسیئات اگرچه بر یمین است

دو الحکای ذا

با فرشته دست چپ گوید که تعجیل ثبت حسنات مکن که شاید نادم گردد
و توبه نماید و اگر توبه نکند ثبت نمای و در بعضی از روایات بنظر رسیده
که تا هفت ساعت مدت مهلت و بازگشت و توبه خواهد بود وَمَلَكِ
الْمَوْتِ وَاَعْوانِهِ یعنی صلوة بر فرشته که موکلست بر قبض ارواح
و نام او عزرائیل است ارواح را بخواند و ایشان جواب دهند پس اعوان
و انصار خود را بقبض آن امر فرماید و بر اعوان و مددکاران او که ملائکه
رحمت و عذابند وَمُنْكَرٍ وَنَكِیرٍ و صلوة بر دو فرشته که آنرا منکر
و نکیر گویند که موکلند بر آنکه هرگاه کسی را در قبر گذارند حاضر شوند
و سوال کنند از خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام وَرُومانَ فَتّانِ
الْقُبُورِ یعنی و صلوة بر رومان که اسم فرشته ایست از فرشتهای
قبر و با آدمی در قبر میباشد و آزمایش او میکند اگر از اهل ایمانست
وسیع و فراخ میسازد قبر او را و اگر از اهل ایمان نیست مسلط میسازد
برو حیات و عقارب را چنانچه در کتاب کافی از حضرت امام جعفر
صادق ع روایت نموده که اِنَّ اللهَ یُسَلِّطُ عَلَیْهِ تِسْعَةً وَتِسْعِینَ تِنِّیناً
لَوْ اَنَّ تِنِّیناً واحِداً مِنْها نَفَخَ عَلَی الْاَرْضِ ما اَنْبَتَتْ شَجَراً اَبَداً یعنی بدرستیکه
خدای تعالی مسلط میسازد بر کافر نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آنها
نفس بر زمین دمد دیگر هرگز گیاه نروید وَالطّائِفِینَ بِالْبَیْتِ

المعمور

الْمَعْمُورِ و صلوة بر فرشتگانی که طوف کنندگان بیت معمورند و آن
خانه ایست که در آسمان هفتم است و بعضی گفته اند در آسمان چهارمست برابر
کعبه معظمه که حرمت او در آسمان بمنزلتست که حرمت کعبه در زمین و چنانچه
مرویست هر روز هفتاد هزار فرشته بگرد او طواف میکنند وَمالِكٍ
وَالْخَزَنَةِ و بر مالک که نام فرشته ایست که موکلست بر دوزخ و نگاه
بان دوزخست و بر فرشتگان دیگر که خازنان دوزخند وَرِضْوانَ
وَسَدَنَةِ الْجِنانِ و صلوة بر رضوان که فرشته ایست که موکل بر بهشت
و راتق و فاتق بهشت است و بر دیگر فرشتگان که دربانان و خادمان
بهشتند وَالَّذِینَ لا یَعْصُونَ اللهَ ما اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ
و بر فرشتگانی که نافرمانی نمیکنند خدا را در آنچه فرموده ایشان را در ازمنه گذشته
و میکنند آنچه مأمور میشوند بآن در زمان آینده وَالَّذِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ
عَلَیْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ و بر فرشتگانی که در جنات
عدن باشند و گویند مر مؤمنان را که بشارت باد بر شما بدوام سلامت
یعنی همیشه سالم خواهید بود بآنچه صبر کردید و شکیبائی ورزیدید
بر فقر در دنیا پس نیکوست سرانجام آنسرای که ایشان یافتند وَالزَّبانِیَةِ
الَّذِینَ اِذا قِیلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ ابْتَدَرُوهُ
سِراعاً وَلَمْ یُنْظِرُوهُ یعنی و صلوة بر زبانیه که نوزده فرشته اند

موکل بر دوزخ بجهة عذاب اهل دوزخ آن فرشتگانی که چون گفته شود
ایشان را که بگیرید کسی را پس در غل کشید ویرا یعنی دست او بر گردن او
ببندید پس در آتش اندازید او را شتابند که آن باشند درین امر و مهلت
ندهند او را ومن اوهمنا ذكره ولم نعلم مكانه منك ومن
امره وكلته و بر فرشتگانی که ترک کردیم ذکر ایشان را و ندانسته
بودیم جای ایشان را نزد تو و باینکه بکدام کار گماشته ایشان را وسكان
الهواء والارض والماء و بر فرشتگانی که ساکن اند در هوا و زمین
و آب و موکل اند بر ایشان و متصرف اند در ایشان ومن منهم على الخلق
و آن فرشتگانی که از مجردات محضه اند و مفارقات صرفه و مشرف
و مستعلی و موکل اند بر عالم خلق یعنی بر عالم جسمانیات از معادن
و نباتات و حیوانات و بباید دانست که عقلا اتفاق دارند بر آنکه
ملائکه اشخاص جسمانی نیستند که آمد و شد نمایند در رنگ آدمیان
و آنچه محصل اقوال است در حقیقت ملائکه دو قول است یکی قول متکلمین که
ایشان ملائکه را اجسام لطیفه نورانیه میدانند که قادرند بر تصرفات
سریعه و افعال شاقه و فاعل خیراتند علی الاتصال و تفاوت درجات
ایشان باعتبار مراتب ایشانست در عبادت و دوم قول حکما که
ایشان را اجسام نمیدانند لیکن انواع متباینه میدانند بعضی از ایشان

آنند که مجردند از جسمیت و از تدبیر اجسام و بعضی مجردند از جسمیت لیکن مدبر
اجسامند و بعضی آنند که مجرد نیستند بلکه جسمانیند باینمعنی که حالند
در اجسام و قائمند بآن و در تنزیل الهی و کتاب آسمانی اشاره باینمراتب
شده و کلام حضرت سید الساجدین سلام الله علیه نیز در طی این
دعا مؤید این مدعاست هو يعلم فصل عليهم يوم تأتي كل نفس
معها سائق وشهيد پس رحمت فرست خدایا بر ایشان تا روزی
که هر نفسی که آید بعرصهٔ محشر سائق یعنی رانندهٔ داشته باشد و گواهی
که نیک و بد او گواهی دهنده باشد وصل عليهم صلوة
تزيدهم كرامة على كرامتهم وطهارة على طهارتهم و رحمت
فرست بر ایشان رحمتی که بیفزاید و زیاده کند ایشان را کرامتی بالای
کرامتی و پاک شدنی بالای پاک شدنی یعنی کرامت و طهارت بسیار
اللهم واذا صليت على ملائكتك ورسلك وبلغتهم
صلواتنا عليهم فصل عليهم بما فتحت لنا من حسن القول
فيهم انك جواد كريم یعنی بار خدایا چون رحمت کنی بر فرشتگان
و پیغمبران خود و برسانی بایشان صلواتی که ما برایشان فرستادیم
پس رحمت کن بر ایشان بآنچه گشاده بر ما از نیکوئی گفتار در حق ایشان
بدرستیکه توئی بخشندهٔ بی آنکه عوضی خواهی و غرضی داشته باشی الدعاء

الرابع في الصلوة على اتباع الرسل ومصدقيهم

دعاء چهارم در صلوة بر اتباع کنندگان پیغمبران وتصدیق کنندگان ایشان اللهم واتباع الرسل
ومصدقوهم من اهل الارض بالغيب عند معارضة المعاندين
لهم بالتكذيب يعني بار خدايا وپيروان پيغمبران على العموم وآنانكه تصديق نمودند
ایشان را از اهل زمین بغیب یعنی بقلب بنا بر آنکه قلب مستور است ازغیب
فرمود در هنگامی که معارضه میکردند دشمنان ایشان بتکذیب
نمودن آیات باهره ایشان با آنکه میدانستند که حق با ایشانست والاشتياق
الى المرسلين بحقائق الايمان في كل دهر وزمان
ارسلت فيه رسولا واقمت لاهله دليلا من لدن آدم
الى محمد صلى الله عليه وآله من ائمة الهدى وقادة اهل التقى
على جميعهم السلام يعني واز اهل اشتياق به پيغمبران كه نهايت
شوق داشتند بسبب حقائق ایمان که در دل ایشان رسوخ تمام
داشت در هر روزگار وزمان که فرستادی در میان ایشان
پیغمبری وبرپای داشتی مر اهل آن زمان راه نمائی ودلیلی از روزگار
آدم که ابو البشرست تا روزگار محمد صلی الله علیه وآله که آخر وخاتم
پیغمبرانست از امامان راه نماینده وپیشروان وکشانندهٔ اهل تقوی
بر همه ایشان باد سلام وتحیت فاذكرهم منك بمغفرة ورضوان

پس یاد کن

پس یاد کن همه ایشان را از جناب خود بآمرزش وخشنودی اللهم واصحاب
محمد خاصة الذين احسنوا الصحابة يعني بار خدايا واصحاب محمد را صلی الله
علیه وآله مخصوص گردان صحابه که نیکو کردند مصاحبت او را واز اهل
نفاق در خدمت آنحضرت بسر برده باشند وبعد از رحلت نیز
از جادهٔ مستقیمهٔ اخلاص تجاوز نموده والا ٭ هر که او روی بهبود
نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ والذين ابلوا البلاء الحسن
في نصره وكانفوه واسرعوا الى وفادته وسابقوا الى دعوته
واستجابوا له حيث اسمعهم حجة رسالاته وفارقوا الازواج
والاولاد في اظهار كلمته وقاتلوا الآباء والابناء في تثبيت
نبوته وانتصروا به ومن كانوا منطوين على محبته يرجون تجارة
لن تبور في مودته يعني وآن اصحابی که مجاهده نمودند جهادی نیکو
در نصرت ویاری دادن پیغمبر ومعاونت ویاری نمودند او را وعجلت
وشتاب نمودند بنزدیک رفتن ووارد شدن بسوی او وسبقت
وپیشی گرفتند بسوی دعوت او واجابت نمودند دعوت او را
در آنحال که شنوانید ایشان را حجت رسالت خود را که آن قرآن
عزیز ویا غیر آنست از دلائل ومفارقت نمودند از زنان وفرزندان
خود در اظهار وآشکارا کردن سخن او وکشتند پدران وفرزندان خود را

در استوار ساختن پیغمبری او و طلب نصرت نمودند از او و از جمعیکه بودند
ایشان در ضمیر و خاطر خود ثابت و مستقر در دوستی او و امید
میدارند در مودت او و باز رکانی را که کاسد نبود و زیان بدو
نرسد تا روز قیامت وَالَّذِينَ هَجَرُوا الْعَشَائِرَ اِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ
وَانْتَفَتْ مِنْهُمُ الْقَرَابَاتُ اِذْ سَكَنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ فَلَا تَنْسَ
لَهُمُ اللّٰهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ و آنکه هجرت کردند از ایشان قوم و قبیله
ایشان ساکن شدند در سایه خویشاوندی او پس وا مگذار ایشانرا بار خدایا
آنچه ایشان ترک کردند از زنان و فرزندان و خانه و دیار خود از برای
نصرت دین تو و در راه تو وَارْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ یعنی و خشنود ساز
ایشانرا از رضاء خود وَبِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ و بآنچه جمع کردند و هم
آوردند خلقانرا بر دین تو وَكَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاةً لَكَ اِلَيْكَ و بودند
با پیغمبر تو خوانندگان خلق را از برای نصرت دین تو بسوی تو وَاشْكُرْهُمْ
عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ اِلَى ضِيقِهِ
و جزا داده شکر ایشانرا بسبب هجرت کردن ایشان در راه تو گزاری
و تقویت دین تو از خانهاء مردم و خویشان خود و بیرون آمدن
ایشان از فراخی معیشت بتنگی معاش و مراد از اینان مهاجرین اند
وَمَنْ كَثَّرْتَ فِي اِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ یعنی جزا داده شکر آنانکه

بسیار کردانیدی مظلومین ایشان را در خواندن ایشان با پیغمبر تو مردمانرا در اعزاز
دین تو و مراد از ایشان طایفه انصارند اَللّٰهُمَّ وَاَوْصِلْ اِلَى التَّابِعِينَ
لَهُمْ بِاِحْسَانٍ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
بِالْاِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا اِنَّكَ رَؤُفٌ
رَحِيمٌ خَيْرَ جَزَائِكَ یعنی بار خدایا برسان بآنانکه پیروی کردند از تابعین
صحابه را بنیکوئی کردن آنانکه میگویند ای پروردگار ما بیامرز مارا
و مر برادران ما را در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما با ایمان و مگذار
در دلهای ما کینه و حسدی و خیانتی برای آنانکه گرویده اند پیش
از ما یعنی اصحاب پیغمبر ای آفریدگار ما بدرستیکه تو مهربانی بخشنده
مارا برحمت خود بهترین جزای خود را که آن جنت و نعیم آنست اَلَّذِينَ
قَصَدُوا سَمْتَهُمْ وَتَحَرَّوْا وِجْهَتَهُمْ وَمَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ یعنی
و تابعین صحابه آنکسانی اند که قصد کردند سیرت و طریقه صحابه را و طلب
کردند جهه و طرز ایشانرا و رفتند بر طریقه که مشاکل و مشابه
حال صحابه بود لَمْ يَثْنِهِمْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ
فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ بر نگردانید ایشانرا از جای خود شک و ریبی که
داخل بینائی چشم باطن ایشان شود و مضطرب نساخت ایشانرا
شکی در پیروی نمودن اثرهای صحابه وَالْاِئْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ

و دراقتدا نمودن براه رشت که حاصل شده از علامتها و نشانها که صحابه
هویدا و روشن ساخته آند تا سرکشتکان بادیه ضلالت بروشنی
هدایت ایشان رو براه آرند مُکانِفِینَ وَمُعَاذِرِینَ لَهُمْ یعنی برسان
بهترین جزا ابتعین درحالیکه معاون و ظهیر وهموار ز بودند
مرصحابه را یَدِینُونَ بِدِینِهِمْ وَیَهْتَدُونَ بِهَدْیِهِمْ یعنی فرمانبرداری
مینمایند بطریقیکه ایشان میکرده اند وراه یافته میشوند بطریقه
وسیرتی که صحابه کرفته بودند یَتَّفِقُونَ عَلَیْهِمْ وَلَا یَتَّهِمُونَهُمْ فِیمَا
اَدَّوْا اِلَیْهِمْ یعنی موافقت نمودند با صحابه ومتهم نساختند وغلط
ندانستند تابعین صحابه را درانچه بایشان رسانیدند از احکام الهی
وسنن نبوی اَللّٰهُمَّ وَصَلِّ عَلَی التَّابِعِینَ مِنْ یَوْمِنَا هٰذَا اِلٰی
یَوْمِ الدِّینِ وَعَلٰی اَزْوَاجِهِمْ وَعَلٰی ذُرِّیَّاتِهِمْ وَعَلٰی مَنْ اَطَاعَكَ
مِنْهُمْ صَلٰوةً تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِیَتِكَ یعنی بار خدایا رحمت فرست
بر پیروان صحابه از روز ما امروز تا روز قیامت و بر زنان ایشان
و فرزندان ایشان و بر هر که اطاعت و فرمانبرداری نمود ترا
از ایشان رحمتی که نکاه داری ایشانرا بسبب آن رحمت از معصیت
و نافرمانی خود وَتَفْسَحُ لَهُمْ فِی رِیَاضِ جَنَّتِكَ و وسعت دهی از
برای ایشان در باغهای بهشت خود وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَیْدِ الشَّیْطَانِ

یعنی وبازداری

یعنی وبازداری ایشانرا بسبب آن صلوة از مکر دیو سرکش وَتُعِینُهُمْ
بِهَا عَلٰی مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَیْهِ مِنْ بِرٍّ و اعانت و مدد دهی ایشانرا
بسبب این صلوة برآنچیزی که استعانت خواهند ترا بر انجیز از نیکوئی وَتَقِیهِمْ
طَوَارِقَ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ اِلَّا طَارِقًا یَطْرُقُ بِخَیْرٍ و نکاهداری ایشانرا
از حوادث لیل و نهار الا حادثه که داخل شود بخیر و نیکوئی وَتَبْعَثُهُمْ
بِهَا عَلٰی اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ وَالطَّمَعِ فِیمَا عِنْدَكَ و برانکیزانی
ایشانرا بسبب این صلوة برانکه امید نیکوئی پیدا کنند بتو و طمع کنند
درآنچیزی که نزد تست از مثوبات اخروی وَتَرْكِ التُّهَمَةِ فِیمَا تَحْوِیهِ
اَیْدِی الْعِبَادِ لِتَرُدَّهُمْ اِلَی الرَّغْبَةِ اِلَیْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ و متهم نشوند
و یا حریص نشوند در انچیزی که فرا کرفته است او را دست بندکان تو از
زخارف دنیویه تا بازکردانی ایشانرا بانچیزی که نزد تو باشد و رغبت
بآن شوند از ثواب و نعمتهای آن و خائف و ترسناک کردند از انچه
از تو باشد از دوزخ و عذاب آن وَتُزَهِّدَهُمْ فِی سَعَةِ الْعَاجِلِ
وَتُحَبِّبَ اِلَیْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ وَالْاِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ
و زاهد سازی ایشانرا در فراخی دنیا یعنی ایشانرا تارک دنیا کردانی
و دوست کردانی بسوی ایشان کار آخرت را و ایشانرا استعداد آنچیزی
بدهی که بعد از مرگ بکار ایشان آید و بران رستکاری از عذاب آن

نشانرا شاید پوشیده نماند که کلام سید الساجدین واٰل است بر بقای
نفس بعد از خراب بدن زیرا که مستعد چیزی لازمست که باقی باشد با مستعد له
لا محالة وَهَوِّنْ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ
أَبْدَانِهَا و آسان گردان بر ایشان کل مکروهاتی را که وارد شود برایشان
روزی که بیرون رود جانهای ایشان از تنهای ابدان و رعایت وحفظ
آن وَتُعَافِيهِمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْذُورَاتِهَا و عافیت
دهی ایشانرا از آنچه واقع میشود با آن آزمایش از مفاسد ابتلا یعنی
ایشانرا از مفاسد ابتلا و آزمایش بعافیت دار وَكَبَّةِ النَّارِ
وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا یعنی و عافیت ده ایشانرا از رو در افتادن
بآتش دوزخ و دور و دراز ماندن در انجا وَتُصَيِّرُهُمْ إِلَى أَمْنٍ
مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ و باز گردانی ایشانرا بامنگاه که آن محل استراحت
پرهیزکارانست یعنی بهشت **الدُّعَاءُ الْخَامِسُ لِنَفْسِهِ وَأَهْلِ وِلَايَتِهِ**
دعاء پنجم در حق خود و خواص خود وَيَا مَنْ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ یعنی ای آنکه
بنهایت نرسد بزرگی عجیبا و یعنی بزرگی که بشگفت آورد مردم را
رحمت فرست بر محمد و آل او و باز دار ما را از میل کردن در عظمت
و بزرگی تو یعنی که از منهج استقامت عدول و انحراف ورزیم

و شک نمایم در عظمت تو وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةُ مُلْكِهِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقِمَتِكَ وای آنکه باخر نرسد مدت پادشاهی او
رحمت فرست بر محمد و آل محمد و آزاد کن گردنهای ما را از عذاب خود
وَيَا مَنْ لَا تَفْنَى خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا نَصِيبًا
فِي رَحْمَتِكَ وای آنکه فانی و آخر نشود خزانهای رحمت او رحمت فرست
بر محمد و آل او و بگردان از برای ما نصیبی و بهره در رحمت خود وَيَا مَنْ
تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَتِهِ الْأَبْصَارُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَدْنِنَا إِلَى
قُرْبِكَ وای آنکه منقطع است نزد دیدن او چشمهای بینندگان رحمت
فرست بر محمد و آل او و نزدیک گردان ما را بساحت جناب قرب خود
وَيَا مَنْ تَصْغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَرِّمْنَا
عَلَيْكَ وای آنکه کوچک مینماید نزد قدر و شرف او قدرها رحمت فرست
بر محمد و آل او و گرامی دار ما را در حینی که وارد شویم بر تو وَيَا مَنْ تَظْهَرُ
عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ وای آنکه
ظاهر و هویداست نزد علم شامل او خبرهای پوشیده رحمت فرست
بر محمد و آل او و رسوا مکن ما را پیش خود یعنی فردای قیامت که روز
عرض حسابست چون بر اعمال ناشایسته و قبیح سریرت ما مطلع شوی
ما را رسوا مکن اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ هِبَةِ الْوَهَّابِينَ بِهِبَتِكَ بار خدایا

بی نیاز گردان مارا از بخشش بخشندگان ببخشش خود واکفنا وحشة
القاطعین بصلتك وکفایت حال ما کن از رمیدن آنکسانی که بجهة
فقر واحتیاج ما قطع رحم نمودند به پیوستن خود حتی لا نرغب الی احد
مع بذلك ولا نستوحش من احد مع فضلك تا اگر رغبت نکنیم وسوال
ننمائیم از هیچکس با بخشش تو و وحشت نکنیم از کسی با فضل واحسان تو اللهم
صل علی محمد وآله وکد لنا ولا تکد علینا وامکر لنا ولا تمکر بنا
وادل لنا ولا تدل منا بار خدایا رحمت فرست بر محمد وآل او واگر کسی کیدی
ومکری وخدیعه کند بر ما جزا ده او را وکید مکن بر ما واگر مکر کند کسی بر ما جزا
ده او را ومکن بر ما بما سند استدراج که سبب ضلالت ما شود وجزا وامکر
نما کید حیله اولیست و دولت وغلبه ده ما را بر دشمنان و دولت
وغلبه را از ما مبر اللهم صل علی محمد وآله وقنا منك واحفظنا بك
واهدنا الیك ولا تباعدنا عنك ان من تقه یسلم ومن تهده
یعلم ومن تقربه الیك یغنم بار خدایا رحمت فرست بر محمد
وآل او یعنی نگاه دار ما را از معصیت خود وحفظ کن ما را بطاعت خود
وراه نمای ما را بسوی خود ودور مگردان ما را از جناب خود زیرا که هر کرا
تو نگاه داری او کسی بسلامت باشد وهر کرا تو راه نمائی او کسی بدانند راه
راست را واگر کسی را که بدرگاه خود نزدیک کنی غنیمت شمارد آنرا چه

قرب بجناب الهی بسبب قطع تعلقات از امور دنیه دنیویه است که موجب
مثوبات اخرویه است اللهم صل علی محمد وآله واکفنا حد نوائب
الزمان وشر مصائد الشیطان ومرارة صولة السلطان بار خدایا
رحمت فرست بر محمد وآل او وکفایت کن از ما شدت وسختی در مصیبتهای
زمانه واز شر آنچیزی که شیطان آن صید میکند بندگان ترا بان یعنی که
اغوا مینماید وبدام خود در می آورد واز تلخی حمله وتکبر پادشاهان ما را
کفایت نمای اللهم انما یکتفی المکتفون بفضل قوتك فصل
علی محمد وآله واکفنا یعنی بار خدایا کفایت آن نمیتوانند کرد کفایت
کنندگان مگر بفضل قدرت تو پس رحمت کن بر محمد وآل او وکفایت حال
ما نمای وانما یعطی المعطون من فضل جدتك فصل علی محمد وآله
واعطنا وجز این نیست که اعطا میکنند بخشندگان مگر از فضل عطیه تو پس
رحمت کن بر محمد وآل او وعطا وبخشش نمای ما را وانما یهتدی المهتدون
بنور وجهك فصل علی محمد وآله واهدنا یعنی جز این نیست که راه
راست یافته اند راه راست یافتگان مگر بروشنائی ذات مقدس
تو پس رحمت فرست بر محمد وآل او وهدایت کن ما را یعنی ثابت ساز
ما را بر هدایت اللهم انك من والیت لم یضرره خذلان الخا
ذلین بار خدایا بدرستیکه هر آنکس که تو او را دوست داری ونصرت

دهی زبان نرسانند او را و فرو گذاشتن فرو گذارندگان یعنی ترک نصرت
دهند و کاری ایشان ضرر باو نرسانند تو ایمن مهربان شو کو فلک نامهربان
باشد وَمَنْ اَعْطَیْتَ لَمْ یَنْقُصْهُ مَنْعُ الْمَانِعِیْنَ یعنی و هر آنکس که تو او را
عطا کرده کم و کاست نمیکند او را باز داشتن باز دارندگان وَمَنْ
هَدَیْتَ لَمْ یُغْوِهِ اِضْلَالُ الْمُضِلِّیْنَ هر آنکس که تو او را راه نمودی گمراه
نسازد او را گمراه ساختن گمراه سازندگان فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ
وَامْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ پس رحمت و نعمت بر محمد و آل محمد و بگردان
ما را منیع و عزیز بعزت خود از میان بندگان خود وَاَغْنِنَا عَنْ
غَیْرِكَ بِاِرْفَادِكَ و غنی و بی نیاز گردان ما را از غیر خود به بخشش و عطای خود
وَاسْلُكْ بِنَا سَبِیْلَ الْحَقِّ بِاِرْشَادِكَ و روان ساز ما را براه حق براه نمودن
خود اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوْبِنَا فِیْ ذِكْرِ
عَظَمَتِكَ بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و بگردان سلامتی دلهای ما
در یاد کردن بزرگی خود وَفَرَاغَ اَبْدَانِنَا فِیْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ و بگردان
فراغت بدنهای ما را در شکر گزاری نعمت خود وَاَنْطِلْقْ اَلْسِنَتِنَا
فِیْ وَصْفِ مِنَّتِكَ و بگردان تیز زبانی ما را در وصف کردن نعمت تو
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِیْنَ اِلَیْكَ
بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و بگردان ما را از خوانندگان که بخوانی تو

میخوانند

میخوانند مر و ما را وَهُدَاتِكَ الدَّالِّیْنَ عَلَیْكَ وَمِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّیْنَ
لَدَیْكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ و بگردان ما را از راه نمایندگان خود که دلالت
نمایند مردم را بسوی تو و از خاصان خود که خاص باشیم نزد تو ای بخشاینده
ترین بخشایندگان **اَلدُّعَاءُ السَّادِسُ عِنْدَ الصَّبَاحِ وَالْمَسَاءِ** دعای ششم
که در هنگام صبح و شام بعد از ادای فریضتین خوانده میشود چون اوقاتی
که دعا باجابت مقرون تواند گردید وقت صبح و شام است لهذا
حضرت سید الساجدین سلام الله علیه درین دو وقت این دعا مواظبت
میفرموده اند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهٖ یعنی سپاس
و ستایش مر خدای را که آفرید شب و روز را بعد از آنکه موجود نبودند
بقوت و توانائی خود وَمَیَّزَ بَیْنَهُمَا بِقُدْرَتِهٖ و متمیز ساخت هر یک
از شب و روز را از آن دیگر بقدرت کامله خود وَجَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا حَدًّا مَحْدُوْدًا وَّاَمَدًا مَمْدُوْدًا و گردانید از برای هر یک
از شب و روز نهایتی معین و زمانی کشیده شده چه اول روز
نزد اهل شرع از طلوع صبح صادق تا غروب جرم شمس معلوم است
روز مستلزم معلومیت شب است چه ابتدای روز انتهای شب است و انتهای
شب ابتدای روز یُوْلِجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا فِیْ صَاحِبِهٖ وَیُوْلِجُ
صَاحِبَهٗ فِیْهِ یعنی درمی آورد و داخل میسازد هر یک از شب و روز

بعاصش در حالیکه در آورده و زیاده ساخته آن مصاحب را در آن دیگر یعنی
در حالیکه شب را در روز افزوده در همان حال روز را در شب افزوده
لیکن در دو بقعه مختلف پس واو در کلام حضرت سید الساجدین سلام الله علیه
واو حالی باشد نه واو عطف پس کسی توهم نکند که ذکر فقره اخیره بی
فائده است زیرا که غرض آنحضرت تنبیه است بر امری عجیب که آن حصول
زیاده و نقصانست معا در هر یک از شب و روز در وقت واحد لیکن
تحقق این زیاده و نقصان بحسب اختلاف بقاعست همچو بقاع شمالیه از
خط استوا و جنوبیه از آن خواه آن بقعه مسکون بوده باشد یا نه چه
تابستان بلاد شمالیه زمستان بلاد جنوبیه است و بر عکس پس زیادتی
روز و کمی آن واقعست در یک زمان لیکن در دو بقعه مختلف و همچنین زیادتی
و نقصان آن نیز متحقق است در زمان واحد پس بجهة آگاه ساختن
برین امر غریب جمله حالیه را ایراد فرمودند بتقدير منه للعباد یعنی
این ادخال هر یک از شب و روز در دیگر از جهة تقدیر و اندازه ایست
که حاصل است از جانب خدای تعالی از برای بندگان خود فيما
يغذوهم به وينشئهم عليه در آنچه غذا میدهد ایشانرا بآن نشو و نما
و افزایش میفرماید ایشانرا بآن پس یکی از فوائد شب و روز تربیت
انسان و تمیز اوست فخلق لهم الليل ليسكنوا فيه من حركات

التعب

التعب ونهضات النصب چون ذکر فائده مشترک میان روز و شب
فرمودند اراده نمودند که تفصیل دهند فائده را که مخصوص باشد بهر یک از اینجا
اول از فوائد آنست که ساکن میشوند و قرار میگیرند در آن و استراحت
می یابند از حرکات که واقع شده در روز بجهة تحصیل معاش و غیره که
موجب تعبست و از ترددات بدنیه که موجب واماندگی و رنج است
وجعله لباسا ليلبسوا من راحته ومنامه فيكون ذلك جماما
وقوة ولينالوا به لذة وشهوة یعنی دوم از فوائد شب آنست که
گردانید شب را پوششی تا بپوشانند خود را از راحت آن و خواب
آن پس باشد این پوشش راحتی و قوتی مر ایشانرا و تا بیابند و ادراک
کنند بآن لذت و آرزوئی که نفس ایشان داشته باشد از امور مستلذه
مثل جماع و غیر آن وخلق لهم النهار مبصرا ليبتغوا من فضله
وليتسببوا الى رزقه چون ذکر فوائد شب فرمودند شروع نمودند در ذکر
فوائد روز یعنی آفرید از برای بندگان خود روز روشن تا طلب
نمایند از فضل او و تا سبب و وسیله سازند بتحصیل رزق او ويسيروا في
ارضه و سیر نمایند در زمین خدائی خواه در سفر و خواه در حضر
یا بنحوی بهر نحو که خواهند همچو سیر مواشی و مراعی طلبا لما فيه نيل
العاجل من دنياهم ودرك الآجل في اخراهم یعنی غرض از آنچه ذکر کردیم

از خلق شب و روز با فوائد ایشان که مذکور شد آنست که منتفع شوند
بندگان بتمتعات فانیهٔ دنیویه و عبادت و پرستش نمایند خدای را در شب
و روز تا وصول یابند بمثوبات باقیهٔ اخرویه بِكُلِّ ذٰلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ
وَيَبْلُو أَخْبَارَهُمْ یعنی طلب کردن عاجل و دریافتن آجل بجهة آنست
که نیکو کرداند و باصلاح آورد حال بندگان را و بیازماید خبرهای ایشان را
که میگویند از ایمانیم تا صدق و کذب ایشان ظاهر شود و آشکارا گردد
وَيَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ وَمَنَازِلِ فُرُوضِهِ وَمَوَاقِعِ
أَحْكَامِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا
بِالْحُسْنَى یعنی و نظر کند که چگونه اند بندگان در وقتهای طاعت و فرمان
برداری او جل و علا و کدام شتابنده ترند در فرمانبرداری و پرهیزکار
ترند از محارم و در منازل فروض که آن اعمال مفروضه است و جایگاه
فرود آمدن احکام از واجبات و مندوبات کدام از ایشان مبادرت
می نمایند باوامر و باز می ایستند از نواهی تا جزا دهد آنانرا که بد
کردارند بعقوبت آنچه عمل کرده اند که آن عذاب نیرانست و جزا و پاداش
دهد آنانکه نیکوکارند بمثوبت نیکوکاری که آن نعمت بهشت جاویدانست
اللّٰهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْإِصْبَاحِ وَمَتَّعْتَنَا بِهِ مِنْ
ضَوْءِ النَّهَارِ یعنی بار خدایا پس تراست سپاس و ستایش بر آنکه شکافتی

از ظلمت

از ظلمت شب عمود صبح را از جهة ما و متمتع و بهره مند کردانیدی ما را بدین
شکافتن ما را از روشنی روز   ای آنکه بملک خویش پاینده توئی
و از ظلمت شب صبح نماینده توئی   وَبَصَّرْتَنَا بِهِ مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ
یعنی و مر تراست حمد بر آنچه کردانیدی ما را بینا بجایهائی که محل طلب
قوت و رزق ماست از امر تجارت و صناعت و زراعت وَوَقَيْتَنَا
فِيهِ مِنْ طَوَارِقِ الْآفَاتِ یعنی و نگاه داشتی ما را در روز از آفات حادثه
چه اکثری از حوادث در شب حادث میگردد أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَتِ
الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجُمْلَتِهَا لَكَ سَمَاؤُهَا وَأَرْضُهَا وَمَا بَثَثْتَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا سَاكِنُهُ وَمُتَحَرِّكُهُ وَمُقِيمُهُ وَشَاخِصُهُ وَمَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ
وَمَا كَنَّ تَحْتَ الثَّرَى یعنی داخل شدیم ما در صبح و داخل شدند همه چیزها در
صبح در حالیکه همه مملوک تواند آسمانها و زمینها و آنچه پراکنده ساخته
در هر یک از اینها ساکن آن و رونده و آنچه بلند شده در هوا و آنچه
رو و از بلدی ببلدی و آنچه پنهانست در زیر طبقه ثری که زیرترین
طبقات زمینست أَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْوِينَا مُلْكُكَ وَسُلْطَانُكَ
چون ذکر فرمودند حال اشیا را اراده فرمودند که ذکر کنند حال ما را
بخصوصه با آنکه عاجز و مقهور اند در قبضه قدرت باری تعالی یعنی بامداد
کردیم در حالیکه بودیم مقهور در تصرف تو فرا گرفته است ما را پادشاهی

وسلطنت تو که هرچه خواهی کنی وَتَضُمُّنَا مَشِيَّتُكَ یعنی ما همچو موا شیئیم که فراهم
آورده راعی ما را و مانعنا از پراکنده کی بخواست و اراده تو وَنَتَصَرَّفُ
عَنْ أَمْرِكَ وتصرف میکنیم ما بسبب فرمان تو چه بنده و مملوک توئیم وتصرف
بنده بی فرمان صاحب جایز نیست وَنَتَقَلَّبُ فِي تَدْبِيرِكَ یعنی حرکت
میکنیم از حالی بحالی بسبب آنچه تدبیر کرده از برای ما لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ
إِلَّا مَا قَضَيْتَ وَلَا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ یعنی نیست ما را کاری حالی
مگر آنچه تو حکم کرده و نیست ما را چیزی و نیکوئی مگر آنچه تو عطا کرده
اللَّهُمَّ وَهٰذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ وَهُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ یعنی
بار خدایا این روزیست حادث که بنو وجدا شد نو و تازه و آن
بر ما گواهیست حاضر و مهیا و شیخ الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی قدس
نفسه القدوسی در کتاب امالی روایت کرده از حضرت صادق ع
که ما من یوم یمر علی بنی آدم الا قال له ذلک الیوم یا ابن آدم انا یوم جدید
وانا علیک شهید فافعل فیّ خیرا اشهد لک یوم القیمة فانک لن ترانی
بعد هذا ابدا ترجمه این حدیث شریف آنکه هیچ روزی نمیگذرد
بر فرزندان آدم مگر آنکه آن روز بگوید مر ایشان را که ای فرزندان آدم
من روزی تازه‌ام و بر تو گواهم پس بفعل آر در من خیر تا گواهی دهم از
برای تو در روز قیامت چرا که دیگر مرا نخواهی دید بعد ازین هرگز

إِنْ أَحْسَنَّا وَدَّعَنَا بِحَمْدٍ وَإِنْ أَسَأْنَا فَارَقَنَا بِذَمٍّ یعنی اگر نیکوئی کنیم درین
روز وداع کند ما را بنیکوئی و ستایش کردن و اگر بدی کنیم جدا شود
از ما بنکوهش و مذمت کردن و مترجم راست بنظم فارسی بکو درد
وین رذل هر روزه بیرون میرود وشنه بر دل میخورد مسالح
از یار ما اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ
وَاعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهِ بِارْتِكَابِ جَرِيرَةٍ أَوِ اقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ
أَوْ كَبِيرَةٍ یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و روزی کن ما را هم
صحبتی نیکو با این روز و نگاه دار ما را از جدائی بد او از ارتکاب گناهی
یا کسب گناهی خورد یا بزرگ وَأَجْزِلْ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَأَخْلِنَا
فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ یعنی بسیار ساز از برای ما درین روز از نیکوئیها و خالی
گردان ما را درین روز از بدیها وَامْلَأْ لَنَا مَا بَيْنَ طَرَفَيْهِ حَمْدًا
وَشُكْرًا وَأَجْرًا وَذُخْرًا وَفَضْلًا وَإِحْسَانًا یعنی پر ساز از برای
میان هر دو طرف روز را که صبح و شام بوده باشد از حمد و شکر
گزاری جناب باری و ثواب و ذخیره یعنی چیزی که بران روزنین
کر روز قیامت بوده باشد بکار آید و از فضل و نیکوئی اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَيَسِّرْ عَلَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ مَؤُونَتَنَا وَامْلَأْ لَنَا مِنْ
حَسَنَاتِنَا صَحَائِفَنَا وَلَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا یعنی بار خدایا رحمت

فرست بر محمد و آل او و آسان گردان بر فرشتگان که ایشان از کرام الکاتبین
کویند چنانچه سابقا در فقرهٔ ثالث شرح کرده شده که نویسندگان
روزنامچه‌اند از تقسیم ارزاق و غیر آنها محتاج ما را و پر کردن از برای ما
از نیکوئیها نامه‌های اعمال ما را و خوار و رسوا نکردن ما را از نزد ایشان
به بدکاریها اللهم اجعل لنا في كل ساعة من ساعاته حظا من
عبادتك ونصيبا من شكرك وشاهد صدق من ملائكتك يعني بار خدايا
گردان از برای ما در هر ساعتی از ساعات این روز بهره‌ای از عبادت
خود و نصیبی از شکرگزاری خود و گواهی راست از فرشتگان خود اللهم
صل على محمد وآله واحفظنا من بين أيدينا ومن خلفنا وعن أيماننا
وعن شمائلنا ومن جميع نواحينا حفظا عاصما من معصيتك
هاديا إلى طاعتك مستعملا لمحبتك يعني بار خدايا رحمت فرست
بر محمد و آل او و نگاه دار ما را از بدی آنچه در برابر ماست و آنچه در عقب
ماست و از راست و از چپ ما و از همه اطراف ما نگاه داشتنی که باز
دارنده ما را از نافرمانی تو و راه نماینده باشد بطاعت تو و کار
فرماینده باشد دوستی ترا اللهم صل على محمد وآله ووفقنا
في يومنا هذا وليلتنا هذه وفي جميع أيامنا لاستعمال الخير
وهجران الشر وشكر النعم واتباع السنن يعني بار خدايا رحمت فرست

بر محمد و آل او و توفیق ده ما را درین روز و درین شب و در جمیع روزهای
عمر ما بکار بردن نیکوئی و دور شدن و ترک کردن بدی و شکرگزاری
نعمتهای تو و پیروی کردن سنتهای پیغمبر تو صلی الله علیه و آله و طریقه
و سیرت مرضیهٔ او ومجانبة البدع والأمر بالمعروف والنهي
عن المنكر وحياطة الإسلام واجلاله وانتقاص الباطل وإذلاله
ونصرة الحق وإعزازه وإرشاد الضال ومعاونة الضعيف
وإدراك اللهيف يعني و دور شدن از بدعتها که داخل دین باشد
و داخل سازیم آنها را در دین و فرمودن بمعروف یعنی کارهای شایسته
و باز داشتن از منکرات یعنی از ارتکاب محرمات و حفظ و حراست
نمودن احکام دین اسلام و بزرگ داشتن آن و کم کردن کارهای باطل
و خوار داشتن آن و ارشاد یعنی راه راست نمودن کسی که در بادیه
ضلالت و جهالت سرگردان شده باشند و یاری دادن ضعیفان
و تدارک کردن حال ملهوفان و مظلومان اللهم صل على محمد
وآله واجعله أيمن يوم عهدناه وأفضل صاحب صحبناه
وخير وقت ظللنا فيه بار خدايا رحمت فرست بر محمد و آل او و بگردان
این روز را مبارکترین روزها که ما در آن بوده‌ایم و فاضلترین مصاحبی
که با او صحبت داشته‌ایم و بهترین وقتی که عمل کرده‌ایم در ان

بر

وَاجْعَلْنَا مِنْ أَرْضَى مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ وبکردان
مارا خشنودی ترین آنکسیکه گذشته است بروز وشب از جملهٔ خلقان تو
وَاَشْكَرَهُمْ لِمَا اَوْلَيْتَ مِنْ نِعَمِكَ وبکردان مارا شاکرترین خلقان از جهة
آنچیزی که عطا کرده از نعمتهای خود بر ما وَاَقْوَمَهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ
یعنی بکردان مارا چابک ترین مخلوقات بعمل کردن آنچه وضع نموده از راههای
دین وشریعتهای خود وَاَوْقَفَهُمْ عَمَّا حَذَّرْتَ مِنْ نَهْيِكَ یعنی وکاه
دارنده ترین مخلوقات از آنچه تخویف وتحذیر نموده از منهیات
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اُشْهِدُكَ وَكَفٰى بِكَ شَهِيدًا یعنی بار خدایا ترا شاهد میکیرم
وبندی تو از روی کواهی وَاُشْهِدُ سَمَاءَكَ وَاَرْضَكَ وَمَنْ
اَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلٰئِكَتِكَ وَسَائِرِ خَلْقِكَ وکواه میکیرم آسمان ترا
وزمین ترا وآنهائی را که آسمان وزمین را مسکن وماوای ایشان ساخته
از فرشتکان وباقی خلقان تو فِي يَوْمِي هٰذَا وَسَاعَتِي هٰذِهِ وَلَيْلَتِي
هٰذِهِ وَمُسْتَقَرِّي هٰذَا درین روز ودرین ساعت ودرین شب
ودرین جایکاه من اَنِّي اَشْهَدُ اَنَّكَ اَنْتَ اللهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
یعنی کواهی میدهم که توئی آنخدائی که نیست بغیر از تو خدائی یعنی سزای
پرستش قَائِمٌ بِالْقِسْطِ عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ یعنی بپای
دارنده عدل را در آنچه قسمت کرده آنرا از ارزاق وآجال وثواب وعقاب

عادلی

عادلی در حکم که هر حکمی که میانه بندکان وبر بندکان کرده محض عدالتست
بسیار مهربانی به بندکان خود مَالِكُ الْمُلْكِ رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ پادشاه
پادشاهانی یعنی متصرفی در ان بهر که میخواهی عطا میکنی پادشاهی واز هر که
میخواهی میستانی مهربانی بخلق خود وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَخِيَرَتُكَ
مِنْ خَلْقِكَ یعنی وکواهی میدهم که محمد صلی الله علیه وآله بندهٔ تست وفرستادهٔ
تست وبرکزیدهٔ تست از خلقان وچون عبودیت پروردکار اعلی
مراتب کمال است انسانرا لهذا تقدیم نموده عبودیت را بر رسالت
وازینجهة در کلمهٔ طیبهٔ شهادت تقدیم نموده عبودیت را حیث قال وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وافتخار نموده حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام
بعبودیت حیث قال اِنِّي عَبْدُ اللهِ یعنی بدرستیکه منم بندهٔ خدا حَمَّلْتَهُ
رِسَالَاتِكَ فَاَدَّاهَا وَاَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِاُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا یعنی تکلیف نمودی
او را بر برداشتن رسالت پس متحمل آن شد وادا کرد آنرا یعنی رسانید
آنرا بثقلین که جن وانس بوده باشند چنانچه می بایست وفرمودی او را
بنصیحت کردن مر امت خود را پس نصیحت کرد ایشانرا وامت جماعتی اند
که مبعوث ساخته خدای تعالی رسول را بایشان خواه جماعتی که موجود
بودند در زمان آنحضرت وخواه آنانکه موجود شوند تا آخر زمان اَللّٰهُمَّ
فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلٰى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ یعنی بارخدایا

چون تادیت رسالت و نصیحت امت فرمود پس رحمت فرست بر محمد و آل او
بمکافات آن رحمتی که بیشتر از رحمتی باشد که بهر یک از خلقان خود فرستاده
وَآتِهِ عَنَّا أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ یعنی و عطا کن او را از جهة
مشقتی متحمل آن شد برای ما در ادای رسالت فاضلتر از آنچه داده
هر یک از بندگان خود را وَاجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَأَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا
مِنْ أَنْبِيَائِكَ عَنْ أُمَّتِهِ و جزا و مکافات ده او را بجهة تحمل بار رسالت
فاضلتر و گرامی تر از آنچه جزا داده هر یک از پیغمبران سابق را از امت
خود إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ الْغَافِرُ لِلْعَظِيمِ یعنی بدرستیکه تو بسیار
نعمت دهنده بعطای بزرگ و آمرزنده گناهان عظیم را وَأَنْتَ
أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ و تو بخشاینده تری از همه بخشایندگان پس رحمت
فرست بر محمد و آل او که پاکند از افعال قبیحه و اخلاق ذمیمه و پاکیزه اند
از گناهان صغیره و کبیره عمداً و سهواً اخیارند یعنی فاعل افعال
کثیره حسنه اند و برگزیده ترین خلقانند الدُّعَاءُ السَّابِعُ إِذَا عَرَضَتْ
لَهُ مُهِمَّةٌ أَوْ نَزَلَتْ بِهِ مُلِمَّةٌ وَعِنْدَ الْكَرْبِ دعاء هفتم دعائیست
که هرگاه چیزی حادث میشده که موجب هم و غم بوده یا نازل میشده
امر دشواری بآن مواظبت میفرموده اند اللَّهُمَّ يَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ

عقد

عُقَدُ الْمَكَارِهِ یعنی بار خدایا ای آنکه گشوده میشود باو گرههای دشوار
وَيَا مَنْ يُفْثَأُ بِهِ حَدُّ الشَّدَائِدِ و ای آنکه ساکن میشود باو شدت سختیها
وَيَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ و ای آنکه طلب کرده میشود
از او بدر رفتن از تنگنای غم و رسیدن براحت شادی ذَلَّتْ لِقُدْ
رَتِكَ الصِّعَابُ وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِكَ الْأَسْبَابُ یعنی سهل و آسان گشت
بقدرت تو همه دشوارها و گردیدند اسباب سبب و علل حصول
مسببات بلطف و رحمت تو وَجَرَى بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ و جاری
و نافذ است بقدرت کامله تو قضا بدلیل لا رادّ لقضائه و لا معقب
لحکمه وَمَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ و روان شده اند بر وفق
اراده و خواهش تو چیزها فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ وَبِإِرَادَتِكَ
دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ پس اشیا بمحض خواست و اراده تو بی گفتن
لفظ کن فرمان بردار میشوند و بخواهش تو بی تلفظ بکلمه لا تکن منزجر و ممنوع
میگردند أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهِمَّاتِ توئی خوانده شده از برای کارهای سخت
وَأَنْتَ الْمَفْزَعُ فِي الْمُلِمَّاتِ و تو پناه و ملجائی در هنگام فرود آمدن
مصیبتها و سختیها لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ وَلَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا
إِلَّا مَا كَشَفْتَ مندفع نمیشود از این امور شدیده الا آنچه تو بازداری
و برداشته نمیشود از این امور الا آنچه تو کشف کنی و برداری وَقَدْ نَزَلَ

بی یا رب ما قد تکاءدنی ثقله یعنی بدرستیکه فرود آمده بمن ای پروردگار
من آنچه دشوارست مرا گرانی او و ألمّ بی ما قد بهظنی حمله و فرود آمده
بمن آنچه سنگین گردانیده مرا برداشتن آن پس این فقره بمنزله تعبیر ثانی فقره اولی را
و بقدرتك اوردته علیّ و بسلطانك وجّهته الیّ و بقدرت
خود در آورده آنرا بر من و تسلط و قهر و غلبه خود فرستاده آنرا بمن
فلا مصدر لما اوردت و لا صارف لما وجّهت پس بر گرداننده
نیست آنچه تو در آورده و بر گرداننده نیست آنچه را تو فرستاده و لا
فاتح لما اغلقت و لا مغلق لما فتحت و گشاینده نیست آنچه را تو بسته
و بسته نیست آنچه را تو گشاده و لا میسّر لما عسّرت و لا ناصر لمن
خذلت و آسان کننده نیست آنچه را تو دشوار کرده باشی و یاری دهنده
نیست کسی را تو نصرت از و باز گرفته باشی فصلّ علی محمد و آله و افتح
لی یا رب باب الفرج بطولك پس رحمت فرست بر محمد و آل او و بگشا از
برای من ای پروردگار من درهای شادی بفضل و احسان خود و اکسر
عنّی سلطان الهمّ بحولك و بشکن از من سلطنت اندوه و غلبه آنرا بقوت
خود و انلنی حسن النظر فیما شکوت یعنی برسان مرا نظر نیکو در آنچه
شکوه کردم و اذقنی حلاوة الصنع فیما سألت و بچشان مرا
شیرینی نیکو کاری یعنی احسان در آنچه طلب کردم و هب لی من

لدنك

لدنك رحمة و فرجا هنیئا یعنی ببخشای مرا از نزد خود رحمت و شادی
که بی مشقت حاصل شود و اجعل لی من عندك مخرجا وحیّا و بگردان از
برای من از نزدیک خود بیرون بدر شدن سریعی ازین نازله و حادثه
و لا تشغلنی بالاهتمام عن تعاهد فروضك و استعمال سنّتك یعنی
باز مدار مرا بسبب اندوه و غم خوردن از رعایت نمودن واجبات و ادای
آن بر وجه لائق و از قیام نمودن بسنّتها و نوافل یعنی چنان مکن که
بسبب غم و اندوه از وظائف واجبات و ادای مستحبات و وا مانم
و بجای نیاورم چه شیخ شهید قدس سرّه در کتاب ذکری مذکور ساخته
و روایت نموده که از اسباب عذر ترك نافله یکی هم و غم است و میگوید
که غم بجهت امور ناخوش گذشته و هم بجهت بیم از ناپسند آینده است
فقد ضقت لما نزل بی یا رب ذرعا یعنی پس تحقیق که بی طاقت شده ام
بآنچه بمن فرود آمده ای پروردگار من ازین حادثه و امتلأت
بحمل ما حدث علیّ همّا یعنی و پر شدم از برداشتن آنچه حادث
شده بر من از هم و غم که زیاده از آن متصور نیست و انت القادر
علی کشف ما منیت به و تو قادری بر برداشتن آنچه من مبتلا شده ام
بآن و دفع ما وقعت فیه و دفع و بر طرف کردن آنچه من در آن
افتاده ام فافعل بی ذلك و ان لم استوجبه منك یا ذا العرش العظیم

بکن بمن این کشف هموم و دفع بلایا و اگرچه من سزاوار آن نیستم بمحض تفضل
خود ای خداوند صاحب عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است الدعاء الثامن

فی الاستعاذة من المکاره وسیئ الاخلاق ومذام الافعال

دعاء هشتم در پناه بردن بخدای تبارک وتعالی از وقوع مکاره و اخلاق
ذمیمه و افعال ناپسندیده اللهم انی اعوذ بك من هیجان الحرص
یعنی بار خدایا بدرستیکه من پناه می برم بتو از برانگیخته شدن حرص که
عبارتست از شدت میل است بزخارف دنیه دنیویه وسورة الغضب
و از حدت خشم که آن ثوران نفس است بر سرعت انتقام وغلبة
الحسد و پناه می برم بتو از غالب شدن حسد که آن عبارتست از اراده
زوال نعمت غیر و اینکه این نعمت حاسد را باشد نه غیر او را وضعف
الصبر و پناه میجویم بتو از ضعف صبر و صبر در لغت حبس نفس است از
جزع بوقت وقوع مکروهی و در عرف شکیبائی نمودنست بر مکاره
و بلیات که از حق سبحانه وتعالی به بنده رسد وقلة القناعة
و از کمی قناعت که آن راضی شدنست باندک و زیاده نخواستن و تساهل
نمودن در امر معاش و کمترین راست در ترغیب بقناعت بنظم فارسی
بنشتا از نعمت الوان دنیا چون حریص چند باشی چند از خوان قناعت تر باش
وشکاسة الخلق عبارتست از سختی راسخه در نفس که مبداء صدور افعال باشد

اعم از افعال حمیده یا ذمیمه یعنی و پناه می برم بتو از بدخوئی والحاح
الشهوة و از دائم و قائم بودن آرزوهای نفسانی وملکة الحمیة
یعنی ننگ و عار داشتن از چیزها چه شدت آن موجب عجب و تکبرست
و بسا باشد که بمرتبهٔ رسد که خواهد هیچکس را بر وی سرافرازی نباشد
و این از صفتهای مذمومه است ومتابعة الهوی و از پی روی کردن
هوا و هوس و آرزوهای ناپسندیده که بیرون از حد و شریعت باشد وسنة
الغفلة و از بیهوشی غفلت چه سنه بکسر سین ابتداء نعاس را گویند
که در دماغ ناشی میشود و وقتی که بدل رسید آنرا خواب نامند
و در ینمقام کنایه از بیهوشی است که لازمهٔ غفلتست وتعاطی الکلفة
و از خوض نمودن در اموری که مرتکب شدن آن بکلفت انجامد و رنج
و تعب اندازد فاعل آنرا وایثار الباطل علی الحق و از اختیار نمودن
باطل بر حق والاصرار علی المآثم و از مصر بودن و بجد شدن
بر گناهان چه وارد شده که صغیره با اصرار کبیره میشود که لا صغیرة
مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار واستصغار المعصیة
و از کوچک شمردن گناه چه تواند بود که سخط الهی در آن باشد
واستکبار الطاعة و از بزرگ شمردن طاعت و عبادت ومباهاة
المکثرین یعنی و پناه می برم بتو از فخر کردن و مفاخرت نمودن بالدارا

وَالازدراءِ بالمُقِلّین و از خوار و زبون داشتن یا عیب کردن درویشان
و بی مالان را وَسُوءِ الوِلایَةِ لِمَن تَحتَ اَیدینا یعنی و پناه می بریم بتو از عدم
نصرت یا بدی نمودن هر زیر دستان را وَتَرکِ الشُّکرِ لِمَنِ اصطَنَعَ
العارِفَةَ عِندَنا و از ترک شکر کردن آنکسی را که نیکوئی کرده باشد و نزد
ما نیکوئی داشته باشد اَو اَن نَعضُدَ ظالِماً یا اینکه یاری کنیم ظالم را
اَو نَخذُلَ مَلهوفاً یا ترک مدد کنیم ستم رسیده را اَو نَرُومَ ما لَیسَ
لَنا بِحَقٍّ یا طلب و قصد کنیم آنچه ما را حقی نباشد در ان اَو نَقُولَ فِی
العِلمِ بِغَیرِ عِلمٍ یا گوئیم در جائی که علم باید سخنان که نه از روی دانش
باشد وَنَعُوذُ بِكَ مِن اَن نَنطَوِیَ عَلی غِشِّ اَحَدٍ یعنی پناه میجوئیم بتو از اینکه
در خاطر بگذرانیم خیانت کسی را وَاَن نُعجَبَ بِاَعمالِنا و پناه می بریم بتو
از اینکه معجب شویم بکردارهای خود چه عبادت بندگان در جنب کمترین
نعمتی از نعمتهای پروردگار تعالی نعماؤه وقعی و قدری ندارد که بنده
عبادت خود را عظیم شمارد و در سلک متکبران و معجبان منسلک گردد
وصفت عجب و خودبینی از صفات شیطانی است چه ابلیس که مظهر تلبیس است
بنابر عجب در دام شقاوت ابدی و ملامت سرمدی افتاد هر که معجب
را اهل دین نبود هیچ خودبین خدای بین نبود وَنَمُدَّ فی آمالِنا و پناه
می بریم از اینکه فرو گذاریم و یا بدور و دراز کشیم امیدهای خود را که

طول

طول امل رذیله ایست که موجب فراموشی از آخرت است و اینمعنی باعث بهم
آمدن معاصی و گرانباری آدمی است چنانچه بخاطر فاتر خطور نموده نظم
طول امل را بند محنتهاست چو بارکش شتر بار حرص و آز مرو وَنَعوذُ بِكَ
مِن سُوءِ السَّریرَةِ وَاحتِقارِ الصَّغیرَةِ و پناه میجوئیم بتو از بد باطن بودن
و از حقیر داشتن گناه کوچک وَاَن یَستَحوِذَ عَلَینَا الشَّیطانُ یعنی پناه
میجوئیم بتو از استیلا و غلبه کردن شیطان بر ما اَو یَنکُبَنا الزَّمانُ
یا بیدولت سازد ما را زمانه اَو یَتَهَضَّمَنا السُّلطانُ یا ستم کند ما را
پادشاه وَنَعوذُ بِكَ مِن تَناوُلِ الاِسرافِ و پناه میجوئیم بتو از میل نمودن
باسراف یعنی بی اندازه خرج کردن وَمِن فِقدانِ الكَفافِ و از نایافتن
کفاف یعنی آنمقدار از قوت که باز دارد ما را از مذلت طلب از مردم
وَنَعوذُ بِكَ مِن شَماتَةِ الاَعداءِ وَمِنَ الفَقرِ اِلَی الاَکفاءِ و پناه میجوئیم
بتو از مکروهی که باعث خرمی و شادی دشمنان شود و از چیزی که موجب
احتیاج باقران و همسران خود بوده باشد وَمِن مَعیشَةٍ فی شِدَّةٍ
وَمیتَةٍ عَلی غَیرِ عُدَّةٍ و از زیستن در سختی و بیچیزی و از مردن بر بی برگی و
بی نوائی یعنی چیزی ذخیره نکرده باشیم بجهت نشأه باقیه از اعمال صالحه
وَنَعوذُ بِكَ مِنَ الحَسرَةِ العُظمی وَالمُصیبَةِ الکُبری و پناه میبریم
بتو از بزرگترین حسرتها که آخرت روز حسرت است و از مصیبت کبری که آن

مصیبت روز آخرت وَاَشْقَی الْاَشْقِیَاءِ وَسُوءِ الْمَآبِ وَحِرْمَانِ الثَّوَابِ
وَحُلُولِ الْعِقَابِ و پناه میجویم از بدترین بدبختیها که آن شقاوت آخرت
و از بازگشت بد که آن دوزخ است و از محرومی ثواب و پاداش روز جزا
و فرود آمدن عقوبت در آن روز اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعِذْنِی
مِنْ کُلِّ ذٰلِکَ بِرَحْمَتِکَ وَجَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ
بارخدایا رحمت فرست بر محمد و آل او و پناه ده مرا از جمیع آنچیزها که مذکور
شد و جمیع مردان مؤمن و زنان مؤمنه را برحمت شامله کامله خود ای بخشاینده
ترین بخشایندگان والله اعلم بحقائق الامور الدُّعَاءُ التَّاسِعُ فِی الْاِشْتِیَاقِ
اِلٰی طَلَبِ الْمَغْفِرَةِ مِنَ اللهِ جَلَّ جَلَالُهُ دعاء نهم در آرزومند شدن
بطلب آمرزش از حضرت الله تعالی که بزرگست بزرگی او اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَیِّرْنَا اِلٰی مَحْبُوبِکَ مِنَ التَّوْبَةِ یعنی بارخدایا رحمت کن
بر محمد و آل او و بگردان ما را بازگرداننده بسوی چیزی که محبوبست که آن
توبه است و توبه در لغت بمعنی رجوعست و در شرع پشیمانی و ندامت
از گناهان گذشته و عدم اتیان آن در زمان آینده و تدارک حقوق
شرعیه است بطریقه مقرره اگر بخاطر خطور نماید که طلب توبه و استغفار
از انبیا و ائمه علیهم السلام با عصمت ایشان چنانچه مختار فرقه ناجیه است
منافات دارد گوییم که چون اوقات شریفه ایشان مستغرق درگاه احدیت

و بارگاه

و بارگاه صمدیت و خواطر زکیه و قلوب صافیه ایشان متعلق بملأ اعلی عالم
بالا بوده و در مراقبت و مواصلت بسر میبرده‌اند مقداری از اوقات
که بنابر لازمه بشریت صرف امور مباحه از اکل و شرب و مناکحه و غیرها
می‌نموده‌اند و یا باحکام شرعیه و تمشیت امور امت می‌پرداخته‌اند
و از مراتب قرب منزل میفرموده گناه بزرگ و خطای عظیم دانسته
از آن استعفا و استغفار میفرموده باشند چنانچه حدیث شریف
حسنات الابرار سیئات المقربین از آن مفصح و مخبرست و از این باب است
آنچه بعضی از عرفا فرموده یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشم ترسم که
نگاهی کند آگاه نباشم و تواند بود که صدور امثال این کلام از انبیا
و ائمه علیهم السلام چنانکه از حضرت سید الساجدین سلام الله علیه در صحیفه
کرامه متکرر الورود است از باب تعلیم و تفهیم امت و یا بر سبیل هضم
نفس در مقام تضرع و تخشع نزد پروردگار بر لسان صدق بیان ایشان
جاری شده باشد والله اعلم وَاَزِلْنَا عَنْ مَکْرُوهِکَ مِنَ الْاِصْرَارِ
عَنِ الْحَوْبَةِ یعنی و دور گردان ما را از آنچه مکروهست از مصر بودن
بر گناه یا آنچه سبب گناه باشد اَللّٰهُمَّ وَمَتٰی وَقَفْتَنَا بَیْنَ نَقْصَیْنِ
فِی دِینٍ اَوْ دُنْیَا فَاَوْقِعِ النَّقْصَ بِاَسْرَعِهِمَا فَنَاءً وَاجْعَلِ التَّوْبَةَ فِی
اَطْوَلِهِمَا بَقَاءً یعنی بارخدایا هرگاه ما بایستیم میانه دو چیز که باعث

نقصان دين و دنيا بوده باشد پس نقصان را واقع ساز و بر آنکه زودتر
فانی شود يعنی دنيا و واقع گردان توبه را در آنچه دورتر و درازتر باشد
از روی بقا يعنی امور دين وَاِذَا هَمَمْنَا بِهَمَّيْنِ يُرْضِيكَ اَحَدُهُمَا
عَنَّا وَيُسْخِطُكَ الْآخَرُ عَلَيْنَا فَمِلْ بِنَا اِلَى مَا يُرْضِيكَ عَنَّا وَاَوْهِنْ قُوَّتَنَا
عَمَّا يُسْخِطُكَ عَلَيْنَا يعنی چون اراده کنيم بدو چيز که يکی از آن خشنودی
تو در آن باشد و سخط و غضب آورد ديگری ترا پس ميل ده ما را بسوی آن چيزی که
خشنودی تو در آن است و خشنود گرداند ترا از ما و ضعيف گردان قوت
و قدرت ما را از آنچه ترا بخشم آورد بر ما وَلَا تُخَلِّ فِي ذٰلِكَ بَيْنَ
نُفُوسِنَا وَاخْتِيَارِهَا فَاِنَّهَا مُخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ اِلَّا مَا وَفَّقْتَ
اَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمْتَ يعنی وامگذار ما را در صورتی که مذکور شد
ميانه نفسهای ما و ميانه آنچه او اختيار کند زيرا که او اختيار کننده باطل است
مگر آنکه توفيق تو رفيق شود و بسيار فرماينده است مر کارهای بد که
موجب نکال و وبال گردد مگر نفوسی که تو رحم کرده باشی بر او و عصمت
و توفيق و لطف هدايت تو از آن باز ايستد اَللّٰهُمَّ وَاِنَّكَ مِنَ الضُّعْفِ
خَلَقْتَنَا وَعَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا وَمِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا فَلَا حَوْلَ
لَنَا اِلَّا بِقُوَّتِكَ يعنی بار خدايا بدرستيکه تو آفريده ما را ضعيف و ناتوان
و بر سستی نهاده بنای خلقت ما را چه از ترکيب عناصر متضاده است

ولا قوة لنا الا بعونك
صح

که همي

که هميشه رو بجدائی دارد و از آب خوار حقير يعنی از منی آفريده ما را پس برگشتن
نيست ما را از معصيت مگر بقوت و قدرت تو و هيچ قدرتی نيست ما را بر
طاعت الا بمددکاری تو فَاَيِّدْنَا بِتَوْفِيقِكَ پس قوت ده ما را بتوفيق خود
وَسَدِّدْنَا بِتَسْدِيدِكَ يعنی موفق گردان ما را بتوفيق خود بکردار
و گفتار صواب وَاَعْمِ اَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ و نابينا گردان
بصر بصيرت ما را از مشاهده و اعتبار آنچه مخالف دوستی تو باشد وَلَا
تَجْعَلْ لِشَيْءٍ مِنْ جَوَارِحِنَا نُفُوذًا فِي مَعْصِيَتِكَ ظاهر است که اين
از باب قلب بوده باشد و مراد از قلب در اين مقام قلب معنوی است نه قلب
باصطلاح اهل تعريف پس معنی اينست که مگردان معصيت و نافرمانی خود را
نفوذ کننده در اندام و جوارح ما اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَاجْعَلْ هَمَسَاتِ قُلُوبِنَا وَحَرَكَاتِ اَعْضَائِنَا وَلَمَحَاتِ اَعْيُنِنَا
وَلَهَجَاتِ اَلْسِنَتِنَا فِي مُوجِبَاتِ ثَوَابِكَ يعنی بار خدايا پس رحمت کن
بر محمد و آل او و بگردان فکرهای دقيقه را که در دلهای ما ميگذرد و حرکات
اندامهای ما و نگريستن چشمهای ما را بگاه پنهانی و سخن گفتن زبانهای
ما را يعنی الفاظ و عبارات ما را در چيزهايی چند که موجب ثواب تو باشد
حَتَّى لَا تَفُوتَنَا حَسَنَةٌ نَسْتَحِقُّ بِهَا جَزَاءَكَ وَلَا تَبْقَى لَنَا سَيِّئَةٌ
نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَكَ تا آنکه فوت نشود از ما نيکوئی که سزاوار شويم

ببب آن جزای ترا وباقی نماند از برای ما بدی که مستوجب شویم بسبب آن عقوبت ترا

الدعاء العاشر فی اللجأ الی الله تعالی من کید الشیطان الرجیم دعاء

دهم در پناه بردن بخدای سبحانه از کید شیطان رجیم مسموع شده از ائمه

رواة این کتاب مستطاب که بعد از عصر مداومت برین دعا موجب ثواب

عظیمست اللهم ان تشأ تعف عنا فبفضلك یعنی ای خداوند

من اگر خواهی که عفو کنی ودرگذری از گناهان ما پس این عفو محض تفضل است

بی آنکه سابقه استحقاقی باشد ما را درین عفو وان تشأ تعذبنا فبفضلك

فبعدلك در

واگر خواهی که عذاب کنی ما را پس مقتضای عدالت چه صدور معاصی

ما استحقاق عذابست چنانچه گفته اند این دل وجان آهنین کرت

نتوان کرد جز باتش است فهل لنا عفوك بمنك واجرنا من

عذابك بتجاوزك پس آسان کردان از برای ما عفو خود را بمنت عام

خود وخلاصی ورهائی ده ما را از عذاب خود بسبب درگذشتن تو از

گناهان ما فانه لا طاقة لنا بعدلك ولا نجاة لاحد منا دون عفوك

زیرا که ما را طاقت وتوانائی نیست بعدل تو از بسیاری معاصی که کرده ایم

ومستحق عقاب شده ایم ورستگاری نیست هیچیکی از ما را بی عفو تو

یا غنی الاغنیاء ها نحن عبادك بین یدیك یعنی ای توانگرترین

توانگران اینک ما بندگان توئیم ودر پیش تو ایستاده ایم وانا افقر الفقراء

الیك

الیك فاجبر فاقتنا بوسعك ومن محتاج ترین همه محتاجانم بسوی رحمت تو

پس جبر احتیاج ما کن بتوانگری خود ولا تقطع رجاءنا بمنعك فنکون

قد اشقیت من استسعد بك وحرمت من استرفد فضلك یعنی وقطع

مکن امید ما را از خود بباز داشتن جود واز ارسال نعمت ورحمت که اگر قطع

امید ما کنی هر آینه تو از آن کسانی که بدبخت کرده باشی آنرا که طلب سعادت

ونیکبختی کرده بود برحمت تو وممنوع ومحروم ساخته باشی آنکسی را که طلب عطا

کرده باشد از فضل تو فالی من حینئذ منقلبنا عنك والی این

مذهبنا عن بابك یعنی اگر مقطوع الرجا شویم از تو پس بسوی که باشد

محل بازگشت ما یا باز گردیدن ما وبکجا باشد رفتن ما یا محل رفتن ما از درگاه تو

سبحانك نحن المضطرون الذین اوجبت اجابتهم واهل السوء

الذین وعدت الکشف عنهم یعنی پاکی یاد میکنم ترا خداوندا ما فرومانده گانیم

که واجب گردانیده اجابت دعوت ایشانرا واز رنجورانیم که وعده

داده که رنج از ایشان برداری لقوله تعالی امن یجیب المضطر اذا دعاه

ویکشف السوء واشبه الاشیاء بمشیتك واولی الامور بك

فی عظمتك رحمة من استرحمك وغوث من استغاث بك وشبیه

ترین چیزها بخواست وارادهء تو وسزاوارترین کارها بجانب ربوبیت تو

در جنب عظمت وبزرگی تو بخشایش است آنکسی را که طلب بخشایش نماید وفریاد

رسیده است آنکسی که فریاد خواهی کرده است از درگاه کبریای تو
فارحم تضرعنا واغثنا اذ طرحنا انفسنا بین یدیک یعنی بخشا البلاء
زاری و خواهش ما را بسوی جناب تو و بی نیاز کردن یا بفریاد رس ما اعانت
کن ما را چون انداخته ایم خود را پیش تو اللهم ان الشیطان قد شمت بنا اذ شا
یعناه علی معصیتک فصل علی محمد واله ولا تشمته بنا بعد ترکنا
ایاه لک ورغبتنا عنه الیک یعنی پروردگارا بدرستیکه شیطان شادی
میکند بما چون متابعت و همراهی نمودیم او را بر معصیت و نافرمانی تو پس
رحمت فرست بر محمد و آل او و شادمان مکن او را بر ما بعد از آنکه ما او را گذاشته ایم
و ترک کرده ایم از جهت رضای تو و نخواسته ایم او را و رو آورده ایم
بسوی جناب مقدس تو الدعاء الحادی عشر بخواتم الخیر دعای یازدهم
در حضرت خاتمه عمل یا من ذکره شرف للذاکرین ویا من شکره فوز
للشاکرین ویا من طاعته نجاة للمطیعین یعنی ای آنکسی که یاد کردن او
شرف و بزرگیست مر یاد کنندگان را و ای آنکه شکرگزاری او رستگاریست
مر شکر کنندگان را و ای آنکه طاعت و فرمانبرداری او سبب نجاتست
فرمان برندگان را صل علی محمد واله واشغل قلوبنا بذکرک عن
کل ذکر والسنتنا بشکرک عن کل شکر وجوارحنا بطاعتک
عن کل طاعة یعنی رحمت فرست بر محمد و آل محمد و مشغول ساز دلهای

ما را بیاد کردن خود در حالتیکه فارغ باشیم از همه یاد کردنها و زبانهای
ما را مشغول گردان بشکرگزاری خود در حالتیکه از شکر کردن دیگران
فارغ باشیم و اندامها و عضوهای ما را مشغول ساز بطاعت خود در حالتیکه
خالی باشیم از طاعت دیگران بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام ولی
مطلبد و دیده ترا میجوید فان قدرت لنا فراغا من شغل فاجعله
فراغ سلامة لا تدرکنا فیه تبعة ولا تلحقنا معه سامة
یعنی پس اگر تقدیر کرده از برای ما فراغی و واپرداختنی از کارها پس بگردان
آن فراغت را سالم از آفات که در پی آن نباشد نایبه و مصیبتی
و مظلمه که دریابد ما را و لاحق نشود ما را با آن فراغ بدیها ملالتی حتی
ینصرف عنا کتاب السیئات بصحیفة خالیة عن ذکر
سیئاتنا ویتولی کتاب الحسنات عنا مسرورین بما کتبوا
من حسناتنا یعنی برگردند نویسندگان روزنامچه اعمال بد ما از ما
بکتابی خالی از ذکر سیئات و بدیهای ما و برگردند نویسندگان
روزنامچه اعمال خوب ما از ما در حالتیکه مسرور و خوشحال باشند
بآنچه نوشته اند از نیکوئیهای ما واذا انقضت ایام حیاتنا وتصرمت
مدد اعمارنا واستحضرتنا دعوتک التی لا بد منها ومن اجابتها
یعنی چون منقضی شود و بگذرد روزگار زندگانی ما و منتهی شود

وتا آخر رسد مدتهای عمر ما حاضر کرده دعوت تو آنچنان دعوتی که چاره
ازان نیست و از اجابت کردن آن که عبارت از حضور موت و انقطاع
تعلق نفس باشد از بدن فصل علی محمد وآله واجعل ختام ما تحصی
علینا کتبة اعمالنا توبة مقبولة یعنی رحمت فرست بر محمد و آل او
وگردان آخر آنچه میشمارند بر ما نویسندگان روزنامچهٔ اعمال ما توبهٔ مقبول
و خلعت قبول یافته باشد از جناب الهی لا توقفنا بعدها علی ذنب
اجترحناه ولا معصیة اقترفناها یعنی بعد ازین توبهٔ مقبوله ما را
وامدار در موقف حساب بران گناهی که اکتساب نموده بودیم آنرا
یا ما را مطلع مساز بران گناهی و نه بر نافرمانی که اندوخته بودیم آنرا
ولا تکشف عنا سترا سترته علی رؤس الاشهاد یوم تبلو اخبار
عبادك یعنی برمدار از ما پرده که پوشیده بر معاصی ما در حضور حضار
از ملائکه و انبیا و ائمه علیهم السلام که گواهانند بر جهتین و مطلعین روزی که
میآزمائی خبرهای بندگان خود را که میگویند در ایمان خود انك رحیم
بمن دعاك ومستجیب لمن ناداك بدرستیکه تو مهربانی با کسیکه ترا
خواند و مستجیبی یعنی اجابت کننده مر کسی را که ندا کرد ترا در قضاء حوایج

الدعاء الثانی عشر فی الاعتراف بالتقصیر وطلب التوبة الی الله

دعای دوازدهم در اعتراف بگناهان و طلب توبه از آن درگاه پروردگار

عالم و عالمیان اللهم انه یحجبنی عن مسألتك خلال ثلاث یعنی
بار خدایا بدرستیکه باز میدارد مرا از سوال کردن حاجت خود از درگاه
تو سه خصلت وتحدونی علیها خلة واحدة یعنی میراند و راغب میسازد
مرا بر سوال کردن حاجت خود از تو یک خصلت یحجبنی امر امرت به
فابطأت عنه ونهی نهیتنی عنه فاسرعت الیه ونعمة انعمت
بها علی فقصرت فی شکرها اول ازان خصلتها که باز میدارد مرا
از سوال فرمانیست که امر کرده مرا بآن پس من مسارعت ننموده ام و تجاوز
کرده ام ازان دوم نهی است که باز داشته مرا ازان و من می شتافتم
بسوی آن سوم نعمتی است که انعام کرده آنرا بر من پس تقصیر کرده ام
در شکرگزاری آن وتحدونی علی مسألتك تفضلك علی من اقبل
بوجهه الیك ومیراند مرا و راغب میسازد بر سوال کردن از تو تفضل
تو بر هر کس که روی آورد بسوی تو یعنی بظاهر و باطن متوجه جناب
کبریای تو شود ووفده بحسن ظنه علیك و وارد شده بر جناب
تو بگمان نیکوئی که او را بتو بود اذ جمیع احسانك تفضل واذ
کل نعمك ابتداء فها انا ذا یا الهی واقف بباب عزك وقوف
المستسلم الذلیل یعنی چون جمیع نیکوئیهائی که تو بما کرده تفضلست
و همه نعمتهای تو ابتدائیست بی آنکه سابقهٔ استحقاقی ما را بود پس اینک

من خداوندا ایستاده‌ام بدرگاه عزت تو ایستادن کسیکه گردن نهاده

باشد و منقاد فرمان تو یا باشد خوار و بی اعتبار وَسَائِلُكَ عَلَى الْحَيَاءِ

مِنِّي سُؤَالَ الْبَائِسِ الْمُعِيلِ و سوال کننده‌ام ترا با کمال شرمندگی که از خود

دارم چرا که چیزیکه موجب سوال باشد بعمل نیاورده‌ام مثل سوال کسیکه در کمال

بدحالی و گرسنگی و فقر و کثیر العیال بوده باشد چه سوال اینچنین کس از

روی الحاح و مبالغه می‌باشد مُقِرٌّ لَكَ بِأَنِّي لَمْ أَسْتَسْلِمْ وَقْتَ إِحْسَانِكَ

إِلَّا بِالْإِقْلَاعِ عَنْ عِصْيَانِكَ وَلَمْ أَخْلُ فِي الْحَالَاتِ كُلِّهَا مِنِ امْتِنَانِكَ

اقرار کننده‌ام مر ترا با نکه فرمانبرداری و انقیاد ننموده‌ام در وقت

احسان تو مگر باز ایستادن از عصیان و نافرمانی تو و خالی نبوده‌ام

در همه حالات از نعمت دادن تو فَهَلْ يَنْفَعُنِي يَا إِلَهِي إِقْرَارِي عِنْدَكَ

بِسُوءِ مَا اكْتَسَبْتُ یعنی پس آیا هیچ نفع میکند مرا ای خداوند من اقرار

کردن من نزد تو ببدی آنچه کسب کرده‌ام از معاصی وَهَلْ يُنْجِينِي

مِنْكَ اعْتِرَافِي لَكَ بِقَبِيحِ مَا ارْتَكَبْتُ و آیا میرهاند و نجات میدهد

مرا از عذاب تو اعتراف من بقبیح آنچه کرده‌ام أَمْ أَوْجَبْتَ لِي فِي

مَقَامِي هَذَا سُخْطَكَ یا واجب ساخته از برای من درینمقام که ایستاده‌ام

خشم و غضب تو أَمْ لَزِمَنِي فِي وَقْتِ دُعَائِي مَقْتُكَ یا لازم شده

مرا در وقت خواندن من ترا عذاب تو سُبْحَانَكَ لَا أَيْأَسُ مِنْكَ

وقد

وَقَدْ فَتَحْتَ لِي بَابَ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ خداوندا تنزیه میکنم ترا تنزیه کردنی ناامید

نمیشوم از رحمت تو و حال آنکه گشاده از برای من در توبه و انابت بسوی خود

بَلْ أَقُولُ مَقَالَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ الظَّالِمِ لِنَفْسِهِ الْمُسْتَخِفِّ بِحُرْمَةِ رَبِّهِ

بلکه میگویم گفتن بندهٔ خوار ستمکار بیدادکننده مر نفس خود را استخفاف

کننده بحرمت پروردگار خود و این کنایت از گناه بندهٔ عاصی

چه عاصی پرده حرمت او بگناه میدرد الَّذِي عَظُمَتْ ذُنُوبُهُ فَجَلَّتْ

وَأَدْبَرَتْ أَيَّامُهُ فَوَلَّتْ از بنده که بزرگ شد گناهان او و بوَنا

فَسُيُوماً تا آنکه جلیل شد گناهان و پشت کرد روزگار او بر وی آنکه

برگردید از و حَتَّى إِذَا رَأَى مُدَّةَ الْعَمَلِ قَدِ انْقَضَتْ وَغَايَةَ الْعُمُرِ

قَدِ انْتَهَتْ وَأَيْقَنَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ عَنْكَ وَلَا مَهْرَبَ لَهُ مِنْكَ

تَلَقَّاكَ بِالْإِنَابَةِ وَأَخْلَصَ لَكَ التَّوْبَةَ یعنی آنگاه که دید که مدت

کردار او درگذشت و منقضی شد و نهایت زندگانی او بسر آمد

و منتهی شد و یقین دانست که او را هیچ چاره نیست از تو و گریزگاهی

نیست او را از تو رو آورد بسوی تو با نابت و بازگشت کردن

و خالص کردن از برای رجوع بدرگاه کبریای تو توبه را فَقَامَ

إِلَيْكَ بِقَلْبٍ طَاهِرٍ نَقِيٍّ ثُمَّ دَعَاكَ بِصَوْتٍ حَائِلٍ خَفِيٍّ پس

برخاست و توجه کرد بسوی جناب پروردگار خود با دلی پاکیزه از

کدورات و تعلقات دنیویه پس خواند ترا با آوازی تغیر داده شده
در کمال ضعف و آهستگی قد تطاطا لك فانحنى ونكس رأسه فانثنى
و فروتنی و خضوع و خشوع کرد در عظمت و بزرگی ترا تا آنکه منحنی شد و در پیش
افکند سر خود را یا آنکه دو ته شد قد ارعشت خشيته رجليه وغرقت
دموعه خديه یعنی تحقیق که بلرزانید خوف او هر دو پای او را و غرق
کردانید اشکهای او هر دو روی او را يدعوك بيا ارحم الراحمين
میخواند ترا به اینکه ای بخشاینده ترین بخشایندگان ويا ارحم من
انتابه المسترحمون یعنی ای بخشاینده ترین آنکسیکه بدرگاه او رونهد
رحمت خواهان مرة بعد اخرى و مبالغه نمایند در سؤال رحمت ويا
اعطف من اطاف به المستغفرون وای مهربان ترین آنکسیکه نزدیکی
کنند با او آمرزش خواهان ويا من عفوه اكثر من نقمته ويا من
رضاه اوفر من سخطه وای آنکسی که عفو و درگذشتن او ارکثر است
از عقوبت کردن او و ای آنکه رضا و خشنودی او بیشتر است از غضب او
ويا من تحمد الى خلقه بحسن التجاوز وای آنکسیکه منت نهاد بخلقان
خود بدرگذشتن از گناهان ایشان چنانچه فرموده ويعفو عن السيئات
ويا من عود عباده قبول الانابة وای آنکه عادت فرموده بندگان
خود را به پذیرفتن انابت و قبول نمودن بازگشت ایشان بخود چنانچه

فرموده وهو الذي يقبل التوبة عن عباده ويا من استصلح فاسدهم
بالتوبة وای آنکسیکه طلب صلاح کار تباه شدگان بندگان خود
نموده بتوبه و رجوع از معصیت ويا من رضي عن فعلهم باليسير
وای آنکه خشنود شده است از کردار ایشان باندکی ويا من كافا
قليلهم بالكثير وای آنکه مکافات داده عمل اندک بندگان خود را به بسیاری
از ثواب ويا من ضمن لهم اجابة الدعاء وای آنکه ضامن شده بندگان
با جابت دعای ایشان چنانچه فرموده ادعوني استجب لكم ويا من وعدهم
على نفسه بتفضله حسن الجزاء وای آنکه وعده داده بندگان
خود را در حالیکه از باب رحمت خود لازم ساخته باداش نیکو نه از روی
عدل خود و استحقاق بندگان چنانچه فرموده قل يا عبادي الذين اسرفوا
على انفسكم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا ما انا باعصى
من عصاك فغفرت له نیستم من عاصی تر از آنکه نافرمانی کرد ترا آمرزیدی
او را وما انا بالوم من اعتذر اليك فقبلت منه نیستم من
ملامت زده تر از آنکه عذر خواست از تو و در پذیرفتی عذر او را
وما انا باظلم من تاب اليك فعدت عليه نیستم من ستمکارتر
از کسیکه بدی کرد و بازگشت نمود بسوی تو پس مکرمت و احسان و تعطف
نمودی برو اتوب اليك في مقامي هذا توبة نادم على ما فرط منه

یعنی بازگشت می‌نمایم و رجوع میکنم بسوی تو در جایگاه که قرار گرفته‌ام مثل بازگشت
آنکسیکه پشیمانی باشد بر آنچه پیش گرفته و صادر شده از و و مُشفِقٍ مِمّا
اجْتَمَعَ عَلَیهِ یعنی حذر کننده و ترسنده از آنچه گرد آمده است
برو از گناهان خالِصِ الحَیاءِ مِمّا وَقَعَ فیهِ شرمسار از آنچه افتاده
در آن از معاصی مهلکه عالِمٍ بِاَنَّ العَفْوَ عَنِ الذَّنْبِ العَظیمِ لا یَتَعاظَمُکَ
و دانا بآنکه عفو کردن از گناه بزرگ ترا عظیم نمی‌نماید وَ اَنَّ التَّجاوُزَ عَنِ الاِثْمِ
الجَلیلِ لا یَسْتَصْعِبُکَ یعنی و دانا بآنکه درگذشتن از گناه بزرگ دشوار
نمینماید ترا وَ اَنَّ احْتِمالَ الجِناباتِ الفاحِشَةِ لا یَتَکاءَدُکَ و دانا
بآنکه برداشتن بار گناهان فاحش متجاوز از حد بر تو دشوار نمی‌آید
وَ اَنَّ اَحَبَّ عِبادِکَ اِلَیکَ مَنْ تَرَکَ الاِسْتِکْبارَ عَلَیکَ و بدرستیکه
دوست‌ترین بندگان بسوی تو آنکسیست که ترک سرکشی نماید از تو
و التجا بدرگاه تو آورد وَ جانَبَ الاِصْرارَ وَ لَزِمَ الاِسْتِغْفارَ
و بکنار شود از ایستادن بر معاصی و در آویزد در آمرزش
و استغفار نمودن وَ اَنَا اَبْرَأُ اِلَیکَ مِنْ اَنْ اَسْتَکْبِرَ یعنی من بیزاری
میجویم از استکبار و سرکشی نمودن در حالیکه پناه آورنده‌ام بدرگاه تو
وَ اَعُوذُ بِکَ مِنْ اَنْ اُصِرَّ و پناه میجویم بتو از آنکه اصرار نمایم بر معاصی
وَ اَسْتَغْفِرُکَ لِما قَصَّرْتُ فیهِ و آمرزش میخواهم از جهة آنچه تقصیر

کرده‌ام

کرده‌ام در آن وَ اَسْتَعینُ بِکَ عَلی ما عَجَزْتُ عَنْهُ و استعانت و یاری
میخواهم از تو بر آنچه عاجز شده‌ام از آن از قیام بوظائف عبادات
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لی ما یَجِبُ عَلَیَّ لَکَ بار خدایا رحمت فرست
بر محمد و آل او و ببخشای مرا آنچه واجبست بر من که از برای تو بعمل آورم از
اتیان بعبادات و قدرت بر طاعات وَ عافِنی مِمّا اسْتَوْجِبُهُ مِنْکَ
و عافیت ده مرا از آنچه مستوجب آن شده‌ام از تو بسبب ارتکاب معاصی
وَ اَجِرْنی مِمّا یَخافُهُ اَهْلُ الاِساءَةِ یعنی و پناه ده مرا از آنچه می‌ترسند
از آن بدکرداران فَاِنَّکَ مَلِیءٌ بِالعَفْوِ پس بدرستیکه تو قادری بعفو
و درگذشتن از عقابی که مستحق آن شده‌ایم مَرْجُوٌّ لِلْمَغْفِرَةِ امید داشته
شده بمغفرت و پوشانیدن گناهان مَعْرُوفٌ بِالتَّجاوُزِ معروف
و موصوف بدرگذشتن از گناهان لَیْسَ لِحاجَتی مَطْلَبٌ سِواکَ وَ لا
لِذَنْبی غافِرٌ غَیْرُکَ حاشاکَ یعنی نیست مر حاجت مرا محل طلبی سوای تو و نه
گناه مرا آمرزنده بغیر تو وَ لا اَخافُ عَلی نَفْسی اِلّا اِیّاکَ اِنَّکَ اَهْلُ
التَّقْوی وَ اَهْلُ المَغْفِرَةِ و نمی‌ترسم بر نفس خود از آنچه کرده است
از معاصی مگر ترا زیرا که تو سزاوار آنی که ترسیده شوند از عقاب تو
و تو سزاوار آنی که بجای آورند عملی که موجب مغفرت و آمرزش تو باشد
صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِ حاجَتی وَ اَنْجِحْ طَلِبَتی وَ اغْفِرْ ذَنْبی

یعنی رحمت کن بر محمد و آل او و برآور حاجت مرا و روا کن مطلوب و مقصود
مرا و بیامرز گناه مرا و امن خوف نفسی انک علی کل شیء قدیر و ذلک
علیک یسیر یعنی بدرستیکه تو بر همه چیز توانائی و غفران ذنب و تبدیل
خوف بامن و غیر آنها بر تو آسانست آمین رب العالمین یعنی اجابت
کن بار خدایا دعای مرا ای پروردگار ما سوای خود از عالمیان **الدعاء**
الثالث عشر فی طلب الحوائج الی الله تعالی دعای سیزدهم در طلب
حاجات از درگاه مفیض الخیرات و البرکات اللهم یا منتهی مطلب الحاجات
یعنی بار خدایا ای آنکه محل انتها و غایت طلب حاجات نیازمندان
درگاه است که بر آورده میشود آنها از آنجا و یا من عنده نیل الطلبات
و ای آنکه نزد اوست رسیدن بحاجات و یا من لا یبیع نعمه
بالاثمان و ای آنکه نمیفروشد نعمتهای خود را ببها و قیمت و عوض یعنی
نعمتی که داده و میدهد عوض نمیخواهد و یا من لا یکدر عطایاه با
لامتنان یعنی ای آنکه مخلوط نمیسازد بخششهاء خود را بمنت نهادن
و یا من یستغنی به و لا یستغنی عنه و ای آنکه مستغنی و بی نیاز شوند
بسبب او از غیر او و بی نیاز نشوند از او و یا من یرغب الیه و لا یرغب
عنه و ای آنکه رغبت کرده شود بسوی او یعنی مراد همه کس از او حصول
پیوندد و رغبت کرده نشود از او یعنی ترک او نتوان کرد و بی نیاز

ازو

ازو نتوان شد و یا من لا تفنی خزائنه المسائل و ای آنکه فانی و آخر
نسازد سؤال مردمان خزانهای او را و یا من لا تبدل حکمته الوسائل
و ای آنکه تبدیل و تغییر نکند وسائل یعنی چیزی که سبب و واسطه حصول مقاصد
و مطالب بوده باشد حکمت بالغه کامله او را اگر بخاطر خطور نماید که ظاهر
این کلام منافات دارد با آنکه حق جل و علا میفرماید ادعونی استجب لکم یعنی
بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را گوئیم مراد آنست که هر دعائی که صلاح داعی
و متضمن حکمت بوده باشد باجابت مقرون خواهد بود و اگر مصلحت اقتضای
تاخیر کند تاخیر فرماید و بسا باشد که در امری که بفنا در رسد داعی صلاح
حال خود در آن دیده از حق سبحانه و تعالی طلب نماید و الحاح کند و اگر
چنانچه حق جل و علا تعجیل در اجابت آن فرماید البته مؤدی بهلاکت او شود
و بسا باشد که طلب کنیم چیزی را و بعد از آن پشیمان شویم و برین قول لطیف
حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه ورود یافته که ترجمه اش اینست
بسا امری که آدمی حریص است بر آن چون دریافت آنرا دوست
میدارد و میخواهد که نباشد و کافی است ترا قول الهی که در تنزیل کریم
میفرماید و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو
شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون پس اگر سائلی گوید که هرگاه حق سبحانه
و تعالی آنچه موافق حکمت و مصلحت بوده باشد کند و آنچه خلاف آن بوده باشد

کنند پس چه فائده در دعا باشد گوئیم که میشود که آنچه داعی خواهد بعد از سؤال
و طلب و تضرع بر آوردن آن مصلحت باشد و پیش از آن مصلحت نباشد و در کلام
حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق که خطاب به میسر نموده فرموده اند
اشعاری بر همین معنی شده که ترجمه کلام حقیقت انتظامش اینست که ای میسر
دعا کن و مگو که امر فارغ و پرداخته شده از دعا بدرستیکه نزد خدای
مرتبتی و منزلتی هست که رسیده نمیشود بآن مگر بدعا و مسئلت و اگر بنده
دهان خود را ببندد و سؤال نکند داده نشود باو چیزی پس سؤال کن تا داده
شوی ای میسر دری نیست که زده شود مگر آنکه گشوده گردد و بر روی صاحب
او و یا من لا تنقطع عنه حوائج المحتاجین و ای آنکه منقطع نشود
از او حاجتهای حاجتمندان و یا من لا یعنیه دعاء الداعین یعنی
و ای آنکه مانده نمیکند او را خواهش خواهندگان تمدحت بالغناء
عن خلقك و انت اهل الغنی عنهم و نسبتهم الی الفقر و هم
اهل الفقر الیك یعنی ستوده خود را به بی نیازی و بغنای مطلق
از مخلوقات خود و تو اهل و سزاواری بغنا چه واجب الوجود مستغنی است
از ممکن الوجود و نسبت داده مخلوقات را بفقر و احتیاج و حال آنکه ایشان
سزاوارند باحتیاج چه ماهیات ممکنه در وجود و ذات خود محتاجند
بفاعلی که واجب الوجود باشد فمن حاول سد خلته من عندك

و رام صرف الفقر عن نفسه بك فقد طلب حاجته فی مظانها
و اتی طلبته من وجهها یعنی هر که قصد کرد که محکم کند و باصلاح آورد
رخنه فقر و حاجت خود را از نزد تو و اراده کرد که بگرداند درویشی را
از خود بسبب تو پس بدرستیکه طلب کرده حاجت خود را از جایگاهش
و آمده نزد مطلوب خود از جهتی که لائق است که بیاید از آنجهة و من
توجه بحاجته الی احد من خلقك او جعله سبب نجحها دونك
فقد تعرض للحرمان و استحق من عندك فوت الاحسان یعنی که
روی آورد بحاجت خود بسوی یکی از مخلوقات تو یا گردانید مخلوقی را
سبب روا ساختن حاجتی و ظفر یافتن بآن سوی تو پس خود را در معرض
حرمان و منع از آن حاجت در آورد و سزاوار آن شد که از جانب تو
فوت شود احسان و انعامی که باو مرحمت شود اللهم و لی
الیك حاجة قد قصر عنها جهدی و تقطعت دونها حیلی
یعنی بار خدایا مرا حاجتی است بسوی تو که نمیرسد بآن حاجت طاقت
من و بریده شده است نزد آن حاجت حیله من و سولت لی نفسی
رفعها الی من یرفع حوائجه الیك و لا یستغنی فی طلباته
عنك و آراسته کرد و در خاطر من انداخت نفس من که رفع حاجت
خود بمخلوقی نمائیم که رفع حاجت خود را بجناب تو عرض میکند و مستغنی نیست

درحوائج خود از تو وَهِيَ زَلَّةٌ مِنْ زَلَلِ الخاطِئينَ وَعَثْرَةٌ مِنْ عَثَراتِ
المُذْنِبينَ یعنی این تسویل نفسانی یک گناهی است از گناهان خطاکاران
ویک لغزشی است از لغزشهاء گناه کاران ثُمَّ انْتَبَهْتُ بِتَذْكيرِكَ
لي مِنْ غَفْلَتي وَنَهَضْتُ بِتَوْفيقِكَ مِنْ زَلَّتي وَنَكَصْتُ بِتَسْديدِكَ
عَنْ عَثْرَتي یعنی پس بیدار شدم بسبب بیدار ساختن تو مرا از خواب غفلت
وبرخاستم بتوفیق تو از لغزیدنی که کرده بودم وبرگشتم بیاری
ومدد تو از سر در آمدنی که کرده بودم وَقُلْتُ سُبْحانَ رَبّي كَيْفَ
يَسْأَلُ مُحْتاجٌ مُحْتاجاً وَأَنّى يَرْغَبُ مُعْدِمٌ إِلى مُعْدِمٍ وگفتم تنزیه
میکنم ترا ای پروردگار من چگونه سوال کند حاجتمند از حاجتمندی وچگونه
رغبت کند درویشی بدرویشی یعنی بجهة توانگری وچه خوب گفته بعضی
از اهل تحقیق که یاری طلبیدن مخلوق از مخلوق همچو یاری خواستن زندانی
از زندانی فَقَصَدْتُكَ يا إِلهي بِالرَّغْبَةِ وَأَوْفَدْتُ عَلَيْكَ
رَجائي بِالثِّقَةِ بِكَ پس قصد جناب تو کردم ای پروردگار من
برغبت تمام ومتوجه ساختم امید خود را بدرگاه تو باعتماد
کلی که بدرگاه تو دارم وَعَلِمْتُ أَنَّ كَثيرَ ما أَسْأَلُكَ يَسيرٌ في
وُجْدِكَ ودانستم که بسیاری که طلبیدم از تو اندکیست در جنب غنا
وتوانگری تو وَأَنَّ خَطيرَ ما أَسْتَوْهِبُكَ حَقيرٌ في وُسْعِكَ

ودانستم که عظیم آنچه از تو طلب بخشش آن میکنیم حقیر وبیمقدارست
درجنب قدرت وتوانائی تو وَأَنَّ كَرَمَكَ لا يَضيقُ عَنْ سُؤالِ
أَحَدٍ یعنی ودانستم که کرم تو تنگی نمیکند از سوال کسی یا تنگی نمی نماید از در
خواست احدی وَأَنَّ يَدَكَ بِالْعَطايا أَعْلى مِنْ كُلِّ يَدٍ یعنی بدرستیکه
قدرت تو ببخششها برترست از همه قوتها وقدرتها اللّهُمَّ فَصَلِّ عَلى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْمِلْني بِكَرَمِكَ عَلَى التَّفَضُّلِ وَلا تَحْمِلْني بِعَدْلِكَ عَلَى
الاسْتِحْقاقِ یعنی بار خدایا پس رحمت کن بر محمد وآل او وبار کن مرا بکرم جود
آنچه مقتضاء تفضل وبخششهاست وبارمکن بر عدل که بنای آن بر استحقاقست
ومرا استحقاق آن نیست فَما أَنَا بِأَوَّلِ راغِبٍ رَغِبَ إِلَيْكَ فَأَ
عْطَيْتَهُ وَهُوَ يَسْتَحِقُّ الْمَنْعَ وَلا بِأَوَّلِ سائِلٍ سَأَلَكَ فَأَفْضَلْتَ عَلَيْهِ
وَهُوَ يَسْتَوْجِبُ الْحِرْمانَ پس نیستم من اول خواهنده که خواسته باشم
از تو چیزی پس عطا کرده باشی وحال آنکه او سزاوار منع از عطای
تو بوده باشد ونیستم اول سوال کننده که سوال کرده باشد ترا
پس انعام کرده باشی اورا وحال آنکه او مستوجب حرمان بوده باشد
اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكُنْ لِدُعائي مُجيباً وَمِنْ نِدائي قَريباً
وَلِتَضَرُّعي راحِماً وَلِصَوْتي سامِعاً بار خدایا افاضه کن خیر وکمال را
بر محمد وآل او واجابت نمای دعای مرا ونزدیک باش ندا وفریاد مرا

واین کنایه از اجابت است چه ندای نزدیک زود تر شنیده میشود
وزاری مرا شنونده باشی و جمله این جمل متعاطفه بمعنی اجابت دعوات
وتکرار از جهة تاکید واختلاف لفظ است ولا تقطع رجائی عنك ولا
تبت سببی منك ولا توجهنی فی حاجتی هذه وغیرها الی سواك
یعنی قطع امید من مکن از خود و باز مبر سبب و وسیله مرا از خود و مگردان
روی مرا درین حاجت وغیر این بجانب غیر خود وتولّنی بنجح طلبتی
وقضاء حاجتی ونیل سؤلی قبل زوالی عن موقفی هذا
بتیسیرك لی العسیر وحسن تقدیرك لی فی جمیع الامور یعنی متولی
امر من شو مرا بر آوردن مطلوب وقضاء حاجت من ورسیدن بمسؤل
من پیش از رفتن من از ینمحل باسان گردانیدن تو امور دشوار مرا ونیکوئی
تقدیر تو احوال مرا در جمیع کار : وصل علی محمد وآله صلوة
دائمة نامیة لا انقطاع لابدها ولا منتهی لامدها یعنی رحمت
وافاضه خیر کن بر محمد وآل او رحمتی دائم زیاده شونده که انقطاع نباشد
آخر اورا ونهایت نباشد غایت اورا واجعل ذلك عونا لی وسببا
لنجاح طلبتی و بگردان این صلوة را مددکار از برای من وسبب ووسیله
از برای روا شدن مطلوب من انك واسع کریم زیرا که تو وسعت
یعنی غنای تو رسیده بهمه بندگان و فرا رسیده رزق تو بجمیع خلقان

کریمی

کریمی یعنی جوادی و دهنده بی منت ومن حاجتی یا رب کذا وکذا
یعنی حاجت من ای پروردگار من این و این است وتذکر حاجتك ثم تسجد
وتقول فی سجودك و نام حاجت خود بر پس سجده رو و بگو در سجود
فضلك آنسنی واحسانك دلنی فاسئلك بك وبمحمد وآله صلواتك
علیهم ان لا تردنی خائبا فضل وجود تو باعث انس من گردید و احسان
تو دلالت نمود مرا بر طلب حاجت خود از تو پس سؤال میکنم ترا بحق ذات
مقدس تو وبحق محمد وآل او که رحمتهای تو بر ایشان باد که بازنگردانی مرا
نا امید از مطلوب خود **الدعاء الرابع عشر اذا اعتدی علیه او رای**
من الظالمین ما لا یحب دعای چهاردهم در هنگامی که تجاوز نموده
ظلم ظالمی بر او یا میدید از ظالمی آنچه خوش نمی آمد او را از او ویا من لا یخفی
علیه انباء المتظلمین یعنی ای آنکه پوشیده نیست بر او خبرهای شکوه
کننده گان ومظلومان ونالیدن ایشان از بیداد ستمگران ویا من
لا یحتاج فی قصصهم الی شهادات الشاهدین وای آنکه محتاج نیست
در تتبع وبیرون نمودن احوال ایشان بگواهی دادن گواهان ویا من
قربت نصرته من المظلومین وای آنکه نزدیک است مددکاری او
بستم رسیدگان ویا من بعد عونه عن الظالمین وای آنکه دور است
مددکاری او از ستم کنندگان یعنی مدد ستمکاران نمیکند قد علمت

يا الهي ما نالني من فلان بن فلان تحقيق دانسته اى خداوند من آنچه
رسيد بمن از فلان پسر فلان يعني نام ظالم را و نام پدر او را بايد در دعا
مذكور ساخت مما حظرت عليه و انچه حرام كرده بر و كه آن ظلم و تعدى است
وانتهكه مني مما حجرت عليه و بيحرمتي نموده بمن از انچه حرام ساخت
برو و منع نموده بطرا في نعمتك عنده يعني آنچه بمن رسانيد از
هتك حرمت و تعدى و ظلم از جهة طغيانيست كه حاصل شده او را از نعمت
و نعمتيست كه ترا است نزد او و اغترارا بنكيرك عليه و از جهة
غفلتيست كه حاصل شده او را از انكار تو برو و در بعضى از نسخ بتأخر
نكيرك كه مكتوبست يعني اين غفلت و غره شدن او بسبب تأخير انكار تست برو
اللهم فصل على محمد و آله و خذ ظالمي و عدوي عن ظلمي
بقوتك اى خدايا رحمت فرست بر محمد و آل او و بگير بيداد كننده
بر من و دشمن مرا از بيدادى كه بمن كرده بقوت و توانائى خود كه او را
مهلت نده و افلل حده عني بقدرتك و كند كن تيزى او را از من بقدرت
خود و اجعل له شغلا فيما يليه و عجزا عما يناويه يعني بگردان
از براى او شغلى در آنچه در پهلوى او باشد از كارهاى خودش و عجز از آنچه
قيام بآن ميخواهد از خصومت و دشمنى اللهم و صل على محمد و آله و لا
تسوغ له ظلمي اى خدايا رحمت فرست بر محمد و آل او و سهل مگردان

و آسان

و آسان مكن از براى او ظلم و بيداد كردن او مرا و احسن عليه عوني
و نيكو گردان برو يارى كردن مرا و اعصمني من مثل افعاله
و نگاه دار مرا از مثل كردارهاى او و لا تجعلني في مثل حاله و مگردان
مرا در مانند حال او از ظلم و بيداد او اللهم صل على محمد و آله و اعدني
عليه عدوى حاضرة تكون من غيظي به شفاء و من حنقي عليه
وفاء يعني بار خدايا افاضه خير و كمال كن بر محمد و آل او و يارى ده مرا
برو يارى دادنى حاضر كه شفا يابد خشم من از او و يعني غضب من برو و شديد
و وافى شد بر كينه و انتقام من از او اللهم صل على محمد و آله و عوضني
من ظلمه لي عفوك و ابدلني بسوء صنيعه بي رحمتك يعني بار خدايا
رحمت كن بر محمد و آل او و عوض كن از براى من از بيداد و ظلم او عفو خود را
و بدل كن ظلم و بد كردارى او با من رحمت خود را فكل مكروه جلل
دون سخطك و كل مرزئة سواء مع موجدتك يعني پس هر مكروهى
كه هست حقيرست نزد سخط تو و هر رسيدن بحزنى ناخوش است با غضب تو
اللهم فكما كرهت لي ان اظلم فقني من ان اظلم يعني بار خدايا
همچنانكه ناخوش داشتى از اينكه من بيداد كنم و ظالم باشم پس نگاهدار مرا از اينكه
بيداد كرده شده و مظلوم باشم اللهم لا اشكو الى احد سواك
يعني بار خدايا شكوه نكنم بهيچكس سوى تو و لا استعين بحاكم غيرك

حاشاك ويا ربی نمی‌گوييم حاكمی غير از تو و حاشاك يا كلمه استثنا است بمعنی
الا انت كه تأكيد غير كند و يا كلمه تنزيه است بمعنی سبحانك يعنی منزه ميدانيم
ترا از امكان آنكه تصور كند مستقلی حاكمی غير از تو فصل علی محمد و آله
وصل دعائی بالاجابة واقرن شكايتی بالتغيير پس رحمت
كن بر محمد و آل او و برسان دعای مرا باجابت و مقرون ساز شكوه مرا
بتغيير يعنی بسببی كه باز كرد رفع شكوه من بشود اللهم لا تفتنی بالقنوط
من انصافك يعنی بار خدايا مبتلا مساز مرا بنا اميدی از دادخواهی خود
از آنكسی كه ظلم نموده بر من ولا تفتنه بالامن من انكارك و مبتلا
مساز يعنی امتحان مكن ظالم را بايمنی از غضب خود فيصر علی ظلمی
ويحاصرنی بحقی پس مصر شود و سخت می‌ايستد بر بيداد كردن بر من
و منع ميكند مرا از حق من وعرفه عما قليل ما اوعدت الظالمين
و بشناسان و مجازاة و مكافاة ده او را از زمان قليل يعنی اندك
وقتی آنچه بيم داده ظالمان را از عقوبات وعرفنی ما وعدت
فی اجابة المضطرين و بشناسان و مجازات ده مرا آنچه وعده داده
از اجابت كردن دعاء مضطرين چنانچه در تنزيل عزيز فرموده امن
يجيب المضطر اذا دعاه اللهم صل علی محمد و آله و وفقنی لقبول
ما قضيت لی وعلی بار خدايا رحمت فرست بر محمد و آل او و توفيق

ده مرا قبول كردن و پذيرفتن و ثواب دادن آنچه قضای كرده برای
انتفاع من از اعمال صالحه و بر من يعنی اضرار بر من از امور شاقه و بليات نازله
ورضنی بما اخذت لی ومنی يعنی خشنود گردان مرا بآنچه گرفته از
برای من از ظالمان و از من بجهة ظالمان بنابر مصلحتی از مصالح واهدنی
للتی هی اقوم و راه نمای مرا بحالتی و راهی كه آن راست ترين راههاست
از طريق اوامر و نواهی خود واستعملنی بما هو اسلم يعنی بكار دار مرا
بآنچه سالمتر باشد برسيدن باوامر تو و باز ايستادن از نواهی تو
اللهم وان كانت الخيرة لی عندك فی تأخير الاخذ لی وترك
الانتقام ممن ظلمنی الی يوم الفصل ومجمع الخصم بار خدايا
اگر خير من و نيكوئی من نزديك تو در دير گرفتن حق من از ظالم من و دست
بازداشتن از كينه كشيدن باشد از آنكس كه بمن ظلم و بيداد كرده است تا
روز قيامت كه در آن روز فصل ميانه حق و باطل و مطيع و عاصی میشود
و محل اجتماع خصمهاست فصل علی محمد و آله وايدنی منك بنية
صادقة وصبر دائم پس رحمت كن بر محمد و آل او و قوت ده مرا از
جانب خود بنيتی و قصدی راست كه اصلا در خاطر من شكی بر امری
راه نيابد و صبری دائم كه اصلا جزع بمن راه نيابد در وقت وقوع مكاره
تا از مرتبه رضا بی نصيب نباشم واعذنی من سوء الرغبة وهلع

اَهْلِ الْحِرْصِ يعني در پناه خود كير مرا از رغبت بد كه آن بی رغبتی بوده باشد
در مكافاة ظلم و از بخل و كثرت جزع وكمی اهل حرص و آرزو و در قرآن
مجيد هلوع مفسر كشته بشخصی كه چون برسد او را بدی باشند فقر و مرض جزع
كننده باشد و چون برسد او را خيری و نيكی مثل صحت و توانكری منع
كننده باشد نفس خود را از طاعات و انفاق مال در راه خدای وَصَوِّرْ
فِي قَلْبِي مِثَالَ مَا ادَّخَرْتَ لِي مِنْ ثَوَابِكَ وَاَعْدَدْتَ لِخَصْمِي مِنْ
جَزَائِكَ وَعِقَابِكَ و مصور ساز در نفس و ذهن من صورت و مثال آنچه
ذخيره كرده از برای من از ثوابها و عوضها خوب خود و مهيا كرده
از برای خصم و دشمن من با داش بد و عقاب خود وَاجْعَلْ ذٰلِكَ سَبَبًا
لِقَنَاعَتِي بِمَا قَضَيْتَ وَثِقَتِي بِمَا تَخَيَّرْتَ و كردان آنرا سببی از
برای قناعت كردن من با آنچه حكم كرده و قضای تو با آن جاری كشته
در حق من و اعتماد من با آنچه بنت كه اختيار كرده اٰمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ
يعني خدايا اجابت كن دعای مرا ای پرورد كار عالميان وَاَنْتَ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و تو بر همه چيز قادری ميكنی هر آنچه ميخواهی بر انو جهی كه ميخواهی

الدعاء الخامس عشر اذا مرض او نزل به كرب او بلية

دعاء پانزدهم از دعاهاست كه در هنكام عروض بيماری و يا نزول
بليه با خواند اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا لَمْ اَزَلْ اَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةِ

بدن

بَدَنِي يعني بار خدايا مر تراست سپاس بر حالی كه هميشه تصرف ميكنم در امور
خود بسبب آنحال كه آن سلامت بدن منست از آفت وَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا
اَحْدَثْتَ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي و مر تراست سپاس بر آنچه پديد آورده
و احداث كرده در من كه آن بيماری تن منست و اين مرتبه اهل رضاست
كه هر چه خواست الهی باشد خشنود شود و سپاس كند و هيچ حالی از احوال
از رنج و راحت و سعادت و شقاوت و فقر و غنی مخالف طبع
نباشد و يكی را بر ديكری ترجيح ندهد فَمَا اَدْرِي يَا اِلٰهِي اَيُّ الْحَالَيْنِ
اَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ وَاَيُّ الْوَقْتَيْنِ اَوْلٰى بِالْحَمْدِ لَكَ پس نميدانم ای
خداوند من كه كدام ازين دو حال سزاوار تر است بشكر كزاری مر ترا و كدام
ازين دو وقت اولی تر است بسپاس كردن مر ترا اَوَقْتُ الصِّحَّةِ
الَّتِي هَنَّاْتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ وَنَشَّطْتَنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ
مَرْضَاتِكَ وَفَضْلِكَ وَقَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلٰى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ
مِنْ طَاعَتِكَ يعني آيا وقت تن درستی كه كوارنده كردی از من
در ان وقت روزيهای پاكيزه را و بنشاط آوردی بسبب آن صحت مرا
برای طلب كردن رضا و خشنودی و فضلت خود و قوت دادی مرا
با آن صحت بر آنچه توفيق داده مرا از برای آن كه آن طاعت و فرمان
بر داری تست اَمْ وَقْتُ الْعِلَّةِ الَّتِي مَحَّصْتَنِي بِهَا وَالنِّعَمِ الَّتِي

اَتحَفْتَنِي تَخفِيفاً لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلَى ظَهْرِي مِنَ الخَطِيئَاتِ وَتَطهِيراً
لِمَا انغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَتَنبِيهاً لِتَنَاوُلِ التَّوبَةِ وَتَذكِيراً
لِمَحوِ الحَوبَةِ بِقَدِيمِ النِّعمَةِ يعنى با وقت علت وبيمارى كه پاك وخالص
ساخته مرا از گناهان ووقت نعمتهائى كه تحفه داده مرا بآن نعمتها از جهة
سبك ساختن از چيزى كه گران شده بسبب آن پشت من كه آن چيز گناهان
منست واز جهة پاك گردانيدن كه از آن چيزى كه فرو رفته ام در آن از
سيئات وبديها واز جهة آگاه گردانيدن بتناول توبه يعنى تائب
شدن از معاصى واز جهة ياد آوردن مرا بمحو شدن گناه از سبب نعمت
قديم وَفِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِيَ الكَاتِبَانِ مِنْ زَكِيِّ الأَعمَالِ
مَا لَا قَلبٌ فَكَّرَ فِيهِ وَلَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ وَلَا جَارِحَةٌ تَكَلَّفَتهُ
بَلْ إِفضَالاً مِنكَ عَلَيَّ وَإِحسَاناً مِنْ صَنِيعِكَ إِلَيَّ يعنى ودر خلال
وميان اين احوال آنچه نوشته اند از براى من دو فرشته كه نويسندگان
اعمال شبانه روزى هر بنده اند از كردارهاى پاكيزه آنكه نه هيچ
دلى انديشه آن كرده باشد ونه زبانى گويا بآن شده باشد ونه هيچ
اندامى وجارحه رنج آن كشيده باشد از روى تفضيلى كه تو كرده
بر من واز روى احسانيست از نيكوئيهاى كردار تو با من اللّهُمَّ
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَبِّبْ إِلَيَّ مَا رَضِيتَ لِي بار خدايا رحمت فرست

بر محمد وآل او ودوست گردان بسوى من آنچه خشنودى تو در آنست از من
وَيَسِّرْ لِي مَا أَحلَلْتَ بِي وآسان گردان بر من آنچه فرود آورده بمن از
شدائد وَطَهِّرْنِي مِنْ دَنَسِ مَا أَسلَفْتُ وپاك گردان مرا از چركى جنايت
آنچه پيشتر كرده ام از خطايا وگناهان وَامحُ عَنِّي شَرَّ مَا قَدَّمْتُ
ومحو وزائل كن از من بدى آنچه پيش كرده ام وَأَوجِدنِي حَلَاوَةَ العَافِيَةِ
يعنى بچشان مرا شيرينى عافيت از مرضها وآسانى سلامت از فتنها
وَاجْعَلْ مَخْرَجِي عَنْ عِلَّتِي إِلَى عَفْوِكَ وبگردان بيرون شدن مرا از علت
در حالتى كه منتهى شود به در گذشتن تو از گناهان من وَخَلَاصِي مِنْ كَربِي
إِلَى رَوحِكَ وخلاص شدن من از اندوه ومحنت در حاليكه منتهى شود
برحمت وبخشش تو وَسَلَامَتِي مِنْ هَذِهِ الشِّدَّةِ إِلَى فَرَجِكَ وسلامتى من
ازين سختى بفرج وبيرون اندوه واز من برستگارى تو إِنَّكَ المُتَفَضِّلُ
بِالإِحسَانِ بدرستى كه توئى تفضل كننده ونيكوئى كردن بى آنكه سابقه
استحقاقى بوده باشد المُتَطَوِّلُ بِالامتِنَانِ وانعام كننده بندگان
خود را بنعمت دادن الوَهَّابُ الكَرِيمُ ذُو الجَلَالِ وَالإِكرَامِ يعنى بسيار
بخشنده وصاحب جود وجلال وبزرگى وگرامى دارنده اهل دين ودوستان
خود **الدُّعَاءُ السَّادِسَ عَشَرَ إِذَا اسْتَقَالَ مِنْ ذُنُوبِهِ أَوْ تَضَرَّعَ**
فِي طَلَبِ العَفْوِ عَنْ عُيُوبِهِ دعاى شانزدهم در طلب ترك وباز ايستادن

از گناهان وزاری نمودن وطلب عفو از ایشان اللهم یا من برحمته یستغیث
المذنبون بار خدایا ای آنکه برحمت او طلب فریاد رسی مینمایند گناهکاران
و یا من الی ذکر احسانه یفزع المضطرون یعنی ای آنکه پناه می برند
بیاد کردن واحسان ونیکوئی او بیچارگان و یا من لخیفته ینتحب
الخاطئون وای آنکه از جهت ترس او باواز بلند گریه میکنند خطاکاران
یا انس کل مستوحش غریب ای آرامش هر رمیده وشده از اهل
و وطن و دور افتاده از خان ومان و یا فرج کل مکروب کئیب
وای برطرف سازنده وبر دارنده غم هر غمناکی که بدحال و دل شکسته
باشد و یا غوث کل مخذول فرید یعنی وای فریاد رس هر وا گذاشته
شده که از ناصر ومددکار تنها وخالی باشد و یا عضد کل محتاج طرید
وای قوت دهنده ومددکار هر حاجتمندی رانده شده از خلق انت
الذی وسعت کل شیء رحمة وعلما توئی آنکس که فرا رسیده از روی
رحمت ودانش همه کس را از بر و فاجر وصغیر وکبیر وانت الذی
جعلت لکل مخلوق فی نعمک سهما وتوئی آنکه گردانیده از برای
هر آفریده در نعمت خود نصیبی وبهره وانت الذی عفوه اعلی من
عقابه وتوئی آنکه عفو او بزرگتر از عقاب اوست وانت الذی تسعی
رحمته امام غضبه وتوئی آنکه میرود رحمت او پیش پیش غضب او

زیرا

زیرا که غضب او منبعث از رحمت اوست وعقاب او مقتضای رحمت که بجهت
پاک ساختن از گناه واقع میشود نه از باب دفع خشم وآرام گرفتن نفس بانتقام
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وانت الذی عطاؤه اکثر من منعه وتوئی
آنکه عطا وبخشش او بیشتر از منع وباز داشتن است وانت الذی اتسع
الخلائق کلهم فی وسعه وتوئی آنکه گردیدند خلائق وسیع ب
وسع وتوانائی او وانت الذی لا یرغب فی جزاء من اعطاه وتوئی
آنکه رغبت نکند ونخواهد پاداش از کسی که عطائی کرده باشد او را چه
جواد را جود وبخشش او از برای عوض وغرض نیست وانت الذی لا یفرط
فی عقاب من عصاه توئی آنکه تعجیل نکنی در عقوبت آنکسیکه نافرمانی
کرده باشد چه تعجیل از کسی لائق است که بترسد که چیزی از او فوت شود
ویا از حد تجاوز نکنی وانا یا الهی عبدک الذی امرته بالدعاء فقال
لبیک وسعدیک یعنی بار خدایا من بنده توام آنچنان بنده که فرمودة
بدعا پس گفت لبیک وسعدیک یعنی ایستاده ام بخدمت تو ایستادنی
بعد از ایستادنی یا متوجه جناب توام وقصد من بسوی جناب تست وانا
واخلاص من ترا حاصلت نه غیر ترا ومساعدت مینمایم بر طاعت وفرمان
برداری تو مساعدتی بعد از مساعدتی ها انا ذا یا رب مطروح
بین یدیک یعنی اینک من ای پروردگار من افتاده ام برابر تو کنایه از آنست

بدرگاه احدیت وعدم مبالات بوجود خود است انا الذی اوقرت الخطایا
ظهره منم آنکه گران کرده است گناهان پشت او را وانا الذی افنت
الذنوب عمره ومنم آنکه فانی کرده است گناهان زندگانی او را وانا
الذی بجهله عصاک ولم تکن اهلا منه لذاک ومنم آنکه بجهل و نادانی
عصیان ورزیده ام ترا وحال آنکه نبودی تو اهل آنکه از و عصیان تو واقع
شود هل انت یا الهی راحم من دعاک فابلغ فی الدعاء یعنی آیا
ای پروردگار من بخشاینده آنکسی را که خواننده باشد تا پس مبالغه
کنم در دعا ام انت غافر لمن بکاک فاسرع فی البکاء یا تو آمرزنده
کسی را که گریه از گناهان و بدکاریهای خود پس بشتابم در گریه کردن ام
انت متجاوز عمن عفر لک وجهه تذللا یا تو درگذرنده از گناهان
آنکسیکه در خاک مالد روی خود را از روی تذلل و خواری از برای تو
ام انت مغن من شکی الیک فقره توکلا یا تویی کفایت کننده
آنکسی که شکایت کند بسوی تو از درویشی خود از روی توکل و اعتماد بر تو
الهی لا تخیب من لا یجد معطیا غیرک بار خدایا ناامید مکن آنکسی که
نیابد بخشنده غیر ترا ولا تخذل من لا یستغنی باحد دونک یعنی ترک عنک م
نصرت ومدد و کاری مکن آنکس را که یاری نخواهد از کسی غیر از تو با استغنا
نخواهد باحدی غیر از تو الهی فصل علی محمد وآله ولا تعرض عنی وقد

اقبلت

اقبلت الیک یعنی بار خدایا پس رحمت کن بر محمد وآل او و اعراض مکن و روی
مگردان از من وحال آنکه من روی آورده ام بسوی تو ولا تحرمنی وقد رغبت
الیک ومحروم مگردان مرا از رحمت خود وحال آنکه رغبت کرده ام بسوی تو
وترا خواسته ام ولا تجبهنی بالرد وقد انتصبت بین یدیک یعنی دست
رد بر پیشانی من مزن وحال آنکه من ایستاده ام در برابر تو انت الذی
وصفت نفسک بالرحمة فصل علی محمد وآله وارحمنی تویی آنکه وصف
کرده ذات مقدس خود را برحمت چنانچه در قرآن مجید میفرماید وانا
التواب الرحیم وانا الغفور الرحیم پس رحمت ونعمت بر محمد وآل او و بخشای
وانت الذی سمیت نفسک بالعفو فاعف عنی وتویی آنکه نام نهاده
خود را بعفو کردن از گناهان پس عفو کن و درگذر از گناهان من قد تری
یا الهی فیض دمعی من خیفتک بدرستیکه تو می بینی ای خداوندگار من
بسیار ریختن اشک من از ترس تو ووجیب قلبی من خشیتک واضطراب
وطپش دل من از ترس تو وانتفاض جوارحی من هیبتک ولرزیدن اعضای
اندامهای من از هیبت تو کل ذلک حیاء منی بسوء عملی یعنی همه
مذکورات از فیض اشک ریختن و اضطراب دل ولرزیدن جوارح از شرمساری
از جناب تو دارم بسبب بدکرداری من ولذاک خمد صوتی عن الجأر
الیک یعنی واز جهت این شرمساریست که فرو نشسته است آواز من از بلند

کردن آواز و استغاثه نمودن بدرگاه و فر و جلال تو وكلّ لساني عن مناجاتك
وکند شده است زبان من از مناجات کردن تو یا الهی فلك الحمد فكم من
عائبة سترتها علي فلم تفضحني یعنی خدایا پس مر تراست ستایش
بسیاری از چیزهائی که عیب آن میکنند و از من ناشی شده تو آنرا پوشیدی
بر من و آشکارا نکردی و شهرت ندادی آنرا وكم من نائبة ألممت
بها فلم تهتك عني سترها و بسیاری از چرکینها و زشتیها که من مباشر
آن شدم پس نه دریدی پرده آنرا ولم تقلدني مكروه شنارها
و در گردن من قلاده نکردی ناخوشی عیب و عار آنرا و کلام شریف مبنی
بر استعاره است ولم تبد سوآتها لمن يلتمس معائبي من جيرتي
وحسدة نعمتك عندي یعنی و ظاهر نکردانیدی قبائح و فواحش
آنرا از برای کسیکه طلب میکنند عیبهای مرا از همسایگان و حسد برندگان
نعمت ترا نزد من ثم لم ينهني ذلك عن أن جريت إلى سوء
ما عهدت مني پس باز نداشت مرا این لطفها که نمودی بمن از ستر
و عدم فضیحت از نکه روان گردیدم بسوی بدترین آنچه دیده بودی از من
یعنی این الطاف موجب آن بود که باز ایستم از معاصی حال آنکه روان
گردیدم بمعاصی آنچه میکردم پیش ازین فمن أجهل مني يا إلهي برشده
یعنی پس کیست نادانتر از من براه راست خویش ومن أبعد مني

من استصلاح نفسه حين أنفق ما أجريت علي من رزقك فيما نهيتني
عنه من معصيتك یعنی کیست دورتر از من از صلاح جستن کار نفس خویش
در هنگامی که نفقه و خرج میکنم آنچه روان ساخته و اعطا کرده بر من از
رزق خود در آنچه نهی کرده مرا از آن از نافرمانی تو ومن أبعد غوراً
في الباطل وأشد إقداماً على السوء مني حين أقف بين دعوتك
ودعوة الشيطان فأتبع دعوته على غير عمى مني في معرفة به ولا
نسيان من حفظي له یعنی کیست فرو رفته تر یا فرو رونده تر در باطل
و دلیرتر بر بدی از من در هنگامی که می ایستم میان خواندن تو و خواندن
شیطان پس پیروی خواندن شیطان میکنم بی آنکه جاهل باشم در شناخت
او و فراموش کار باشم از نگاه داشتن خود از او وأنا حينئذ موقن
بأن منتهى دعوتك إلى الجنة ومنتهى دعوته إلى النار و درین هنگام
من یقین میدانم که غایت خواندن تو بسوی بهشت است و غایت خواندن او
بسوی دوزخ سبحانك ما أعجب ما أشهد به على نفسي وأعدده
من مكتوم أمري یعنی خداوندا تنزیه میکنم ترا تنزیه کردنی چه عجب است آنکه
گواهی میدهم بآن بر نفس خویش و میشمارم از کارهای نهان خود از معاصی که نهان
وأعجب من ذلك أناتك عني وإبطاؤك عن معاجلتي و مجازات
خداوندا و بردباری تست از من و دیر کردن تست از شتاب کردن در عقوبت من

وليس ذلك من كرمي عليك بل تأنياً منك علي لأن أرتدع عن معصيتك
المسخطة وأقلع عن سيئاتي المخلقة يعني نيست اين حلم و ابطاء تو در عقوبت
من از كرامتى كه مراست نزد تو بلكه مداراييست از تو مرا و تفضليست از تو
بر من تا آنكه باز ايستم از نافرمانى تو كه بخشم آورنده است ترا و بيخ بركنده
شوم از كناهان و بديهاى خود كه كردانيده است مرا همچو جامهاى كهنه
خوار و بيمقدار يا كهنه سازنده حسنات ولأن عفوك عني أحب
إليك من عقوبتي و تا آنكه عفو كنى و دركذرى از كناهان من چه عفو
سزاوارترست ترا از عقوبت من چرا كه كريم را عفو لائق ترست از انتقام
بل أنا يا إلهي أكثر ذنوباً وأقبح آثاراً وأشنع أفعالاً وأشد
في الباطل تهوراً وأضعف عند طاعتك تيقظاً وأقل لوعيدك
انتباهاً وارتقاباً من أن أحصي لك عيوبي أو أقدر على
ذكر ذنوبي بلكه من اى خداوند من بسيار كناه كارترم و زبون اثرترم
و زشت كردارترم و سخت افتاده ترم در باطل و تبه كارى و ضعيف ترم
نزد فرمان بردارى تو از روى آكاهى و كمترم از روى بيدار شدن
مر ترس و بيم ترا و از روى چشم داشت بودن از آنكه بشمار در آورم
از براى تو عيبهاى خود را يا قادر باشم بر ذكر كناهان خود وإنما
أوبخ بهذا نفسي طمعاً في رأفتك التي بها صلاح أمر المذنبين

ورجا

ورجاء لرحمتك التي بها فكاك رقاب الخاطئين و من جز اين نيست
كه ملامت ميكنم و سرزنش مينمايم باين كثرت ذنوب و قبائح نفس خود در الطمع داشتن
در شفقت و مهربانى تو كه بسبب آن اصلاح ميشايد كار كناهكاران و باميد
داشتن مر رحمت تو كه بآن آزاد ميشود از عذاب نيران كردنهاى خطاكنندكان
اللهم وهذه رقبتي قد أرقتها الذنوب فصل على محمد وآله
وأعتقها بعفوك يعنى بارخدايا و اينك كردن منست همچو بنده خود
كردانيده است كناهان و در بند خود در آورده است او را پس رحمت
كن بر محمد و آل او و آزاد كن او را از بند كناهان بعفو خود وهذا ظهري
قد أثقلته الخطايا فصل على محمد وآله وخفف عنه بمنك
و اين پشت منست بدرستى كران ساخته است او را بار كناهان پس رحمت
كن بر محمد و آل او و سبكبار كردان او را بمنت و نعمت خود إلهي لو بكيت
إليك حتى تسقط أشفار عيني يعنى اى خداوند من اكر بكريستمى
پيش تو تا آنكه بيفتادى كنارهاى چشم من كه محل روييدن مژكانست
وانتحبت حتى ينقطع صوتي و كريه و زارى كردمى بآواز بلند تا
منقطع شدى آواز من وقمت لك حتى تتنشر قدماي و برپا
ايستادمى بجهة خدمت و عبادت تو تا آماسيده شدى هر دو پاى
من وركعت لك حتى ينخلع صلبي و ركوع كردمى از براى تو تا

از هم گسسته شدی پیوندها و رگهای پشت من وسجدت لك حتی
تتفقأ حدقتای و سجود کردمی از برای تو تا بدر آمدی هر دو سیاهی
دیدهٔ من واكلت تراب الارض طول عمری و خوردمی خاک زمین
همه عمر خود وشربت ماء الرماد آخر دهری و آشامیدمی آب خاکستر
تا آخر روزگار خود وذكرتك فی خلال ذلك حتی یكل لسانی
و در خلال و اثنای این اوقات و احوال یاد کردمی ترا تا آنوقت که زبانم
لال گشتی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منك
ما استوجبت بذلك محو سیئة واحدة من سیئاتی پس چشم
بکنارهای آسمان بر نداشتمی از شرم تو سزاوار نگشتمی باین امور که یک
بدی از بدیهای من سترده شود وان كنت تغفر لی حین استوجب
مغفرتك وتعفو عنی حین استحق عفوك فان ذلك غیر واجب
لی باستحقاق ولا انا اهل له باستیجاب و اگر باشی تو که بیامرزی
مرا آن هنگام که مستوجب آمرزش تو شوم بدرستیکه این آمرزش
و عفو واجب نشده مرا از روی استحقاق و من اهلیت آن ندارم از
حیثیت که مستوجب آنم اذ كان جزائی منك فی اول ما عصیتك
النار فان تعذبنی فانت غیر ظالم لی زیرا که جزای من از تو
در اول نافرمانی که ترا کرده ام آتش دوزخ است پس اگر عذاب کنی مرا ظلم نکرده

خواهی بود الهی فاذ قد تغمدتنی بسترك فلم تفضحنی یعنی ای خداوند
من چون پوشانیدی گناهان مرا بپردهٔ خود پس رسوا نکردی مرا
وتأنیتنی بكرمك فلم تعاجلنی و مهلت دادی مرا بکرم خویش
پس شتاب نکردی در عقوبت من وحلمت عنی بتفضلك فلم تغیر
نعمتك علی ولم تكدر معروفك عندی و بردباری نمودی
از من بتفضل خود پس تغییر نعمت خود نکردی بر من و کدر نساختی معروف
و احسان خود نزد من فارحم طول تضرعی وشدة مسكنتی وسوء
موقفی پس ببخشای بر دور و دراز کشیدن زاری من و بر سختی
مسکنت و درویشی من و بر بدی موقف من در روز جزا اللهم
صل علی محمد وآله وقنی من المعاصی واستعملنی بالطاعة
وارزقنی حسن الانابة بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و نگاهدار
مرا از نافرمانی خود و بکار دار مرا در طاعت خود و روزی کن مرا
بازگشتی خوب بدرگاه الهی و رجوع از معاصی وطهرنی بالتوبة
وایدنی بالعصمة و پاک گردان مرا از چرک گناهان بتوبه
و استغفار و بازگشت بسوی تو و قوت ده مرا بنگاهداری خود
از معصیت واستصلحنی بالعافیة واذقنی حلاوة المغفرة
و بصلاح آور کار مرا بعافیت و دور گردان بیماری از من و بچشان مرا شیرینی

از رنش خود واجعلني طليق عفوك وعتيق رحمتك وبگردان مرا
رها کرده شده عفو خود وازاد کرده رحمت خود واكتب لي أمانا
من سخطك بنويس براى من خط امانی از غضب وبشرني بذلك في
العاجل دون الآجل بشرى اعرفها وبشارت ده مرا در دنيا بامان
از غضب خود نه در آخرت بشارتی که بشناسم آنرا وعرفني فيه علامة
اتبينها وشناسا گردان مرا در دنيا بعلامتی که بيبان آن ظاهر شود مرا
وبدانم آن بشارت را ان ذلك لا يضيق عليك في وسعك ولا
يتكاءدك في قدرتك زيرا كه اين بشارت وتعريف وآنچه سابقا مذكور شد
در جنب غنا وتوانگری تو تنگ نيست ودشوار نيست در برابر قدرت تو
ولا يتصعدك في أناتك ولا يؤودك في جزيل هباتك التي دلت عليها
آياتك يعني شاق نباشد ترا در مقابل حلم تو وگرانی نکند نظر بعطاياي جزيله
عظيم تو كه دلالت كرده است بران عطايا علامات واضحه تو انك تفعل
ما تشاء وتحكم ما تريد بدرستيكه تو ميكنی آنچه ميخواهی وحكم ميكنی آنچه
اراده مينمائی انك على كل شيء قدير بدرستيكه تو بر همه چيز توانائی
ميكنی آنچه ميخواهی بهر وجهيكه ميخواهی الدعاء السابع عشر اذا ذكر
اذا ذكر الشيطان فاستعاذ منه ومن عداوته وكيده
دعای هفدهم هرگاه ياد مى آورد شيطان را از ابليس پناه ميجست بخدای تعالی

ازو واز عداوت ومكر او اللهم انا نعوذ بك من نزغات الشيطان
الرجيم ومكائده يعني بار خدايا بدرستيكه ما پناه مى آوريم بتو از فساد
وفتنه افكندن وتباه كاری كردن ديو رانده شده از رحمت تو
واز مكر وخدعه او ومن الثقة بأمانيه ومواعيده وغروره
ومصائده واز استوار بودن بسخنان دروغ وافتراها ووعده‌ای
باطله واز فريفتن ودام او يعني مردم را بقيد شهوات در مى آورد چنانچه
صياد جانوران را بدام شكار ميكند وان يطمع نفسه في اضلا
لنا عن طاعتك وامتهاننا بمعصيتك يعني وپناه ميجوييم بتو از طمع
انداختن شيطان نفس خود را در گمراه ساختن ما از طاعت وفرمانبرداری
تو ودر مبتذل ساختن وخوار داشتن ما را در پيروی نمودن او ونافرمانی تو
او ان يحسن عندنا ما حسن لنا او ان يثقل علينا ما كره الينا
يا نيكو شود نزديك ما آنچه او نيكو كرده از برای ما يا گران شود بر ما آنچه
او كراهت داشته باشد از ما اللهم اخساه عنا بعبادتك
واكبته بدؤوبنا في محبتك يعني بار خدايا دور گردان شيطان را از ما
بعبادت كردن وپرستش ما ترا واو را بروی درافكن وخوار گردان او را در
كوشيدن ورنج بردن ما در محبت ودوستی تو واجعل بيننا
وبينه سترا لا يهتكه وبگردان ميان ما وميان او پرده که نتواند

وریدآن او وردنا مصمتاً لا یفتقه وبندی پر محکم که بازنشکافد اورا
اللهم صل علی محمد وآله واشغله عنا ببعض اعدائک بارخدایا
رحمت کن بر محمد وآل او و فارغ کردان شیطان را از ما ومشغول ساز او را
ببعضی از دشمنان خود که کفار بوده باشند واعصمنا منه بحسن
رعایتک ونگاه دار ما را بخوبی نگاه داشتن خود واکفنا ختره وکفایت
کن ما را از غدر وخیانت شیطان وولّنا ظهره وبگردان پشت او را
بطرف ما واین کنایه از دور کردن وانهزام اوست از ما واقطع عنا
إثره وقطع کن از ما اثر ونشانه او اللهم صل علی محمد وآله وامتعنا
من الهدی بمثل ضلالته بارخدایا رحمت کن بر محمد وآل او وبرخوردار
ده ما را از هدایت خود بمثل گمراهی او وزوّدنا من التقوی ضدّ
غوایته وتوشه ده ما را از پرهیزکاری یعنی دور شدن از لوث
گناه که خلاف گمراه کردن شیطانست واسلک بنا من التقی خلاف
سبیله من الردی وسلوک فرما ما را براه پرهیزکاری برخلاف
طریقه او که مؤدّی بهلاکتست اللهم لا تجعل له فی قلوبنا مدخلاً
یعنی بارخدایا مگردان از برای شیطان در دلهای ما محل در آمدن او
ولا توطنن له فیما لدینا منزلاً یعنی وامگیر از برای شیطان آرامگاه
در [illegible] ما ست محل فرود آمدن اللهم وما سوّل لنا من باطل

فعرفنا

فعرفناه وإذا عرفتناه فقناه یعنی بارخدایا آنچه زینت داده وآراسته
ساخته شیطان از برای ما از اندیشهای باطل پس شناسا کردان ما را بآن
وچون شناسا کردانیدی ما را بآن پس نگاه دار ما را از آن وبصّرنا ما
نکائده به وبینا کردان ما را بآنچه مکائده کنیم با او یعنی کر او کیدی کند
با ما نیز توانیم در مقابل آن کیدی کردن وألهمنا ما نعدّه له وملهم ساز
ما را بآنچه مهیا ومستعد شویم از برای دفع محاربه او وأیقظنا عن سنة
الغفلة بالرکون إلیه وأحسن بتوفیقک عوننا علیه وبیدار
کن ما را از خواب غفلت باعتماد نمودن شیطان ونیکو کردان بتوفیق ومدد
کاری خود نصرت دادن ما را بر او اللهم وأشرب قلوبنا إنکار
عمله والطف لنا فی نقض حیله یعنی بارخدایا بیاشامان یعنی درآور
در دلهای ما انکار کردن او ولطف کن از برای ما در برطرف ساختن حیلها ومکرهای
او اللهم صل علی محمد وآله وحوّل سلطانه عنا یعنی بارخدایا
رحمت کن بر محمد وآل او وبگردان تسلط وغلبگی او را از ما واقطع رجاءه
منا وببر امید او از ما که بما دنیا وبرد وادرأه عن الولوع بنا
ودفع کن شیطان را از حریص بودن بما در گمراه ساختن اللهم صلّ
علی محمد وآله واجعل آباءنا وأمهاتنا وأولادنا وأهالینا
وذوی أرحامنا وقراباتنا وجیراننا من المؤمنین والمؤمنات

مِنْهُ فِي حِرْزٍ حارِزٍ وَحِصْنٍ حافِظٍ وَكَهْفٍ مانِعٍ وَأَلْبِسْهُمْ مِنْهُ
جُنَناً واقِيَةً وَأَعْطِهِمْ عَلَيْهِ أَسْلِحَةً ماضِيَةً یعنی بارخدایا رحمت
کن بر محمد و آل او و بگردان پدران و مادران و فرزندان و اهل بیت ما
و صاحبان رحمها و نزدیکان و همسایگان از مردان مؤمن و زنان مؤمنه
از شیطان در پناهی نگاهدارنده و حصاری محکم و پناهی بازدارنده و در
پوشان ایشانرا از اذیت شیطان سپرهای که نگاه دارد ایشانرا و ببخش
ایشانرا سلاحهای درگذرنده یعنی نفوذ کننده در حالیکه غالب باشند برو
اَللّٰهُمَّ وَاعْمُمْ بِذٰلِكَ مَنْ شَهِدَ لَكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ بارخدایا عام ساز
آنچه طلب کردم از تو از استعاذه از وسواس شیطان و غیر آن
درین دعا هر آنکسی که گواهی داده است ترا بپروردگاری وَأَخْلَصَ
لَكَ بِالْوَحْدانِيَّةِ و اخلاص ورزیده مر ترا بیکانگی وَعاداهُ لَكَ
بِحَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ و دشمنی کرده است شیطانرا از برای رضای تو
بحقیقت بندگی که بتو دارد وَاسْتَظْهَرَ بِكَ عَلَيْهِ فِي مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ
الرَّبّانِيَّةِ و استظهار جسته بسبب تو یعنی غالب شده برو بواسطهٔ
خوض در علوم ربانی یعنی علوحی که تعلق بشناخت پروردگار دارد
اَللّٰهُمَّ احْلُلْ ما عَقَدَ یعنی بارخدایا بگشا آنچه او بسته است وَافْتُقْ
ما رَتَقَ و بشکاف آنچه او دوخته است و این کنایه است از آنکه آنچه او کرده

ونقض

تو نقض آنرا اجبار آر وَافْسَخْ ما دَبَّرَ و برطرف ساز آنچه تو تدبیر کرده
وَثَبِّطْهُ إِذا عَزَمَ و بازدار او را از مراد خود هرگاه عزم نماید بمطلبی
وَانْقُضْ ما أَبْرَمَ یعنی تاب ابزده ریسمانی را که او تاب داده و این نیز
کنایه است از ابطال عمل او اَللّٰهُمَّ وَاهْزِمْ جُنْدَهُ وَأَبْطِلْ كَيْدَهُ
یعنی بارخدایا بگریزان لشکر او را و باطل ساز کید و مکر او را وَاهْدِمْ
كَهْفَهُ وَأَرْغِمْ أَنْفَهُ و فرو و آر و خراب ساز جائی را که محل پناه او
باشد و خوار گردان و در خاک مال بینی او را و این کنایه است از اهانت و خواری
او اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا فِي نَظْمِ أَعْدائِهِ وَاعْزِلْنا عَنْ عِدادِ أَوْلِيائِهِ یعنی
بارخدایا بگردان ما را در رشته که دشمنان شیطانرا منتظم گردانیده و دور
کن ما را از شمار دوستان او وَلا نُطِيعَ لَهُ إِذَا اسْتَهْوانا یعنی طاعت
و فرمانبرداری نکنیم او را چون فریب دهد ما را و سرگردان سازد در
بیابان ضلالت و گمراهی وَلا نَسْتَجِيبَ لَهُ إِذا دَعانا و اجابت نکنیم او را
چون بخواند ما را نَأْمُرُ بِمُناواتِهِ مَنْ أَطاعَ أَمْرَنا وَنَعِظَ عَنْ مُتابَعَتِهِ
مَنِ اتَّبَعَ زَجْرَنا یعنی بفرمائیم بدشمنی و خصومت او هر آنکس که اطاعت کند
فرمان ما را و پند دهیم مردم را از پیروی کردن او هر آنکسی که پیروی نماید
زجر و مواعظ ما را اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ
الْمُرْسَلِينَ وَعَلى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ یعنی بارخدایا رحمت کن

بر محمد و آل او که آخر پیغمبرانست و بهترین پیغمبران مرسل و بر اهل بیت او که پاک کرد بند
از گناهان صغیره و کبیره بسهو و نسیان وَاَعِذْنَا وَاَهَالِيْنَا وَاِخْوَانَنَا وَجَمِيعَ
الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِمَّا اسْتَعَذْنَا مِنْهُ وَاَجِرْنَا مِمَّا اسْتَجَرْنَا بِكَ مِنْ
خَوْفِهِ و پناه ده ما را و اهالی ما را و برادران ما را و همه مردان مومن و زنان
مومنه را از آنچه پناه جسته ایم ما از و و زنهار ده ما را از آنچه زنهار خواسته ایم
بتو از ترس او وَاسْمَعْ لَنَا مَا دَعَوْنَا بِهِ یعنی و بشنو و اجابت کن
دعوت ما را یا بگردان آنچه خوانده ایم ما آنرا مستحق اجابت و مسموع خود
وَاَعْطِنَا مَا اَغْفَلْنَاهُ وَاحْفَظْ لَنَا مَا نَسِيْنَاهُ و بده ما را آنچه غفلت
ورزیده ایم آنرا و بخاطر ما آر آنچه فراموش کرده ایم آنرا وَصَيِّرْنَا بِذٰلِكَ
فِيْ دَرَجَاتِ الصَّالِحِيْنَ وَمَرَاتِبِ الْمُؤْمِنِيْنَ و بگردان ما را بسبب اعطاء
این مسئولات در پایهای مردم صالح و مرتبه مومنین اٰمِيْنَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ
یعنی بار خدایا اجابت کن دعوت ما ای پروردگار عالمیان الدُّعَاءُ
الثَّامِنَ عَشَرَ اِذَا دُفِعَ عَنْهُ مَا يَحْذَرُ اَوْ عُجِّلَ لَهُ مَطْلَبُهُ
دعای هیجدهم در هنگامی که دفع میشده از آنحضرت چیزی که از و حذر داشته
یا مطلوب ایشان بزودی بحصول می پیوسته مواظبت میفرموده اَللّٰهُمَّ
لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى حُسْنِ قَضَائِكَ یعنی مر تراست سپاس بر نیکوئی قضا و فرمان
و حکم تو یا صنع و تقدیر تو یعنی آنچه صنع و تقدیر کرده بهترین و تقدیرهاست

وَبِمَا صَرَفْتَ عَنِّيْ مِنْ بَلَائِكَ یعنی مر تراست حمد بر آنچه صرف کردی و گردانیدی
از من گران بلا و رنج و تعب تست فَلَا تَجْعَلْ حَظِّيْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا عَجَّلْتَ لِيْ
مِنْ عَافِيَتِكَ فَاَكُوْنَ قَدْ شَقِيْتُ بِمَا اَحْبَبْتُ وَسَعِدَ غَيْرِيْ بِمَا كَرِهْتُ
پس مگردان بهره و نصیب من از رحمت خود آنچه تعجیل کردی از برای من از
عافیت خود پس باشم بتحقیق که شقاوت ورزیده باشم بآنچه دوست
داشته ام از عافیت عاجل و کرامت آجل و نیکبخت شده باشد غیر من بآنچه
کراهت داشتم از کرامت عاجل و سعادت آجل وَاِنْ يَكُنْ مَا ظَلِلْتُ
فِيْهِ اَوْ بِتُّ فِيْهِ مِنْ هٰذِهِ الْعَافِيَةِ بَيْنَ يَدَيْ بَلَاءٍ لَا يَنْقَطِعُ
وَوِزْرٍ لَا يَرْتَفِعُ یعنی و اگر باشد آنچه من همه روز در ان بوده ام
یا همه شب در ان بوده ام ازین عافیت پیش بلائی که منقطع نشود و گناهی
که برطرف نشود یعنی لمیت اخروی و عذاب آن فَقَدِّمْ لِيْ مَا
اَخَّرْتَ وَاَخِّرْ عَنِّيْ مَا قَدَّمْتَ پس پیش دار از برای من آنچه باز داشته
از پیش عافیت عاجل که مقرونست عافیت آن با بلاء آخرت و باز پس
دار از من آنچه پیش داشته از عافیت عاجل با عذاب دائمی آخرت فَغَيْرُ
كَثِيْرٍ مَا عَاقِبَتُهُ الْفَنَاءُ وَغَيْرُ قَلِيْلٍ مَا عَاقِبَتُهُ الْبَقَاءُ وَصَلِّ
عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ زیرا که بسیار نباشد آنچه عاقبت او فنا است که عافیت
دنیوی بوده باشد و نه اندک باشد آنچه عاقبت او بقا بوده باشد از

ثواب اخروی ورحمت کن بر محمد وآل او علیهم السلام **الدعاء التاسع عشر عند الاستسقاء بعد الجدب** دعاء نوزدهم در باران خواستن از حضرت پروردگار بعد از قحط اللهم اسقنا الغيث وانشر علينا رحمتك بغيثك المغدق من السحاب المنساق لنبات ارضك المونق في جميع الآفاق یعنی بارخدایا آب ده مارا بباران وپراکنده کن بر ما رحمت بی نهایت خود را بباران بزرگ قطره از ابری که رانده شده از برای رویانیدن گیاه در زمین تو که خوش آینده است خلقان ترا در جمیع آفاق یعنی نزول این باران عام باشد ومخصوص بناحیه دون ناحیه نبوده باشد وامنن على عبادك بإيناع الثمرة ومنت نه بر بندگان خود برسیده شدن میوه واحي بلادك ببلوغ الزهرة وزنده کردن شهرهای خود را برسیدن شکوفها بحد میوه واشهد ملائكتك الكرام السفرة بسقي منك نافع دائم غزره یعنی وحاضر کردان فرشتگان خود را که بزرگانند وعزیزانند ورسولانند یا نویسندگانند که از لوح محفوظ انتساخ میکنند وموکلانند بباران از نزد خود که سود رساننده باشد بهمه چیزها دائم باشد بسیاری او واسع درره بسیار ریزان وبارنده وابل سريع عاجل تحيي به ما قد مات وترد به ما قد فات بارانی بزرگ قطره زود وتند آینده شتاب کننده که زنده

سازی

سازی بآن آنچه مرده بود وباز گردانی بآن آنچه فوت گشته بود از غلات وحبوبات وغیر آن وتخرج به ما هو آت وتوسع به في الأقوات وبیرون آوری بسبب آن آنچه آینده بوده باشد یعنی قابلیت بروز وظهور داشته باشد وفراخ کنی بسبب آن در قوتها وروزیها سحابا متراكما هنيئا مريئا طبقا مجلجلا غير ملث ودقه ولا خلب برقه یعنی ابری متراکم که بربالای هم نشسته خوشگوار باشد طعم باران آن سازگار باشد فرو گیرد روی زمین را وشنیده شود از ان ابر آواز رعد وچند روز پی در پی نباشد باران او که موجب خرابی بناها وعمارتها شود وبی باران نباشد برق درخشان او اللهم اسقنا غيثا مغيثا مريعا ممرعا عريضا واسعا غزيرا ترد به النهيض وتجبر به المهيض یعنی بارخدایا باران بباران بارانی که رویاننده علف وگیاه باشد وواديها ورودخانها را پر از علف وگیاه بلند سازد وهم جاها وکیر دیار تر وتازه سازد وباز آوری بآن گیاههای زراعت ایستاده را که از بی آبی حرکت ونمو نمیتوانند کرد وجبر کنی شکستگیها از آن اللهم اسقنا سقيا تسيل منه الظراب یعنی بارخدایا آب ده مارا آب دادنی که روان سازی از ان آب کوهها را وتملأ منه الجباب وپر سازی از ان چاهها را وتفجر به الأنهار وروان

کنی بآن جویبارها و تُنْبِتُ بِهِ الْاَشْجَارَ و برویانی بسبب آن درختها
وَ تُرْخِصُ بِهِ الْاَسْعَارَ فِي جَمِيعِ الْاَمْصَارِ و ارزان کردانی بسبب آن
نرخهارا بجهت بسیاری غلات در همه شهرها وَ تَنْعَشُ بِهِ الْبَهَائِمَ وَالْخَلْقَ
و بر خیزانی بسبب آن بسته زبانان و خلایق را از زبونی که کرده شدند و جبر
شکستهای ایشان کنی وَ تُكَمِّلُ لَنَا بِهِ طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ و تمام کردانی
بسبب آن از برای ما روزیهای پاکیزه را وَ تُنْبِتُ لَنَا بِهِ الزَّرْعَ
وَ تُدِرُّ بِهِ الضَّرْعَ و برویانی از برای ما بسبب آن زراعتها و بشیر
آوری بسبب آن پستانها را وَ تَزِيدُنَا بِهِ قُوَّةً اِلَى قُوَّتِنَا و بیفزائی
ما را بسبب آن قوتی که منضم شود با قوت ما اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ ظِلَّهُ
عَلَيْنَا سَمُومًا بار خدایا مکردان سایهٔ آن ابر را بر ما بادی کرم وَلَا
تَجْعَلْ بَرْدَهُ عَلَيْنَا حُسُومًا و مکردان برودت و خنکی آنرا بر ما شوم
پیاپی در پی وَلَا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَيْنَا رُجُومًا و مکردان باریدن باران
آن ابر را بر ما مانند باریدن سنک که موجب اذیت و رنج ما باشد
وَلَا تَجْعَلْ مَاءَهُ عَلَيْنَا اُجَاجًا و مکردان آب آنرا بر ما تلخ و شور
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و روزی ده ما را از برکتهای
آسمان و زمین چرا که کرداینده حق جل و علا آسمان را چون پدر

در فرو

در فرو فرستادن باران و زمین را مانند مادر در قبول کردن آب و رویانیدن
زراعات و اشجار و کیاه برای روزی بندکان خود اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بدرستیکه تو بر همه چیز توانائی و همه در تحت قدرت تست **اَلدُّعَاءُ الْعِشْرُونَ**
فِي مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ وَمَرَاضِي الْاَفْعَالِ دعای بیستم در طلب اخلاق
کریمه و کردار پسندیده است اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَبَلِّغْ بِاِيمَانِي
اَكْمَلَ الْاِيمَانِ ایمان در لغت عبارت از تصدیق است مأخوذ از امن کویا
تصدیق کننده ایمن میشود از دروغ و مخالفت یعنی بار خدایا رحمت
کن بر محمد و آل او و برسان مرا بتوفیق و هدایت خود بدرجه که کاملترین
درجات ایمان بوده باشد و پوشیده نماند که ایمان را درجات و مراتب است
ادنی آن مراتب ایمان بزبانست قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن
قولوا اسلمنا اشاره بهمانست و بالای این ایمان تقلیدیست و آن تصدیقی
باشد جازم بآنچه تصدیق باید کرد اما زوالش ممکن بود و چون تصدیق
جازم حاصل آید هر آینه آن تصدیق مستلزم عمل صالح بود و از این برتر
ایمان بغیب است و آن مقارن بصیرتی باشد و باطن مقتضی ثبوت
تصدیق ایمانی و از آنجهت مقرون بغیب باشد و از آن کاملتر ایمان آنجماعه که
در حق ایشان فرموده است اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ
قُلُوبُهُمْ وَاِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ اَلَّذِينَ

يقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون اولئك هم المؤمنون حقا وايمن ترا ايمان
بكمال است واجعل يقيني افضل اليقين وبگردان يقين مرا فاضلترين
يقين وانته بنيتي الى احسن النيات وبعملي الى احسن الاعمال
يعني برسان نيت وقصد مرا بنيكوترين نيتها وقصدها كه آن طلب قرب
ومنزلت باشد نزد حق جل وعلا كه اوست كامل مطلق وچون چنين بود نيت
تنها از عمل تنها بهتر باشد چنانچه وارد شده كه نية المؤمن خير من عمله ونيت
بمثابه جانست وعمل بمنزله تن وزندگى تن بجانست كه انما الاعمال بالنيات
وعمل مرا بنيكوترين عملها كه آن عملى باشد خالص از ريا وپاك از هرچه غير او
بود چنانچه حضرت امير مومنان عليه سلام الله الملك المنان فرمود كه
بار خدايا من ترا عبادت نميكنم بجهة طمع جنت ويا خوف از دوزخ بلكه
ترا چون از اهل عبادت وپرستش بندگى تو ميبينم • تو بندگى چو گدايان
بشرط مزد مكن • كه دوست خود روش بنده پرورى داند • اللهم
وفر بلطفك نيتي وصحح بما عندك يقيني واستصلح بقدرتك
ما فسد مني يعني قوى گردان بلطف خود يا تمام كن نيت مرا ودرست
ساز بآنچه نزد تست يقين مرا واصلاح آر بقدرت خود آنچه از من تباه
وفاسد شده اللهم صل على محمد وآله واكفني ما يشغلني
الاهتمام به بار خدايا رحمت كن بر محمد وآل او وكفايت كن حال مرا

بآنچه

بآنچه مشغول سازد ومنع آيد مرا كوشيدن بآن از امور اخرويه وباز دارد
مرا از اعمال صالحه واستعملني بما تسألني غدا عنه وبكار دار مرا بآنچه
بازپرسى فردا از حضرت مرا از اعمال صالحه واستفرغ ايامي فيما خلقتني له
وايام مرا بكار دار در آنچيزى كه آفريده مرا براى آنچيز كه معرفت وشناخت وعبادت
وبندگى پروردگارست واغنني واوسع علي في رزقك وتوانگر گردان
وفراخ ساز بر من روزى حلال خود را ولا تفتني بالنظر يعني مگذار مرا كه در فتنه
يعنى در گناه يا رسوائى افتم ودر بعضى از نسخ بنون وظاء معجمه روايت شده يعنى
نظر كردن تنها وفراخى رزق مردم چه اين نظر مرا بطغيان مى اندازد واعزني
بالنصر ولا تبتليني بالكبر يعني عزيز گردان مرا بيارى دادن خود ودر حاليكه
مبتلا نساخته باشى مرا بكبر ونخوت وعبدني لك ومرا بعبادت وخضوع
وخشوع خود وادار ولا تفسد عبادتي بالعجب وتباه مساز عبادت مرا
بعجب كه آن عظيم شمردن اعمال صالحه است در خاطر داشتن عمل چه عجبى كه بعد از
عمل عارض شود مفسد عمل نخواهد بود چنانچه شيخ شهيد رحمه الله در قواعد
تحقيق فرموده پس خلوص نيت وقتى متحقق گردد كه عمل مقارن خوف
وخشيت نبوده باشد واجر للناس على يدي الخير ولا تمحقه بالمن
وجارى گردان بر دو دست من نيكى را از براى مردمان وباطل
وضايع مگردان آنرا بمنت نهادن وهب لي معالي الاخلاق واعصمني

من الفخر یعنی بخش و بده مرا اخلاق شریفه رفیعه و نگاه دار مرا از فخر کردن
اللهم صل علی محمد وآله ولا ترفعنی فی الناس درجة الا حططتنی
عند نفسی مثلها بارخدایا درود گوی بر محمد و آل او و بلند مکن مرا در میان
مردم درجه و پایهٔ الا که پست گردانی مرا نزدیک نفس خویش درجه مانند
آن ولا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذلة باطنة عند
نفسی بقدرها و احداث مکنی از برای من عزتی ظاهری مگر اینکه احداث
کنی از برای من خواری پنهانی نزدیک خویش بقدر و اندازهٔ آن هر جا که
از بلندی و پستی سخن رود و از آسمان بلندتر و از خاک کمترم اللهم
صل علی محمد وآل محمد ومتعنی بهدی صالح لا استبدل به بارخدایا
درود گوی بر محمد و آل محمد و برخورداری ده مرا بهدایت کردنی نیکو که
بدل نسازم آنرا بغیر آن وطریقة حق لا ازیغ عنها و براه حقی که میل
و عدول نکنم از آن راه ونیة رشد لا اشک فیها و بقصد راه راستی
که بشک نیفتم در آن را وعمرنی ما کان عمری بذلة فی طاعتک
یعنی و عمر ده مرا مادامی که عمرم بکار داشته شود در طاعت تو فاذا
کان عمری مرتعا للشیطان فاقبضنی الیک قبل ان یسبق مقتک
الی او یستحکم غضبک علی پس چون عمرم چراگاه شیطان شود پس فرا
گیر مرا بسوی خود یعنی قبض روح من بکن پیش از آنکه سبقت گیرد غضب تو مرا

یاقوی

یا قوی و محکم شود خشم تو بر من اللهم لا تدع خصلة تعاب منی الا
اصلحتها یعنی بارخدایا مگذار خصلتی را که عیب کرده شود آن خصلت از من
مگر اینکه باصلاح آوری ولا عائبة اؤنب بها الا حسنتها یعنی و عیبی که مرا
بآن سرزنش کنند الا اینکه نیکو گردانی آنرا ولا اکرومة فی ناقصة
الا اتممتها یعنی بارخدایا و مگذار کریمه از اخلاق که در درجه ناقص باشد
مگر اینکه تمام کنی آنرا یا خلقی در من ناقص باشد الا اینکه تمام کنی آنرا اللهم صل
علی محمد وآل محمد وابدلنی من بغضة اهل الشنآن المحبة یعنی بارخدایا
درود گوی بر محمد و آل او و بدل کن شدت بغض و عداوت دشمنان مرا که
اهل بغض و عداوتند بدوستی ایشان ومن حسد اهل البغی المودة
و بدل کن حسد اهل طغیان و تعدی را بمودت و دوستی ومن ظنة
اهل الصلاح الثقة یعنی و بدل کن تهمت و بدگمانی که باهل صلاح دارم
بثقه و اعتماد کردن برایشان ومن عداوة الادنین الولایة و از دشمنی
کردن نزدیکان بدل کن بدوستی و محبت ومن عقوق ذوی الار
حام المبرة و بدل کن نافرمانی کردن خویشان را بفرمانبرداری و نیکو
کاری ومن خذلان الاقربین النصرة یعنی و بدل کن ترک نصرة و مدد
کاری نزدیکان بیاری کردن بایشان ومن حب المدارین تصحیح
المقة یعنی و بدل کن دوستی خدعه کنندگان و فریب دهندگان

با خدعه و فریب ایشان را بدوستی واثقی که مشوب بخدعه و فریب نبوده باشد
ومن رد الملابسین کرم العشرة یعنی و بدل کن عدم قبول و زبونی
خلط کنندگان را و مصاحبان را بحسن معاشرت ومن مرارة خوف الظالمین
حلاوة الامنة و بدل کن تلخی خوف ستمکاران را بشیرینی امنیت ایشان
اللهم صل علی محمد وآله واجعل لی یدا علی من ظلمنی ولسانا علی
من خاصمنی وظفرا بمن عاندنی یعنی بارخدایا درود گوی بر محمد و آل
او و بگردان از برای من قوتی و قدرتی بر آنکسی که بر من ظلم کرده و زبانی که
بر من خصومت و عداوت ورزیده و فیروزی و ظفر بر آنکه با من عناد
و دشمنی نموده وهب لی مکرا علی من کایدنی یعنی و ببخش مرا جزاء مکر
بر آنکه با من کید و مکر کرده یعنی مرا راهنمائی کن بطریقی که از حیله و مکر او
خلاصی یابم وقدرة علی من اضطهدنی و توانائی ده مرا بر آنکه مرا مقهور
و مغلوب گردانید وتکذیبا لمن قصبنی و بدروغ منسوب ساز کسی که عیب
کند مرا وسلامة ممن توعدنی و سالم دار مرا از آنکس که مرا ترساند
ووفقنی لطاعة من سددنی ومتابعة من ارشدنی و توفیق
ده مرا بفرمانبرداری آنکسیکه مرا توفیق داده براستی و صواب و پیروی
نمودن آنکه مرا راه حق نموده اللهم فصل علی محمد وآله وسددنی
لان اعارض من غشنی بالنصح واجزی من هجرنی بالبر یعنی بارخدایا

رحمت کن

رحمت کن بر محمد و آل او و توفیق ده مرا که در مقابل آنکسیکه مغشوش ساخته
محبت خود را بخیانت دوستی خالص نمایم و پاداش جزای آنکس که در حق من
بهتان و ناحق گفته نیکوئی نمایم واثیب من حرمنی بالبذل یعنی پاداش
و عوض کنم آنکس را که محروم ساخته مرا از خیر ببذل نمودن خیر باو واکافی
من قطعنی بالصلة و جزا دهم آنکس را که از من بریده به پیوستن باو واخالف
من اغتابنی الی حسن الذکر و مخالفت کنم آنکسی که مرا غیبت کرده بجز نامی
ناخوش بنیکوئی ذکر وان اشکر الحسنة واغضی عن السیئة و سپاس
گزاری نمایم نیکوئیها را و چشم بپوشانم از بدیها اللهم صل علی محمد
وآله وحلنی بحلیة الصالحین والبسنی زینة المتقین فی بسط
العدل بارخدایا درود گوی بر محمد و آل او و آراسته گردان مرا بزیور
صالحان و رستگاران و بپوشان و آرایش ده مرا بآرایش پرهیزکاران
در اتصاف بصفات پسندیده که شمرده میشود که اول گسترانیدن عدل است
و عدل عبارت از آنست که داد مظلومان دهند و در آثار مرویست که یکساعت
عدل در پله میزان طاعت راجح ترست از عبادت شصت سال چرا که نتیجه
عبادت جز بعابد نمیرسد و فائده عدل بخاص و عام و خورد و بزرگ
واصل گردد وکظم الغیظ دوم از صفات پرهیزکاران فرو خوردن
خشم است با وجود قدرت چنانچه روایت نموده اند که حضرت سید الساجدین

سلام الله علیه را غلامی بوده درسکامی که آب طبت آنحضرت میریخت آفتابه را
در وقت برداشتن می اندازد و بر سر مبارکش می آید و مجروح میسازد غلام میگوید
الکاظمین الغیظ حضرت میفرماید کظم غیظ نمودم غلام میگوید والعافین عن الناس
آنحضرت میفرماید ترا عفو فرمودم و از گناه تو درگذشتم پس غلام میگوید والله
یحب المحسنین آنحضرت میفرماید ترا آزاد نمودم و از تحت ملک خود خارج ساختم
مردی کمان مبر که بزورست و پردلی ❊ با خشم اگر برائی دانم که کاملی والطفاء
الثائرة سوم فرو کشتن آتش عداوت و میرانیدن آن بآب حلم و بردباری چنانچه
گفته اند ❊ عاقل هر گز ادای ناخوش نکند ❊ جز بر روی دشمن سرکش نکند ❊ آتش
چو بلند شد بر او آب زنند ❊ دفع آتش کسی با آتش نکند وضم اهل الفرقة
واصلاح ذات البین چهارم بهم آوردن اهل فرقت یعنی جماعتی که میانه
ایشان خصومت و جدال باشد ایشان را باهم مجتمع سازند و آشتی و اصلاح
ذات البین نمایند یعنی صلاح و نیکو گردانند حالی که میان مردمست برفع
نزاع میان ایشان چه مراد از ذات حال است از قبیل ذکر محل و اراده حال
وافشاء العارفة پنجم شایع گردانیدن عارفه است یعنی معروفه بمعنی
راضیه که بمعنی مرضیه است یعنی نیکوییها را فاش و منتشر گرداند وستر الغائبة
ششم پوشانیدن عیبهاست چنانچه بخاطر خطور نموده ❊ مرا عیب گر افزاید
از عیب کسان گفتن ❊ چه رو با عیب خود گویا عیب این و آن باشم ❊ ولین العریکة

هفتم نرمی طبیعت و خوی است یعنی درشت خوی نباید بود وخفض الجناح هشتم
خفض جناح است یعنی فرو هشتن بال و این کنایه است از تذلل و تواضع و مهربانی
و ملاطفت و ملایمت نمودن با خلایق وحسن الشیمة نهم نیکوئی سیرت و طریقت
یعنی طریقه نیکو را مرعی داشتن وسکون الریح دهم سکون ریح است یعنی آرامش
با و غضب بحلم که بقوت آن سورة غضب که مفسد ایمانست بشکند وطیب الخلیقة
یازدهم حسن مواخاتست یعنی با مسلمانان برادرانه سلوک نمودن چنانچه
حضرت سید المرسلین صلوات الله وتسلیماته علیه مهاجرین و انصار را بآن مأمور
گردانیدند و هر یک با دیگری مواخاة نمودند و صیغه اخوت خواندند و حضرت
امیر المؤمنین سلام الله علیه را با خود برادر ساختند و فرمودند که یا علی
انت اخی فی الدنیا والآخرة والسبق الی الفضیلة دوازدهم سبق
و پیشی گرفتن در فضیلت و خوبیها از مردم و نه چنان نمودن که در خوبیها
واپس و در بدیها پیشی جوید چنانچه بخاطر خطور نموده ❊ هر چاره روی
در راه حق بوید پس آهنگم ❊ هر چاره زنی در راه باطل رفت در پیشم ❊
والایثار بالتفضل سیزدهم ایثار نمودن تفضل است یعنی اختیار بخشش
و ایثار آن بود که بر نفس آسان کند برخاستن از سر مایحتاجی که با او تعلق
داشته باشد و بذل کند در وجه ارباب استحقاق وترک التعییر
چهاردهم ترک نمودن سرزنش کردن مردم باموری که لازم او عیب و عار

بوده باشد والافضال على غير المستحق یازدهم ترک افضال وبخشش کردن بکسیکه
استحقاق آن نداشته باشد خواه از مثل نفع جسمانی بوده باشد مثل ادوات وغیرها
چنانچه از ظاهر کلام حقیقت انتظام مفهوم ومستفاد میگردد وخواه از مثل نفع روحانی
مثل علوم ومعارف حقانی چنانچه گفته اند ومن منح الجهال علما اضاعه ومن
منع المستوجبين فقد ظلم والقول بالحق وان عز دوازدهم سخن بحق گفتن واگرچه
زیان رساند بقائل یا شخصی دیگر والصمت عن الباطل وان نفع سیزدهم
خاموش شدن از باطل واگرچه آن باطل موجب نفع باشد واستقلال الخير
وان كثر من قولي وفعلي چهاردهم اندک شمردن خیر ونیکی یعنی نیکی که کند از من
حسابی نگیرد واگرچه بسیار باشد از گفتن من وهم از کردن من واستكثار
الشر وان قل من قولي وفعلي پانزدهم بسیار شمردن بدی واگرچه کم باشد
از گفتن من وهم از کردن من واكمل ذلك لي بدوام الطاعة ولزوم
الجماعة یعنی برحد کمال رسان این صفات حسنه را بهمیشگی طاعت وفرمان
برداری تو وملازمت ومداومت نمودن نماز جماعت واز این کلام فضیلت نماز جماعت
معلوم میشود چه اینمعنی موجب موانست ومحبت ومؤالفت با ابناء نوعست
که تمدن حاصل گردد وکمال هرچیز بدرجه ظهور رسد وچون انس طبیعی از خواص
بنی نوع انسانست پس کمال انسانی در اظهار وانتشار این خاصیت بوده باشد
چنانچه در کتب اخلاق مبین گشته ورفض اهل البدع ومستعمل الرأي

المخترع

المخترع شانزدهم بر انداختن اهل بدعتها وایشان جمعی باشند که طریقی که از دین نباشد
داخل در دین سازند مثل گزاردن نمازهای نوافل با اذان واقامت واآنکه
بکار دارند رای خود را که پدید آورده باشند وشارع آنرا نفرموده باشد اللهم
صل على محمد وآله واجعل اوسع رزقك علي اذا كبرت واقوى قوتك
في اذا نصبت یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد وآل او وبگردان فراخ ترین روزی
خود را بر من در هنگامی که پیر شوم وقوی ترین قوت خود را در من وقتیکه رنجور
شوم ولا تبتليني بالكسل عن عبادتك ومینداز مرا در ابتلاء کاهلی نمودن
از عبادت تو ولا العمى عن سبيلك ونه کوری از راه تو که راه حق است
یعنی مرا از راه حق بگردان ولا التعرض لخلاف محبتك ونه مبتلا ساز مرا بچیزی که
خلاف محبت تو باشد ولا مجامعة من تفرق عنك ولا مفارقة من اجتمع اليك
ونه فراهم آمدن باکسیکه جدائی کرده باشد از تو ونه جدائی کردن از کسی که فراهم آمده
باشد بتو اللهم اجعلني اصول بك عند الضرورة یعنی بار خدایا بگردان
مرا چنانکه در حمله نمودن بر دشمنی وقتی که ضرورتی واقع شود بقوت تو حمله نمایم
چنانچه در تنزیل مجید خطاب بحضرت نبوی فرموده میفرماید وما رميت اذ رميت
ولكن الله رمى واسألك عند الحاجة واتضرع اليك عند المسكنة
واز تو خواهم چیزی بوقت احتیاج وتضرع وزاری کنم بسوی تو در وقت درویشی وبی
چیزی ومسکنت ولا تفتني بالاستعانة بغيرك اذا اضطررت ولا بالخضوع

لسؤال غيرك اذا افتقرت ولا بالتضرع الى من دونك اذا رهبت و در فتنه
میندازمرا بیاری خواستن از غیر تو چون مضطر شوم و نه بفروتنی کردن بغیر تو که
سوال از آن غیر نمایم چون فقیر و محتاج شوم و نه بزاری و تضرع کردن بکسیکه غیر تو باشد
چون ترسی کاری سخت پیشم آید از خوار و شرار روزگار فاستحق بذلك
خذلانك ومنعك واعراضك يا ارحم الراحمين تا من بسبب این سزاوار
شوم خذلان و ترک نصرت ترا و بازداشتن از عطای تو و رو گردانیدن تو ای
بخشاینده ترین بخشایندگان اللهم اجعل ما يلقي الشيطان في روعي
من التمني والتظني والحسد ذكرا لعظمتك وتفكرا في قدرتك
وتدبيرا على عدوك یعنی بارخدایا بگردان بجای آنچه می اندازد شیطان
در دل من از آرزوها و دروغها و گمان ناشایسته و حسد بردن یاد کردن
مر بزرگواری تو و اندیشه کردن در قدرت تو و تدبیر کردن بر دفع
دشمن تو که شیطان رجیم است وما اجرى على لساني من لفظة
فحش او هجر او شتم عرض او شهادة باطل او اغتياب مؤمن غائب
او سب حاضر وما اشبه ذلك نطقا بالحمد لك واغراقا في الثناء
عليك وذهابا في تمجيدك وشكرا لنعمتك واعترافا باحسانك واحصاء
لمننك یعنی بارخدایا بگردان بجای آنچه جاری میسازد و میراند بر زبان من شیطان
از گفتن فحش یا گفتن ناشایسته یا دشنامی که متعلق باشد بناموس کسی یا شهادت

دادن

دادن بباطل یا غیبت کردن مومنی غایب و دشنام دادن مومنی حاضر و آنچه
مانند اینها باشد بگویائی مر سپاس و حمد گزاری تو و اغراق و مبالغه در ثنای
و ستایش بر تو و رفتن و فکر کردن در یاد بزرگی تو و شکرگزاری مر نعمت تو
و اعتراف بنیکوئی کردن تو و شمردن مر نعمتهای تو اللهم صل على محمد
وآله ولا اظلمن وانت مطيق للدفع عني ولا اظلمن وانت القادر
على القبض مني یعنی بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل او و چنان کن که ظلم کرده نشود
بر من و حال آنکه تو توانائی که بازداری از من ظلم را و من نیز ظلم نکنم و حال آنکه
تو قادری بر نگاهداشتن من از ظلم ولا اضلن وقد امكنتك هدايتي و گمراه
نگردم و حال آنکه هدایت کردن و راه نمودن تو ممکن است ولا افتقرن ومن
عندك وسعي ولا اطغين ومن عندك وجدي و تنگدست نباشم و حال آنکه
ز دولت تست توانگری من و از حد تجاوز ننمایم و حال آنکه از پیش تست مقدرت و غنای
من تو راضی نیستی بآنکه تبذیر کنم من اللهم الى مغفرتك وفدت والى
عفوك قصدت والى تجاوزك اشتقت وبفضلك وثقت
یعنی بارخدایا نزدیک تو آمدم در حالیکه اعتماد کرده ام بآمرزش تو و قصد
کردم بجناب تو در حالیکه تکیه کرده ام بعفو تو و مشتاق شدم بتجاوز
و درگذشتن تو و اعتماد نمودم بفضل تو وليس عندي ما يوجب لي
مغفرتك ولا في عملي ما استحق به عفوك وما لي بعد ان حكمت

عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ و نیست نزد من
چیزی از اعمال و افعال که موجب مغفرت تو باشد مرا و نه در عمل و کردار من چیزی هست
که بسبب آن مستحق عفو تو شوم و نیست مرا بعد از آنکه حکم کردم بر نفس خود الا فضل تو
پس درود گوی بر محمد و آل او و تفضل کن بر من اَللّٰهُمَّ وَأَنْطِقْنِي بِالْهُدَىٰ
وَأَلْهِمْنِي التَّقْوَىٰ وَوَفِّقْنِي لِلَّتِي هِيَ أَزْكَىٰ وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَىٰ
بارخدایا گویا گردان مرا براه راست و ملهم گردان مرا بپرهیزکاری و توفیق
ده مرا بطریقه که آن پاکیزه ترین طرق است و بکار دار مرا بچیزی که پسندیده
ترین چیزهاست اَللّٰهُمَّ اسْلُكْ بِيَ الطَّرِيقَةَ الْمُثْلَىٰ وَاجْعَلْنِي عَلَىٰ
مِلَّتِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا بارخدایا ببر مرا براهی که بهترین راههاست که آن راه
مستقیم ملت اسلام است و بگردان مرا بر حالیکه بر دین و ملت تو بمیرم و زیم
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَمَتِّعْنِي بِالْاِقْتِصَادِ وَاجْعَلْنِي مِنْ
أَهْلِ السَّدَادِ وَمِنْ أَدِلَّةِ الرَّشَادِ وَمِنْ صَالِحِي الْعِبَادِ وَارْزُقْنِي
فَوْزَ الْمَعَادِ وَسَلَامَةَ الْمِرْصَادِ یعنی بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل
او و برخوردار کن مرا براه راست رفتن و بگردان مرا از اهل صواب و سکوکاران
و از آن کسانیکه راه نماینده باشند براستی و از بندگان نیک که بصلاح
آراسته باشند و روزی کن مرا رستگاری در روز معاد و سلامتی از جائی
که گذرگاه مردمست و از و میگذرند در روز جزا اَللّٰهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ

من

مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا وَأَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصْلِحُهَا فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ
أَوْ تَعْصِمَهَا یعنی بارخدایا نفس مرا بگردان خالص و پاک از عیبها و نقصانها و بگیر او را
از برای خود آنچه او را برهاند از عذاب و باقی گذار نفس مرا از برای خود آنچه او را
باصلاح آورد زیرا که نفس من هالک است تا آنکه نگاهداری تو او را یا مگر آنکه نگاه
داری او را اَللّٰهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزِنْتُ وَأَنْتَ مُنْتَجَعِي إِنْ حُرِمْتُ
وَبِكَ اسْتِغَاثَتِي إِنْ كُرِثْتُ یعنی بارخدایا تو ذخیره منی هرگاه که شدت و سختی
بمن روی دهد و توئی امیدگاه من هرگاه محروم شوم و تو است طلب فریادرسیدن
من چون مغموم شوم وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلَفٌ وَلِمَا فَسَدَ صَلَاحٌ وَفِيمَا
أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ یعنی نزد تست از آنچه فوت شده از من عوض آن و از آنچه
تباه شده صلاح آن و از آنچه انکار کرده تغییر آن یعنی که هرچه منکر تو باشد
تغییر ده آن را فَامْنُنْ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ وَقَبْلَ الطَّلَبِ
بِالْجِدَةِ وَقَبْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ پس منت نه بر من پیش از نزول بلا بعافیت
و پیش از طلب بتوانگر شدن و پیش از ضلالت و گمراه شدن براه راست وَاكْفِنِي
مَؤُونَةَ مَعَرَّةِ الْعِبَادِ وَهَبْ لِي أَمْنَ يَوْمِ الْمَعَادِ وَامْنَحْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ
یعنی و کفایت کن مرا رنج و زحمت بکروهی که از بندگان تو صادر میشود و ببخش
مرا ایمن بودن از روز معاد یعنی روز بازگشت که روز قیامت باشد
و بده مرا نیکوئی راه حق نمودن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَادْرَأْ عَنِّي

بِلُطْفِكَ یعنی بارخدایا درود گوی بر محمد و آل او و دفع کن از من بلطف خود بجارا
وَاغْذُنِی بِنِعْمَتِكَ وَاَصْلِحْنِی بِكَرَمِكَ وَدَاوِنِی بِصُنْعِكَ و غذا ده مرا بنعمت
خود و باصلاح آر حال مرا بکرم خود و دوا کن درد مرا بمعروف و نیکوئی خود وَاَظِلَّنِی
فِی ذَرَاكَ یعنی بر من انداز سایهٔ رحمت خود را درحالیکه من در پناه حمایت تو باشم
وَجَلِّلْنِی رِضَاكَ یعنی و بپوشان مرا رضای خود وَوَفِّقْنِی اِذَا اشْتَكَلَتْ
عَلَیَّ الْاُمُورُ لِاَهْدَاهَا وَاِذَا تَشَابَهَتِ الْاَعْمَالُ لِاَزْكَاهَا وَاِذَا
تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لِاَرْضَاهَا یعنی توفیق رفیق حال من گردان چون
مشتبه شود بر من کارها مرا راه راست ترین آنها و چون بهم مانند کردارها
مرا به بهترین آنها موفق ساز و هر گاه ملتها و دینها متناقض شوند مرا راه
نمائی کن به پسندترین آنها اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَوِّجْنِی
بِالْكِفَایَةِ یعنی بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل او و بپوشان مرا تاج کفایت
یعنی مرا سر برهنه مگذار از فقر و فاقه وَسُمْنِی حُسْنَ الْوِلَایَةِ یعنی بده مرا
نیکوئی ولایت بکسر واو یعنی سلطنت و تصرف در امور مردم یا بده مرا نیکوئی
ولایت بفتح واو یعنی محبت یعنی چنان کن که مرا دوست دارند وَلَا تَفْتِنِّی
بِالسَّعَةِ یعنی میفکن مرا در فتنه بسبب غنا و بی نیازی وَامْنَحْنِی حُسْنَ
الدَّعَةِ یعنی و بده مرا فراخی عیش و حسن سکون و راحت وَلَا تَجْعَلْ عَیْشِی
کَدًّا کَدًّا و مگردان عیش و زندگانی مرا در رنج که از روی تنگی و تعب حاصل شود

وَلَا تَرُدَّ دُعَائِی عَلَیَّ رَدًّا فَاِنِّی لَا اَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا وَلَا اَدْعُو مَعَكَ
نِدًّا یعنی و رد مکن دعای مرا بر من رد کردنی زیرا که من ثابت نکردانیده‌ام
از برای تو ضدی و مانعی و نمیخوانم از برای تو ندی یعنی مثلی و مانندی اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْنَعْنِی مِنَ السَّرَفِ وَحَصِّنْ رِزْقِی مِنَ التَّلَفِ
وَوَفِّرْ مَلَكَتِی بِالْبَرَكَةِ فِیهِ وَاَصِبْ بِی سَبِیلَ الْهِدَایَةِ لِلْبِرِّ فِیمَا
اُنْفِقُ مِنْهُ یعنی بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل او و بازدار مرا از اسراف
یعنی بی اندازه خرج کردن در غیر موقع که اگر در مواقع خیر بوده باشد موجب
اعادیث اسراف نمیباشد و استوار کردان روزی مرا از تلف و تمام کردان
مال را برکت در او و برسان مرا براه راست که در آنچه نفقه میکنم در وجوه
بر و خیر بوده باشد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنِی مَؤُونَةَ الْاِكْتِسَابِ
وَارْزُقْنِی مِنْ غَیْرِ احْتِسَابٍ فَلَا اَشْتَغِلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ
وَلَا اَحْتَمِلَ اِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ یعنی بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل
او و کفایت حال من کن از زحمت بردن و رنج کشیدن کسب و از بکذر
اکتساب معیشت آزاری بمن رسد و روزی ده مرا بی شمار تا آنکه مشغول نشوم
بطلب کردن روزی و از عبادت و پرستش تو وامانم و بر ندارم گرانی
و ثقل سختیها و مصیبتها که در عقب آن کسب بوده باشد اَللّٰهُمَّ فَاطْلُبْنِی
بِقُدْرَتِكَ مَا اَطْلُبُ وَاَجِرْنِی بِعِزَّتِكَ مِمَّا اَرْهَبُ بارخدایا روگردان

حاجت مرا بقدرت کامل خود آنچه طلب میکنیم و زینهار ده مرا بعزت بابرو خود
از آنچه می ترسم اللهم صل على محمد وآله وصن وجهي باليسار ولا
تبتذل جاهي بالإقتار فأسترزق أهل رزقك وأستعطي شرار
خلقك فأفتتن بحمد من أعطاني وأبتلى بذم من منعني وأنت
من دونهم ولي الإعطاء والمنع يعني بار خدايا رحمت کن بر محمد و آل او
ونگاهدار آبروی مرا بتوانگری و عدم احتیاج بغیر و خوار مساز قدر و منزلت
مرا که معین است بر طاعت و رافع رذیلت مهانت بدرویشی و تنگی رزق
پس اگر مرا نگاه نداری از احتیاج و مبتذل کنی مطلوب مرا طلب رزق کنم از
جویندگان روزی تو و طلب عطا کنم با مهربانی جوییم از آفریدهای بد تو
و مبتلا شوم بستایش کسیکه داده باشد بمن عطیه و بخشش خود را و در فتنه افتم
بمذمت کسی که باز داشته باشد از من جود و عطا را و حال آنکه تو غیر ایشانی
صاحب عطا و بخشش و باز دارنده بندگانی از آن چه قبض و بسط در ید قدرت
تست اللهم صل على محمد وآله وارزقني صحة في عبادة
وفراغا في زهادة وعلما في استعمال وورعا في إجمال يعني
بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و روزی کن مرا صحت بدن و تن درستی
در حالیکه صاحب عبادت تو باشم و فراغ خاطری که مصحوب بی رغبتی
بدنیا بوده باشد و علمی که بکار دارم در عمل چه علم بی عمل از باب درخت بی میوه است

بدارم الهی

و پرهیزکاری که مصحوب اجمال اعتدال بوده باشد و بر حد اوساط رسد
اللهم اختم بعفوك أجلي وحقق في رجاء رحمتك أملي وسهل
إلى بلوغ رضاك سبلي وحسن في جميع أحوالي عملي يعني بار خدایا
ختم گردان منتهای عمر مرا بعفو خود یعنی در گذشتن از سیئات من و محقق ساز
امید مرا در امید داشتن رحمت خود و آسان گردان راههای مرا برسیدن رضا
و خشنودی تو و نیکو گردان کردار مرا در همه حالات یعنی در حال شدت
و رخا و فقر و غنا و صحت و مرض اللهم صل على محمد وآله ونبهني
لذكرك في أوقات الغفلة واستعملني بطاعتك في أيام المهلة
وانهج لي إلى محبتك سبيلا سهلة أكمل لي بها خير الدنيا والآخرة
بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و بیدار ساز مرا در اوقاتی که غفلت دست دهد
از برای یاد کردن تو و بکار دار مرا بطاعت خود در روزگاری که مرا
مهلت داده از عمر و روشن گردان بجهت من راهی آسان بسوی محبت
خود تا کامل گردانی از برای من بسبب این محبت خیر دنیا و آخرت اللهم
صل على محمد وآله كأفضل ما صليت على أحد من خلقك قبله
وأنت مصل على أحد بعده وآتنا في الدنيا حسنة وفي
الآخرة حسنة وقني برحمتك عذاب النار بار خدایا رحمت کن
بر محمد و آل و مثل فاضلتر از آنچه رحمت کرده بر یکی از خلقان خود پیش از وی و بخ

رحمت کننده باشی بر فاضلترین خلقان خود بعد از نو و بده مارا در سرای دنیا
نیکوئی یعنی صحت و کفاف و توفیق طاعت و در آن سرای نیز نیکوئی یعنی ثواب و جنت
و کفه آند حسنه این سرای قناعت و از آن سرای شفاعت و نگاه دار مرا برحمت
خود از عذاب آتش دوزخ **الدعاء الحادی والعشرون اذا**
حزنه امر واهمته الخطایا دعای بیست و یکم هرگاه رسید بایشان
امری از امور مکروهه یا بغم آوردی ایشان را خطایائی که واقع شده بودی
اَللّٰهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ وَيَا وَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ یعنی ای خدایا
توئی آنکه کفایت کننده حال شخص تنها بی قوت را و توئی آنکه نگاه دارنده
امر ترسناک را أَفْرَدَتْنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِي وَضَعُفْتُ عَنْ
غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي یعنی تنها ساخته است مرا گناهان من پس صاحبی
و یاری نیست با من ضعیف و بی قوت شده ام از غضب و خشم تو پس قوت دهنده
نیست مرا وَأَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفِ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ لِرَوْعَتِي یعنی مشرف
شده ام از شآمت گناهانی که کرده ام برآنکه ترسناک شده ام از ملاقات
ثواب تو با آنکه اعظم لذات مطلوبه است شرف لقای تو پس آرام دهنده
نیست مرا ترس را وَمَنْ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَأَنْتَ أَخَفْتَنِي و کیست که ایمن سازد
مرا از عقاب تو حال آنکه تو ترسانیده مرا وَمَنْ يُسَاعِدُنِي وَأَنْتَ أَفْرَدْتَنِي
و کیست که قوت دهد مرا حال آنکه تو ضعیف ساخته مرا لَا يُجِيرُ يَا إِلٰهِي إِلَّا رَبٌّ
عَلَى مَرْبُوبٍ یعنی زنهار نمیکرداند و زنهار نمیدهد کسی کسی را ای پروردگار من مگر
پروردگار پرورده نعمت خود را وَلَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَى مَغْلُوبٍ
یعنی نافذ و جاری نیست امان دادن احدی احدی را الا امان دادن غالب مغلوب را
وَلَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ و مسلط نمیتواند شد بر طالب بر مطلوب خود
چه طلب کردن سبب حصول مطلوب است وَبِيَدِكَ يَا إِلٰهِي جَمِيعُ ذٰلِكَ السَّبَبِ
و در تحت قدرت تست ای خداوند من این همه سببها از ربوبیت و غالبیت
و غیر آن وَإِلَيْكَ الْمَفَرُّ وَالْمَهْرَبُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجِرْنِي فِي
مَطْلَبِي و بسوی تست گریزگاه من پس رحمت کن بر محمد و آل او و پناه
و زنهار ده گریختن مرا و روا کردن مطلب و حاجت مرا اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ
إِنْ صَرَفْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ
حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبَبَكَ لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ
مِنْ أَمَلِي غَيْرَكَ وَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى مَا عِنْدَكَ بِمَعُونَةِ سِوَاكَ یعنی بار خدایا
اگر بگردانی از من روی کریم خود را و متوجه حال من نشوی یا باز داری از من
فضل جسیم خود را یعنی فضل و بخشش عظیم خود را یا منع کنی مرا از رزق خود یا
قطع کنی از من عطای خود نبوده ام من که بیابم راهی بچیزی از امید خود
بغیر تو و قادر نبوده ام بآنچه نزد تست بمدد کاری غیر تو فَإِنِّي عَبْدُكَ
وَفِي قَبْضَتِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ یعنی پس بدرستیکه

من بندهٔ توام و در قبضهٔ قدرت تست ذات من و بدست تست پیشانی من و این
کنایت از کمال سلطنت و قاهریت حق سبحانه و تعالی بر بندکان خود و نیست
مرا هیچ فرمانی با فرمان تو ماضٍ فيّ حكمك عدلٌ فيّ قضاؤك روان و جاریست
در حکم تو محض عدلست دادست در حق من قضای تو ولا قوة لي على الخروج من
سلطانك ولا استطيع مجاوزة قدرتك و هیچ قوت و قدرت نیست مرا
از بیرون رفتن از سلطنت و پادشاهی تو و هیچ استطاعت و توانائی نیست مرا
از درگذشتن از قدرت تو ولا استميل هواك ولا ابلغ رضاك ولا انال
ما عندك الا بطاعتك وبفضل رحمتك یعنی بسوی خود میل نمیدهم دوستی ترا
و نرسم برضای تو و نیابم آنچه نزدیک تست مکر بطاعت و فرمان برداری تو و بفضل رحمت تو
الهي اصبحت وامسيت عبداً داخراً لك یعنی ای خداوند من بدرستیکه صبح کردم
در وقت صبح و در وقت شب در حالتیکه بندهٔ ذلیل خوارم مر ترا لا املك
لنفسي نفعاً ولا ضراً الا بك اشهد بذلك على نفسي مالک نیستم از برای
نفس خود سودی و نه زیانی را مگر بسبب تو گواهی میدهم باینمعنی بر نفس خویش
واعترف بضعف قوتي وقلة حيلتي معترفم بضعف و بی قوتی خود
و بیچارگی که دیگر مرا چاره نمانده فانجز لي ما وعدتني وتمم لي ما آتيتني
پس بجای آر از برای من آنچه وعده داده مرا و تمام کن از برای من آنچه فرا جه
آن بجا و کرده از معرفت و عبادت و غیر آن فاني عبدك المسكين

المسكين

المستكين الضعيف الضرير الحقير المهين الفقير الخائف المستجير یعنی بدرستیکه
من بندهٔ توام ذلیل و خوارم خاضع و خاشع محتاج برحمت تو پس این الفاظ بحسب معنی نزدیک
یکدیگرند و اختلاف لفظ از باب تاکیدست و ترسنده از عذاب تو زینهار جوینده ام از
عقاب تو برحمت تو اللهم صل على محمد وآله ولا تجعلني ناسياً لذكرك فيما
اوليتني یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و مکردان مرا فراموش کننده مر ذکر تو
در آنچه داده مرا از نعمتها ولا غافلاً عن شكر احسانك فيما ابليتني و نه غافل
و فراموش کننده از شکر احسان تو در آنچه انعام کرده از نعمتهای پی در پی ولا
آيساً من اجابتك وان ابطأت عني یعنی نا امید مکردان مرا از اجابت کردن
تو دعای مرا و اگر چه دیر شده باشد اجابت از من في سراء كنت او ضراء
او شدة او رخاء او عافية او بلاء او بؤس او نعماء او جدة
او لاواء او فقر او غنى یعنی خواه در حال خرمی باشم یا در حال اندوه و خواه
در سختی باشم و خواه در فراخی و آسانی یا در حال عافیت باشم از بیماریها یا در حال
بیماری یا در شدت احتیاج باشم یا در نعمت یا در وسعت و فراخی باشم یا در غنی
یا در حال احتیاج باشم یا در توانگری اللهم صل على محمد وآله واجعل
ثنائي عليك ومدحي اياك وحمدي لك في كل حالاتي حتى لا افرح
بما آتيتني من الدنيا ولا احزن على ما منعتني منها یعنی بار خدایا رحمت
کن بر محمد و آل او و مقصور گردان ثنای مرا بر خود و مدح من ترا بوده باشد فقرا

وسپاس من ترا بوده باشد در جمیع حالات تا خرم نشوم بآنچه داده مرا از دنیا
واندوهگین نشوم بر آنچه باز داشته مرا از آن چرا که فرح و حزن سبب واماندن
از حمد و ثنای الهی میشود واشعر قلبی تقواك یعنی ترس و پرهیزکاری را شعار دل
من ساز که در هیچ حال از ذکر او خالی نبوده باشم واستعمل بدنی فیما تقبله
منی وبکار دار جسد و بدن مرا در الخیزی که بپذیری از من واشغل بطاعتك
نفسی عن کل ما یرد علی حتی لا احب شیئا من سخطك ولا اسخط
شیئا من رضاك ومشغول گردان نفس مرا بطاعت و فرمانبرداری خود از جمیع
آنچه وارد میشود بر من تا آنکه دوست ندارم اندک چیزی از نافرمانی تو و فرمانی
تو و نافرمان نشوم باندک چیزی از خشنودی و رضای تو اللهم صل علی
محمد واله وفرغ قلبی لمحبتك واشغله بذکرك وانعشه بخوفك
وبالوجل منك یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و خالی گردان
دل مرا از همه چیز از جهة دوستی خود چنانچه گفته اند • دل در پی این و آن
نیکوست ترا • یکدل داری بس است یک دوست ترا • ومشغول گردان او را
بیاد کردن تو و بلند ساز او را بترس خود و پرهیزکاری از تو وقوه بال
رغبة فیما عندك وامله الی طاعتك وقوی گردان و قوت ده
او را برغبت کردن در آنچیزیکه نزد تست از مثوبات اخرویه یعنی چنان کن
که رغبت کند بعبادت و طاعت تو تا سبب مثوبت اخروی او شود و میل ده

او را بطاعت و فرمانبرداری تو واجریه فی احب السبل الیك وجاری
گردان و را در دوسترین راهها بسوی خود وذلله بالرغبة فیما
عندك ایام حیاتی کلها و راه نمائی کن او را برغبت کردن در آنچه نزد تست
در تمام زندگانی من واجعل تقواك من الدنیا زادی وگردان پرهیزگاری
و ترس را از دنیا توشه من بجهة سفر آخرت والی رحمتك رحلتی و بسوی
رحمت تست سفر کردن من وفی مرضاتك مدخلی و در خشنودی تست محل
داخل شدن من واجعل فی جنتك مثوای وگردان در بهشت خود جای
من ومحل اقامت من وهب لی قوة احتمل بها جمیع مرضاتك وببخش مرا
توانائی که بر دارم بسبب آن جمیع طاعات ترا یعنی متحمل جمیع فرمانهای تو توانم شد
که سبب خشنودی تست واجعل فراری الیك وگردان گریزگاه مرا در آنچه
نزد تست از اجر و ثواب اخروی والبس قلبی الوحشة من شرار خلقك
و در پوشان دل مرا رمیدن از خلقان بد تو و این استعاره ایست بلیغه وهب
لی الانس بك وباولیائك اهل طاعتك وببخش مرا آرامش بخود و بدوستان
خود و اهل طاعت خود ولا تجعل لفاجر ولا کافر علی منة ولا له
عندی یدا ولا بی الیهم حاجة یعنی وگردان مر فاجری را یعنی کسیکه
تکذیب حق کند و نه کافر را بر من نعمتی بامنتی که ایشانرا ولی نعمت من گردان
که با ایشان محتاج باشم و نه مرا و را نزد من قدرتی و قوتی و نه مرا بسوی ایشان

حاجتی وکاری بل اجعل سکون قلبی وانس نفسی واستغنائی وکفایتی
بك وبخیار خلقك بلکه بکردان آرامش دل من وانس نفس من و بی نیازی وکفایت
حال مرا منوط بذات مقدس تو و به بهترین خلق خود اللهم صل علی محمد وآله
واجعلنی لهم قرینا واجعلنی لهم نصیرا یعنی بارخدایا رحمت کن بر
محمد وآل او وبکردان مرا مصاحب بهترین خلقان خود وبکردان مرا مدد کار ایشان
وامنن علی بشوق الیك وبالعمل لك بما تحب وترضی یعنی ومنت نه
بر من بشوق وآرزومندی بجناب تو وبکرداری که موجب رضای تو باشد بانچه
دوست داری وخشنود کردی انك علی کل شیء قدیر وذلك
علیك یسیر بدرستی که تو بر همه چیز توانائی بران وچیزی که خواهی این تو اسانست

الدعاء الثانیة والعشرون عند الشدة والجهد وتعسر الامور

دعای بیست و دوم که در هنکام سختی ومشقت وامور دشوار تلاوت میفرموده
اللهم انك کلفتنی من نفسی ما انت املك به منی یعنی بارخدایا
بدرستیکه تو تکلیف کرده مرا درحالیکه خواسته از من آنچه را تو قادرتری
برا و از من وقدرتك علیه وعلی اغلب من قدرتی فاعطنی
من نفسی ما یرضیك عنی وتوانائی تو برانچیز و بر من غالبترست از قدرت
من بران پس عطا کن مرا از خویش آنچه خشنود کند ترا از من از طاعات وعبادات
وخذ لنفسك رضاها من نفسی فی عافیة یعنی فراکیر بجهة خود خشنودی

از من

از من درحالیکه دور کرده باشی از من بیماریها واسقام را اللهم لا طاقة
لی بالجهد یعنی بارخدایا طاقت نیست مرا بر کشیدن سختی ورنج وتعب ولا
صبر لی علی البلاء و صبر نیست مرا بر بلا وزحمت ولا قوة لی علی الفقر
فلا تحظر علی رزقی یعنی وتوانائی ندارم بر بیچیزی واحتیاج پس بازمدار
وحرام مساز بر من روزی مرا ولا تکلنی الی خلقك بل تفرد بحاجتی
وتول کفایتی یعنی وامکذار مرا بخلق خود بلکه خود متفرد باش بقضاء حاجت
من ومتولی کفایت امور من شو وانظر الی وانظر لی فی جمیع اموری
یعنی تفضل نمای بر من برحمت خود چرا که من امیدوارم بفضل ورحمت تو ونظر کن
بسوی من برحمت در جمیع امور وکارهای من فانك ان وکلتنی الی نفسی
عجزت عنها ولم اقم ما فیه مصلحتها زیرا که اگر باز کذاری مرا
بانفس خود عاجز شوم از و وقیام نتوانم نمود بانچه در وست مصلحت چرا که
نمیدانم که در چه چیزست صلاح امر من و در چه چیزست فساد آن پس بسا باشد
که مباشر شوم امری را باعتقاد آنکه صلاح من در آنست ومنقلب شود بفساد من
یا بالعکس چنانکه در تنزیل کریم واردست که عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم
وعسی ان تحبوا شیئا فهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون وان وکلتنی
الی خلقك تجهمونی یعنی واکر باز کذاری مرا بخلق خود ترشروئی کنند
ودرشتخوئی نمایند بامن وان الجاتنی الی قرابتی حرمونی یعنی واکر

اسناد و اعتماد دارم و کار مرا بخویشاوندان من کنی محروم سازند مرا وَاِنْ اَعْطَوْا
اَعْطَوْا قَلِيلاً نَكِداً و اگر عطا کنند و بخشش نمایند اندک بخشش کنند بسختی وَمَنُّوا
عَلَيَّ طَوِيلاً وَذَمُّوا كَثِيراً و منت نهند بر من زمانی دور و دراز و نکوهش کنند
نکوهش بسیار فَبِفَضْلِكَ اَللّٰهُمَّ فَاَغْنِنِي یعنی بفضل خود ای خداوند من
عطا کن مرا و توانگر ساز مرا وَبِعَظَمَتِكَ فَانْعَشْنِي به بزرگی خود بلند گردان
مرتبه مرا وَبِسَعَتِكَ فَابْسُطْ يَدِي و بفراخی و بی نیازی خود گشاده ساز
دست مرا و این کنایه است از سعت حال وَبِمَا عِنْدَكَ فَاكْفِنِي و بآنچه نزد
تست کفایت حال من کن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَلِّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ
بار خدایا درود گوی بر محمد و آل او و خلاصی ده مرا از حسد که آن عبارتست از
خواستن زوال نعمت غیر و آنکه او را باشد نه غیر او را وَاحْصُرْنِي عَنِ الذُّنُوبِ
و باز دار مرا از گناهان وَوَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ یعنی و باز دار مرا از حرامها
وَلَا تُجَرِّئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي و دلیر مگردان مرا بر نافرمانیهای خود وَاجْعَلْ
هَوَايَ عِنْدَكَ یعنی و بگردان محبت و میل مرا بآنچه نزد تست وَرِضَايَ
فِيمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكَ و خشنودی من در آنچیزیست که وارد میشود بر من از
جانب تو وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وَفِيمَا خَوَّلْتَنِي وَفِيمَا اَنْعَمْتَ
بِهِ عَلَيَّ و برکت و فراخی ده مرا در آنچه روزی داده مرا و در آنچه عطا کرده
مرا و در آنچه انعام کرده آنرا بر من وَاجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَاتِي مَحْفُوظاً

مكلوءاً

مَكْلُوءاً مَسْتُوراً مَمْنُوعاً مُعَاذاً مُجَاراً و بگردان در همه حالات مرا
محفوظ و نگاهداشته شده از بلیات و آفات پوشیده داشته از مردم
بر قبایح افعال من که مطلع نشوند باز داشته شده از معاصی پناه داده شده
از شر شیطان و هر که از اهل شر باشد زنهار داده شده از عذابها اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاقْضِ عَنِّي كُلَّ مَا اَلْزَمْتَنِيهِ وَفَرَضْتَهُ عَلَيَّ لَكَ
فِي وَجْهٍ مِنْ وُجُوهِ طَاعَتِكَ اَوْ لِخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ یعنی بار خدایا رحمت
کن بر محمد و آل او و قضا کن و بجا آر هر آنچه الزام نموده مرا بآن و فرض ساخته
آنرا بر من از جهت خود در وجهی از وجوه طاعات و قربات یا از برای خلقی
از خلقان خود وَاِنْ ضَعُفَ عَنْ ذٰلِكَ بَدَنِي وَوَهَنَتْ عَنْهُ قُوَّتِي
وَلَمْ تَنَلْهُ مَقْدُرَتِي وَلَمْ يَسَعْهُ مَالِي وَلَا ذَاتُ يَدِي ذَكَرْتُهُ
اَوْ نَسِيتُهُ هُوَ يَا رَبِّ مِمَّا قَدْ اَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَاَغْفَلْتُهُ اَنَا مِنْ نَفْسِي
فَاَدِّهِ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ عَطِيَّتِكَ وَكَثِيرِ مَا عِنْدَكَ فَاِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ
یعنی اگر ضعیف شود از جا آوردن واجبات و ملکات جسمانی بدن
من و سست شود از آن قوت من و نرسد آنرا قدرت من و وسعت نداشته
باشد آنرا اموال من و مالکیت من خواه یاد داشته باشم و یا فراموش کرده
باشم آنرا او آن ای پروردگار من از آنچیزهائی باشد که شمرده باشی آنرا
بر من و غفلت ورزیده باشم من آنرا از خود پس بجا آر آنرا از جانب من

از بزرگی بخشش خود و از بسیاری آنچه نزد تست زیرا که تو واسعی یعنی بی نیازی
و غنی بالذات و محتاج نیستی و کریمی یعنی جوادی وجود تو معلل بعوضی و غرضی نیست
حتی لا یبقی علی شیء منه و ترید ان تقاصنی به من حسناتی او تضاعف
به من سیئاتی یوم القاك یا رب یعنی تا آنکه باقی ماند بر من چیزی از آنچه عفو
کرده که خواهی بعوض آن باز ستانی از حسنات من یا مضاعف سازی بسبب
آن بدیهای مرا روزی که ملاقات کنم ترا ای پروردگار من اللهم صل
علی محمد و آله و ارزقنی الرغبة فی العمل لك لآخرتی حتی اعرف
صدق ذلك من قلبی بار خدایا درود گوی بر محمد و آل او و روزی کن مرا
رغبت و اراده در عمل کردن از برای تو از جهت نشأه آخرت خود تا آنکه بشناسم
راستی این معنی را از دل خود بار خدایا درود گوی بر محمد و آل او و روزی کن
مرا رغبت و اراده در عمل کردن از برای تو از جهت نشأه آخرت خود تا آنکه
بشناسم راستی این معنی را از دل خود و حتی یکون الغالب علی الزهد فی
دنیای و تا آنکه غالب شود بر من بی رغبتی و ناخواهش دنیای خود را و حتی
اعمل الحسنات شوقا و آمن من السیئات فرقا و خوفا و تا آنکه بجا آرم
نیکوئیها را از روی شوق و آرزومندی و ایمن گردم از بدیها از روی ترس
و خوف و هب لی نورا امشی به فی الناس و اهتدی به فی الظلمات
و استضیء به من الشك و الشبهات یعنی و ببخش مرا نور عقلی که آن علم و یقین است

مراه

مرا ره روم بسبب آن در میان مردم در سلوک سیر فی الله و راه یابم بسبب آن در
تاریکیهای جهل و نادانی و روشنائی جویم بسبب آن از تاریکی شکوک و شبهات
یعنی قضایای باطل شبیه بحق اللهم صل علی محمد و آله و ارزقنی خوف
غم الوعید یعنی بار خدایا درود گوی بر محمد و آل او و روزی کن مرا
ترس اندوه از وعید یعنی وعدهائی که داده از دوزخ و عقاب آن
و شوق ثواب الموعود و روزی کن مرا شوق و آرزومندی ثوابی که وعده
داده شده است از برای متقیان یا ثوابی که خود موعود است حتی اجد
لذة ما ادعوك و كآبة ما استجیرك منه تا بیابم لذت آنچه میخوانم
ترا از جهت آن و بدحالی آنچه زینهار میجویم بتو از آن اللهم قد تعلم
ما یصلحنی من امر دنیای و آخرتی فكن بحوائجی حفیا یعنی بار خدایا
بدرستیکه تو میدانی آنچه باصلاح می آرد مرا از کارهای دنیا و آخرت
پس مبالغه کننده باش در قضاء آن حوائج یا نیکو کننده باش بمن از جهت آن
از حوائج اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارزقنی الحق عند تقصیری
فی الشكر لك بما انعمت علی فی الیسر و العسر و الصحة و السقم
یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و روزی کن مرا اثبات نمودن طریق
حق برادای شکرگزاری نزد تقصیر کردن من در شکرگزاری تو بآنچه انعام
کرده بر من در حال آسانی و دشواری و تن درستی و بیماری حتی اتعرف

مِنْ نَفْسِي رَوْحَ الرِّضَا وَطُمَأْنِينَةَ الْيَقِينِ مِنِّي یعنی بشناسم از نفس خویش
راحتی را که سبب آن خشنودی تو باشد و آرامشی که سبب آن یقین بوده باشد
یا سکون نفس را از خود دریابم بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيمَا يَحْدُثُ فِي حَالِ الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ
وَالرِّضَا وَالسُّخْطِ وَالضَّرِّ وَالنَّفْعِ بآنچه واجب میشود مر ترا از شکر
گزاری در امری که حادث میشود در حال خوف یعنی در حال آرام یا امن سبب
توقع مکروهی که اسباب حصول آن ممکن الوقوع باشد و در حال امن ازکره
و در حال خشنودی و خشم و در حال زیان و سود و بالجمله میخواهم که از خشنودی
ترا بیابم از خود در طریق شکرگزاری در جمیع این احوال اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي سَلَامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتَّى لَا أَحْسُدَ أَحَداً
مِنْ خَلْقِكَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او
و روزی کن مرا از فضل خویش سلامت بودن دل من از حسد تا آنکه حسد
نبرم بر هیچکس از خلقان تو بر چیزی از چیزها و تمنای زوال نعمتی از غیر نکنم
وَحَتَّى لَا أَرَى نِعْمَةً مِنْ نِعَمِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا
أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى أَوْ سَعَةٍ أَوْ رَخَاءٍ إِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ
ذٰلِكَ و تا آنکه نبینم نعمتی را از نعمتهای تو بر احدی از خلقان تو در دین
یا در دنیا یا عافیت یا پرهیزکاری یا فراخی یا آسانی الا آنکه امیدوار داشته
باشم از برای خود فاضلتر و بهتر آنرا و این را در عرف علما غبطة خوانند

وان

و این صفتی است محموده و این صفت تمنای حالیست مثل حال مغبوط بی آنکه اراده
زوال آن نعمت نماید از مغبوط بِكَ وَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ یعنی و امید
این نعمت را بسبب تو و از تو یعنی تو فاعل و معطی این نعمت بوده باشی در حالیکه یکتایی
تو در وجوب وجود و شریک و انبازی نیست ترا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْ
زُقْنِي التَّحَفُّظَ مِنَ الْخَطَايَا وَالِاحْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی
بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و روزی کن مرا نگاه داشتن از گناهان و حفظ
نمودن از لغزشها در گفتار و در کردار در دنیا و آخرت فِي حَالِ الرِّضَا
وَالْغَضَبِ حَتَّى أَكُونَ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ در حال خشنودی
و در حال خشم تا باشم که آنچه وارد شود بر من از آن هر دو حال برابر و یکسان
بوده باشد عَامِلاً بِطَاعَتِكَ مُؤْثِراً لِرِضَاكَ عَلَى مَا سِوَاهُمَا فِي الْأَوْلِيَاءِ
وَالْأَعْدَاءِ حَتَّى يَأْمَنَ عَدُوِّي مِنْ ظُلْمِي وَجَوْرِي وَيَيْأَسَ وَلِيِّي مِنْ مَيْلِي وَانْحِطَاطِ
هَوَايَ کارکننده باشم بفرمانبرداری تو اختیار کننده باشم خشنودی
ترا بر آنچه بیرون از طاعت و رضای تو باشد در حق دوستان و دشمنان
تا ایمن شود دشمن من از بیداد من و جور من و ناامید شود دوست من از
میل کردن بجانب او و از فرود آمدن هوا و محبت من بسوی او وَاجْعَلْنِي
مِمَّنْ يَدْعُوكَ مُخْلِصاً فِي الرَّخَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِينَ الْمُضْطَرِّينَ
لَكَ فِي الدُّعَاءِ و بگردان مرا از آنکه خوانند ترا از روی اخلاص در حال

ست و نواحی معیشت بجو خواه از آن مخلوقان بجا رکان ترا در حال دعا انّك
حمیدٌ مجیدٌ یعنی بدرستیکه تو محمودی و مستحق ستایشی و مجیدی یعنی مجد یعنی
وترا بزرگی یاد میکنند خلقان تو و بعضی گفته اند که مجید بمعنی واسع العطاست
یعنی عطای تو همه کس را فرو گرفته الدّعاء الثّالث والعشرون اذا
سال الله العافية وشكرها دعای بیست و سوم در سؤال کردن عافیت
وشکر آن یعنی دور ساختن و رفع نمودن خدای تعالی از بنده بیماری بلا و سپاس
کردن بر عافیت حق سبحانه و تعالی را اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ وآله والبسنی
عافیتك وجلّلنی عافیتك یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمّد و آل او و کردان
عافیت خود را لباس من بپوشان مرا عافیت خود یعنی مشمول عافیت خود
کردان وحصّنّی بعافیتك یعنی داخل ساز مرا در حصن و قلعه عافیت خود مخصوص
کردان مرا بعافیت خود واکرمنی بعافیتك واغننی بعافیتك و گرامی
دار مرا بعافیت خود وتصدّق علیّ بعافیتك وهب لی عافیتك و تصدّق
کن یعنی تفضّل کن بر من عافیت خود وافرشنی عافیتك و بکردان عافیت
خود را فراش من تا من بر او استراحت کنم و کلام مبنی بر استعاره است واصلح
لی عافیتك و باصلاح آر حال مرا بعافیت ولا تفرّق بینی وبین عا
فیتك فی الدّنیا والآخرة و جدائی میفکن میان من و میان عافیت خود
در دنیا و آخرت اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ وآله وعافنی عافیةً کافیةً

شاف

شافيةً عاليةً ناميةً عافيةً تولّد في بدني العافية عافية الدّنيا
والآخرة بار خدایا رحمت کن بر محمّد و آل او و عافیت ده مرا عافیتی بس شونده شفا
دهنده بلند مرتبه نمو کننده عافیتی تولید بکند و برآیاند در بدن من عافیت را
عافیت دنیا و آخرت وامنن علیّ بالصّحّة والامن والسّلامة فی دینی
وبدنی والبصيرة فی قلبی والنّفاذ فی اموری ومنّت نه بر من بصحّت و ایمنی
و سلامتی در دین و بدن من و بینائی در عقل من و روائی در کار من والخشية
لك والخوف منك یعنی و خشیت من مر ترا از هیبت و عظمت تو
و ترس من از تو باشد اگرچه بحسب لغت خوف و خشیت یک معنی است لیکن در عرف
علما میان این دو فرق است چه خوف عبارت بود از تالّم نفس از عقابی متوقّع
بسبب ارتکاب منهیات و تقصیر در طاعات و این معنی اکثر خلق را حاصل است و خشیت
حالتی باشد که حاصل شود بسبب شعور بعظمت و هیبت حق عزّ و علا و وقوف بر نقصان
خود و قصور از ادای حق بندگی او پس خشیت خوفی باشد خاص و حاصل نیست
این معنی علماء ربّانی را کما قال سبحانه انّما یخشی الله من عباده العلماء والقوّة
علی ما امرتنی به من طاعتك والاجتناب لما نهیتنی عنه من معصیتك
یعنی و منّت نه بر قوّت دادن برانچه امر کرده و فرموده مرا بآن از طاعت
و فرمان برداری تو تا ترک طاعت ننمایم و خلل در بندگی من بهم نرسد و دور
کردان مرا از انچه نهی کرده مرا از ان که آن معصیت و نافرمانی تو باشد بین لفظ

بن در من طاعتک ومن معصیتک بیان کلمه ما میکند ومن بیانیه باشد اللهم وفقنی
علی الحج والعمرة وزیارة قبر رسولك صلواتك علیه ورحمتك
وبركاتك علیه وعلی آله واهل بیته علیهم السلام ابدا ما ابقیتنی
فی عامی هذا وفی كل عام یعنی بار خدایا منت نه بر من بگزاردن حج وعمره وزیارت
کردن قبر رسول وفرستادهٔ تو که در مدینه طیبه است رحمتها وبرکتهای تو بر او
وبر آل او باد وزیارت کردن قبر آل رسول تو یعنی ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین که در مدینه وغیر آن واقع است بر ایشان باد سلام جاودانی دائم
تا باقی گذاری مرا درین سال ودر هر سال یعنی مادام که حیوة من بوده باشد
مرا بگزاردن حج وعمره وزیارت پیغمبر وآل او موفق دار واجعل ذلك
مقبولا مشكورا مذكورا لدیك مذخورا عندك یعنی وبگردان
حج وعمره وزیارت را مقبول که ثواب بران مترتب شود ومشکور نیز یعنی
مثابت مذکور باشد نزد تو ذخیره کرده شده باشد نزد تو تا در روز
قیامت بکار من آید ومن بجهة آن ثواب یابم وانطق بحمدك وشكرك
وذكرك وحسن الثناء علیك لسانی وگویا گردان سپاس خود
وشکرگزاری ویاد کردن خود زبان مرا واشرح لمراشد دینك قلبی
یعنی وگشاده گردان از برای راه راست یافتن که آن دین تست دل مرا
واعذنی وذریتی من الشیطان الرجیم وپناه ده مرا وفرزندان مرا

از

از دیو رانده شده از رحمت تو ومن شر السامة والهامة والعامة
واللامة یعنی واز شر خاصان سم جونیش وزهر دار ونزدیکان یا از شر صاحبان
سم وزهر که کشنده نباشد زهر ایشان همچو بعضی عنکبوتها وزنبورها واز شر هامه
که صاحبان سم قاتل باشند همچو بعضی عقارب ومار والعامة واز شر عوام مردم که
در کلام کامل بنوعی معتبر گشته واللامة واز شر چشم زخم مردمان بد چشم که همچو
حیات زننده اند بر مردم که اصابة عین گویند وعلت آن در کتب حکمی مسطور است
وبتجربه نیز رسیده است وبعضی از طبقه بحکم خوار مشهورند که اگر بر ثمری چشم
کارند تهی کرده ومن شر كل شیطان مرید واز شر هر دیو سرکش
نافرمان بردار ومن شر كل سلطان عنید واز شر هر سلطان یعنی
پادشاه ستیزه کننده از حق بر گردنده ومن شر كل مترف حفید
واز شر هر مالدار صاحب نعمتی که بشادی تمام اوقات گذرانده واز احوال
فقرا ومساکین بی خبر بوده باشد یا طغیان کننده از عیاشی وفراخی عیش
وشتاب کننده در انگیختن فتنه وفساد ویا کینه دار باشد ومن شر كل
ضعیف وشدید واز شر هر مردمان سست وسخت ومن شر كل
شریف ووضیع واز شر هر مرد بزرگ وبلند پایه ولئیم مرتبه ومن شر كل
صغیر وكبیر یعنی از شر هر کوچک وبزرگ ومن شر كل
قریب وبعید واز شر هر نزدیک ودور ومن شر كل من نصب لرسولك

ولاهل بیته حربا من الجن والانس و از شر هر آنکس که برپای کرد مر رسول
و اهل بیت او را دشمنی و جنگ و خصومت از پری و آدمی ومن شر کل دابة
انت آخذ بناصیتها انک علی صراط مستقیم و از شر هر جنبنده که تو گیرنده
پیشانی او را و این کنایت از شدت غالبیت و قاهریت است بر سبیل تو مستقیمی
براه راست و راه راست نماینده بندگان خود را اللهم صل علی محمد وآله
ومن ارادنی بسوء فاصرفه عنی وادحر عنی مکره یعنی بار خدایا رحمت
کن بر محمد و آل او و هر که خواهد مرا به بدی داشته باشد پس بگردان آنرا از من
و دور گردان از من مکر او وادرأ عنی شره یعنی و دفع کن از من شر او را
ورد کیده فی نحره نحر موضع قلاده است یعنی بازگردان کید و مکر او را در
گردن او باین معنی که مکر او را باو بازگردان چنانچه گفته اند چه با کو تو بنیاد
دام مکر فکنده که مکر باز گردد مکر به مکر کننده واجعل بین یدیه سدا
حتی تعمی عنی بصره وتصم عن ذکری سمعه و بگردان برابر او پیش
روی او حجابی و مانعی تا کور سازی از من چشم او را و کر سازی گوش او را
وتقفل دون اخطاری قلبه یعنی بگردان در دل و قفلی که مرا
بدل خود راه نتواند داد و چنانکه اراده نماید که مرا اخطار کند راند وتخرس
عنی لسانه و گنگ سازی از من زبان او را وتقمع رأسه و بکوبی
سر او را بچوگان و عصائی که از آهن باشد یا از چوب وتذل عزه و خوار

سازی

و خوار سازی عزت او را وتکسر جبروته و بشکنی قهر و غلبهٔ او را وتذل
رقبته و خوار سازی گردن او را و این کنایه از خواری اوست وتفسخ
کبره و بشکنی بزرگی او را وتؤمننی من جمیع ضره وشره وغمزه
وهمزه ولمزه وحسده وعداوته وحبائله ومصائده ورجله
وخیله و ایمن گردانی مرا از ضرر رسانیدن او و بدی او و عیب گفتن او و غیبت
کردن او و طعنه زدن و دشمنی او و دامهای او و آلت صید او و اعوان
او از پیادگان و سواران او انک عزیز قدیر بدرستی که تو غالب بر همه
چیزی و توانائی بر آن **الدعاء الرابع والعشرون لابویه** دعای بیست و چهارم
در حق پدر و مادر اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک واهل
بیته الطاهرین واخصصهم بافضل صلواتک ورحمتک
وبرکاتک وسلامک بار خدایا رحمت کن بر محمد که بندهٔ خاص است
و فرستادهٔ است بر بندگان دیگر و بر اهل بیت او که پاکیزگان اند از صغیره
و کبیره و مخصوص گردان ایشان را بافضل ترین صلوات خود و رحمت خود
و برکات خود و سلام خود واخصص والدی بالکرامة لدیک والصلوة
منک یا ارحم الراحمین و مخصوص گردان بار خدایا پدر و مادر مرا به نیکوئی
و کرامت نزد خود و رحمت از تو بر ایشان یا وای بخشاینده ترین بخشایندگان
اللهم صل علی محمد وآله والهمنی علم ما یجب لهما علی الهاما

تماما
وَاجْمَعْ لِي عِلْمَ ذَلِكَ كُلِّهِ یعنی بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل او و در دل من
انداز و بفهمان مرا آنچه واجبست بر من از برای مادر و پدر از ادب نگاه داشتن
ایشان و حرمت ایشان در دل انداختنی و فراهم آور از برای من دانش
این همه را تمام ثُمَّ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تُلْهِمُنِي مِنْهُ وَ وَفِّقْنِي لِلنُّفُوذِ فِيمَا
تُبَصِّرُنِي مِنْ عِلْمِهِ پس بکار دار مرا بآنچه در دل من انداخته از علم بواجبات و توفیق
ده مرا در روان شدن در آنچه مرا دیده از علم بآن واجبات حَتَّى لَا يَفُو
تَنِي اسْتِعْمَالُ شَيْءٍ عَلَّمْتَنِيهِ وَلَا تَثْقُلَ أَرْكَانِي عَنِ الْحُفُوفِ فِيمَا أَلْهَمْتَنِيهِ عن الحفوف
یعنی تا فوت نشود مرا کار داشتن چیزی را که تعلیم کرده مرا آنچیز و گران نشود
اندام و جوارح من از خدمت کردن و مهربانی نمودن در آنچه تو در دل من
انداخته از حقوق واجبه پدر و مادر اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا
شَرَّفْتَنَا بِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا أَوْجَبْتَ لَنَا الْحَقَّ عَلَى الْخَلْقِ بِسَبَبِهِ
بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل او همچنانکه بزرگواری دادی ما را باو و رحمت
کن بر محمد و آل او همچنانکه واجب ساخته از برای که ذو القربائیم حق بر خلقان
خود بسبب او و مراد از حق تواند بود که سهم خمس بوده باشد که بجهة ذو القربی
مقررست چنانکه وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ مبنی است از آن یا مفاد مت و صلة رحم
بوده باشد اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعَسُوفِ
یعنی بارخدایا بگردان مرا که بترسم و هیبت ایشان برم از پدر و مادر همچو سلطنتی

وترسی

وترسی که از سلطان و پادشاه ستمکار میباشد وَأَبَرُّهُمَا بِرَّ الْأُمِّ الرَّؤُوفِ یعنی
و نیکوئی کنم با ایشان همچو نیکوئی کردن مادر بسیار مهربان یا نیکوئی همچو نیکو
کار مادر بسیار مهربان وَاجْعَلْ طَاعَتِي لِوَالِدَيَّ وَبِرِّي بِهِمَا أَقَرَّ لِعَيْنِي
مِنْ رَقْدَةِ الْوَسْنَانِ وَأَثْلَجَ لِصَدْرِي مِنْ شَرْبَةِ الظَّمْآنِ یعنی و بگردان
فرمان برداری من مر پدر و مادرم را و نیکوئی کردن من با ایشان دوستر
از برای چشم من از خواب کردن کسیکه او را پینکی سخت گرفته باشد و آرامنده
تر باشد از برای سینه من از شربت آبی که تشنه دهند که بسیار تشنه باشد
حَتَّى أُوثِرَ عَلَى هَوَايَ هَوَاهُمَا وَأُقَدِّمَ عَلَى رِضَايَ رِضَاهُمَا تا برگزینم
بر دوستی خویشتن دوستی ایشانرا و مقدم دارم خشنودی ایشانرا بر خشنودی
خود وَأَسْتَكْثِرَ بِرَّهُمَا بِي وَإِنْ قَلَّ وَأَسْتَقِلَّ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كَثُرَ
و تا بسیار شمارم نیکوئی ایشانرا با خود و اگرچه اندک باشد و اندک شمارم نیکوئی
خود را با ایشان اگرچه بسیار باشد اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي وَأَطِبْ
لَهُمَا كَلَامِي بارخدایا آهسته ساز آواز مرا از برای ایشان یعنی بلند
کردن آواز مرا ایشانرا موجب بی ادبی و کراهت ایشان است و خوش
گردان از برای ایشان سخن مرا وَأَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي و نرم گردان بجهة
ایشان طبیعت و خوی مرا یعنی چنان نشود که من بدخوئی کنم با ایشان وَاعْطِفْ
عَلَيْهِمَا قَلْبِي و بگردان دل مرا بجانب ایشان وَصَيِّرْنِي بِهِمَا رَفِيقًا

وَعَلَيْهِمَا تَشْفِيقًا و بگردان مرا با ایشان رفیق که مدارا کننده باشم با ایشان
و بر ایشان شفیق و مهربان اَللّٰهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَتِي وَأَثِبْهُمَا عَلَى تَكْرِمَتِي
وَاحْفَظْ لَهُمَا مَا حَفِظَاهُ مِنِّي فِي صِغَرِي یعنی بار خدایا شکر کن یعنی
که اثر شکر که احسان و انعام است مبذول دار بجهة ایشان بسبب تربیت کردن
ایشان مرا و ثواب و جزا ده ایشان را بر گرامی داشتن من و نگاهدار
بجهة ایشان آنچه نگاه داشته اند ایشان آن را از من در حال صغر سن و کوچکی
اَللّٰهُمَّ وَمَا مَسَّهُمَا مِنِّي مِنْ أَذًى بار خدایا و هر آنچه بایشان رسیده از
جانب من از اذیتها و رنجها أَوْ خَلَصَ إِلَيْهِمَا عَنِّي مِنْ مَكْرُوهٍ یا بایشان
رسیده از من از مکروهات و ناخوشیها أَوْ ضَاعَ قِبَلِي لَهُمَا مِنْ حَقٍّ
یا ضایع شده باشد نزد من حقی که مر ایشان را بوده باشد فَاجْعَلْهُ حِطَّةً
لِذُنُوبِهِمَا وَعُلُوًّا فِي دَرَجَاتِهِمَا وَزِيَادَةً فِي حَسَنَاتِهِمَا يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ
بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ پس بگردان آن را سبب افکندن گناهان ایشان
و بلند شدن درجهای ایشان و افزونی در نیکوییهای ایشان ای بدل سازنده
بدیها را بچند مرتبه زیاده بر آن بنیکوییها اَللّٰهُمَّ وَمَا تَعَدَّيَا عَلَيَّ
فِيهِ مِنْ قَوْلٍ أَوْ أَسْرَفَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ أَوْ ضَيَّعَاهُ لِي مِنْ حَقٍّ
أَوْ قَصَّرَا بِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَهُمَا بار خدایا و آنچه
که از حد در گذشته اند بر من از گفتگو و تجاوز نموده اند بر من در آن اگر از

یا ضا

یا ضایع کرده اند از جهة من از حقی یا تقصیر کرده اند بمن از آنچه از حق واجبی پس بتحقیق
که بخشیدم آن حق را بایشان وَجُدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي
وَضْعِ تَبِعَتِهِ عَنْهُمَا و بخشیدم آن حق را بر ایشان و اراده رحمت نمودم
از درگاه تو در بر طرف ساختن وبال و عقوبت آن حق را از ایشان فَإِنِّي
لَا أَتَّهِمُهُمَا عَلَى نَفْسِي وَلَا أَسْتَبْطِئُهُمَا فِي بِرِّي زیرا که من ایشان را متهم
نمیدارم و گمان نمیبرم بر نفس خود که در ماده من تقصیری کرده باشند و نمیشمارم
ایشان را در عداد آنکه اهمال و تأخیری نموده باشند در نیکویی من وَلَا أَكْرَهُ
مَا تَوَلَّيَاهُ فِي أَمْرِي و کراهت ندارم آنچه متولی شده اند و بر خود کرده اند
از کار من يَا رَبِّ فَهُمَا أَوْجَبُ حَقًّا عَلَيَّ وَأَقْدَمُ إِحْسَانًا إِلَيَّ
وَأَعْظَمُ مِنَّةً لَدَيَّ مِنْ أَنْ أُقَاصَّهُمَا بِعَدْلٍ أَوْ أُجَازِيَهُمَا عَلَى مِثْلٍ
یعنی ای پروردگار من پس ایشان را واجب ترست حق بر من و بیشترست نیکویی ایشان
پیش من و بزرگترست منت ایشان نزد من از آنکه مقاصه نمایم با ایشان یعنی
بعوض آنچه ایشان با من کرده اند توانم نمود برابر آن یا پاداش ایشان
کنم بمثل و مانند آنچه بمن نموده اند أَيْنَ إِذًا يَا إِلٰهِي طُولُ شُغْلِهِمَا بِتَرْبِيَتِي
یعنی کجاست مکافات و مجازات من ایشان را ای خداوند من با درازی بسیاری
مشغولی ایشان بپروردن من وَأَيْنَ شِدَّةُ تَعَبِهِمَا فِي حِرَاسَتِي وکجاست
مکافات سختی رنج بردن ایشان در نگاهداشتن من وَأَيْنَ إِقْتَارُهُمَا عَلَى

انفقهما للتوسعة علیّ وکابت مجازات من ایشانرا تنگ کردن ایشان
بر نفس خود بواسطهٔ توسعه و فراخی بر من هیهات یعنی دور است این حالت
ایشان با مکافات و مجازات من ایشانرا ما یستوفیان منّی حقّهما
ولا ادرک ما یجب علیّ لهما ولا انا بقاض وظیفة خدمتهما
یعنی استیفا نمیتوانند کرد ایشان از من حق خود را و ادراک و دریافت
نمیتوانم کرد آنچه واجبست بر من از برای ایشان و نمیتوانم گزارد وظیفهٔ
خدمت ایشانرا فصلّ علی محمّد وآله واعنّی یا خیر من استعین
به ووفّقنی یا اهدی من رُغب الیه رحمت فرست بر محمّد وآل او
واعانت و یاری ده مرا ای بهترین آنکسیکه یاری میخواهند باو و توفیق ده
مرا ای راه نماینده ترین آنکه اراده رحمت کرده شود از جناب او ولا تجعلنی
فی اهل العقوق للآباء والامّهات و مگردان مرا از آنانکه عاق شوند
یعنی نافرمانی و سرکشی نمایند مر پدران و مادران خود را یوم تجزی کلّ
نفس بما کسبت وهم لا یظلمون روزی که جزا داده شود هر نفسی آنچه
کسب کرده از طاعت و معصیت و ایشان عاملان خیر و شر ستم دیده نشوند
بلکه هر یک را فراخور عمل خود جزا دهند اللّهمّ صلّ علی محمّد وآله
وذرّیّته بارخدایا رحمت فرست بر محمّد وآل او و اولاد او واخصص
ابویّ بافضل ما خصصت به آباء عبادک المؤمنین وامّهاتهم

یا ارحم الراحمین و مخصوص گردان پدر و مادر مرا بفاضلترین آنچه مخصوص گردانیده
پدران بندگان مؤمنین خود را و مادران ایشانرا ای بخشاینده ترین بخشایندگان
اللّهمّ لا تنسنی ذکرهما فی ادبار صلواتی وفی کلّ آناء لیلی وفی
ساعة من ساعات نهاری بارخدایا فراموش مگردان مرا از یاد کردن ایشان
در اعقاب نمازهای من و در هر آنی و وقتی از اوقات و در ساعتی از ساعات
روز من اللّهمّ صلّ علی محمّد وآله واغفر لی بدعائی لهما واغفر
ببرّهما بی مغفرة حتما بارخدایا رحمت کن بر محمّد وآل او و بیامرز مرا بدعا
کردن من ایشانرا و بیامرز ایشانرا بسبب نکوئی کردن ایشان با من آمرزشی
واجب لازم وارض عنهما بشفاعتی لهما رضی عزما و خشنود باش
از ایشان بشفاعت کردن ایشانرا خشنودی لازم جازم که از روی جزم و قطع
بوده باشد وبلّغهما بالکرامة مواطن السّلامة و برسان ایشانرا بکرامت
خود بمحل امن و سلامت که آن بهشت است اللّهمّ وان سبقت مغفرتک
لهما فشفّعهما فیّ بارخدایا اگر پیشی گیرد آمرزش تو مر ایشانرا پس شفاعت
خواه کن ایشانرا در حق من وان سبقت مغفرتک لی فشفّعنی فیهما
واگر پیشی گیرد آمرزش تو مرا پس شفاعت خواه کن مرا در حق ایشان حتّی
نجتمع برأفتک فی دار کرامتک ومحلّ مغفرتک ورحمتک تا جمع شویم
با مادر و پدر برحمت تو در سرای کرامت تو که آن بهشت جاودانست

دعای آمرزش تو و رحمت تو است إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَالْمَنِّ الْقَدِيمِ
وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ بدرستیکه تو صاحب فضل و عظمت بزرگی و نعمت قدیمی
و تو بخشاینده ترین بخشایندگانی **الدُّعَاءُ الْخَامِسُ وَالْعِشْرُونَ لِوُلْدِهِ**
دعای بیست و پنجم در حق فرزندان خود اللَّهُمَّ وَمُنَّ عَلَيَّ بِبَقَاءِ وُلْدِي
یعنی بار خدایا و نعمت کن بر من بدیر ماندن فرزندان من وَبِإِصْلَاحِهِمْ
لِي وَبِإِمْتَاعِي بِهِمْ و باصلاح آوردن ایشان بجهة من و تمتع یافتن و بهره گرفتن
من از ایشان إِلَهِي أَمْدُدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ وَزِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ بار خدایا بسیار
گردان برای انتفاع من عمرهای ایشان را و بیفزای بجهة بهره یافتن من اجلهای
ایشان و اجل درینجا عبارت از مدتیست که بواسطه زندگانی هر یک از افراد
نیز مقرر شده و اگرچه بیشتر اطلاق اجل در انقطاع آن مدت میکنند و از این
کلام میمنت فرجام معلوم میشود که بواسطه دعا تاخیر در آجال میشود وَرَبِّ
لِي صَغِيرَهُمْ و تربیت کن از برای من کوچکهای ایشان را وَقَوِّ لِي ضَعِيفَهُمْ
و قوت ده از برای من ضعفاء ایشان را وَأَصِحَّ لِي أَبْدَانَهُمْ وَأَدْيَانَهُمْ
وَأَخْلَاقَهُمْ و صحیح دار بجهة من بدنهای ایشان را از امراض و دینهای ایشان را از عقاید
باطله و اخلاق ایشان را از اخلاق ذمیمه رذیله وَعَافِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ
وَفِي جَوَارِحِهِمْ وَفِي كُلِّ مَا عُنِيتُ بِهِ مِنْ أَمْرِهِمْ یعنی دور گردان
بدیها از نفس ایشان و از اندامها و اعضای ایشان و از هرچه ترا اهتمام است

بدان

بدان از کارهای ایشان وَأَدْرِرْ لِي وَعَلَى يَدَيَّ أَرْزَاقَهُمْ و پیوسته گردان
بخشش من ایشان را و بر دستهای من بوده باشد روزیهای ایشان وَاجْعَلْهُمْ
أَبْرَارًا أَتْقِيَاءَ بُصَرَاءَ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ لَكَ و بگردان ایشان را
نیکان و پرهیزکاران بینندگان در احوال خود شنوندگان مر اوامر و نواهی
تو فرمان برندگان در امر و نهی تو وَلِأَوْلِيَائِكَ مُحِبِّينَ مُنَاصِحِينَ یعنی
دوست دارنده و نصیحت کننده مر دوستان ترا وَلِجَمِيعِ أَعْدَائِكَ
مُعَانِدِينَ وَمُبْغِضِينَ آمِينَ و مر همه دشمنان ترا دشمنی و بغض دارنده
آمین اسم فعل است بمعنی استجب یعنی بار خدایا اجابت کن دعای مرا اللَّهُمَّ
اشْدُدْ بِهِمْ عَضُدِي یعنی بار خدایا سخت گردان باین اولاد من بازوی مرا
وَأَقِمْ بِهِمْ أَوَدِي و راست گردان بایشان کجی مرا یعنی باصلاح آر کار مرا
بمددکاری ایشان وَكَثِّرْ بِهِمْ عَدَدِي و بسیار گردان بایشان عدد و
شمار مرا وَزَيِّنْ بِهِمْ مَحْضَرِي و زینت ده بایشان مجلس و نشستگاه مرا
وَأَحْيِ بِهِمْ ذِكْرِي و زنده گردان بایشان ذکر و یاد آوردن مرا وَاكْفِنِي
بِهِمْ فِي غَيْبَتِي و کفایت کن مرا بایشان در غیبت من کی مرا بنیکی یاد کنند
وَأَعِنِّي بِهِمْ عَلَى حَاجَتِي و اعانت و مددکاری کن مرا بایشان در حالیکه
مرا حاجت و کاری بوده باشد وَاجْعَلْهُمْ لِي مُحِبِّينَ و بگردان ایشان را
دوست دارنده مرا وَعَلَيَّ حَدِبِينَ یعنی و بر من مشفق و مهربان گردان ایشان را

مقبلين مستقيمين لي رو آورندگان مرا و بر جادهٔ محبت من مستقیم مطيعين
غير عاصين ولا عاقين ولا مخالفين ولا مخاطئين و طاعت فرمان
برنده باشند مرا در حالتی که عصیان نورزند و عقوق ننمایند و مخالفت
نکنند مرا و خطاکار نباشند واعني على تربيتهم وتأديبهم
وبرهم و یاری و اعانت ده مرا بر تربیت نمودن ایشان و ادب
یاد دادن ایشان و نیکوئی کردن با ایشان وهب لي من لدنك معهم
اولادا ذكورا واجعل ذلك خيرا لي و ببخش مرا از نزد خود با ایشان
فرزندان نرینه و بگردان آنرا سبب خیر و خوبی من واجعلهم لي عونا
على ما سألتك و بگردان ایشانرا از برای من مددکار بر آنچه سوال کردم
ترا از آن واعذني وذريتي من الشيطان الرجيم و پناه ده مرا و فرزندان
مرا از دیو رانده شده از رحمت تو فإنك خلقتنا وأمرتنا ونهيتنا
ورغبتنا في ثواب ما أمرتنا ورهبتنا عقابه پس بدرستی که تو آفریدی
ما را و فرمودی ما را بطاعت و باز داشتی از معاصی و ترغیب کردی ما را
در ثواب آنچه فرمودی ما را بآن و ترسانیدی ما را از عقاب آنچه منع کردی
ما را از آن وجعلت لنا عدوا يكيدنا و گردانیدی دشمنی که مکر کند
ما را وسلطته منا على ما لم تسلطنا عليه منه و مسلط ساختی
او را بر ما آنچه مسلط نساختی ما را بر او و جری ازو اسكنته صدورنا

واجريته

وأجريته مجاري دمائنا یعنی جا دادی او را در سینهای ما که وسوسه کند
ما را و جاری گردانیدی او را در رهگذر خونهای ما یعنی در رگ و پی ما در آوردی
لا يغفل إن غفلنا ولا ينسى إن نسينا غافل نمیشود اگر ما غافل میشویم و فراموش
نمیکند چیزی را اگر ما فراموش میکنیم يؤمننا عقابك ويخوفنا بغيرك یعنی
ایمن میسازد ما را از عقوبت تو و می ترساند ما را بغیر تو إن هممنا بفاحشة
شجعنا عليها یعنی اگر ما اراده کنیم بناشایستگی از اعمال قبیحه ما را بران دلیر
میسازد وإن هممنا بعمل صالح ثبطنا عنه و اگر قصد کنیم بکاری نیکو
باز دارد ما را از آن يتعرض لنا بالشهوات وينصب لنا بالشبهات
متعرض ما میشود و ما را در معرض آرزوها بشهوات در می آورد و بپای میکند
از برای ما شبهها یعنی باطلها که شبیه بحق است إن وعدنا كذبنا
وإن منانا أخلفنا اگر وعده میدهد ما را دروغ میکند و اگر در آرزوی
شهوت می اندازد ما را خلاف آن میکند با ما وإلا تصرف عنا كيده
يضلنا و اگر باز نداری از ما کید و مکر او را گمراه میسازد ما را وإلا تقنا
خباله يستزلنا و اگر نگاه نداری ما را از فساد او ما را بر خطا دارد اللهم
فاقهر سلطانه عنا بسلطانك حتى تحبسه عنا بكثرة الدعاء
لك فنصبح من كيده في المعصومين بك بار خدایا بکن تسلط و غلبهٔ
او را از ما بغالبیت خود تا باز داری او را از ما بسیاری خواندن

وطلب رحمت نمودن ما ترا تا بکرد یم ما از کید ومکر او از جمله نکاه داشتکان بسبب تو

اللّهم اعطنی کلّ سؤالی واقض لی حوائجی ولا تمنعنی الاجابة

وقد ضمنتها لی یعنی بار خدایا عطا کن مرا آنچه سوال کردم من وبرآور حاجتها

مرا وباز مدار مرا از اجابت نمودن خود دعوت مرا وحال آنکه ضامن شده

اجابت دعوت را از برای من چنانچه فرموده ادعونی استجب لکم

ولا تحجب دعائی عنك وقد امرتنی به وباز مدار دعای مرا از خود

وحال آنکه فرموده مرا بدعا چنانچه آیه مذکوره دال است برین وامنن

علیّ بکلّ ما یصلحنی فی دنیای وآخرتی ما ذکرت منه وما

نسیت او اظهرت او اخفیت او اعلنت او اسررت یعنی ونعمت

ده بر من بهر آنچه اصلاح آورد حال مرا در دنیا وآخرت من خواه آنچه بخاطر

داشته باشم ویا آنچه فراموش کرده باشم یا آنچه اظهار نموده باشم یا آنچه

پنهان کردم وآنچه آشکارا کردم یا آنچه در خفیه کردم واجعلنی فی

جمیع ذلك من المصلحین بسؤالی ایّاك المنجحین بالطلب الیك

وبکردان مرا در جمیع این احوال از اصلاح کنندکان حال خود بسبب سوال

کردن من ترا واز ظفر یافتکان بحاجت خود بسبب طلب نمودن حاجات خود

از جناب تو غیر الممنوعین بالتوکّل علیك یعنی بکردان مرا از ظفر یافتکان

درحالیکه ممنوع نشده باشم یا از ظفر یافتکان نه از ممنوعان بسبب توکل واعتماد

نمودن

نمودن بر تو المعوّذین بالتعوّذ بك یعنی پناه داده شدکان باشم به پناه جستن تو

الرابحین فی التجارة علیك یعنی سود کنندکان باشم در بازرکانی کردن تو

کنم المجارین بعزّك زینهار یافتکان باشم بسبب عزیزی تو الموسّع علیهم

الرزق الحلال من فضلك الواسع بجودك وکرمك از جمله آنکسانی

باشم که کشاده شده باشد برایشان روزی حلال از فضل واسع تو بجهت

جود وکرم تو نه باستحقاق یا عدل تو المعزّین من الذلّ بك عزیز شدکان

باشیم از خواری بسبب تو والمجارین من الظلم بعدلك والمعافین

من البلاء برحمتك یعنی پناه داشته یافتکان باشیم از ظلم ظالمان بعدل تو وعافیت

یافتکان باشیم از بلا وبریخ برحمت تو والمغنین من الفقر بغناك

وتوانکر شدکان باشیم از درویشی بتوانکری تو والمعصومین من الذنوب

والزلل والخطاء بتقواك نکاه داشتکان باشیم از کناهان ولغزشها

وخطا کردن بپرهیزکاری از تو والموفقین للخیر والرشد والصواب

بطاعتك توفیق یافتکان باشیم از برای خیر وراه راست وصواب

بفرمان برداری تو والمحال بینهم وبین الذنوب بقدرتك واز آنکسانی

باشیم که حاجزی ومانعی بوده باشد میانه ایشان ومیان کناهان بقدرت تو

التارکین لکلّ معصیتك الساکنین فی جوارك واز جمله آنکسانی باشیم

که ترک کننده باشند همه نافرمانی ترا آرام کیرنده باشند در همسایکی تو

یعنی تقرب و نزدیکی معنوی بجناب مقدس الهی اللهم اعطنا جمیع ذلک
بتوفیقک و رحمتک و اعذنا من عذاب السعیر بار خدایا اعطا کن بما جمیع
آنچه ما از تو خواستیم بتوفیق و رحمت خود و پناه ده ما را از عذاب دوزخ و اعط
جمیع المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات مثل الذی سألتک
لنفسی ولولدی فی عاجل الدنیا و آجل الآخرة یعنی اعطا کن جمیع
مسلمانان از مردان و زنان و مؤمنین را از مردان و زنان مثل آنچیزی که من
درخواست نمودم از برای خود و از برای فرزندان خود در عاجل که دنیا باشد
و در آجل که آخرت باشد انک قریب مجیب سمیع علیم عفو غفور رؤف
رحیم یعنی بدرستیکه تو نزدیکی که دوری نیست خواندن شخصی ترا و مجیبی یعنی
اجابت کننده دعوت مضطرین و ملهوفین را و سمیعی یعنی شنونده بی آلت
سمع و پنهان نیست از تو راز و پنهان احدی و یکسانست نزد تو جهر و اخفات
و سکون و نطق و علیمی یعنی دانائی باسرار و پنهانی احدی یعنی پنهان نیست از تو
مثقال ذره نه در آسمان و نه در زمین دانائی بتفصیل معلومات پیش از حدوث
آن و بعد از حدوث و عفوی یعنی محو میکردانی گناهان را و ترک مجازاة
و مکافاة بدیها میکنی و غفوری یعنی بسیار است مغفرت و آمرزش تو و رؤفی
یعنی بسیار مهربانی و رحیمی یعنی رحمت کننده مؤمنانی و آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و عطا کن در این سرای نیکوئی را یعنی

صحت

صحت بدن و کفاف عیش و توفیق طاعت را و در آن سرای ثواب و رحمت و عنایت
الهی را **الدعاء السادس والعشرون لجیرانه و اولیائه اذا ذکرهم** دعای
بیست و ششم در حق همسایکان و خویشان و دوستان هرکاه مذکور سازد ایشانرا
اللهم صل علی محمد و آله و تولنی فی جیرانی و موالی یعنی بار خدایا رحمت کن
بر محمد و آل او و متولی کردان و در کردن من امر کار همسایکان و بنی اعمام و دوستان مرا
یا دوست کردان و دار مرا همسایکان و بنی اعمام و دوستان العارفین بحقنا
والمنابذین لاعدائنا بافضل ولایتک یعنی انجمن همسایکان و دوستان
و بنی اعمام که شناسنده کانند حق ما را و انداخته آنند دشمنان ما را از نظر خود بفاضل
ترین تصرف و تسلط تو یا امداد و اعانت تو و وفقهم لاقامة سنتک
والاخذ بمحاسن ادبک و توفیق ده ایشانرا از برای برپای داشتن
سنت و طریقه ترا و فرا کرفتن نیکوئیهای از تو یعنی نکاهداشتن حد هر
چیزی که تو وضع کرده فی ارفاق ضعیفهم و سد خلتهم یعنی فایده
رسانیدن بضعیفان ایشان و مسدود ساختن رخنه فقر و حاجت ایشان
و عیادة مریضهم و هدایة مسترشدهم و رفتن و پرسیدن بیماران
ایشان و راه نمودن کسانیکه طلب ارشاد نمایند و مناصحة مستشیرهم
و تعهد قادمهم و نصیحت کردن کسیکه طلب مشورت و صلاح اندیشد
از ایشان و دیدار تازه کردن سفر آمدکان ایشان و کتمان اسرارهم

وَسَتْرِ عَوْراتِهِمْ و پنهان داشتن رازهای ایشان از دیگرها وَنُصْرَةِ مَظْلُومِهِمْ
وَحُسْنِ مُواساتِهِمْ بِالْماعُونِ و یاری دادن ستم رسیدهای ایشان و بوجه
نیکو رسانیدن ایشان را بضرورتی که در خانه احتیاج افتد از کاسه و کوزه
و تبر و بیل و غیر آن وَالْعَوْدِ عَلَیْهِمْ بِالْجِدَةِ وَالْاِفْضالِ وَاِعْطاءِ ما
یَجِبُ لَهُمْ قَبْلَ السُّؤالِ یعنی و باز گردیدن بر ایشان بتوانگری و بخشش کردن
و بخشیدن بایشان آنچه ایشان را واجب و ضرور باشد پیش از آنکه طلب نمایند
و سؤال کنند وَاجْعَلْنِی اللّٰهُمَّ اَجْزِی بِالْاِحْسانِ مُسِیئَهُمْ و بگردان مرا
بار خدایا که پاداش و جزا دهم بنیکوئی بدکرداران ایشان را چنانچه گفته اند
بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اساء وَاُعْرِضَ بِالتَّجاوُزِ
عَنْ ظالِمِهِمْ و اعراض کنم و روی بگردانم بگذشتن از بیدادگاران ایشان یعنی
وَاَسْتَعْمِلَ حُسْنَ الظَّنِّ فِی کافَّتِهِمْ و بکار دارم گمان نیکو در جمیع همسایگان
و موالیان وَاَتَوَلّٰی بِالْبِرِّ عامَّتَهُمْ و در گردن گیرم کار همه ایشان را بنیکوئی
وَاَغُضَّ بَصَرِی عَنْهُمْ عِفَّةً و فرو خوابانم چشم خود را از ایشان از
روی عفت و پارسائی وَاُلِینَ جانِبِی لَهُمْ تَواضُعاً و نرم کنم پهلوی خود را
با ایشان از روی تواضع و فروتنی وَاَرِقَّ عَلٰی اَهْلِ الْبَلاءِ مِنْهُمْ
رَحْمَةً و تنکدل باشم یعنی رحم کنم بر بلا رسیدگان ایشان از روی رحمت
و مهربانی وَاُسِرَّ لَهُمْ بِالْغَیْبِ مَوَدَّةً و ظاهر گردانم از برای ایشان در غیبت

ایشان

ایشان دوستی را و میتواند بود که از معنی اخفی باشد و مراد از غیب قلب بوده باشد
یعنی پنهانی کنم دوستی از برای ایشان بدل چه محبت قلبی اشد محبتهاست
چنانچه گفته اند دلی که دوستی آموخت دشمنی نکند وَاُحِبُّ بَقاءَ النِّعْمَةِ
عِنْدَهُمْ نُصْحاً و دوست میداشته باشم بقاء نعمت نزد ایشان از روی
خلوص محبت وَاُوجِبُ لَهُمْ ما اُوجِبُ لِخاصَّتِی وَاَرْعیٰ لَهُمْ لِخاصَّتِی
و واجب دارم از برای ایشان آنچه واجب میدارم از برای خویشان خود و رعایت
کنم از برای ایشان آنچه رعایت میکنم از برای خواص خود اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِی مِثْلَ ذٰلِکَ مِنْهُمْ بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل
او و روزی کن مرا مانند این افعال از ایشان وَاجْعَلْ اَوْفَی الْحُظُوظِ
فِیما عِنْدَهُمْ و بگردان از برای من تمامترین و وافی ترین بهرها و نصیبها
در آنچه نزدیک ایشانست وَزِدْهُمْ بَصِیرَةً فِی حَقِّی وَمَعْرِفَةً بِفَضْلِی
حَتّٰی یَسْعَدُوا بِی وَاَسْعَدَ بِهِمْ و زیاده کن ایشان را بصیرت و بینائی در حق
من و شناسائی ده ایشان را بفضل و افزونی من تا نیکبخت شوند بسبب من
و نیکبخت شوم من نیز بسبب ایشان آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ یعنی بارخدایا
مستجاب کن این دعاها را ای پروردگار عالمیان

اَلدُّعاءُ السّابِعُ وَالْعِشْرُونَ لِاَهْلِ الثُّغُورِ

دعای بیست و هفتم از برای جماعتی که در رخنه
گاهها که میان اهل اسلام و کفر بوده باشند و دفع اذیت کفار نمایند از

ما ارعی م

باد سلام فرمود انه اللهم صل على محمد وآله وحصّن ثغور المسلمين
بعزتك يعنی بارخدايا رحمت كن بر محمد وآل او واستوار كردان ونكاهدار سرحدهای
ميان اهل اسلام واهل كفر را بعزت وغلبه خود وايّد حماتها بقوتك
وقوت ده نكاهبانان وحافظان آنرا بقوت وقدرت خود واسبغ
عطاياهم من جدتك يعنی وتمام كن عطايای ايشانرا بتوانائی وتوانكری خود
اللهم صل على محمد وآله وكثّر عدتهم يعنی بارخدايا رحمت كن بر محمد وآل او
وبسيار كردان عدد وشماره حاميان بيضه اسلام را واشحذ اسلحتهم وتيز
كردان سلاحهای ايشانرا از نيزه وشمشير وكارد وغير آن از اسلحه جنك
واحرس حوزتهم يعنی ونكاهبانی كن حدود وجوانب واطراف مملكت
ايشانرا وامنع حومتهم ومنيع واستوار كردان كرداكرد ايشانرا از آنكه
مبادا داخل شوند كفار در مملكت ايشان وألّف جمعهم ودبّر امرهم وباهم آور
انبوهی ايشانرا وتدبير كن كار ايشانرا وواتر بين ميرهم وپيوسته دار توشها
ومطعومات ايشانرا وتوحّد بكفاية مؤنهم يعنی وتنهائی بی آنكه واكذاری بغير
خود كفايت كن مؤنات ايشانرا يعنی محتاج اليه ايشانرا خود عطا نمائی واعضد
هم بالنصر قوت ده ايشانرا بنصرت وياری دادن واعنهم بالصبر
واعانت وياری ده ايشانرا بصبر يعنی در امور خود شتاب نكنند كه كليد
ظفر بر دشمن صبرست والطف لهم في المكر ولطف كن با ايشان در مكر

كردن

كردن با كفار اللهم صل على محمد وآله وعرّفهم ما يجهلون وعلّمهم
ما لا يعلمون وبصّرهم ما لا يبصرون يعنی بارخدايا رحمت كن بر محمد وآل او
وشناسا كردان ايشانرا آنچه جاهل آن باشند از امور غزوات وغير آن وتعليم
كن وبياموزان ايشانرا آنچه ندانند وبينا كردان ايشانرا آنچه نبينند اللهم
صل على محمد وآله وانسهم عند لقائهم العدو ذكر دنياهم الخدّاعة
الغرور يعنی بارخدايا رحمت كن بر محمد وآل او وفراموش ساز ايشانرا در هنكام
ملاقات كردن اهل اسلام دشمنان خود را وبياد آرد دنيای ايشان را كه بسيار
فريبنده ومغرور كننده است وامح عن قلوبهم خطرات المال الفتون
يعنی ومحو ساز از دلهای لشكر اسلام انديشهای كه در دل خطور ميكند از رهكذر
مال فتنه اندازنده وحب مال سبب افتادن مردمست واجعل الجنة نصب
اعينهم وكردان بهشت را در برابر چشمهای ايشان كه ازو غافل نشوند ولوّح
منها لابصارهم ما اعددت فيها من مساكن الخلد ومنازل الكرامة
والحور الحسان يعنی ودرخشان وظاهر ساز از بهشت از برای ديدهای ايشان
تا نظر كنند آنچه را مهيا ساخته در انجا از خانهای جاويد ومنزلهای با كرامت وزنان
سفيد روی در غايت نيكوئی وجمال والانهار المطّردة بانواع الاشربة وجويهای
روان پی در پی بانواع شرابها چنانچه اخبار ميفرمايد در تنزيل كريم كه فيها انهار
من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار

من عسلٍ مصفّی یعنی در بهشت جوییهاست از آبی که متغیر نشده بوی و رنگ و طعم
او از حال خود چون آنجا و دنیا که تغییرپذیر باشد و جوییهاست از شیر که
هرگز تغییر نکند از صفت مزه و بت یعنی تند و ترش نشود و بطول مکث و جوییهاست
از خمر خوشگوار با لذت مر آشامندگان را که طرب دارد و خمار ندارد و جوییهاست
از شهد صافی که صنع مخلوق شده از موم و فضلات والاشجار المتدلّیة
بصنوف الثمر حتّی لا یهمّ احدٌ منهم بالادبار ولا یحدّث نفسه
عن قرنه بفرار و درختهائی که آویختگان باشد شاخهای او با صناف میوه
تا اندیشه اراده نکند یکی از ایشان که در معرکه قتال‌اند بادبار یعنی پشت کردن بدان
از آن معرکه و با خود حدیث نکند که بگریزد از همسران خود در شجاعت اللّهم
افلل بذلک عدوّهم یعنی بار خدایا بشکن هزیمت ده بسبب ثبات قدم
ایشان در معرکه قتال دشمنان ایشان را واقلم عنهم اظفارهم وفرّق بینهم
وبین اسلحتهم یعنی بگیر ناخن ایشان را از ایشان و این کنایه است از بریدن
دستهای ایشان و جدائی افکن میان ایشان و میان سلاحهای ایشان از
شمشیر و نیزه و غیر آن که ایشان بی اسلحه باشند واخلع وثائق افئدتهم
و بگشا بندهای دل ایشان را و این کنایه است از آنکه بترسان ایشان را از اهل
اسلام وباعد بینهم وبین ازودتهم یعنی و دور گردان میان ایشان
و میان توشه‌های ایشان وحیّرهم فی سبلهم وضلّلهم عن وجههم

و حیران و سرگشته گردان ایشان را در راههای خودشان و گمراه ساز ایشان را از
جهه خودشان یعنی از جانبی که روی بدو دارند واقطع عنهم المدد وانقص
منهم العدد و ببر از ایشان مدد را که کسی مدد ایشان نرسد و کم کن از ایشان
عدد را که بهلاک رسند واملأ افئدتهم الرّعب و پر کن دلهای ایشان را
از ترس واقبض ایدیهم عن البسط و تنگ کن دستهای ایشان را از گشودن و این کنایت
از آنکه ایشان را مسلط مساز و دست مده واخزم السنتهم عن النطق
و لال ساز زبانهای ایشان را از گویائی وشرّد بهم من خلفهم یعنی بکن با ایشان
کاری از عقوبت و قتل که پراکنده گردند آنهائی که از پس ایشان‌اند ونکّل
بهم من وراءهم و آن مقدار عذاب و عقوبت نما ایشان را که عبرت آنهائی
گردد که در عقب ایشان‌اند واقطع بخزیهم اطماع من بعدهم و قطع کن بسبب
خزی و خواری که بایشان میرسد طمعهای آنکه از پس ایشان‌اند اللّهم عقّم
ارحام نسائهم یعنی بار خدایا چنان گردان رحمهای زنان ایشان را
که قبول فرزند نکنند ویبّس اصلاب رجالهم و خشک کن پشتهای مردان ایشان را
تا نطفه ایشان متکوّن نشود و سبب قطع توالد و تناسل ایشان گردد واقطع
نسل دوابّهم وانعامهم و قطع نسل اسپان و چهارپایان ایشان کن لا تأذن
لسمائهم فی قطرٍ ولا لارضهم فی نباتٍ دستوری مده آسمان ایشان را در باریدن
باران و زمین ایشان را در رویانیدن گیاه اللّهم وقوّ بذلک محال اهل

الاسلام یعنی بارخدایا وقوت ده بسبب عقم زنان ویبس اصلاب مردان وغیرآن
اهل اسلام را وحصن به دیارهم ونگاهدار بسبب این خانهای ایشانرا وثمر
به اموالهم وبسیار کردان بسبب این مالهای ایشانرا وفرغهم عن محاربتهم
لعبادتك وفارغ کردان ایشانرا یعنی اهل اسلام را از محاربه با کفار از جهة
انکه عبادت کنند ترا وعن منابذتهم للخلوة بك حتی لا یعبد فی بقاع
الارض غیرك وازجنگ کردن وآشکارا دشمنی نمودن با ایشان فارغ کردان
اهل اسلامرا تا خلوت گزینند وبا یاد تو باشند تا عبادت ننمایند در بقعهای
زمین غیر ترا ولا تعفر لاحد منهم جبهة دونك ودرخاک مالیده نشود
پیشانی از برای احدی از ایشان غیر از برای تو اللهم اغز بکل ناحیة
من المسلمین علی من بازائهم من المشرکین بارخدایا غازی کردان غزا
کننده هر ناحیه وجانبی از مسلمانان با آنانکه برابر ایشانند از مشرکان وکفار
باکار وامددهم بملائکة من عندك مردفین ومدد فرما مسلمانانرا
بفرشتگان از نزد خود در حالتیکه این ملائکه از پی یکدیگر درآیندگان باشند
حتی یکشفوهم الی منقطع التراب قتلا فی ارضك واسرا او
یقروا بانك انت الله الذی لا اله الا انت وحدك لا شریك لك
یعنی تا بگریزانند مومنین کفار را تا جائی که منتهای زمین باشد که دیگر معمور
نباشد در حالتیکه مقتول کشتگان باشند در زمین تو واسیر وگرفتار شوند در دست

مومنین

مومنین یا اینکه اقرار کنند بانکه تو خدائی بزینت خدائی ومعبودی الا تو وهمتائی
نیست ترا اللهم واعمم بذلك اعداءك فی اقطار البلاد من
الهند والروم والترك والخزر والحبش والنوبة والزنج والسقا
لبة والدیالمة وسائر امم الشرك الذین تخفی اسماؤهم وصفا
تهم وقد احصیتهم بمعرفتك واشرفت علیهم بقدرتك یعنی بارخدایا
عام کردان آنچیزیرا که مذکور شد دشمنان خودرا در جمیع جوانب ونواحی از
هندیان ورومیان وترکان وخزریان وحبشیان ونوبیان وزنجیان
وسقلبیان ودیلمیان وباقی پیروان شرک آنکه پوشیده باشد نامهای
ایشان وصفتهای ایشان وحال آنکه تو دانائی بشناسائی خود واطلاع
داری برایشان بقدرت خود اللهم اشغل المشرکین بالمشرکین
عن تناول اطراف المسلمین بارخدایا مشغول کردان کافران بکافران
تا بازمانند از فراگرفتن کنارهای بلاد اسلام وخذهم بالنقص عن
تنقصهم وفراگیر ایشانرا یعنی معاقب ساز بکم کردن در ابدان ایشان
تا مشغول کردند بآن ودست بدارند از کم کردن مسلمانان وثبطهم
بالفرقة عن الاحتشاد علیهم وبازدار ایشانرا بسبب پراکندگی خود
از جمع شدن وفراهم آمدن وآمدن ایشان بر سر مسلمانان اللهم اخل
قلوبهم من الامنة یعنی بارخدایا خالی کردان دلهای ایشانرا از امنیت

وآرامش وَٱبْدِلْهُم مِنَ الْقُوَّةِ وخالی کردان تنهای ایشان را از قوت وَاذْهِلْ
قُلُوبَهُمْ عَنِ الاِحْتِيَالِ یعنی وغافل ساز دلهای ایشان را از حیلت کردن وَاَوْهِنْ
اَرْكَانَهُمْ عَنْ مُنَازَلَةِ الرِّجَالِ وسست کردان اعضای ایشان را از کارزار
کردن با مردان مسلمانان وَجَبِّنْهُمْ عَنْ مُقَارَعَةِ الاَبْطَالِ وبی دل کردان
ایشان را از شمشیر زدن با شجاعان و دلیران وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ جُنْدًا
مِنْ مَلٰئِكَتِكَ بِبَأْسٍ مِنْ بَأْسِكَ كَفِعْلِكَ يَوْمَ بَدْرٍ تَقْطَعُ بِهِ دَابِرَهُمْ
وَتَحْصُدُ بِهِ شَوْكَتَهُمْ وَتُفَرِّقُ بِهِ عَدَدَهُمْ یعنی وبفرست بر کفار لشکری
از فرشتگان خود با عذابی از عذابهای خود چنانکه در روز جنک بدر کردی
هزار تن از ملائکه را بمدد لشکر حضرت پیغمبر فرستادی وببرکت ایشان نصرت
یافتند مومنان بر کفار وقطع کنی با آن بیخ ایشان را وآخر ایشان را که از ایشان
کسی باقی نماند وبدروی وبرطرف سازی شدت جنک کردن ایشان را
وپراکنده نمائی عدد ایشان را اَللّٰهُمَّ وَامْزُجْ مِيَاهَهُمْ بِالْوَبَاءِ وَ
اَطْعِمَتَهُمْ بِالاَدْوَاءِ یعنی بار خدایا بیامیز ومخلوط ساز آبهای ایشان را
بوبا که مرضی است عام که همه را فرا کیرد وطعامهای ایشان را بدردها که هر چه
بخورند علیل و دردمند کردند وَارْمِ بِلاَدَهُمْ بِالْخُسُوفِ یعنی بیفکن شهرهای
ایشان را بفرو رفتن در زمین که اثری از آن نماند وَاَلِحَّ عَلَيْهَا بِالْقُذُوفِ
وتنک ساز بلاد ایشان را بر اهل آن بلاد بسببی بوده و رمی ایشان را معموره

وان

واین کنید ایشان را انکه حوالی ایشان را خراب کردان که ایشان در تنکی بوده باشند
وَافْرَعْهَا بِالْمُحُولِ یعنی بکوب بلاد ایشان را بشدائد وسختیهاء تنکی وقحطی وَاجْعَلْ
مِيَرَهُمْ فِي اَحَصِّ اَرْضِكَ وَاَبْعَدِهَا عَنْهُمْ وَامْنَعْ حُصُونَهَا مِنْهُمْ
یعنی وبکردان طعام وخورشهای ایشان را در زمینی که کیاه وعلف آن کم باشد
واز خیر خالی بوده بنحوی زمینی بقحط وغلا قریب ودورترین زمینی از
ایشان ودور منع ترین قلعها وجاهای حصین استوار محکم از ایشان اَصِبْهُمْ
بِالْجُوعِ الْمُقِيمِ وَالسُّقْمِ الاَلِيمِ برسان ایشان را کرسنکی مقیم یعنی همیشه
وهیچگاه از کرسنکی خالی نباشند وبیماری دردناک اَللّٰهُمَّ وَاَيُّمَا
غَازٍ غَزَاهُمْ مِنْ اَهْلِ مِلَّتِكَ اَوْ مُجَاهِدٍ جَاهَدَهُمْ مِنْ اَتْبَاعِ سُنَّتِكَ
لِيَكُونَ دِينُكَ الاَعْلَى وَحِزْبُكَ الاَقْوَى وَحَظُّكَ الاَوْفَى فَلَقِّهِ
الْيُسْرَ وَهَيِّئْ لَهُ الاَمْرَ یعنی بار خدایا هر غازی وجنک کننده که جنک
کرده با کفار در حالتی که از اهل ملت وصاحب دین تو بوده باشد یا مجاهدی
که جهاد کرده با ایشان در حالتی که از پیروان سنت وطریقه تو بوده باشد
تا بکردد دین وطریقه تو که مسلوک پیغمبر تو بوده بالاترین دینها وکروه تو
قوی ترین کروهها وبهره ونصیبی تو ایشان را که رحمت کنی وافی ترین نصیبها
بوده باشد که آن خشنودی وثواب تو بوده باشد پس پیش آر اورا
آسانی ومهیا ساز از برای او کار او را وَتَوَلَّهُ بِالنُّجْحِ یعنی او را بروا

کردن وظفر دادن و بحاجتهای خود مدد کار باش وتخیر له الاصحاب وبر
گزین از برای او مصحبان نیکو واستقوله الظهر وقوی کردان پشت اورا
بچیزیکه باعث پشت کرمی و شود از مال و جاه واسبغ علیهم فی النفقة
و تمام کن بر و نعمت خود را در نفقه دادن و ومتعه بالنشاط و برخوردار
ده اورا بنشاط و شادی واطف عنه حرارة الشوق یعنی وفرونشان
از وکرمی شوق وآرزومندی او را بدنیا یا بمشتهیات خود چه هر کس مشتاق
چیزی شود لازم دارد که حرارتی عارض او شود واجره من غم الوحشة
یعنی وپناه ده او را از اندوه غم وحشت وانسه ذکر الاهل والولد
و فراموش کردان ور ایاد کردن اهل خانه و فرزندان و واثرله حسن
النیة یعنی گرامی دار واو را و برگزین بحسن نیت که هر قصدی کند خوب باشد
وتوله بالعافیة عافیت کلمه ایست جامع انواع خیر دنیا وآخرت یعنی
یاری ده او را بعافیت واصحبه السلامة ومصاحب وکن سلامت یعنی از
آفات را واعفه من الجبن یعنی دور کردان او را از بد دلی والهمه
الجرأة و در دل او انداز دلیر را واذقه الشدة و روزی کن اورا
شجاعت وحمله بردن در جنگها وایده بالنصرة وعلمه السیر والسنن
و قوت ده او را بیاری کردن و دانا کردان او را سیر تها وطریقها نیکو
از احکام جهاد و طریق شرع شریف وسدده فی الحکم و توفیق ده اورا

بالحسنی

براستی وصواب در حکم واعزل عنه الریاء و دور کن او را از ریا یعنی کاری
برای روی مردم کردن نه بجهة رضای خدا وخلصه من السمعة یعنی خالص
کردان او را از سمعه یعنی کاری که برای شنیدن مردم کند واین نیز مانند ریاست
واجعل فکره وذکره وظعنه واقامته فیک ولک و کردان فکر
و اندیشه او را و یاد کردن و سفر کردن و ایستادن او را در راه تو واز برای
تو یعنی هر چند که موافق رضای تو بوده باشد فاذا صاف عدوک
وعدوه فقللهم فی عینه وصغر شانهم فی قلبه پس هر گاه صف
بند و دشمنان دین تو و دشمنان خود پس اندک کردان دشمنان را در چشم او
و کوچک ساز و حقیر و ناخوار ایشان را در دل او واذل له منهم
ولا تدلهم منه یعنی غالب ساز او را بر ایشان و مکردان ایشان را غالب بر و
فان ختمت له بالسعادة وقضیت له بالشهادة فبعد ان یجتاح
عدوک بالقتل یعنی پس اگر خاتمه عمل آن غازی و مجاهد کرده باشی سعادت
و حکم کرده باشی از برای او برسیدن بدرجه شهادت پس بعد از آن بوده باشد
که هلاک کرده باشد و مستاصل ساخته و از بیخ بر کنده باشد دشمنان تو را کشته
شدن وبعد ان یجهدهم الاسر و بعد از آنکه مشقت انداز دایشان را اسیر شدن
یا ذلیل و مقهور کردانده ایشان را اسیری وبعد ان تامن اطراف المسلمین
و بعد از آنکه ایمن شده باشد کناره ها و اطراف بلاد مسلمین از اذیت کفار وبعد ان

يُوَلِّي عَدُوُّكَ مُدْبِرِينَ و بعد از آنکه برگردند دشمنان تو در جائیکه روی کرده‌اند
باشند از خوف و هزیمت کننده‌گان باشند اَللّٰهُمَّ وَاَيُّمَا مُسْلِمٍ خَلَفَ غَازِيًا
اَوْ مُرَابِطًا فِي دَارِهِ یعنی بار خدایا هر مسلمانی که نایب و خلیفه گردد غازی و کشنده را
یا مرابطی را یعنی کسیکه در سرحدی بوده باشد که میان بلاد کفر و اسلام است در خانهٔ
خود یعنی اگر محتاج خانهٔ او را باز رسد اَوْ تَعَهَّدَ خَالِفِيهِ فِي غَيْبَتِهِ
یا تعهد کند و متکفل شود آن کسی را که آن غازی او را نایب ساخته باشد بر اهل
خود در غیبت او اَوْ اَعَانَهُ بِطَائِفَةٍ مِنْ مَالِهِ یا یاری دهد آن غازی را
بپاره‌ای از مال خود اَوْ اَمَدَّهُ بِعِتَادٍ یا مدد کند او را بساز راه از سلاح و چاروا
و غیر آن اَوْ شَحَذَهُ عَلٰى جِهَادٍ یا تیز کند حرص او را بر قتال اَوْ اَتْبَعَهُ
فِي وَجْهِهِ دَعْوَةً یا در پی در آورد او را دعائی در روی او اَوْ رَعٰى لَهُ
مِنْ وَرَائِهِ حُرْمَةً فَاَجْرِ لَهُ مِثْلَ اَجْرِهِ وَزْنًا بِوَزْنٍ وَمِثْلًا بِمِثْلٍ
یا نگاه دارد از عقب و غیبت او حرمت او را پس اجر و ثواب مزد او را مانند
اجر و ثواب و مزد آن غازی در ابد هم سنگ و مثل بمثل بی زیاده و نقصان
وَعَوِّضْهُ مِنْ فِعْلِهِ عِوَضًا حَاضِرًا يَتَعَجَّلُ بِهِ نَفْعَ مَا قَدَّمَ وَسُرُورَ
مَا اَتٰى بِهِ اِلٰى اَنْ يَنْتَهِيَ بِهِ الْوَقْتُ اِلٰى مَا اَجْرَيْتَ لَهُ مِنْ فَضْلِكَ وَاَعْدَدْتَ
لَهُ مِنْ كَرَامَتِكَ و عوض ده او را از کردار او عوضی حاضر که زود باو برسد
نفع آنچه او پیش کرده و شادی و خوشحالی آنچه بفعل آورده تا آنگاه که آخر

عمر او باشد

عمر او باشد بآنچه تو از برای او جاری ساخته از فضل و بخشش خود و مهیا کرده
از برای او از کرامت و بزرگی خود اَللّٰهُمَّ وَاَيُّمَا مُسْلِمٍ اَهَمَّهُ اَمْرُ الْاِسْلَامِ
یعنی بار خدایا هر مسلمانی که اندوهگین سازد و بی آرام گرداند او را امر اسلام از ضعف
و بدی حال مسلمانان وَاَحْزَنَهُ تَحَزُّبُ اَهْلِ الشِّرْكِ عَلَيْهِمْ و محزون و اندوه
آورد آن مسلمان را فراهم آمدن اهل شرک و استیلا و قوت ایشان بر اهل اسلام
فَنَوٰى غَزْوًا اَوْ هَمَّ بِجِهَادٍ پس عزم کرد و در دل گرفت جنگ کافران
رفتن را و قصد کرد جهاد کردن با کفار را فَقَعَدَ بِهِ ضَعْفٌ اَوْ
اَبْطَاَتْ بِهِ فَاقَةٌ پس بنشاند و باز داشت او را از جنگ کردن ضعفی
یا باز پس افکند او را فاقه و احتیاج و درویشی اَوْ اَخَّرَهُ عَنْهُ حَادِثٌ
اَوْ عَرَضَ لَهُ دُونَ اِرَادَتِهِ مَانِعٌ فَاكْتُبِ اسْمَهُ فِي الْعَابِدِينَ
وَاَوْجِبْ لَهُ ثَوَابَ الْمُجَاهِدِينَ وَاجْعَلْهُ فِي نِظَامِ الشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ یا باز پس داشت او را حادثه از حوادث یا عارض شد
و پیش آمد او را نزد اراده او جنگ رفتن را مانعی پس بنویس نام او را در جملهٔ
عبادت کنندگان و واجب گردان و لازم ساز از برای او ثواب جهاد
کنندگان و منتظم ساز او را در رشتهٔ شهید شدگان و صالحان اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ صَلٰوةً عَالِيَةً عَلَى الصَّلَوٰاتِ
مُشْرِفَةً فَوْقَ التَّحِيَّاتِ صَلٰوةً لَا يَنْتَهِي اَمَدُهَا وَلَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهَا كَاَتَمِّ

مَامَضَى مِنْ صَلَوَاتِكَ عَلَى اَحَدٍ مِنْ اَوْلِيَائِكَ يعنى بار خدايا رحمت كن
بر محمد كه بنده تو و فرستاده است بر خلقان تو و بر آل محمد رحمتى بلند مرتبه
بر همه رحمتها و مشرف بر فوق ستوده تا رحمتى منتهى نشود نهايت آن
و منقطع نشود شماره آن تمامتر آنچه گذشته از رحمتهاى تو هر يكى از
اوليا و دوستان تو اِنَّكَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ الْمُبْدِئُ الْمُعِيدُ الْفَعَّالُ
لِمَا تُرِيدُ يعنى بدرستيكه توئى نعمت دهنده و ابتدا كننده ببخشيدن
پيش از سوال كردن و توئى ستوده شده در جميع حالات هم در حال آسانى
و هم در حال سختى و پديد آورنده چيزها را از كتم عدم بصحراى وجود و باز
گرداننده مخلوقات را بعد از موت بحيوة و بعد از حيوة بموت كننده
مر انچه خواهى اَلدُّعَاءُ الثَّامِنُ وَالْعِشْرُونَ مُتَفَزِّعًا اِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ
دعاى بيست و هشتم كه در حال استغاثه و طلب فرياد رسى از حق جل و علا ميفرموده
اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِى اِلَيْكَ يعنى بار خدايا مخلص گردانيدم
سبب بريدن خود از ماسواى تو در حالتى كه متوجه گرديدم بجناب تو
وَاَقْبَلْتُ بِكُلِّى عَلَيْكَ يعنى روى آوردم بر تو بهمگى اعضا و جوارح
وَصَرَفْتُ وَجْهِى عَمَّنْ يَحْتَاجُ اِلَى رِفْدِكَ يعنى و گردانيدم روى خود را
از انكس كه محتاج باشد بعطاى تو يعنى روى طلب خود را از ماسواى تو از مخلوقات
گردانيدم وَقَلَبْتُ مَسْئَلَتِى عَمَّنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ فَضْلِكَ و گردانيدم سوال

خود را

وخود را ازانكس كه بى نياز نيست از فضل و عطاى تو وَ رَاَيْتُ اَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ اِلَى
الْمُحْتَاجِ سَفَهٌ مِنْ رَاْيِهِ وَضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ يعنى و دانستم كه طلب كردن محتاج
از محتاج سبكيست از عقل او و گمراهيست از دانش او وَكَمْ قَدْ رَاَيْتُ يَا اِلٰهِى
مِنْ اُنَاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بِغَيْرِكَ فَذَلُّوا يعنى پس بحقيقت بسيار ديدم اى خداوند
من كه طلب كردند عزت و بزرگى را از غير تو پس خوار و بيمقدار شدند وَرَامُوا الثَّرْوَةَ
مِنْ سِوَاكَ فَافْتَقَرُوا و قصد كردند و جستند توانگرى را از ماسواى تو پس
درويش و محتاج شدند وَحَاوَلُوا الْاِرْتِفَاعَ فَاتَّضَعُوا و اراده نمودند
بلند شدن را پس فرومايه و خوار شدند فَصَحَّ بِمُعَايَنَةِ اَمْثَالِهِمْ حَازِمٌ
وَفَّقَهُ اعْتِبَارُهُ وَاَرْشَدَهُ اِلَى طَرِيقِ صَوَابِهِ اخْتِيَارُهُ يعنى پس راست
و مستقيم گرديد حازم يعنى كسيكه ضابط و هشيار در كار خود بوده باشد
بر ديدن امثال اين مردمان كه موفق ساخته او را اعتبار و انديشه نمودن
او و تفكر و ملاحظه كردن او و ارشاد و هدايت نموده براه صواب و حق و اختيار
يعنى آزمايش او فَاَنْتَ يَا مَوْلَاىَ دُونَ كُلِّ مَسْئُولٍ مَوْضِعُ مَسْئَلَتِى
وَدُونَ كُلِّ مَطْلُوبٍ اِلَيْهِ وَلِىُّ حَاجَتِى يعنى توئى اى خداوند من كار
گزار من و محل سوال و خواهش من نه غير از تو از انكس كه طلب كرده ميشود بسوى او
اَنْتَ الْمَخْصُوصُ قَبْلَ كُلِّ مَدْعُوٍّ بِدَعْوَتِى لَا يَشْرَكُكَ اَحَدٌ فِى رَجَائِى
يعنى توئى مخصوص بخواندن من پيش از هر خوانده شده شريك تو نباشد هيچكس در

امید من وَلا یَفُوقُ اَحَدٌ مَعَكَ فی دُعائی یعنی مرافقت نماید هیچکس با تو در دعای
من یافت نشد موافق با تو در خواندن من که قضای دعوت من کند وَلا
یَنْظِمُهُ وَاِیّاكَ نِدائی و در رشته دعا نکشد آنکس را و ترا خواندن من لَكَ
یا اِلهی وَحْدانِیَّةُ الْعَدَدِ یعنی مر تراست ای خداوند من یکتائی در عدد
وجوب وجود یعنی در حقیقت وجوب وجود وحدت حقه داری و واجب
الوجودی نیست الا تو پس توهم نکنند که این کلام حقیقت انتظام منافاة
دارد با آنچه در احادیث ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و در کلمات
حکمای الهی وارد شده که وحدت واجب الوجود وحدت عددی
نیست چرا که آنچه منفی است وحدتیست که قیاس با عداد موجودات و آحاد
آن نمایند که توان گفت که واجب الوجود با واحدی از ممکنات موجوده
دو شخص اند و با دو سه اند و با سه چهار اند الی غیر ذلک نه قیاس بذات
قیوم او با حقیقت وجوبی وَمَلَكَةُ الْقُدْرَةِ وَالصَّمَدُ و مر تراست
ملکه قدرت و بی نیازی و تویی مقصود در جمیع حاجات
وَفَضیلَةُ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَدَرَجَةُ الْعُلُوِّ وَالرِّفْعَةِ و افزونی
قوت و قدرت و پایه بلندی و بزرگی تراست وَمَنْ سِواكَ
مَرْحُومٌ فی عُمْرِهِ و هر کس که سوای تست از موجودات رحم بر وی باید
کرد در زندگانی او زیرا که محتاج است بتو و هر محتاجی مرحوم است

مغلوب

مَغْلُوبٌ عَلی اَمْرِهِ مغلوبست بر کار خود مَقْهُورٌ عَلی شَأْنِهِ خوار کرده شده است
بر حال و کار خود مُخْتَلِفُ الْحالاتِ مختلفست حالهای او چه ثبات از لوازم
وجوب وجود است و هر ممکنی متغیر است احوال وَمُتَنَقِّلٌ فِی الصِّفاتِ گردنده است
در صفتهای خود یعنی در هر حالی بر صفتی است فَتَعالَیْتَ عَنِ الْاَشْباهِ وَالْاَ
ضْدادِ پس برتری تو از شبیهها و مانندها و ضدها چه هر چه ماسوای تست
معلول تست و معلول را ضدیت و مانندیت نشاید با علت و موجد
خود چنانچه در محلش مبرهن شده وَتَکَبَّرْتَ عَنِ الْاَمْثالِ وَالْاَنْدادِ و بزرگتری
از آنکه ترا مثل و مانند بوده باشد چنانچه در جای خود ثابت شده که محال است
مثل و ند واجب الوجود را فَسُبْحانَكَ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ پس تنزیه میکنیم ترا تنز
یه کردنی نیست هیچ خدائی و معبودی سزای پرستش الا تو **الدُّعاءُ التّاسِعُ**
وَالْعِشْرُونَ اِذا قُتِّرَ عَلَیْهِ الرِّزْقُ دعای بیست و نهم هر گاه تنگ
شود بر داعی رزق باید خواند اَللّهُمَّ اِنَّكَ ابْتَلَیْتَنا فی اَرْزاقِنا
بِسُوءِ الظَّنِّ یعنی بارخدایا بدرستیکه تو مبتلا ساخته و آزمایش نموده
ما را در امر روزیهای بدگمانی از آنجهت که نفوس بشریت توطین و صبر
نمیتوانند نمود بر توکل و اعتماد بحضرت تو که رزاق و پروردگاری
وَفی آجالِنا بِطُولِ الْاَمَلِ و مبتلا ساخته ما را در آجالها یعنی در اوقاتی
که محل زندگانی ما مقرر شده بدرازی امید و طول عمر و درین باب بخاطر فاتر

ظهور نموده طلب طول امل با بنده محنت است چو بارکش شد با حرص و آز مرو
حَتَّى الْتَمَسْنَا أَرْزَاقَنَا مِنْ عِنْدِ الْمَرْزُوقِينَ وَطَمِعْنَا بِآمَالِنَا فِي
أَعْمَارِ الْمُعَمَّرِينَ تا آنکه طلب کردیم روزی خود را از نزدیک روزی یافتگان
و طمع کردیم بسبب آرزوهای خود در عمرهای عمر داده شدگان که آرزوی
عمر ایشان میکنیم فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَبْ لَنَا يَقِيناً صَادِقاً
تَكْفِينَا بِهِ مِنْ مَؤُونَةِ الطَّلَبِ پس رحمت کن بر محمد و آل او و ببخش ما را یقینی
صادقی که اصلا شک و شبهه با آن راه نیابد که کفایت کنی ما را بآن یقین
از زحمت طلب که ما تعب و رنج در طلب روزی کشیم وَأَلْهِمْنَا ثِقَةً خَالِصَةً
تُعْفِينَا بِهَا مِنْ شِدَّةِ النَّصَبِ و الهام ساز و در دل انداز استواری
و اعتمادی خالص از شوائب تشبث بغیر تو و التفات بماسوای تو که بری
سازی ما را بسبب آن از سختی کشیدن رنج و تعب وَاجْعَلْ مَا صَرَّحْتَ
بِهِ مِنْ عِدَتِكَ فِي وَحْيِكَ وَأَتْبَعْتَهُ مِنْ قَسَمِكَ فِي كِتَابِكَ قَاطِعاً
لِاهْتِمَامِنَا بِالرِّزْقِ الَّذِي تَكَفَّلْتَ و بگردان آنچه تصریح کرده بآن
از وعدهٔ خود در وحی خود که فرستاده به بندگان خود از تنزیل کریم
و از پی درآورده آنرا از سوگند یاد نمودن در همین کتاب خود که قطع
کننده اندوه خوردن ما را یا اندیشه بردن ما بر رزق که متکفل و ضامن شده
آنرا وَحَسْماً لِلِاشْتِغَالِ بِمَا ضَمِنْتَ الْكِفَايَةَ لَهُ و از بیخ برنده

اشتغال

اشتغال ما را بآنچه ضامن شده کفایت کردن آنرا فَقُلْتَ وَقَوْلُكَ
الْحَقُّ الْأَصْدَقُ وَأَقْسَمْتَ وَقَسَمُكَ الْأَبَرُّ الْأَوْفَى پس گفتی و سخن تو حق
و راست ترست و قسم یاد نمودی و قسم تو راست ترست و وفا کننده تر وَفِي
السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ و در آسمانست روزی شما یعنی
اسباب روزی که بارانست یا آنچه مقدر است از رزق شما مکتوب در
لوح المحفوظ و در تفسیر تبیان آورده که هر لوح در آسمان چهارمست و در آسمانست
آنچه شما را وعده داده اند از ثواب بهشت چه بهشت در آسمان هفتم است
نزدیک سدرة المنتهی ثُمَّ قُلْتَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ
مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ پس بعد از آنکه گفتی قسم یاد نمودی که پروردگار
آسمان و زمین سوگند که آنچه مذکور شد از روزی و ثواب هر آینه
راستست مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن
گفتن خود شک نیست در روزی دادن ما **الدُّعَاءُ الثَّلَاثُونَ فِي**
الْمَعُونَةِ عَلَى قَضَاءِ الدَّيْنِ دعای سیام در مدد خواستن از حضرت باری تعالی
شانه در ادای قرض اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَبْ لِيَ الْعَافِيَةَ
مِنْ دَيْنٍ تُخْلِقُ بِهِ وَجْهِي یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و ببخش
وارستگاری یافتن از قرضی که روی من بسبب آن کهنه میگردد وَيَحَارُ
فِيهِ ذِهْنِي و حیران میشود بسبب آن ذهن و عقل من وَيَتَشَعَّبُ لَهُ فِكْرِي

و پراکنده میکرد دل از جهة آن قرض فکر من وَيَطُولُ بِمُمَارَسَتِهِ شُغْلِي
و دور و دراز میکشد بعلاج کردن آن کار من وَأَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ
هَمِّ الدَّيْنِ وَفِكْرِهِ و پناه میگیرم بتو ای پروردگار من از اندوه قرض
و فکر آن چنانچه در حدیث نبوی وارد است که الدَّيْنُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ وَمَذَلَّةٌ
بِالنَّهَارِ وَشُغْلِ الدَّيْنِ وَسَهَرِهِ و از کار قرض و بیخوابی آن فَصَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِذْنِي مِنْهُ پس رحمت کن بر محمد و آل او و پناه گیر مرا از
قرض وَأَسْتَجِيرُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ ذِلَّتِهِ فِي الْحَيَوٰةِ وَمِنْ تَبِعَتِهِ بَعْدَ الْوَفَاةِ
و زنهار میجویم بتو ای پروردگار من از خواری قرض در زندگانی دنیا
و از بد عاقبتی آن که بعد از مردن در نشأه آخرت در می آید فَصَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجِرْنِي مِنْهُ بِوُسْعٍ فَاضِلٍ أَوْ كَفَافٍ وَاصِلٍ پس رحمت
کن بر محمد و آل او و زنهار ده مرا از قرض بتوانگری که زیاد آید از من یا روزی
که کفاف باشد یعنی آنقدر باشد که بس باشد مرا و محتاج نباشم بمردم و بمن پیوسته بوده باشد
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنِي عَنِ السَّرَفِ وَالْاِزْدِيَادِ وَقَوِّمْنِي
بِالْبَذْلِ وَالْاِقْتِصَادِ بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و باز دار مرا از اسراف
و خرج نمودن چیز را در غیر طاعت خدا چه اگر در طاعت حق جل و علا بوده باشد
اسراف نخواهد بود چنانچه در حدیث شریف وارد است که اسراف در خیر نیست
و خیر در اسراف نیست و از زیادتی نمودن که لایق بحال آنشخص نبوده باشد شرعا

و مستقیم

و مستقیم گردان و وادار مرا ببخشش کردن و هموار خرج نمودن که نه تبذیر و اسراف
کنم و نه تقتیر و تنگی نمایم وَعَلِّمْنِي حُسْنَ التَّقْدِيرِ و بیاموزان مرا تقدیر نیکو یعنی
اندازه نگاهداشتن خرج را از حد و اندازه تجاوز و تعدی نکنم وَاقْبِضْنِي
بِلُطْفِكَ عَنِ التَّبْذِيرِ یعنی تنگ گیر مرا بلطف خود از تبذیر که بی اندازه
خرج کردن بوده باشد و انفاق نمودن در غیر وجه مشروع وَأَجْرِ مِنْ
أَسْبَابِ الْحَلَالِ أَرْزَاقِي و جاری گردان از سببهای حلال روزیهای مرا
وَوَجِّهْ فِي أَبْوَابِ الْبِرِّ إِنْفَاقِي و بگردان روی نفقه کردن مرا بسوی
ابواب خیر از بنا و مساجد و قناطر و انفاق بر فقرا و مساکین و غیر آن
وَازْوِ عَنِّي مِنَ الْمَالِ مَا يُحْدِثُ لِي مَخِيلَةً یعنی و دور گردان از من
مال آن مقدار که بدید آورد از برای من کبر و بزرگی بر خود گرفتن را أَوْ
تَأَدِّيًا إِلَى بَغْيٍ أَوْ مَا أَتَعَقَّبُ مِنْهُ طُغْيَانًا یا بر رسیدن باشد
ببغی و ستمکاری یا عاقبت من از آن مال طغیان و از حد درگذشتن و گمراه
شدن بوده باشد اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ صُحْبَةَ الْفُقَرَاءِ وَأَعِنِّي
عَلَى صُحْبَتِهِمْ بِحُسْنِ الصَّبْرِ بار خدایا دوست گردان بمن صحبت و همنشینی
درویشان را و یاری ده مرا بر صحبت داشتن ایشان بشکیبائی نیکو وَمَا
زَوَيْتَ عَنِّي مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ فَاذْخَرْهُ لِي فِي خَزَائِنِكَ
الْبَاقِيَةِ و آنچه صرف کرده و باز گرفته از من از متاع دنیای فانی که در معرض

زوال و وفات پس ذخیره ساز از برای من در خزانهای باقیه خود که آن است
باقیست وَاجْعَلْ مَا خَوَّلْتَنِي مِنْ حُطَامِهَا وَعَجَّلْتَ لِي مِنْ مَتَاعِهَا
بُلْغَةً إِلَى جِوَارِكَ و بگردان آنچه بمن اعطا کرده از خورد و شکسته دنیا
و تعجیل کرده از برای من از برخورداری دنیا انتفاع را که سبب رسانیدن
من شود بهمسایگی جناب تو وَوُصْلَةً إِلَى قُرْبِكَ وَذَرِيعَةً إِلَى
جَنَّتِكَ و سبب نزدیکی تو باشد و دست آویز باشد که سبب دخول
بهشت گردد إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَأَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ بدرستی
که تو صاحب فضل و عطاء بزرگی و تو بخشنده بی آنکه عوضی و غرضی خواهی
و کریمی که بنهایت نمیرسد عطاهای تو **الدُّعَاءُ الْحَادِي وَالثَّلَاثُونَ فِي**
ذِكْرِ التَّوْبَةِ وَطَلَبِهَا دعای سی و یکم در ذکر توبه و بازگشت بسوی
حق جل و علا و طلب اجابت و قبول آن اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَصِفُهُ نَعْتُ
الْوَاصِفِينَ بار خدایا ای آنکه نمیتواند بستود او را ستایش وصف کنندگان
و ستایندگان وَيَا مَنْ لَا يُجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ و ای آنکه درنمیگذرد
از او امید امیدواران وَيَا مَنْ لَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ و ای آنکه
ضایع نمیشود نزد او مزد نیکوکاران وَيَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى خَوْفِ الْعَابِدِينَ
و ای آنکه او است نهایت ترس عبادت کنندگان وَيَا مَنْ هُوَ غَايَةُ
خَشْيَةِ الْمُتَّقِينَ و ای آنکه او است نهایت ترس پرهیزکاران اگرچه لفظ

خوف

خوف و خشیت بیک معنی است لیکن در عرف طائفه اهل حق میان ایشان
فرق است چه خشیت خوفی باشد که بسبب شعور بعظمت و هیبت حق عز و جل
و وقوف بر نقصان خود و قصور از ادای حق بندگی لازم آید و این خوفی است
خاص چنانچه در کلام الهی وارد است که إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و خوف
اعم از ان است هَذَا مَقَامُ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الذُّنُوبِ وَقَادَتْهُ أَزِمَّةُ
الْخَطَايَا یعنی این جایگاه آن کسی است که بنوبت درآورنده اند او را دستهای
گناهان و کشنده اند او را مهارهای خطاها و کلام مبنی بر استعاره است
وَاسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ و غلبه کرده است برو دیو سرکش فَقَصَّرَ
عَمَّا أَمَرْتَ بِهِ تَفْرِيطاً پس تقصیر کرده از آنچه فرموده بآن تقصیر کردنی
وَتَعَاطَى مَا نَهَيْتَ عَنْهُ تَغْرِيراً یعنی و فرا گرفته است آنچه نهی کرده
تو او را از ان از روی تغریر و فریب یعنی در هلاکت و خطر انداخته نفس
خود را كَالْجَاهِلِ بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ أَوْ كَالْمُنْكِرِ فَضْلَ إِحْسَانِكَ
إِلَيْهِ همچو نادان بقدرت تو برو یا همچو منکر فضل احسان و عطای تو بسوی او
حَتَّى إِذَا انْفَتَحَ لَهُ بَصَرُ الْهُدَى وَتَقَشَّعَتْ عَنْهُ سَحَائِبُ الْعَمَى
أَحْصَى مَا ظَلَمَ بِهِ نَفْسَهُ وَفَكَّرَ فِيمَا خَالَفَ بِهِ رَبَّهُ یعنی تا آنکه گشوده
شد مر او را چشم هدایت و راه راست یافتن و واشد و زائل گردید
ابرهای کوری و ضلالت از سر و آنچه پیدا کرده بود بآن نفس خود را

واندیشه کرد در انچه مخالفت کرده بود با آن پروردگار خود را افزای کثیر
عِصیانِهِ کَبیرًا وَجَلیلَ مُخالَفَتِهِ جَلیلًا یعنی پس دید که بسیاری نافرمانی
او بزرگست وکثرت مخالفت او عظیم است پس ظاهر آنست که فقره ثانیه
تاکید باشد مر فقره اولی را فَاَقْبَلَ نَحْوَكَ مُؤَمِّلًا لَكَ مُسْتَحْیِیًا مِنْكَ
پس روی کرد بجانب تو درحالیکه امید دارنده است ترا و شرمنده است
از تو وَوَجَّهَ رَغْبَتَهُ اِلَیْكَ ثِقَةً بِكَ و متوجه ساخت رغبت
وخواهش خود را بسوی تو درحالیکه اعتماد کننده است برحمت تو فَاَمَّكَ
بِطَمَعِهِ یَقینًا وَقَصَدَكَ بِخَوْفِهِ اِخْلاصًا یعنی پس قصد کرد ترا
بطمع خود از روی یقین وتوجه کرد بترسی که داشت از روی اخلاص
قَدْ خَلا طَمَعُهُ مِنْ كُلِّ مَطْمُوعٍ فیهِ غَیْرِكَ وَاَفْرَخَ رَوْعُهُ
مِنْ كُلِّ مَحْذُورٍ مِنْهُ سِواكَ یعنی بتحقیق که خالی شد طمع او از
هر کسی طمع او کنند غیر تو وزائل شد ترس او از هر چیزی که ترسیده
شده است از و سوی تو فَمَثَلَ بَیْنَ یَدَیْكَ مُتَضَرِّعًا پس ایستاد در برابر
تو درحالیکه زاری وتضرع کننده است وَغَمَّضَ بَصَرَهُ اِلَی الْاَرْضِ
مُتَخَشِّعًا و فرو چید چشم خود را بزمین درحالیکه ترسنده است وَطَأْ
طَأَ رَأْسَهُ لِعِزَّتِكَ مُتَذَلِّلًا و پیش افکند سر خویشتن را از جهت عزت
وعظمت تو درحالتی که متذلل وخواری کننده است وَاَبَثَّكَ مِنْ سِرِّهِ ما اَنْتَ

اعلم

اَعْلَمُ بِهِ مِنْهُ خُضُوعًا واشکار کرد پیش تو از رازها و پوشیدهای خود آنچه
تو دانائی بآن از و درحالتی که فروتنی کننده است وَعَدَّدَ مِنْ ذُنُوبِهِ ما اَنْتَ
اَحْصی لَها خُشُوعًا وشماره نمود از گناهان خویش آنچه تو شمار آنرا بهتر میدانی
از و درحالیکه ترسکار است وفرق میانه خضوع وخشوع آنست که خضوع مخصوص
بدنست وخشوع در بدن وبصر وصوت هم استعمال میکنند وَاسْتَغاثَ بِكَ
مِنْ عَظیمِ ما وَقَعَ بِهِ فی عِلْمِكَ وَقَبیحِ ما فَضَحَهُ فی حُكْمِكَ مِنْ ذُنُوبٍ
اَدْبَرَتْ لَذّاتُها فَذَهَبَتْ وَاَقامَتْ تَبِعاتُها فَلَزِمَتْ وطلب فریادرسی کرد
بتو از بزرگی آنچه واقع شده بآن در علم تو و درشتی آنچه رسوا کرده او را
در حکم تو از گناهانی که پشت بر کرده وبر طرف شده لذتهای آن پس رفته
و باطل گردیده وبجا مانده عقوبات آن پس لازم و واجب گردیده آن عقوبات
لا یُنْكِرُ یا اِلهی عَدْلَكَ اِنْ عاقَبْتَهُ انکار نمیکند وناخوش نمیداند ای
خداوند من عدل ترا اگر عقوبتش کنی چه مقتضای عدل آنست که معاقب گردد
وَلا یَتَعاظَمُ عَفْوُكَ اِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ وَرَحِمْتَهُ لِاَنَّكَ الرَّبُّ
الْكَریمُ الَّذی لا یَتَعاظَمُهُ غُفْرانُ الذَّنْبِ الْعَظیمِ و بزرگ نمیشمارد عفو ترا
اگر عفو کنی از و ورحمت نمائی او را زیرا که تو پروردگاری کریم در غایت
کرم که بزرگ نیست نزد تو آمرزیدن یعنی از گناه در گذشتن گناه بزرگ را
اَللّهُمَّ فَها اَنا ذا قَدْ جِئْتُكَ مُطیعًا لِاَمْرِكَ فیما اَمَرْتَ بِهِ مِنَ الدُّعاءِ

مُنْجِزًا وَعْدَكَ فِيمَا وَعَدْتَ بِهِ مِنَ الْإِجَابَةِ إِذْ تَقُولُ اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ
بارخدایا اینک من بتحقیق که آمده‌ام بدرگاه تو در حالیکه فرمان برنده‌ام مر ترا
در آنچه امر کرده بآن از اجابت آن زیرا که میگوئی بخوانید مرا تا جواب دهم شمارا
اَللّٰهُمَّ وَالْقَنِي بِمَغْفِرَتِكَ كَمَا لَقِيتُكَ بِإِقْرَارِي بارخدایا رحمت کن
بر محمد و آل او و ملاقات فرما مرا بآمرزش خود همچنانکه رسیدم من ترا باقرار
کردن من ترا بوحدانیت و یکتائی وَارْفَعْنِي عَنْ مَصَارِعِ الذُّنُوبِ
كَمَا وَضَعْتُ لَكَ نَفْسِي و بلند ساز مرا از محل سقوط گناهان همچنانکه
پست گردانیدم از برای تو نفس خود را وَاسْتُرْنِي بِسِتْرِكَ كَمَا تَأَنَّيْتَنِي
عَنِ الْإِنْتِقَامِ مِنِّي و بپوشان گناهان مرا بپرده مغفرت خود همچنانکه درنگ
کردی با من از انتقام کشیدن از من اَللّٰهُمَّ وَثَبِّتْ فِي طَاعَتِكَ
نِيَّتِي بارخدایا ثابت و استوار گردان در طاعت و فرمان برداری تو قصد مرا
وَأَحْكِمْ فِي عِبَادَتِكَ بَصِيرَتِي و استوار گردان در پرستش تو بصیرت
و بینائی مرا وَوَفِّقْنِي مِنَ الْأَعْمَالِ لِمَا تَغْسِلُ بِهِ دَنَسَ الْخَطَايَا
عَنِّي و توفیق ده مرا از کردارها آنچه بشوئی بآن چرک گناهان مرا از من
وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِكَ وَمِلَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَوَفَّيْتَنِي
و بمیران مرا بر دین و مذهب خود و طریقه پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله
چون بمیرانی مرا اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هٰذَا مِنْ كَبَائِرِ

ذنوبی

ذُنُوبِي وَصَغَائِرِهَا بارخدایا بدرستی که من رجوع و بازگشت مینمایم بتو
در همین مقام خود از گناهان کبیره و صغیره میان علما اختلاف بسیار واقع شده
و در محل خود تفصیل یافته و شیخنا الاجل البهائی طاب ثراه در اربعین بعد از
نقل اقوال علما درین باب میفرماید که ازین دلائل دلیلی که نفس را اطمینان حاصل
کرده نمی باشد و گویا در پوشیده‌گی آن حکمتی بوده باشد که عقل ما بآن نمیرسد
مثل پوشیده‌گی شب قدر و نماز وسطی بخاطر فاتر مترجم خطور نموده که
حکمت در اخفای ماهیت صغیره و کبیره آن بوده باشد که آدمی مطلقا
مرتکب و مباشر گناه نشود از بیم آنکه مبادا آن گناه کبیره بوده باشد
و با خواهشی آن بزرگ و خطر آن عظیم گردد و یا آنکه اگر برکسی محقق و متحقق
باشد و مرتکب گناه کبیره نشود تواند بود که بسبب عدم ارتکاب آن
عجبی و نخوتی دست بهم دهد که بسبب آن طاعاتش نیز فاسد و نابود گردد
و در ماهیت آن بخاطر میرسد که کبر و صغر معاصی نسبت بحال شخصی که مرتکب
آن میشود بوده باشد چه معصیت کوچک از مردم بزرگ که عالم بقباحت
آن کما ینبغی و عارف بمعرفت آن کما یلیق بوده باشد کبیره و کبیره
نسبت باعلم و اعرف اکبر بوده باشد و حدیث شریف حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ
سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ یعنی نیکوئیهاء نیکان بدیهاء مقربان درگاه الهی است
مؤید اینمدعاست هُوَ يَعْلَمُ بَوَاطِنَ شَأْنِي وَظَوَاهِرَهَا یعنی توبه و بازگشت

نمودم بتو از گناهان پوشیده و آشکارای آن وسوالف زلاتی وحوادثها
و از لغزشهای گذشته و حوادث یعنی نوپدید آینده لغزشها توبة من لا
یحدث نفسه بمعصیة یعنی توبه نمودم و بازگشت کردم توبه کسیکه دیگر
در نفس خود حدیث و گفتگوی معصیت نکند چه جای آنکه در خارج بجا آورد
ولا یضمر ان یعود فی خطیئة و در دل اندیشه نداشته باشد که
عود کند و باز رود بگناهی وقد قلت یا الهی فی محکم کتابک انک
تقبل التوبة عن عباده وتعفو عن السیئات وتحب التوابین یعنی
و حال آنکه تو گفته در کتاب محکم متقن خود که قرآن عزیز بوده باشد که بدرستیکه
تو بپذیری توبه را از بندگان خود و درگذری از بدیها و دوست داری
توبه کنندگان را فاقبل توبتی کما وعدت واعف عن سیئاتی
کما ضمنت واوجب لی محبتک کما شرطت پس بپذیر توبه مرا
همچنانکه وعده فرموده و درگذر از بدیهای من همچنانکه ضامن شده و واجب
و لازم گردان بر من محبت خود را همچنانکه شرط کرده ولک یا رب شرطی
الا اعود فی مکروهک وضمانی الا ارجع فی مذمومک وعهدی
ان اهجر جمیع معاصیک و مر تراست ای پروردگار من بر من شرط
آنکه باز نگردم در آنچه ناخوش شمرده تو آنرا و در ضمان منست آنکه باز نگردم
در آنچه نکوهش کرده تو آنرا و در عهد منست آنکه هجرت و دوری جویم از جمیع نافرمانیهای تو

اللهم انک

اللهم انک اعلم بما عملت فاغفر لی ما علمت واصرفنی بقدرتک الی
ما احببت یعنی بار خدایا بدرستیکه تو داناتری بآنچه من کرده ام از معاصی پس
بیامرز مرا آنچه تو دانسته و برگردان مرا از معاصی بقدرت خود بآنچه تو دوست
داری از طاعات اللهم وعلی تبعات قد حفظتهن وتبعات قد نسیتهن
وکلهن بعینک التی لا تنام وعلمک الذی لا ینسی یعنی بار خدایا و بر منست
حقوق چند از تو که یاد دارم آنرا و حقوقی که فراموش کرده ام و همه اینها در چشم
تست که بخواب نرود یعنی در علم تست که فراموش نمیشود فعوض منها
اهلها پس عوض ده ازین تبعات و حقوق اهل آن حقوق را واحطط
عنی وزرها و بیفکن از من گرانی آن تبعات را وخفف عنی ثقلها
و سبک ساز از من سنگینی آنرا این فقره تأکید فقره اولی است و تکریر
از باب اختلاف لفظ است واعصمنی من ان اقارف مثلها و نگاهدار
مرا از آنکه مخالطت و نزدیکی نمایم و بجا آورم مثل این تبعات را اللهم وانه لا وفاء
لی بالتوبة الا بعصمتک ولا استمساک بی عن الخطایا الا عن قوتک
فقونی بقوة کافیة وتولنی بعصمة مانعة یعنی بار خدایا بدرستیکه
وفا نمیتوانم نمود بتوبه و رجوع از معصیت بطاعت مگر بنگاهداشتن تو و چنگ
در زدنی نیست مرا حالیکه تجاوز کننده باشم از خطایا و گناهان مگر از قوت
و قدرت تو پس قوی گردان بقوتی کفایت کننده و متولی و ناصر و معین

ومدد کار من باش بعصمتی باز دارنده از اتیان بافعال ناشایسته اللهم انما
عبد من عبيدك تاب اليك وهو في علم الغيب عندك فاسخ لتوبته
وعائذ في ذنبه وخطيئته فاني اعوذ بك ان اكون كذلك يعني
بارخدایا هر بنده که توبه و رجوع کرده و توجه نموده بسوی تو وحال آنکه در علم
غیب که نزد تست ومخصوص تو آنکه او فسخ ونقض کننده و برطرف سازنده
آن توبه است و رجوع وعود کننده است بگناهی وخطائی که توبه از آن
نموده پس من پناه می آورم بتو از آنکه باشم اینچنین که باز عود نمایم باآن
گناه فاجعل توبتي هذه توبة لا احتاج بعدها الى توبة
توبة موجبة لمحو ما سلف والسلامة فيما بقي پس بگردان
توبه مرا که این توبه است توبه که محتاج نباشم بتوبه دیگر توبه باشد که موجب
ستردن وزایل کردن گناهانی باشد که از پیش کرده ام و رستگاری
باشد در آنچه باقی مانده از عمر اللهم اني اعتذر اليك من جهلي واستو
هبك سوء فعلي فاضممني الى كنف رحمتك تطولا واسترني
بستر عافيتك تفضلا يعني بارخدایا بدرستیکه من عذر خواهنده ام
از تو از نادانی که کرده ام که عصیان ورزیده ام ومیخواهم از تو بخششی
از بدکرداری که کرده ام پس فراگیر مرا به پناه رحمت خود از روی فضل
وانعام وبپوشان مرا بپرده عافیت خود از روی فضل وکرم اللهم واني

اتوب

اتوب اليك من كل ما خالف ارادتك او زال عن محبتك من خطرات
قلبي ولحظات عيني وحكايات لساني توبة تسلم بها كل جارحة
على حيالها من تبعاتك وتامن مما يخاف المعتدون من اليم سطوا
تك يعني بارخدایا بدرستی که من بتو رجوع مینمایم بسوی درگاه تو از هرچه مخا
لفت اراده تو باشد یا زایل گردد از محبت تو از چیزهایی که در دل من
گذرد وخطور کند واندیشه نماید وچشم من بآن نگرد و آنچه بر زبان من بگذرد
توبه که سالم ماند بسبب آن توبه هر اندام واعضای من از تبعات وعقوبات تو
بر آن وجه که هر عضو مشتغل شود در آنچه از او خواسته شده چه هرگاه بر وجه
بوده باشد سالم ماند از تبعات یعنی از آنچه می ترسند ستمکاران
از دردناکی قهرهای سخت گیرنده تو اللهم فارحم وحدتي بين يديك
ووجيب قلبي من خشيتك واضطراب اركاني من هيبتك يعني بارخدايا
رحم کن بر تنهائی من در برابر تو وطپیدن دل من از ترس تو وپریشانی حال
اندام واعضای من از هیبت تو فقد اقامتني يا رب ذنوبي مقام
الخزي بفنائك فان سكت لم ينطق عني احد وان شفعت
فلست باهل الشفاعة يعني پس بپای داشته است مرا ای پروردگار
من گناهان من در مقام خواری ورسوائی در ساحت جناب کبریای تو پس
اگر من خاموش نشینم کسی نیست که از برای من سخن گوید واگر شفاعت ودرخواست

نبودم پس نیستم من از اهل شفاعت اللهم صل علی محمد وآله وشفع فی
خطایای کرمک وعد علی سیئاتی بعفوک بار خدایا رحمت کن بر محمد
وآل او و شفیع ساز در گناهان من کرم خود را و کرمت و تفضل نما بر گناهان من
بعفو خود ولا تجزنی جزائی من عقوبتک وابسط علی طولک وجللنی
بسترک یعنی و جزا مده جزای مرا از عقوبت خود و بگستران بر من فضل و رحمت
خود و بپوشان مرا پرده عصمت خود وافعل بی فعل عزیز تضرع الیه
عبد ذلیل فرحمه او غنی تعرض له فقیر فنعشه و بکن با من بجای
کردار پادشاه غالبی که زاری کند سوی او بنده خوار بیمقدار پس بخشش کند
آن پادشاه آن بنده خوار را یا توانگری که پیش او رود محتاجی پس بلند سازد
مرتبه او را اللهم لا خفیر لی منک فلیخفرنی عزک ولا شفیع لی
الیک فلیشفع لی فضلک یعنی بار خدایا پناه دهنده نیست مرا از عقوبت
تو پس باید که پناه دهد مرا پادشاهی تو و شفاعت کننده نیست که درخواست
من نماید از درگاه تو پس باید که شفاعت کند مرا فضل و رحمت تو قد
اوجلتنی خطایای فلیؤمنی عفوک یعنی بتحقیق که ترسانیده است
مرا گناهان من پس باید که ایمن سازد مرا از آن خوف عفو تو فما کل
ما نطقت به عن جهل منی بسوء اثری ولا نسیان لما سبق
من ذمیم فعلی لکن لتسمع سماؤک ومن فیها وارضک ومن

علیها

علیها ما اظهرت لک من الندم ولجأت الیک فیه من التوبة
پس نیست هر آنچه من گویا شدم بآن از نادانی من به بدی کردار خود و نه از
فراموشی من آنچه را که از پیش گذشته از کردار نکوهیده من ولیکن تا بشنود
آسمانهای تو و آنانکه در آنجا ساکن اند از ملائکه و زمین تو و آنانکه بر روی او است
آنچه من اظهار کردم از برای تو از پشیمانی و پناه آوردم بتو در آن از توبه و بازگشت
فلعل بعضهم برحمتک یرحمنی لسوء موقفی او تدرکه الرقة
علی لسوء حالی یعنی پس شاید بعضی از این اهل آسمان و زمین برحمت تو
رقت قلب و مهربانی نماید ببدی موقف من یا در رسد او را رقت قلب
یعنی تنگدلی بر من به بدحالی فینالنی منه بدعوة هی اسمع لدیک
من دعائی او شفاعة اوکد عندک من شفاعتی تکون بها
نجاتی من غضبک وفوزتی برضاک یعنی پس برسد مرا از ایشان
دعائی که شنواتر باشد نزد تو از دعای من یا شفاعتی و درخواستی
راستوارتر باشد نزدیک تو از شفاعت من تا باشد سبب آن نجات
و رستگاری من از غضب تو و فیروزی یافتن من بخشنودی تو اللهم
ان یکن الندم توبة الیک فانا اندم النادمین وان یکن
الترک لمعصیتک انابة فانا اول المنیبین بار خدایا اگر باشد
پشیمانی توبه و رجوع بسوی جناب کبریای تو پس من پشیمانترین همه پشیمانانم و اگر باشد

ترک امر معصیت و نافرمانی تو باز گردیدن بسوی خدای عز و جل پس من اول
بازگردیدگانم وان یکن الاستغفار حطة للذنوب فانی لک من
المستغفرین و اگر باشد آمرزش خواستن مسقط و اندازنده گناهان پس من
از آمرزش خواهندگانم اللهم فکما امرت بالتوبة وضمنت
القبول وحثثت علی الدعاء ووعدت الاجابة فصل علی
محمد وآله واقبل توبتی یعنی بار خدایا چنانکه امر فرموده بتوبه کردن
و ضامن قبول آن شده و تحریص کرده بدعا و خواهشگری و وعده داده
اجابت کردن آن را پس رحمت کن بر محمد و آل او و بپذیر توبهٔ مرا ولا
ترجعنی مرجع الخیبة من رحمتک انک انت التواب علی
المذنبین والرحیم للخاطئین المنیبین و باز مگردان مرا بازگشتن
ناامید از رحمت تو بدرستیکه توئی پذیرنده توبهای گناهکاران و مهربان
بر خطا کنندگان بازگردندگان اللهم صل علی محمد وآله کما
هدیتنا به وصل علی محمد وآله کما استنقذتنا به وصل علی
محمد وآله صلوة تشفع لنا یوم القیمة ویوم الفاقة الیک
انک علی کل شیء قدیر وهو علیک یسیر یعنی بار خدایا رحمت
فرست بر محمد و آل او چنانکه هدایت دادی و رهانیدی ما را از عذاب دوزخ
بسبب شفاعت او و رحمت کن بر محمد و آل او رحمتی که بسبب شفاعت تو و بسوی تو

ما را در روز رستخیز و روز احتیاج بسوی تو بدرستیکه تو بر همه چیز توانائی و آن
بر تو آسانست **الدعاء الثانی والثلثون بعد الفراغ من صلوة
اللیل لنفسه فی الاعتراف بالذنب** دعای سی و دوم بعد از فراغ
و بجا آوردن نماز شب یعنی بعد از گزاردن سیزده رکعت نماز نافله شب از برای
نفس خود در اعتراف بگناهان اللهم یا ذا الملک المتأبد بالخلود والسلطان
یعنی بار خدایا ای صاحب پادشاهی باقی بدوام و همیشگی و سلطنت و توانائی الممتنع
بغیر جنود ولا اعوان که منیع و غالبی بر جمیع ماسوای خود از موجودات
بی لشکری و مددکاری والعز الباقی علی مر الدهور وخوالی الاعوام
ومواضی الازمان والایام یعنی وای صاحب قدرت و توانائی و شوکت
و ملکی که باقی و پاینده با مرور روزها و سالهای گذشته و زمانهای
گذرنده و ایام رفته عز سلطانک عزا لا حد له باولیة ولا منتهی
له باخریة غالب شد تسلط و پادشاهی تو این نحو غلبه که نهایت نیست
مر او را باولیت و نهایت نیست مر او را باخریت یعنی غلبه سلطنت تو از اول و از
آخر واستعلی ملکک علوا سقطت الاشیاء دون بلوغ امده
بلند شده پادشاهی تو بحدی که جمیع موجودات ساقط شدند و افتادند پیش از آنکه
برسند نزد رسیدن بغایت و نهایت آن بلندی یعنی نتوانستند که بآن
غایت برسند ولا یبلغ ادنی ما استأثرت به من ذلک اقصی

نعت الناعتین نمی‌رسد نهایت وصف وصف کنندگان بپایان رسیدن باید
آنچه بآن متفرّد و یگانه شده از بلندی ضلّت فیک الصفات یعنی راه یافته
در حق تو صفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه که عقل انسان آن اعتبار کند برای حق تعالی
داور بآن وصف کند و محتمل است که معنی این باشد که او را هیچ صفتی نیست
زاید بر ذات و مراد آنحضرت از این کلام نفی صفات باشد هو اعلم باسرار کلام
اولیاء و تفسّخت دونک النعوت و از هم پاشیده و گسسته شده نزد
تو نعتها و صفتها و این فقره تاکید فقرهٔ اولی است و حارت فی کبریائک
لطائف الاوهام و حیرانست و پی نمی‌برد در بزرگی تو اندیشه‌های باریک
دقیق که بچیزهای مشکل دور می‌رسند یعنی هر چند ذهان دقیقه در بیدای
بزرگی او تک و دو نماید هرگز بنهایت وی نرسد و هر چند مرغ فکرت
در هوای ادراک ذات یکتای او پرواز نماید بآن نتواند رسید چنانچه
منظوم خاطر نموده عقل را ره بحریم حرم عرفان نیست توسن فکر
درین بادیه سرگردانست کذلک انت الله الاول فی اولیتک و علی
ذلک انت دائم لا تزول همچنین است تو معبود سزاوار آنچنان معبودی که
اولیت داری در اولیت خود یعنی اول بر تو سبقت ندارد و بر همین
تو همیشه ثابتی که زوال پذیر نیست و تغیر راه نمی‌یابد و انا العبد الضعیف
عملا الجسیم املا و منم بندهٔ ضعیف از روی کردار و عظیم و بزرگ از

روی امید یعنی امید عظیم بتو دارم خرجت من یدی اسباب الوصلات
الا ما وصله رحمتک یعنی بیرون رفته است از دست من اسبابی که رسیده
میشدم بمطالب اخرویه و سعادت دنیویه الا آنچه میرساند آنرا رحمت تو که
از بیخ کنده نشود یعنی سببی که دارم رحمت تست و تقطعت عنی
عصم الامال الا ما انا معتصم به من عفوک و گسسته شده است
از من چیزهائی که دست در آن زنند و برسند بامیدها الا آنچه من در آن
آویخته‌ام و دست بران زده‌ام که آن عفو تست قل عندی ما اعتد
به من طاعتک و کم است نزد من آنچه بشمار آورم از طاعت و فرمان
برداری تو و کثر علی ما ابوء به من معصیتک و بسیارست بر من
آنچه اقرار دارم بآن از معصیت و نافرمانی تو و لن یضیق علیک عفو
عن عبدک و ان اساء فاعف عنی و تنگ نیست بر تو درگذشتن
از خطایا و گناه بندهٔ تو و اگرچه بدی کرده باشد پس عفو نما از گناه من
اللهم و قد اشرف علی خفایا الاعمال علمک و انکشف کل
مستور دون خبرک یعنی بارخدایا علم تو اطلاع دارد بر اعمال پوشیده
و پنهان من و مکشوف و ظاهرست هر پوشیده نزد علم تو و لا
تنطوی عنک دقائق الامور و لا تعزب عنک غیبات السرائر
یعنی مخفی و پوشیده و پیچیده نیست از تو امور دقیقه و غایب نیست از علم تو

ترا ای سبحانی و قد استحوذ علی عدو لک الذی استنظرک لغوایتی فانظرته
واستمهلک الی یوم الدین لاضلالی فامهلته یعنی و بتحقیق مستولی و غالب
شد بر من دشمن تو یعنی شیطان رجیم آن دشمنی که مهلت خواست ترا تا روز قیامت
از برای گمراهی من پس مهلت دادی فاوقعنی وقد هربت الیک من
صغائر ذنوب موبقة وکبائر اعمال مردیة حتی اذا قارفت معصیتک
واستوجبت بسوء سعیی سخطتک فتل عنی عذار غدره وتلقانی
بکلمة کفره وتولی البراءة منی وادبر مولیا عنی یعنی پس انداخت
شیطان مرا در معصیت تو و حال آنکه من بودم بتحقیق گریخته بودم از تو و روی
آورده بودم بسوی تو از گناهان صغیره هلاک سازنده و گناهان کبیره
مهلکه تا آنکه نزدیکی و خلط نمودم معصیت ترا و مستوجب شدم بسبب بدی سعی خود خشم
ترا منصرف ساخت و برگردانید از من عنان غدر و مکر و حیله خود را و ملاقی شد
مرا بکلمه کفر که آن انیست که ای آدمی کافر باش بر کفر خود پس چون بران
ثبات ورزیدم بیزاری جست از من و پشت کرد در حالتیکه اعراض
کننده بود از من فاصحرنی لغضبک فریدا یعنی پس بیرون برد مرا
بصحرای ضلالت و گمراهی در حالتیکه هدف تیر غضب تو شدم تنها
و بیکس واخرجنی الی فناء نقمتک طریدا و بیرون برد مرا
بساحت و عرصه کینه و عقاب تو در حالتیکه رانده شده بودم از درگاه احدیت تو

لا شفیع یشفع لی الیک ولا خفیر یؤمننی علیک ولا حصن یحجبنی
عنک ولا ملاذ الجأ الیه منک یعنی شفیعی که شفاعت و درخواست من
نماید از تو و نه پناه دهنده که ایمن گرداند مرا از عقاب تو و نه پناهی و قلعه که منع
کند و باز دارد مرا از باس تو و نه محل پناهی که بسوی او گریزم از تو فهذا
مقام العائذ بک ومحل المعترف لک فلا یضیقن عنی فضلک
ولا یقصرن دونی عفوک ولا اکن اخیب عبادک التائبین
ولا اقنط وفودک الآملین واغفر لی انک خیر الغافرین یعنی پس این
مقام کسی است که پناه آورنده است بتو و محل و جایگاه کسی است که
اعتراف کننده است بتقصیر خود در طاعات ترا پس تنگ نشود البته
فضل و رحمت تو از من و قاصر و کوتاه باز نه ایستد از من عفو تو و نباشم
من بی بهره ترین بندگان که رجوع کننده باشند بسوی تو و نه نا
امیدترین واردین بر تو که امیدوارانند برحمت تو و بیامرز مرا که
تو بهترین آمرزگارانی اللهم انک امرتنی فترکت ونهیتنی
فرکبت یعنی بار خدایا بدرستیکه امر فرمودی مرا باطاعت و من ترک آن کار کردم
و نهی کردی و باز داشتی مرا از معاصی و من مرتکب آن منهیات شدم
وسول لی الخطاء خاطر السوء ففرطت یعنی و زینت داد و نیکو نمود
از برای من اندیشه بد من خطا را پس از حد درگذشتم ولا استشهد

علی صیامی نهاراً ولا استجیرت بتهجدی لیلاً ولا تثنی علی باحیائها
سنة یعنی روزه نداشته‌ام در روزی که او را گواه خود سازم و بیخوابی بجا نیاورده‌ام در شبی تا پناه باو برم و سنتی نکرده‌ام تا بسبب احیاء آن سنت ثنا کند بر من
حاشا فروضک الذی من ضیعها هلک الا فرضهای ترا که ترک آنها نکردم که هر کس آنرا تضییع کرد و بجا نیاورد بهلاکت رسید ولست اتوسل الیک
بفضل نافلة مع کثیر ما اغفلت من وظائف فروضک
وتعدیت عن مقامات حدودک الی حرمات انتهکتها یعنی
من که متوسل شوم بسوی تو بزیادتی سنتی از سنتها با آنکه بسیاری از وظائف واجبات ترا فرو گذاشت کرده‌ام و تعدی نموده و درگذشته‌ام از جایگاه حدود و نهایاتی که تو تعیین نموده برای بندگان خود که تعدی از آنها موجب نکال و عقوبات تست و رسیده‌ام بحرامهائی که تناول نموده‌ام و خورده‌ام آنرا وکبائر ذنوب اجترحتها یعنی و رسیده‌ام بگناهان کبیره که اکتساب
کرده‌ام آن گناهانرا یعنی حاصل کرده‌ام بسعی خود کانت عافیتک لی
من فضائحها ستراً یعنی رستگاری دادن تو مرا از رسوائی آن گناهان
پرده عفو تست که بپوشانی مرا از آن گناهان وهذا مقام من استحیا
لنفسه منک وسخط علیها ورضی عنک فتلقاک بنفس
خاشعة ورقبة خاضعة وظهر مثقل من الخطایا واقفاً بین

الرغبة

الرغبة الیک والرهبة منک یعنی این جایگاه کسی است که شرم داشته از
کردار بیجای خود از تو و خشم گرفته بر نفس خویشتن و خشنود باشد از تو پس شتافت بسوی تو با نفسی ترسان و گردنی فرو نهاده و پشتی گران از بار گناهان خود ایستاده میان
رغبت و میل کردن بسوی تو و ترسیدن از تو یعنی میان خوف و رجا مانده وانت
اولی من رجاه واحق من خشیه واتقاه فاعطنی ما رجوت وامنی
ما حذرت وعد علی بعائدة رحمتک انک اکرم المسئولین و تو اولی و سزاوارترین آنکسانیکه امیدوار او باید و احق آنکسانیکه ترس دارد و حیا پیشه نموده از ترس کاری پس ببخشش نما مرا آنچه امید دارم
من آنرا و ایمن گردان مرا از آنچه ترسیدم آنرا و تفضل و احسان نما بر من بکرم و رحمت
خود زیرا که تو کریمترین آنکسانیکه از او چیزی میخواهند اللهم واذ سترتنی
بعفوک وتغمدتنی بفضلک فی دار الفناء بحضرة الاکفاء یعنی خدایا
چون پوشانیدی گناهان مرا بعفو و فضل خود در سرای نیستی که سرای دنیا بوده
باشد بحضور امثال و همسران آن فاجرنی من دار البقاء عند مواقف
الاشهاد من الملائکة المقربین والرسل المکرمین والشهداء
والصالحین من جار کنت اکاتمه سیئاتی ومن ذی رحم
کنت احتشم منه فی سریراتی پس پناه ده مرا از رسوائیهای دار بقا که
آخرت است نزد ایستادنگاه حاضرین از ملائکه مقربین و پیغمبران گرامی داشته

شده و شهیدان و صالحان از همسایه که بودم که پنهان داشتم از وی گناهی را
داز خویشان خود که خجالت و حشمت و شرم می بردم از ایشان و اعمال پنهانی
لَمْ اَثِقْ بِهِمْ رَبِّ فِي السِّتْرِ عَلَيَّ وَوَثِقْتُ بِكَ فِي الْمَغْفِرَةِ لِي وَاَنْتَ
اَوْلَى مَنْ وُثِقَ بِهِ اَعْطَى مَنْ رُغِبَ اِلَيْهِ وَاَرْاَفُ مَنِ اسْتُرْحِمَ فَارْ
حَمْنِي یعنی وثوق و اعتماد نکردم همسران و خویشاوندان خود ای پروردگار
من در پوشیدن ایشان آن گناهان را بر من و وثوق و اعتماد نمودم
بتو ای پروردگار من در آمرزیدن تو مرا و توئی سزاوارترین کسانی که
وثوق داشته میشود باو و بخشنده ترین همه کسانی که رغبت و میل کرده
میشود بسوی او و مهربانترین آنانی که رحمت خواسته میشود از وی پس رحمت
کن و بخش مرا ای پروردگار من اَللّٰهُمَّ وَاَنْتَ حَدَرْتَنِي مَاءً
مَهِيناً مِنْ صُلْبٍ مُتَضَائِقِ الْعِظَامِ حَرِجِ الْمَسَالِكِ اِلَى رَحِمٍ
ضَيِّقَةٍ سَتَرْتَهَا بِالْحُجُبِ تُصَرِّفُنِي حَالاً عَنْ حَالٍ حَتَّى انْتَهَيْتَ بِي
اِلَى تَمَامِ الصُّورَةِ وَاَثْبَتَّ فِيَّ الْجَوَارِحَ یعنی بار خدایا تو فرود آوردی
مرا در حالتی که آبی ضعیف حقیر یعنی خوار بمقدار بودم که آن منی است از
پشت پدر من که استخوانهای تنگ دارد و راهها در غایت تنگی چه پشت
دوازده مهره باشد که آنرا فقرات ظهر خوانند و بیست و چهار دنده
دوازده از طرف راست و دوازده از طرف چپ و پیوسته رحمی

ملکه

سنگ که آن مشیمه است که پوشیده آن رحم را بجا بها یعنی پردها که در حالت
آبستنی بهم می آید و در حالت وضع حمل فراخ میگردد چنانچه در کتب تشریح مبین
گشته دگر دانیدی مرا از حالی بحالی تا رسانیدی مرا بتمامی خلقت که آن حلول
صورت انسانیت است و استوار کردی در من اندامها و عضوها کما نعت فی
كِتَابِكَ نُطْفَةً ثُمَّ عَلَقَةً ثُمَّ مُضْغَةً ثُمَّ عَظْمًا ثُمَّ كَسَوْتَ
الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ اَنْشَأْتَنِي خَلْقًا آخَرَ كَمَا شِئْتَ یعنی همچنانکه وصف
کرده در کتاب عزیز خود که آدمی در اول خلقت نطفه منی سفید بود بعد از آن
خون سرخ بسته شد بعد از خون بسته مضغه شد یعنی مقداری گوشت
که یکبار بخایند گوشتی بی استخوان پس ساختی آن گوشت را استخوانها که
دور المحکم گردانیدی پس در پوشانیدی استخوانها را گوشت پس پدید آوردی
مرا آفریدن دیگر یعنی روح در دمیدی تا زنده شدم چنانچه خواستی تو بود
و کیفیت خلقت انسان که تحسین فتبارک الله احسن الخالقین در شان او نازل
یافته برین نهجست که چون منی مرد و زن در رحم قرار گیرد از قوت
عاقده که در منی مرد است و قوت منعقده که در منی زن است بجوشد
و چهار نقطه پدید آید یکی در جایگاه دل یکی در جایگاه جگر و یکی در جایگاه
دماغ و یکی گرد ناف در آید و دهنهای رگها بدو پیوسته شود تا از آن مر غذا
بجگر طفل رسد و این را مرتبه اولی خوانند و چهل روز تمام شود و بعد از آن

رگهای سرخ پیدا شود که از انجا بناف جنین خون حیض روان گردد و این حالت
ثانیه گویند و چهل روز تمام شود و بعد از ان خون پاره گردد و این را
حالت ثالثه خوانند و این شش روز تمام گردد و بعد از ان مضغه و اعضا
از هم جدا شود و استعداد آن پیدا کند که از حق سبحانه و تعالی صورت
حیوانیت بدو رسد و این را حالت رابعه گویند و بعد از ان رگها
مفصلها و ممرها پیدا شود و اینحالت در پسر زودتر حادث گردد و در
دختر دیرتر چنانچه در مقام خود مبین گشته حَتّٰى اِذَا احْتَجْتُ اِلٰى رِزْقِكَ
وَلَمْ اَسْتَغْنِ عَنْ غِيَاثِ فَضْلِكَ جَعَلْتَ لِيْ قُوْتًا مِنْ فَضْلِ طَعَامٍ
وَشَرَابٍ اَجْرَيْتَهُ لِاَمَتِكَ الَّتِيْ اَسْكَنْتَنِيْ جَوْفَهَا وَاَوْدَعْتَنِيْ قَرَارَ
رَحِمِهَا یعنی تا انکه محتاج شدم بروزی تو و بی نیاز نبودم از فضل و احسان تو
که فریاد رسنده هر مضطر است گردانیدی و مهیا ساختی از برای قوت
من از فضل و زیادتی طعام و شراب یعنی مطعومات و مشروبات که روان ساخته
بودی آنرا از برای کنیزک خود که ساکن گردانیده بودی مرا در شکم او
و ودیعت و امانت نهاده بودی مرا در ته زهدان او وَلَوْ تَكِلُنِيْ
يَا رَبِّ فِيْ تِلْكَ الْحَالَاتِ اِلٰى حَوْلِيْ اَوْ تَضْطَرُّنِيْ اِلٰى قُوَّتِيْ لَكَانَ
الْحَوْلُ عَنِّيْ مُعْتَزِلًا وَلَكَانَتِ الْقُوَّةُ مِنِّيْ بَعِيْدَةً یعنی و اگر وامیگذاشتی
مرا ای پروردگار من درین احوال بقدرت من یا بیچاره میگردانیدی مرا

بقوت

بقوت من هر آینه قدرت از من کناره گیرنده بودی و هر آینه قوت از من دور بودی
یعنی من قوت و قدرت بر چیزی نداشتمی فَغَذَوْتَنِيْ بِفَضْلِكَ غِذَاءَ الْبَرِّ
اللَّطِيْفِ یعنی پس غذا دادی و پرورانیدی مرا باحسان و فضل خود همچو پرورانیدن
نیکوکار بسیار مهربان که رساننده نیکوئی خود بمراد و مطلوب که داشته باشد تَفْعَلُ
ذٰلِكَ بِيْ تَطَوُّلًا عَلَيَّ اِلٰى غَايَتِيْ هٰذِهِ لَا اَعْدَمُ بِرَّكَ وَلَا يُبْطِئُ بِيْ حُسْنُ صَنِيْعِكَ
یعنی میکنی این احسانها بمن از روی تفضل و احسان ترا و کاهلی نکرده بمن حسن تربیت تو
و همیشه پرورده نعمت تو بوده ام وَلَا تَتَأَكَّدُ مَعَ ذٰلِكَ ثِقَتِيْ فَاَتَفَرَّغَ لِمَا هُوَ
اَحْظٰى لِيْ عِنْدَكَ یعنی با این همه مراتب که مذکور شد از الطاف وثوق و اعتماد
من بایستی ثابت و استوار بودی در رسیدن رزق بمن و کفایت مهم من تا صرف
کردمی تمام اوقات خود را در سعی رزق بلکه بایستی واپرداختمی از این مشغول
بودمی در چیزیکه موجب زیادتی حظ و بهره من بودی نزد تو از طاعات و عبادات
قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِيْ فِيْ سُوْءِ الظَّنِّ وَضَعْفِ الْيَقِيْنِ فَاَنَا اَشْكُوْ
سُوْءَ مُجَاوَرَتِهِ لِيْ وَطَاعَةَ نَفْسِيْ لَهُ یعنی بتحقیق که مالک و صاحب شده است
شیطان عنان قدرت مرا بسبب بدگمانی و سستی یقین که بحضرت تو دارم
پس من شکوه میکنم از بدی همسایگی او و فرمان برداری نفس من او را وَاَسْتَعْصِمُكَ
مِنْ مَلَكَتِهِ و چنگ میزنم ترا از مالک شدن و بندگی گرفتن شیطان مرا
وَاَتَضَرَّعُ اِلَيْكَ فِيْ اَنْ تُسَهِّلَ لِيْ رِزْقِيْ سَبِيْلًا و تضرع و زاری میکنم

و احسان ترا بمن ارزانی از روی استحقاق نه بان
جهت که رسیده ام از بابت وجود و کرم تست

بدرگاه تو و رسیدن آسان سازی راه بروزی من فلك الحمد علی ابتدائك بالنعم
الجسام والهامك الشکر علی الاحسان والانعام فصل علی محمد
وآله وسهل علی رزقی پس مرتراست سپاس وستایش بر آغاز کردن
تو نعمتهای بزرگ بی سابقه استحقاق ما آن نعمت را و بر فهمانیدن تو ما را
شکر کردن بر نیکویی کردن و نعمت دادن تو ما را پس رحمت کن بر محمد و آل
او و آسان گردان بر من روزی مرا وان تقنعنی بتقدیرك لی
وان ترضینی بحصتی فیما قسمت لی و اینکه قانع گردانی مرا بآنچه
خلق کرده تو از برای من و اینکه راضی سازی مرا بحصه و نصیب من در آنچه
قسمت کرده از برای من وان تجعل ما ذهب من جسمی وعمری فی
سبیل طاعتك انك خیر الرازقین و اینکه بگردانی رفتن من عمر مرا
در راه طاعت و فرمان برداری تو نه در طلب رزق و روزی زیرا که
تو بهترین روزی دهندگانی اللهم انی اعوذ بك من نار تغلظت
بها علی من عصاك وتوعدت بها من صدف عن رضاك یعنی بار خدا
بدرستیکه من پناه می برم بتو از آتشی که تشدید و سخت ساختی آن آتش را
بر کسیکه عصیان و نافرمانی ورزید و توعید و تخویف نمودی بآن آتش
آنکس را که بیرون رفت و اعراض نمود از رضای تو ومن نار نورها
ظلمة وهینها الیم وبعیدها قریب و از آتشی که روشنائی آن

تاریک

تاریکست و آسانی آن دردناکست و دوریش نزدیکست ومن نار یأکل
بعضها بعضا و از آتشی که بعض آن میخورد بعضی را ویصول بعضها علی
بعض و حمله میکند بعضی آن بر بعضی ومن نار تذر العظام رمیما و
تسقی اهلها حمیما و از آتشی که وا میگذارد استخوانها را در حالتی که پوسیده
گشته باشد و تباه شده و آب دهد اهل خود را آبی در غایت گرمی چون
بخورند امعا و احشای ایشان پاره پاره شود ومن نار لا تبقی علی من
تضرع الیها و از آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب
و عظام بر آنکسیکه زاری نماید بسوی آن یا شفقت و رحم نماید بر آنکس که زاری
نماید بسوی او ولا ترحم من استعطفها و رحم نکند آنکسی را که مهربانی جوید او را ولا
تقدر علی التخفیف عمن خشع لها واستسلم الیها و قادر نباشد بر آنکه
سبکبار گرداند از آنکس که خشوع و فروتنی نماید او را و از آنکس که گردن نهاده
باشد بسوی او و تلقی سکانها باحر ما لدیها من الیم النکال وشدید
الوبال و در رساند ساکنین خود را بگرم ترین آنچه نزد او باشد از عقوبات
دردناک و وبال شدید یعنی عاقبت حال بدی و وخامت منتهی گردد و اعوذ
بك من عقاربها الفاغرة افواهها یعنی و پناه می برم بتو از
عقربهای آن آتش که باز کرده باشند دهنهای خود را وحیاتها الصا
لقة بانیابها و از مارهای زننده بنیشهای خود وشرابها الذی یقطع

أَمْعاءَ وَأَفْئِدَةَ سُكّانِها وَتَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ وازشرابهای آن آتش که بر درود
ودلهای کسانی که درانجا ساکن باشند وبیرون کشد وبیخ برکند دلهای ایشانرا
وَأَسْتَهْدِيكَ لِما باعَدَ مِنْها وَأَخَّرَ عَنْها وراه نمودن میخواهم از تو هرانچه
دور سازد ازین آتش وباز پس کند مرا ازان آتش اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَأَجِرْنِي مِنْها بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ وَأَقِلْنِي عَثَراتِي بِحُسْنِ إِقالَتِكَ
رحمت کن برمحمد وآل او ورهائی وخلاصی ده مرا ازان آتش بفضل رحمت منتهایه
خود وفسخ کن ودرگذران لغزشها وگناهان مرا بنیکوئی درگذرانیدن خود
وَلا تَخْذُلْنِي يا خَيْرَ الْمُجِيرِينَ إِنَّكَ تَقِي الْكَرِيهَةَ وَتُعْطِي الْحَسَنَةَ وَتَفْعَلُ
ما تُرِيدُ وَأَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وخوار مگردان مرا ای بهترین پناه دهندگان
زیرا که تو نگاه میداری از شدائد وهرانچه مکروه وناخوش باشد ومیدهی نیکیها را
وانچه محبوب طبع بوده باشد ومیکنی آنچه میخواهی واراده نمائی وتو بر همه چیز
قادر وتوانائی چنانچه خواهی اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ إِذا ذُكِرَ الْأَبْرارُ
بارخدایا رحمت کن برمحمد وآل چون یاد کرده شوند نیکان ونیکوکاران صَلِّ
عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَا اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ ورحمت کن برمحمد وآل محمد
مادامی که آمد وشد نمایند شب وروز یا مختلف باشند در نور وظلمت صَلاةً
لا يَنْقَطِعُ مَدَدُها وَلا يُحْصى عَدَدُها صلاتی که بنهایت نرسد مدت آن
وبشمار در نیاید عدد آن صَلاةً تَشْحَنُ الْهَواءَ وَتَمْلَأُ الْأَرْضَ وَالسَّماءَ

صلاتی

صلاتی که پر کند هوا را وپر کند زمین وآسمانرا صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتّى يَرْضى
وَصَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ الرِّضا یعنی رحمت کناد خدای تعالی برمحمد وآل او
تا انگاه که خشنود شود ورحمت کناد بروی وبرآل او بعد از خشنودی او نیز
صَلاةً لا حَدَّ لَها وَلا مُنْتَهى يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ صلاتی که حد ونهایت نباشد
آنرا ای بخشاینده ترین بخشایندگان

الدُّعاءُ الثّالِثُ وَالثَّلاثُونَ فِي الاسْتِخارَةِ

دعای سی وسوم در خواستن راه خیر در حین استخاره بپروردگار در هر کاری
اللّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاقْضِ لَنا بِالْخِيَرَةِ
یعنی بارخدایا میخواهم از تو نیکوئی وراه راست یافتن را بعلم تو که محیط است بهمه
چیزها چنانچه هست پس رحمت کن برمحمد وآل او وحکم کن از برای ما بآنچه خیر
وخوبست وَأَلْهِمْنا مَعْرِفَةَ الاخْتِيارِ ودر دل ما انداز شناختن خیر وبرگزیده را
وَاجْعَلْ ذلِكَ ذَرِيعَةً إِلَى الرِّضا بِما قَضَيْتَ لَنا وبگردان آنرا وسیله
خشنودی بآنچه قضا کرده از برای ما وَالتَّسْلِيمِ لِما حَكَمْتَ وهمچنین بگردان
آنرا وسیله انقیاد وگردن نهادن مرآنچه را که حکم کرده بر ما فَأَزِحْ عَنّا
رَيْبَ أَهْلِ الارْتِيابِ وَأَيِّدْنا بِيَقِينِ الْمُخْلِصِينَ یعنی دور کن وزائل گردان
از ما شک آنکه اهل شکند وقوت ده مارا بیقین مخلصین یعنی آنکه هرچه گویند وکنند
بمحض قربت ورضای الهی باشد وهیچ غرضی دیگر با آن در نیامیزند وَلا تَسُمْنا
عَجْزَ الْمَعْرِفَةِ عَمّا تَخَيَّرْتَ فَنَغْمِطَ قَدْرَكَ وَنَكْرَهَ مَوْضِعَ رِضاكَ یعنی مگردان

را ضعیف المعرفه با ضعف معرفت را علامت و سمت مساز از آنچه تو اختیار
کرده و برگزیده از صفات و افعال سهل و خوار شماریم یا انکار نمائیم تقدیرات ترا
و کراهت ورزیم از آنچه خشنودی تو در آنست وَتَجْنَحَ اِلَى الَّتِي هِيَ اَبْعَدُ
مِنْ حُسْنِ الْعَاقِبَةِ وَاَقْرَبُ اِلَى ضِدِّ الْعَافِيَةِ و میل کنیم و انحراف ورزیم
با فعال و اعمال که دورتر باشد از نیکوئی عاقبت و نزدیکتر باشد بمکاره
و ضد عافیت حَبِّبْ اِلَيْنَا مَا نَكْرَهُ مِنْ قَضَائِكَ وَسَهِّلْ عَلَيْنَا مَا
نَسْتَصْعِبُ مِنْ حُكْمِكَ دوست گردان بسوی ما آنچه کراهت داشته باشیم از قضای
تو و آسان کن بر ما آنچه دشوار شماریم از حکم تو وَاَلْهِمْنَا الْاِنْقِيَادَ لِمَا
اَوْرَدْتَ عَلَيْنَا مِنْ مَشِيَّتِكَ حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا تَعْجِيلَ
مَا اَخَّرْتَ دوست گردان بسوی ما آنچه کراهت داشته باشیم از قضای تو
و آسان کن بر ما آنچه دشوار شماریم از حکم تو وَاَلْهِمْنَا الْاِنْقِيَادَ لِمَا اَوْرَدْتَ
عَلَيْنَا مِنْ مَشِيَّتِكَ حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا تَعْجِيلَ مَا اَخَّرْتَ
و ملهم ساز ما را انقیاد و گردن نهادن مر آنچه را که فرود آورده بر ما
از تکالیف از روی خواست خود تا آنکه ما دوست نداریم تاخیر آنچه تو
شتاب کرده آنرا و نه شتاب نمودن بر آنچه تو اراده تاخیر آن نموده
وَلَا نَكْرَهَ مَا اَحْبَبْتَ وَلَا نَتَخَيَّرَ مَا كَرِهْتَ و ناخوش نشماریم آنچه تو دوست
داشته آنرا و اختیار ننمائیم آنچه تو ناخوش شمرده آنرا وَاخْتِمْ لَنَا بِالَّتِي

د

هِيَ اَحْمَدُ عَاقِبَةً وَاَكْرَمُ مَصِيرًا و ختم کن اعمال ما را اعمال و افعال که آن
محمودتر باشد از روی عاقبت و کریمتر باشد از روی بازگشت اِنَّكَ
تُفِيدُ الْكَرِيمَةَ وَتُعْطِي الْجَسِيمَةَ بدرستیکه تو افاده میکنی چیزهای نیکو را
و اعطا میکنی عطایای عظیمه را وَتَفْعَلُ مَا تُرِيدُ وَاَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ و میکنی آنچه میخواهی و تو بر همه چیز توانائی چنانچه خواهی اَلدُّعَاءُ الرَّابِعُ
وَالثَّلٰثُونَ اِذَا ابْتُلِيَ اَوْ رَاٰى مُبْتَلًى بِفَضِيحَةٍ بِذَنْبٍ دعای سی
و چهارم هرگاه مبتلا شدی ببلیتی یا دیدی کسی را که مبتلا بودی برسوائی
بموجب گناه آن بودی اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سِتْرِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ
یعنی بار خدایا مر تراست سپاس و ستایش بر پوشانیدن تو قبایح اعمال ما را
یا بر آنچه پوشانیدی با آن قبایح اعمال ما را بعد از علم تو با آن تا مطلع نشوند
بآن ملائکه چه از حضرت صادق ع مرویست که هیچ مؤمنی نیست الا آنکه او را
مثالیست در عرش که هرگاه آن مؤمن مشغول گردد باعمال صالحه از نماز
و غیر آن مثال او نیز مثل آن افعال بجای آورد و ملائکه بحد آن بنده
مؤمن استغفار نمایند و هرگاه مشغول شود بمعصیتی از معصیتهای خدای تعالی
پرده بیندازد میان مثال آن مؤمن و ملائکه تا مطلع نگردند بر قبایح اعمال
آن مؤمن و اسحق بن عمار صیرفی میگوید که بحضرت آنحضرت عرض نمودم که
میتواند بود که کاتبان کرام کلام بنده را نشنوند و ننویسند و حال آنکه خدای تعالی

فرموده كه ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد پس آنحضرت سر مبارك خود را
لحظه بزير انداخته بعد از آن اشك ريزان سر بر داشتند و فرمودند كه اى اسحق
اگر كاتبان كرام نشنوند و ننويسند خداى تعالى ملك علام كه عالم السر است
آن را ميشنود و ميداند اى اسحق از خداى تعالى چنان بترس كه گويا او را مى بينى
و اگر ترا شك شود در آنكه او ترا مى بيند كافر خواهى شد و چون ترا يقين
حاصل شود كه او ترا مى بيند و معهذا مرتكب معاصى گردى چنانست كه او را
كمتر از جميع ناظران دانسته تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ومعافاتك
تعتد خبرك در عفو نمودن تو بعد از دانستن تو با عمال ناشايسته فكلنا
قد اقترف العائبة فلم تشهره يعنى پس همه ما اكتساب نموده ايم جرائمى
كه عيب كرده ميشود بر آن جرمها پس تو آشكار نكردى و شهرت ندادى آن را
وارتكب الفاحشة فلم تفضحه و ارتكاب نموده ايم اعمال ناشايسته را
و تو رسوا نساختى آن را وتستر بالمساوى فلم تدلل عليه يعنى و در
پرده و پنهان مرتكب معايب و بديها شده ايم پس تو راه ننمودى كسى را
بر آن بديها كم نهى لك يا الهى قد اتيناه وامر قد وقفتنا عليه
يعنى بسيار نهى و منع كرده چيزها را اى خداوند من و ما اتيان نموده ايم
بآن و بسيار مامورى را كه واقف ساخته و مطلع گردانيده ما را بر آن پس
تعدى و تجاوز نموده ايم آن را وسيئة اكتسبناها وخطيئة ارتكبناها

كنت

كنت المطلع عليها دون الناظرين والقادر على اعلانها فوق القا
درين و بسيار سيئه و بديها كه اكتساب نموده ايم آن را و بسيار خطيئه و گناهى كه ار
تكاب نموده ايم آن را كه تو مطلع بوده بر آن نه نظر كنندگان ديگر غير تو و توانا
بوده بر آشكارا كردن بر تر از توانايان ديگر كانت عافيتك لنا حجابا
دون ابصارهم وردما دون اسماعهم يعنى هست محافظت تو ما را
پرده پيش چشمهاى ايشان كه نبينند آن را و بندى پيش گوشهاى ايشان كه
نشنوند آن را فاجعل ما سترت من العورة واخفيت من الدخيلة
واعظا لنا وزاجرا عن سوء الخلق واقتراف الخطيئة وسعيا
الى التوبة الماحية والطريق المحمودة وقرب الوقت فيه
يعنى پس گردان آنچه پوشانيدى از امورى كه شرم مى آمد ما را از مطلع شدن
مردم بر آن و پنهان ساختى از ما معايب مخفيه پند دهنده ما را و منع
كننده ما را از بدى خلق و اكتساب نمودن گناهان يا بلند كردن گناهان
و اين كنايه است از ارتكاب آن و ساعى و شتابنده ما را بتوبه كه زايل سازنده
و محو كننده گناهانست و نزديك گردان وقت و زمان را در اين سعى و شتافتن
بتوبه ولا تسمنا الغفلة عنك انا اليك راغبون ومن الذنوب
تائبون يعنى ما را غافل مگردان از خود زيرا كه ما بتو رغبت كننده ايم و از گنا
هان توبه كننده ايم وصل على خيرتك اللهم من خلقك محمد وعترته

الصفوة من بیتك الطاهرین واجعلنا لهم سامعین ومطیعین كما

امرتنا یعنی رحمت کن بر برگزیده خود ای خداوند من از خلقان خود محمد و خویشان

او را که خاصه و خلاصه مخلوقات تو اند و پاک کنند ارکان ما از صغیره و کبیره

و بگردان ما را مر اوامر و نواهی که ایشان مبلغ آنند گوش کنندگان و فرمان

برداران چنانچه فرموده در تنزیل آسمانی که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

الدعاء الخامس والثلثون اذا نظر الی اصحاب الدنیا دعای سی و پنجم

در خشنودی بقضاء تبارک و تعالی هر گاه که نظر کند باصحاب دنیا که ایشان متمتع

و برخوردار باشند از زخارف دنیوی و متاع فانی الحمد لله الذی

رضی بحکم الله یعنی سپاس و ستایش مر خدا را که راضی و خشنودم رضای

شدید بحکم خدای تعالی و بباید دانست که رضا عبارت است از خشنودی بنده

از خداوندگار بانمعنی که هر اثر و حکمی که از و صادر شود بنده او را مستحسن

شمرد و از نیجاست که ارباب عرفان گفته اند که رضا از لوازم محبت است چه

محبت مقتضی آنست که هر اثر که از محبوب صادر شود بنده او را مستحسن شمرد چنانکه

گفته اند . نا خوش او خوش بود بر جان من . جان فدای یار دل رنجان من

روایت نموده اند که جابر بن عبد الله انصاری که یکی از صحابه کبار بود در آخر

عمر بضعف پیری و عجز مبتلا شده بود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام بعیادت

او رفتند و او را از حال او سوال فرمودند جابر گفت در حالتیم که پیری از

جوانی

جوانی و بیماری از تن درستی و مرگ از زندگانی دوستر میدارم آنحضرت فرمودند

که من چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری دوست دارم و اگر جوان دارد جوانی

و اگر بیمار دارد بیماری و اگر تن درست دارد تن درستی و اگر مرگ

دهد مرگ و اگر زنده دارد زندگی جابر رضی الله عنه چون این سخن بشنید روی

مبارک آنحضرت را بوسه داد و گفت صدق رسول الله راست فرمود حضرت

رسول خدای صلوات الله و تحیاته علیه که مرا گفت تو یکی از فرزندان مرا ببینی

هم نام من که یبقر العلم بقرا یعنی بشگافد علم را شکافتنی و باین سبب آنحضرت را باقر

علوم اولین و آخرین خوانند و محقق طوسی قدس نفسه القدوسی در یکی از

رسائل خود میگوید که از این کلام معلوم میشود که جابر در مرتبه اهل صبر بود

و حضرت باقر سلام الله علیه در مرتبه اهل رضا شهدت ان الله قسم

معایش عباده بالعدل واخذ علی جمیع خلقه بالفضل یعنی

گواهی دادم که خدای تعالی قسمت کرده زندگانی بندگان خود را بداد

و عدل و مجازاة و مکافات داد و بر جمیع خلقان خود بفضل نه بعدل جزا داده

جزائی فامنن اللهم صل علی محمد وآله ولا تفتنی بما اعطیتهم

ولا تفتنهم بما منعتنی فاحسد خلقك واغمط حكمك یعنی خدایا

رحمت کن بر محمد و آل او و مینداز مرا در بلا بآنچه داده خلقان خود را از اموال

و زخارف دنیوی و بفتنه مینداز ایشان را بتکبر نمودن ایشان بر ما بآنچه

باز داشته از من یا آنکه حمد برم بر خلق تو و حقیر شمارم حکم ترا اللّهمّ صلّ علی
محمّدٍ وآله وطیّب بقضائک نفسی ووسّع بمواقع حکمک صدری بار خدایا
رحمت کن بر محمّد و آل او و خوش کردان و از ناخوشی رهان نفس مرا بقضا و حکم
خود کردر باره من جاری ساخته از قلّت مال و امتعه دنیوی و وسیع کردان
سینه مرا بمحل وقوع حکم خود یعنی چنان کن که بسبب کثرت اموال و زخارف دنیوی
نه و مزدیم و تنگ و بد حال بوده باشم وهب لی الثّقة لاُقرّ
معها بانّ قضائک لم یجر الّا بالخیرة و بخش مرا وثوق و اعتمادی
که قریر العین و مسرور شوم بانکه قضا و حکم تو جاری نشده الّا بنیکوئی
واجعل شکری لک علی ما زویت عنّی اوفر من شکری ایّاک
علی ما خوّلتنی و بگردان شکر و سپاس کردن من ترا برانچه صرف کرده
یعنی بر کردانیده از من زیاده برانچه اعطا کرده و مالک کردانیده
مرا بران واعصمنی من ان اظنّ بذی عدمٍ خساسةً او اظنّ
بصاحب ثروةٍ فضلاً و نگاهدار مرا از اینکه گمان برم بفقیر و محتاجی
احتیاج و زبونی یا گمان کنم بخداوند توانگری و مال بسیار افزونی فانّ
الشّریف من شرّفته طاعتک والعزیز من اعزّته عبادتک پس
بدرستیکه شریف و بزرگ آنکسی است که شریف کردانیده طاعت و فرمان
برداری تو او را و عزیز آنکسی است که عزیز کردانیده عبادت و پرستش تو ترا

فصل

فصلّ علی محمّدٍ وآله ومتّعنا بثروةٍ لا تنفد وایّدنا بعزٍّ لا یفقد یعنی
پس رحمت کن بر محمّد و آل او و متمتّع و برخوردار کردان ما را بتوانگری که آخر و فانی نشود
و قوّت ده ما را بعزّتی و عالی‌شأنی که مفقود و نابود نگردد که آن توانگری و عزّت عبارت
از نعیم جاودانی بهشت واسرحنا فی ملک الابد و بر ده و رها کن ما را در پادشاهی
جاودانی که بهشت است چه غیر آن منقطع و زائل است انّک الواحد الاحد یعنی
بدرستیکه توئی یگانه که همتا نداری واحدی که اصلا اجزا و ابعاض نداری نه جزو ذهنی
و نه جزو خارجی الصّمد الّذی لم تلد ولم تولد ولم یکن لک کفواً احدٌ
یعنی مقصودی در جمیع حوائج و مقاصد که نزاده کسی را و زاده نشده از کسی و نیست
و نبوده مر او را همتا الدّعاء السّادس والثّلثون اذا نظر الی السّحاب
والبرق وسمع صوت الرّعد دعای سی و ششم هر گاه نظر کردی در ابر
و برق و شنیدی آواز رعد باین دعا قرائت فرمودی اللّهمّ انّ هذین
آیتان من آیاتک یعنی بار خدایا بدرستیکه این رعد و برق دو آیت و علامت‌اند
از آیات و علامات تو بر نزول باران و برق وهذین عونان من
اعوانک یبتدران طاعتک برحمةٍ نافعةٍ او نقمةٍ ضارّةٍ و این
دو یاورند از یاوران تو می‌شتابند طاعت و فرمان برداری ترا برحمتی
نافعه و عقابی ضرر رساننده فلا تمطرنا بهما مطر السّوء ولا تلبسنا
بهما لباس البلاء یعنی پس مباران بر ما بسبب این دو علامت باران بد

و مپوشان ما را بآن لباس بلا اللهم صل علی محمد وآله وانزل علینا نفع
هذه السحاب وبرکتها واصرف عنا اذاها ومضرتها ولا تصبنا
فیها بآفة ولا ترسل علی معایشنا عاهة یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد
وآل او و فرو فرست بر ما سود و نفع این ابر و برکت و افزونی آنرا و بگردان
از ما رنج آن و زیان آنرا و مرسان بما بسبب آن آفتی و مفرست بر معیشتهای
ما بواسطهٔ آن رنجی و نقصانی اللهم وان کنت بعثتها نقمة وارسلتها
سخطة فانا نستجیرك من غضبك ونبتهل الیك فی سؤال عفوك
یعنی بار خدایا اگر فرستاده تو این ابر را از روی عقوبت و فرو فرستاده
آنرا از روی خشم و غضب پس ما پناه میجوئیم بتو از خشم تو و تضرع و زاری میکنیم
بدرگاه تو در عفو و تجاوز کردن تو از گناهان ما فمل بالغضب الی
المشرکین وادر رحی نقمتك علی الملحدین یعنی میل کن بغضب و خشم
بسوی شرک آورندگان و کافران و بگردان آسیای عذاب بر سر حق برگشتگان
اللهم اذهب محل بلادنا بسقیاك واخرج وحر صدورنا برزقك
ولا تشغلنا عنك بغیرك ولا تقطع عن کافتنا مادة برك یعنی بار خدایا
ببر تنگی و خشکی زمین شهرهای ما را بآب دادن خود و ببرون بر تنگی و سوز
و کینه سینهای ما را برزق و روزی خود و میتواند بود که مراد از رزق سبب
رزق باشد که آن باران است و مشغول مگردان ما را بغیر خود در حالتی که فارغ

باشیم

باشیم از تو و اعراض کنیم از تو و مبر از ما مادهٔ بر و نیکوئی خود را که آن بر فی است
فان الغنی من اغنیت وان السالم من وقیت زیرا که غنی و توانگر کسی است
که تو او را توانگر کرده و رستگار و سالم کسی است که تو او را نگاه داشته ما عند احد
دونك دفاع ولا باحد عن سطوتك امتناع یعنی نیست نزد کسی غیر تو دور
گردانیدن بلائی یا بدی و نیست کسی را از حملهٔ قهر تو سر باز زدنی تحکم بما شئت
علی من شئت وتقضی بما اردت حکم میکنی بانچه خواهی بر هر که خواهی و فرمان
میدهی بآنچه اراده نمائی در حق هر که اراده نمائی فلك الحمد علی ما وقیتنا
من البلاء ولك الشکر علی ما خولتنا من النعماء حمدا یخلف حمد الحامدین
وراءه حمدا یملأ ارضه وسماءه پس مر تراست سپاس و ستایش بانچه
نگاه داشتی ما را از بلا و محنت و مر تراست شکر بر آنچه عطا کردی ما را از نعمت
چنان سپاس و ستایشی که واپس گذارد سپاس سپاس کنندگان را در عقب خود و پر کند
زمین و آسمان را انك المنان بجسیم المنن زیرا که تو بسیار نعمت دهنده
بنعمتهای عظیم جسیم الوهاب لعظیم النعم بخشنده نعمتهای بزرگ را
القابل یسیر الحمد پذیرنده سپاس اندک را الشاکر قلیل الشکر شکر کننده
یعنی جزا دهنده اندک عملی را که از شان او آن بوده باشد که شکر و جزا داده
شود المحسن المجمل ذو الطول یعنی کننده احسان و نیکوئی را و صاحب افعال
کامله و اوصاف جمیله و صاحب بزرگی بزرگ نمودن عقاب کسیکه مستحق بوده باشد

در دنیا و آخرت از غیر کار و لا اله الا انت الیک المصیر نیست معبودی برای
پرستش غیر تو و بسوی تست بازگشت همه کس **الدعاء السابع والثلاثون اذا
اعترف بالتقصیر عن تادیة الشکر** دعای سی و هفتم در مقام اعتراف بتقصیر
از جای آوردن شکر پروردگار اللهم ان احدا لا یبلغ من شکرک
غایة الا حصل علیه من احسانک ما یلزمه شکرا یعنی بار خدایا
بدرستیکه نمیرسد هیچکس از بندگان تو از شکرگزاری تو بغایتی و حدی که اگر
حاصل شود واجب گردد بر وی از جهة احسان و نیکوئی کردن تو او را
که آن توفیق دادن و میسر گردانیدن او راست بر شکر شکری که موجب باشد
آن شکر شکر دیگر را چه توفیق و تیسیر بر شکر نیز نعمتی است از جانب مشکور
و از ینجاست که در تنزیل کریم واقع شده که وقلیل من عبادی الشکور ولا
یبلغ مبلغا من طاعتک وان اجتهد الا کان مقصرا دون
استحقاقک بفضلک و نمیرسد هیچکس از بندگان تو از فرمان برداری
نمودن تو بحدی و نهایتی و اگرچه اجتهاد و استفراغ و سعی خود نماید مگر
آنکه مقصر باشد مرتبه پایین تر از استحقاق تو از آنچه جهات استحقاق طاعت
از حیثیات متکثره است که قدرت بشری وفا بآن جهات نمیتواند نمود
فانا شکر عبادک عاجز عن شکرک پس شکر کننده ترین بندگان تو آنکسی است
که عاجز باشد از شکر کردن تو چنانچه گفته اند   من شکر چون کنم که به نعمت توام

نن

نعمت چگونه شکر کند از زبان خویش واعبدهم مقصر عن طاعتک و عابد
ترین بندگان تو آنکسی است که قایل باشد بتقصیر از طاعت تو لا یجب لاحد ان
تغفر له باستحقاقه ولا ان ترضی عنه باستحقاقه واجب نیست هیچکس را که
بیامرزی تو او را از حیثیت استحقاق او مر آمرزش ترا و نه آنکه راضی و خشنود
گردی از و از جهة آنکه مستوجب رضای تو شده باشد چه هیچکس را مقدور نیست که
چنین بندگی او تواند نمود فمن غفرت له فبطولک ومن رضیت عنه
فبفضلک پس هر کرا آمرزیدی تو او را بسبب احسان تست او را و هر که را
خشنود شدی تو از وی پس بسبب فضل و بزرگی تست تشکر یسیر ما تشکره
به وتثیب علی قلیل ما تطاع فیه یعنی جزا دهی اندک چیزیرا که مشکور
شوی بآن یعنی اندک چیزی که بعمل آرند از حسنات تو در مقابل آن جزا
دهی ایشانرا و ثواب دهی بر اندک طاعتی که مطاع شوی در آن طاعت
حتی کان شکر عبادک الذی اوجبت علیه ثوابهم واعظمت
عنه جزاءهم امر ملکوا استطاعة الامتناع منه دونک
تا آنکه بتحقیق که شکر بندگان تو که واجب ساخته بر آن شکر ثواب دادن
ایشانرا و عظیم گردانیده از آن شکر جزای ایشانرا امری است که مالک
شده اند بندگان تو استطاعت امتناع از آن شکر را از ذو جلال و بزرگی تو
و خود این مکافات داده ایشانرا و ثواب داده بر آن شکر ایشانرا

اَوَلَمْ يَكُنْ سَبَبُهُ بِيَدِكَ فَجَازَيْتَهُمْ يعني و آيا نيست سبب شكر بندگان
تو بدست تو بطريق استفهام انكاري يعني بدست تست و با وجود اينكه
سبب بدست تست جزا داده ايشان را بَلْ مَلَكْتَ يَا اِلٰهِي اَمْرَهُمْ قَبْلَ اَنْ
يَمْلِكُوا عِبَادَتَكَ وَاَعْدَدْتَ ثَوَابَهُمْ قَبْلَ اَنْ يُفِيضُوا فِي طَاعَتِكَ
بلكه قادر و مالك بودي اي خداي من امر و كار ايشان را پيش از آنكه قادر
كردند بر عبادت تو و مهيا كردانيدي ثواب ايشان را پيش از آنكه شتاب
و سرعت نمايند در طاعت تو وَذٰلِكَ اَنَّ سُنَّتَكَ الْاِفْضَالُ وَعَادَتَكَ
الْاِحْسَانُ وَسَبِيلَكَ الْعَفْوُ و اين جزا كه مذكور شد در پيش از مجازات
و مكافات بي آنكه بندگان استحقاق آن داشته باشند بجهة آنست كه طريقه
تو فضل و بخشش كردنست و عادت تو نيكوئي كردن و طرز و طريقه تو عفو فرمودن
فَكُلُّ الْبَرِيَّةِ مُعْتَرِفَةٌ بِاَنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ عَاقَبْتَ پس جميع مردمان معترفند
بآنكه تو بيداد كننده نيستي مر آنكسي كه عقاب كرده وَشَاهِدَةٌ بِاَنَّكَ
مُتَفَضِّلٌ عَلٰى مَنْ عَافَيْتَ و گواهند جميع مردمان بآنكه تفضل كننده بي آنكه
استحقاق آن داشته باشند بر آنكس كه رستگاري داده او را وَكُلٌّ
مُقِرٌّ عَلٰى نَفْسِهِ بِالتَّقْصِيرِ عَمَّا اسْتَوْجَبْتَ و همه خلق تو اقرار كننده اند
بر نفس خويشتن بتقصير و كوتاهي نمودن از آنچه تو سزاوار آني از طاعات و عبادات
فَلَوْلَا اَنَّ الشَّيْطَانَ يَخْتَدِعُهُمْ عَنْ طَاعَتِكَ مَا عَصَاكَ عَاصٍ پس اگر

زآن بودي كه ديو رجيم فريفته كردي بندگان ترا از فرمان برداري تو بعصيان
نورزيدي ترا هيچ عاصي وَلَوْلَا اَنَّهُ صَوَّرَ لَهُمُ الْبَاطِلَ فِي مِثَالِ الْحَقِّ مَا
ضَلَّ عَنْ طَرِيقِكَ ضَالٌّ و اگر نه آن بودي كه مصور ساختي از براي مردمان
باطل را در صورت حق گمراه نشدي از راه تو هيچ گمراهي فَسُبْحَانَكَ مَا
اَبْيَنَ كَرَمَكَ فِي مُعَامَلَةِ مَنْ اَطَاعَكَ اَوْ عَصَاكَ تَشْكُرُ
لِلْمُطِيعِ مَا اَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَهُ وَتُمْلِي لِلْعَاصِي فِيمَا تَمْلِكُ مُعَاجَلَتَهُ
فِيهِ يعني تنزيه ميكنم ترا و پاكي ياد ميكنم اي پروردگار من از آنچه لايق
جناب تو نيست چه ظاهر و هويداست كه كرم تو در معامله تو با آنكس كه اطاعت
و فرمان برداري تو نموده يا عصيان تو ورزيده جزا ميدهي شكر
مطيع را آنچه تو او را بآن كار قايم ساخته و فرو گذار ميكني و مهلت ميدهي
عاصي را در عقوبت نمودن كه او را مالك و قادر بودي شتاب كردن او را
اَعْطَيْتَ كُلًّا مِنْهُمَا مَا لَمْ يَجِبْ لَهُ وَتَفَضَّلْتَ عَلٰى كُلٍّ مِنْهُمَا بِمَا
يَقْصُرُ عَمَلُهُ عَنْهُ يعني اعطا كردي هر يك از اين مطيع و عاصي آنچه
واجب نشده بود مر او را و تفضل نمودي بر هر يك از ايشان آنچه عاجز
و ضعيف بود كردار او در آن يا آنچه كردانيده بود خود را عاجز از آن
وَلَوْ كَافَأْتَ الْمُطِيعَ عَلٰى مَا اَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَاَوْشَكَ اَنْ يَفْقِدَ
ثَوَابَكَ وَاَنْ تَزُولَ عَنْهُ نِعْمَتُكَ يعني اگر مكافات دادي مطيع را

برانچه تو متولی امراو شدی و قایم گردانیدی او را بر کار او هر آینه نزدیک بودی
که فاقد ثواب و جزای طاعت خود باشد و زایل گرده شدی از و نعمت تو چه
لعون شده و او را دخلی در آن نبوده وَلٰكِنَّكَ بِكَرَمِكَ جَازَيْتَهُ
عَلَى الْمُدَّةِ الْقَصِيرَةِ الْفَانِيَةِ بِالْمُدَّةِ الطَّوِيلَةِ الْخَالِدَةِ وَعَلَى
الْغَايَةِ الْقَرِيبَةِ الزَّائِلَةِ بِالْغَايَةِ الْمَدِيدَةِ الْبَاقِيَةِ ولیکن تو
بکرم خود پاداش دادی او را بر مدت کوتاه فانی که عمل کرده درین نشأه
دنیا بمدتی دراز جاوید انی که بودن اوست در بهشت و بر غایتی و نهایتی
نزدیک زایل شونده بغایتی دور و دراز باقیه که زوال ندارد نیست
ثُمَّ لَمْ تَسُمْهُ الْقِصَاصَ فِيمَا أَكَلَ مِنْ رِزْقِكَ الَّذِي يَقْوَى بِهِ
عَلَى طَاعَتِكَ وَلَمْ تَحْمِلْهُ عَلَى الْمُنَاقَشَاتِ فِي الْآلَاتِ الَّتِي تَسَبَّبَ
بِاسْتِعْمَالِهَا إِلَى مَغْفِرَتِكَ یعنی پس بعد از آن تکلیف نکرده و لازم نساخته
او را قصاص و قصاص در لغت بمعنی مقاصه است یعنی گرفتن چیزی در عوض
چیزی یعنی عوضی و بدلی و برانچه خورده از روزی تو آنچنان روزی
که قوت و توانایی یافته بسبب آن بر طاعت تو و سخت گیری نکرده و نکوشیده
از سختی کردنها در آلات و ادواتی که سبب ساخته بکار داشتن آنها
بامر رشش تو وَلَوْ فَعَلْتَ ذٰلِكَ بِهِ لَذَهَبَ بِجَمِيعِ مَا كَدَحَ لَهُ وَجُمْلَةِ
مَا سَعَى فِيهِ جَزَاءً لِلصُّغْرَى مِنْ أَيَادِيكَ وَمِنَنِكَ وَلَبَقِيَ رَهِينًا

بَيْنَ يَدَيْكَ بِسَائِرِ نِعَمِكَ واگر کردی این مناقشات و سخت گیری را با او هر آینه
بودندی جمیع آنچه کار کرده بود و رنج برده بود از برای آن و تمام آنچه
سعی کرده بود در آن جزای کوچکترین نعمتی از نعمتهای تو و عطایای تو
و باقی ماندی بگرو باقی نعمتها در برابر تو فَمَتَى كَانَ يَسْتَحِقُّ شَيْئًا مِنْ
ثَوَابِكَ لَا مَتَى پس چه وقت سزاوار میشود چیزی را از ثواب تو هرگز نخواهد
شد که خواهد شد هٰذَا يَا إِلٰهِي حَالُ مَنْ أَطَاعَكَ وَسَبِيلُ مَنْ تَعَبَّدَ
لَكَ اینست خداوندا حال کسی که طاعت و فرمان برداری تو نموده و راه
آنکسی که بندگی نموده ترا فَأَمَّا الْعَاصِي أَمْرَكَ وَالْمُوَاقِعُ نَهْيَكَ فَلَمْ
تُعَاجِلْهُ بِنَقِمَتِكَ لِكَيْ يَسْتَبْدِلَ بِحَالِهِ فِي مَعْصِيَتِكَ حَالَ الْإِنَابَةِ
إِلَى طَاعَتِكَ پس اما آنکسی که عصیان ورزیده امر ترا و انداخته است خود را
در چیزهایی که از آن منع نموده پس شتاب نکردی او را بعقاب خود بسبب آنکه
که بدل نماید حال خود را در معصیت بحال رجوع و بازگشت نمودن بطاعت تو
وَلَقَدْ كَانَ يَسْتَحِقُّ فِي أَوَّلِ مَا هَمَّ بِعِصْيَانِكَ كُلَّ مَا أَعْدَدْتَ لِجَمِيعِ
خَلْقِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ بتحقیق بود این عاصی در اول عصیانی که در پی
تو قصد کرده آن سزاوار آنکه جمیع آنچه مهیا کرده بهمه خلقان خود از
عقوبات خود او را باشد فَجَمِيعُ مَا أَخَّرْتَ عَنْهُ مِنَ الْعَذَابِ وَأَبْطَأْتَ
بِهِ عَلَيْهِ مِنْ سَطَوَاتِ النَّقِمَةِ وَالْعِقَابِ تَرْكٌ مِنْ حَقِّكَ

و در حقی یدعون واجبک پس جمیع آنچه ولیس انداخته از وعذاب از زمانی که سزاوار
عذاب شده و مهلت داده بر وار سخت کیر یا عقوبت وعقاب خود دست باز داشتی
از حق تو خشنودی است یا آنکه واجب باشد ترا این خشنودی ثمن اکوم منک
یا الهی ومن اشقی ممن هلک علیک لا من یعنی پس کیست کرامی ترا خداوندی
من از تو وکیست بدبخت تر از انکس که هلاک شد بر تو یعنی عصیان تو ورزید نیست
احدی بدبخت تر ازو فتبارکت ان توصف الا بالاحسان وکرمت ان
یخاف منک الا العدل یعنی بزرکتری از انکه موصوف شوی مکر بنیکوئی کردن
واحسان وشریفتری از انکه ترسیده شوند از تو مکر از عدل و داد تو لا
یخشی جورک علی من عصاک ترسیده نشوند جور و بیداد ترا بر انکه
عاصی شد ترا یعنی بیداد نمیکنی بر عاصیان بلکه او را بتفضل خود عفو میکنی یا
انکه اکر مواخذه کنی او را جور نخواهد بود بلکه محض عدل خواهد بود ولا یخاف
اغفالک ثواب من ارضاک و ترسیده نشوند از فروکذاشتن تو ثواب
انکس که ترا خشنود ساخته یعنی اهمال نمیکنی ثواب او را و پاداش عمل او
خواهی داد فصل علی محمد واله وهب لی املی وزدنی من هداک
ما اصل به الی التوفیق فی عملی انک منان کریم پس رحمت کن
بر محمد و آل او وببخش مرا آنچه امید منست وزیاده کن مرا آنچه برسم با آن
بهدایت بتوفیق یافتن در اعمال خود آنچه موجب رضای تو دران باشد

زیراکه

زیراکه تو نعمت دهنده وکریمی که بنهایت نمیرسد عطا وکرم تو الدعاء الثامن
والثلثون فی الاعتذار من تبعات العباد ومن التقصیر فی حقو
قهم وفی فکاک رقبته من النار دعای سی وهشتم در عذرخواهی از حقوق مردم
واز کوتاهی کردن در ادای حقوق بندکان خدا و در خلاصی خواستن از آتش دوزخ
اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره یعنی
بار خدایا بدرستی که من عذر میخواهم از تو از ستم رسیده که ستم کرده شد
برو در حضور من پس یاری نکردم من او را ومن معروف اسدی الی
فلم اشکره یعنی و عذر میخواهم از نیکوئی که با من کرده شده باشد ومن
شکر نکردم آنرا ومن مسیء اعتذر الی فلم اعذره واز بدکاری
که عذرخواهی کرده باشد از من ومن عذر او را نپذیرفتم ومن ذی
فاقة سالنی فلم اوثره واز صاحب حاجتی یعنی محتاجی که سوال کرد از من
چیزی ومن ایثار نکردم او را یعنی او را بر خود اختیار ننمودم ومن حق
ذی حق لزمنی لمؤمن فلم اوفره یعنی وعذر میخواهم از حق صاحب حقی
که لازم بوده مرا بر مومنی ومن وفا نکردم آن حق را برو بتمامه ومن
عیب مؤمن ظهر لی فلم استره واز عیب مومنی که آشکار شد نزد من
پس نپوشانیدم من آن عیب را ومن کل اثم عرض لی فلم اهجره
واز هر کناهی که عارض شد مرا یعنی پیش آمد مرا ومن ترک نکردم آنرا اعتذر

إِلَيْكَ يَا إِلٰهِي مِنْهُنَّ وَمِنْ نَظَائِرِهِنَّ اعْتِذَارَ نَدَامَةٍ يَكُونُ وَاعِظًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ أَشْبَاهِهِنَّ عذر میخواهم از تو ای خداوند من ازین جرمها که
از پیش گذشت و از نظایر این از خطا یا عذر خواستن از روی ندامت و پشیمانی
که پند دهنده باشد مرا از آنچه در پیش من آید از امثال این امور که دیگر مرتکب
آن نشوم فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ نَدَامَتِي عَلَى مَا وَقَعْتُ فِيهِ مِنَ الزَّلَّاتِ
وَعَزْمِي عَلَى تَرْكِ مَا يَعْرِضُ لِي مِنَ السَّيِّئَاتِ تَوْبَةً تُوجِبُ لِي مَحَبَّتَكَ يَا
مُحِبَّ التَّوَّابِينَ پس رحمت کن بر محمد و آل او و بگردان پشیمانی مرا بر آنچه افتاده
بودم در آن از لغزشها و عزم من بر ترک آنچه پیش آید مرا از گناهان توبه که واجب
سازد از برای من محبت ترا ای دوست دارنده توبه کاران **الدُّعَاءُ**

التَّاسِعُ وَالثَّلٰثُونَ فِي طَلَبِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ دعای سی و نهم در در
خواستن عفو از گناهان خود و طلب رحمت از پروردگار خود اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْسِرْ شَهْوَتِي عَنْ كُلِّ مَحْرَمٍ یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد
و آل او و بشکن شهوت و آرزوی مرا از هر حرامی که بوده باشد وَازْوِ
حِرْصِي عَنْ كُلِّ مَأْثَمٍ و دور کن حرص مرا از هر چه با آن آدمی گناهکار
گردد یا از نفس گناه وَامْنَعْنِي عَنْ أَذَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ وَمُسْلِمٍ
وَمُسْلِمَةٍ و باز دار مرا از اذیت و رنج رسانیدن هر مردی که صاحب
ایمان باشد و هر زنی که مؤمنه باشد و هر مردی که صاحب اسلام باشد و هر زنی

که مسلمه باشد اَللّٰهُمَّ وَأَيُّمَا عَبْدٍ نَالَ مِنِّي مَا حَظَرْتَ عَلَيْهِ یعنی بار خدایا
و هر بنده از بندگان تو که دشنامی داده باشد و یا ضرری رسانیده
مرا آنچه حرام کرده بر او وَانْتَهَكَ مِنِّي مَا حَجَرْتَ عَلَيْهِ و مبالغه نموده در
شکستن حرمت من آنچه منع کرده او را از آن فَمَضَى بِظُلَامَتِي مَيِّتًا أَوْ
حَصَلَتْ لِي قِبَلَهُ حَيًّا فَاغْفِرْ لَهُ مَا أَلَمَّ بِهِ مِنِّي وَاعْفُ لَهُ عَمَّا
أَدْبَرَ بِهِ عَنِّي یعنی پس رفت با آن مظلمه در حالیکه مرده باشد یا حاصل شد
آن مظلمه که حق منست نزد او در حالتی که زنده باشد پس بیامرز او را
آنچه فرود آید با و از مکافات عمل او و عفو کن مر او را از آنچه ادبار کرد
از من یعنی پشت کرد و بمن نداد از حقوق من که نزد او بود وَلَا تَقِفْهُ
عَلَى مَا ارْتَكَبَ فِيَّ وَلَا تَكْشِفْهُ عَمَّا اكْتَسَبَ بِي و مؤاخذه منما او بر و مگیر
بر آنچه اتیان نمود در حق من از افعال محرمه و اعمال ناشایسته و کشف مکن
و رسوا مساز او را با آنچه بجا آورد از بدیها با من وَاجْعَلْ مَا سَمَحْتُ
بِهِ مِنَ الْعَفْوِ عَنْهُمْ وَتَبَرَّعْتُ بِهِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَيْهِمْ أَزْكَى
صَدَقَاتِ الْمُتَصَدِّقِينَ وَأَعْلَى صِلَاتِ الْمُتَقَرِّبِينَ و بگردان آنچه
سماحت نموده‌ام و جود ورزیده از عفو کردن از ایشان و تبرع نموده‌ام آن
از صدقه کردن بر ایشان پاکترین صدقهای صدقه کنندگان و بلندترین
و بهترین هدیهای نزدیکی جویندگان که هر چه کنند محض قربت منظور و ملحوظ

ایشان باشند غرض دیگر از اغراض دنیوی وَعَوِّضْنِي مِنْ عَفْوِي عَنْهُمْ
عَفْوَكَ وَمِنْ دُعَائِي لَهُمْ رَحْمَتَكَ حَتَّى يَسْعَدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا بِفَضْلِكَ
وَيَنْجُوَ كُلٌّ مِنَّا بِمَنِّكَ وعوض ده مرا از عفو کردن مرایشان را عفو
کردن تو مرا واز دعا نمودن من ایشان را رحمت کردن تو مرا تا نیکبخت
شوند هر یک از ما بفضل وعطای تو ونجات یابند هر یکی از ما بنعمت تو اللّهمّ
وَأَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عَبِيدِكَ أَدْرَكَهُ مِنِّي دَرَكٌ أَوْ مَسَّهُ مِنْ نَاحِيَتِي
أَذًى أَوْ لَحِقَهُ بِي أَوْ بِسَبَبِي ظُلْمٌ فَفُتُّهُ بِحَقِّهِ أَوْ سَبَقْتُهُ
بِمَظْلِمَتِهِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَرْضِهِ عَنِّي مِنْ وُجْدِكَ وَأَوْفِهِ
حَقَّهُ مِنْ عِنْدِكَ یعنی بار خدایا هر بندهٔ از بندگان تو که رسیده
او را از من تبعهٔ یعنی آنچه از پی در آید او را وبال وعقوبتی یا دریافته او را
از جانب من رنجی واذیتی یا لاحق شده او را از جانب من یا بسبب من ظلمی پس
تقویت کردم حق او را یا عاجز ساختم او را یا آنچه گرفته بودم از او از روی
ظلم وقادر نشد بر اخذ آن از من پس رحمت کن بر محمّد وآل و وخشنود کردن
او را از من از توانگری خود وتمام کن حق او را از نزد خود ثُمَّ قِنِي
مَا يُوجِبُ لَهُ حُكْمُكَ وَخَلِّصْنِي مِمَّا يَحْكُمُ بِهِ عَدْلُكَ فَإِنَّ قُوَّتِي
لَا تَسْتَقِلُّ بِنَقِمَتِكَ پس نگاه دار مرا آنچه واجب کند حکم تو از عقوبتها در
حق من وخلاص کن مرا و برهان از آنچه حکم کند بآن عدل تو زیرا که قوت من

طاقت

طاقت نمی آورد بر داشتن بار عقوبت ترا وَإِنَّ طَاقَتِي لَا تَنْهَضُ بِسُخْطِكَ
وبدرستیکه طاقت وتوانائی من نتواند ایستاد در مقابل خشم وغضب تو
فَإِنَّكَ إِنْ تُكَافِنِي بِالْحَقِّ تُهْلِكْنِي یعنی پس بدرستیکه اگر مکافات دهی مرا
بحقوقی که بر منست هر آینه هلاک کنی مرا وَإِلَّا تَغَمَّدْنِي بِرَحْمَتِكَ تُوبِقْنِي
واگر نپوشانی مرا برحمت خود هلاک سازی مرا اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْهِبُكَ
يَا إِلٰهِي مَا لَا يَنْقُصُكَ بَذْلُهُ وَأَسْتَحْمِلُكَ مَا لَا يَبْهَظُكَ حَمْلُهُ یعنی
بار خدایا بدرستیکه من میخواهم از تو که بخشی مرا ای خداوند من آنچه کم نکند از تو
بخشیدن آنچیز را ومیخواهم که بر داری از من آنچه گرانی نکند ترا برداشتن
آن أَسْتَوْهِبُكَ يَا إِلٰهِي نَفْسِيَ الَّتِي لَمْ تَخْلُقْهَا لِتَمْتَنِعَ بِهَا مِنْ سُوءٍ
أَوْ لِتَطَرَّقَ بِهَا إِلَى نَفْعٍ وَلٰكِنْ أَنْشَأْتَهَا إِثْبَاتاً لِقُدْرَتِكَ عَلَى مِثْلِهَا
وَاحْتِجَاجاً بِهَا عَلَى شَكْلِهَا طلب میکنم که بخشی ای خداوند من نفس مرا
یعنی از خطیّات او درگذری که نیافریدهٔ او را تا باز ایستی بسبب آن
از بدی یا راه بری آن بسودی ولیکن آفریدهٔ آنرا از جهت اثبات قدرت
خود بر مانند او وحجت گرفتن او بر مشاکل ومشابه آن وَأَسْتَحْمِلُكَ مِنْ
ذُنُوبِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى مَا قَدْ فَدَحَنِي ثِقْلُهُ
ومیخواهم که برگیری از گناه از من آنچه مرا گران کرده است برداشتن آن وطلب مینمایم
میکنم از تو بر آنچه مرا بصعوبت انداخته گرانی آن فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَهَبْ لِي لِنَفْسِي عَلَى ظُلْمِهَا نَفْسِي پس رحمت کنی بر محمد و آل او و ببخش مر
نفس مرا بر ظلم و بیدادی که کرده نفس من با نفس خود وَوَكِّلْ رَحْمَتَكَ
بِاحْتِمَالِ إِصْرِي و موکل ساز رحمت خود را بر داشتن بار گناهان من فَكَمْ قَدْ
لَحِقَتْ رَحْمَتُكَ بِالْمُسِيئِينَ وَكَمْ قَدْ شَمِلَ عَفْوُكَ الظَّالِمِينَ یعنی بزرگ
بسیار لاحق شده و رسیده رحمت تو به بدکاران و بسیار فرو گرفته و شامل دیده
عفو تو بیدادکاران را فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي أُسْوَةَ مَنْ قَدْ
أَنْهَضْتَهُ بِتَجَاوُزِكَ عَنْ مَصَارِعِ الْخَاطِئِينَ وَخَلَّصْتَهُ بِتَوْفِيقِكَ
مِنْ وَرَطَاتِ الْمُجْرِمِينَ پس رحمت کن بر محمد و آل او و بگردان مرا پیشوای آنکسانی که
برپای کرده او را از مواضع افتادن خطاکاران بدر گذشتن از گناهان او و خلاص
ساخته باشی او را بتوفیق خود از مهلکهای گناهکاران فَأَصْبَحَ طَلِيقَ عَفْوِكَ
مِنْ إِسَارِ سُخْطِكَ وَعَتِيقَ صُنْعِكَ مِنْ وَثَاقِ عَدْلِكَ پس گردیده شود
رها کرده شده عفو تو از بند خشم تو و آزاد کرده شده نیکویی تو از بند عدل تو
إِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي تَفْعَلْهُ بِمَنْ لَا يَجْحَدُ اسْتِحْقَاقَ عُقُو
بَتِكَ وَلَا يُبَرِّئُ نَفْسَهُ مِنِ اسْتِيجَابِ نَقِمَتِكَ بدرستیکه اگر میکنی
این شمول عفو و لحوق رحمت را بمن ای خداوند من پس کرده باشی آنرا بکسی که
انکار نمیکند استحقاق عقوبت ترا و بری نمیسازد نفس خود را از آنکه مستوجب
عذاب تو باشد تَفْعَلُ ذَلِكَ يَا إِلَهِي بِمَنْ خَوْفُهُ مِنْكَ أَكْثَرُ مِنْ طَمَعِهِ

فیک

فِيكَ وَبِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاةِ أَوْكَدُ مِنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَاصِ و میکنی این ای الهی
من بکسی که ترس او از تو بیشتر باشد از طمع او در حضرت تو و بکسی که نومیدی او از نجات
تو بیشتر باشد از امید داشتن او مر خلاصی از عذاب تو لَا أَنْ يَكُونَ يَأْسُهُ قُنُوطًا
أَوْ أَنْ يَكُونَ طَمَعُهُ اغْتِرَارًا بَلْ لِقِلَّةِ حَسَنَاتِهِ بَيْنَ سَيِّئَاتِهِ وَضَعْفِ
حُجَجِهِ فِي جَمِيعِ تَبِعَاتِهِ یعنی تو نیز نکند کسیکه نومیدی او از روی ناامیدی از
رحمت الهی است و نه آنکه طمع او از باب مغرور شدن بطاعت خود است
بلکه نومیدی از جهة کمی حسنات مراو را در میان بدیهای او و ضعف دلائل
او است در جنب جمیع گناهان او فَأَمَّا أَنْتَ يَا إِلَهِي فَأَهْلٌ أَنْ لَا يَغْتَرَّ بِكَ
الصِّدِّيقُونَ وَلَا يَيْأَسَ مِنْكَ الْمُجْرِمُونَ پس اما تو ای خداوند من سزاوار
آنی که فریفته نشوند و ایمن نباشند از مکر تو یا جرأت ننمایند اما گروهی با
تصدیق بکلام مجید و گفتهای تو کرده اند و نا امید نباشند از رحمت تو گناه
کاران لِأَنَّكَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا يَمْنَعُ أَحَدًا فَضْلَهُ زیرا که تو پروردگاری
عظیم که باز نداری هیچکس را از فضل خود وَلَا يَسْتَقْصِي مِنْ أَحَدٍ حَقَّهُ و دور نمیسازد
هیچکس را از حق خود که آن احسان و افضال است تَعَالَى ذِكْرُكَ عَنِ الْمَذْ
كُورِينَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمَنْسُوبِينَ یعنی منزه و مقدس است برتر است
ذکر تو از آنچه مذکور میسازند با آن و اسماء تو از آنچه نسبت داده میشوند با آن
وَفَشَتْ نِعْمَتُكَ فِي جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ و فاش و آشکار است نعمت تو در جمیع

مخلوقات هیچ چیز نیست که نعمت عام تو بوی نرسیده فلك الحمد على ذلك
یا رب العالمین پس مر تراست سپاس بسیار بر این نعمتها ای پروردگار
ماسوای خود از مخلوقات الدعاء الاربعون اذا نعي اليه ميت او
ذكر الموت دعای چهلم هرگاه خبر مرگ کسی دادندی باو یا یاد کردی مرگ را
اللهم صل على محمد وآله واكفنا طول الامل بار خدایا رحمت کن بر
محمد و آل او و کفایت حال ما کن از درازی امید ما در امور مرغوبه دنیویه چه این
رذیلت است که موجب فراموشی از آخرت وقصره عنا بصدق العمل
و کوتاه گردان امید ما را از دنیا بکردار نیکو حتى لا نؤمل استتمام ساعة
بعد ساعة تا آنکه امید نداشته باشیم تمام کردن ساعتی بعد از ساعتی ولا
استيفاء يوم بعد يوم و نه بسر کردن روزی پس از روزی ولا
اتصال نفس بنفس و نه پیوسته شدن نفسی بنفسی چنانچه گفته اند هر دم آخر
شمر و حاضر دم باش ولا لحوق قدم بقدم و نه رسیدن گامی بگامی وسلمنا
من غروره و سالم دار ما را از فریبندگی طول امل وآمنا من شروره و ایمن
گردان ما را از بدیهای آن وانصب الموت بين ايدينا نصبا و بپای دار
مرگ را در برابر ما بپای داشتنی که در هیچ حال از و غافل نباشیم ولا تجعل
ذكرنا له غبا و مگردان یاد کردن ما مرگ را در وقتی دون وقتی یعنی
متناوب نبوده باشد واجعل لنا من صالح الاعمال عملا نستبطئ

معه المصير اليك و بگردان از برای ما از کردارهای نیکو عملی که دیر شماریم با آن
عمل بازگشتن بسوی تو چه این معنی موجب آنست که کسب نیکوئی چند کنیم که مستوجب بهشت
گردیم ونحرص له على وشك اللحاق و حریص گردیم ما از جهة آن عمل بر زود رسیدن
بتو حتى يكون الموت مانسنا الذي نأنس به تا آنکه باشد مرگ محل انس ما چو گرفتن
ما که با آن آرام گیریم و نترسیم از آن ومألفنا الذي نشتاق اليه و محل الفت
ما که مشتاق و آرزومند باشیم بسوی آن وحامّتنا التي نحب الدنو منها
و از نزدیکان باشد که دوست داریم نزدیکی او را فاذا اوردته علینا
وانزلته بنا فاسعدنا به زائرا پس چون در آوری مرگ را بر ما و فرود آری
آوری آنرا بما پس نیکبخت گردان ما را بآن در حالتیکه زیارت کننده ما باشد یعنی
ورود او از روی عزت باشد چه زیارت دریافتن است شخصی شخصی را از روی عزت
وآنسنا به قادما و انس ده ما را با آن در حالتیکه پیش ما آینده باشد ولا
تشقنا بضيافته یعنی بدبخت مکن ما را بمهمانی آن که ورود آنرا اکره و بجازم
چه لقای الهی محبوب و موت مستلزم آنست ولا تخزنا بزيارته و خوار مگردان
ما را بزیارت آن واجعله بابا من ابواب مغفرتك ومفتاحا من مفاتيح
رحمتك و بگردان آنرا دری از درهای آمرزش خود و کلیدی از کلیدهای رحمت خود
امتنا مهتدين غير ضالين بمیران ما را در حالی که راه راست یافتگان باشیم
نه گمراهان طائعين غير مستكرهين فرمان برداران باشیم نه گردن کشان

تائبین غیر عاصین توبه کنندگان باشیم نه عاصیان مصر و رزیدگان یا اضاع من
جزاء المحسنین ای کسی که در عهدهٔ خود گرفته پاداش نیکوکاران آنجا که فرموده
ان الله لا یضیع اجر المحسنین و مصلح عمل المفسدین و باصلاح آورنده
کردار تباه کاران **الدعاء الحادی والاربعون فی طلب الستر
والوقایة** دعای چهل و یکم در طلب پوشانیدن عیبها و نگاه داشتن از وقوع آنها
اللهم صل علی محمد وآله وافرشنی مهاد کرامتك یعنی بارخدایا رحمت
کن بر محمد و آل او و بگستران از جهت من بساط کرامت خود که بهشت عنبرسرشت است
واوردنی مشارع رحمتك یعنی وارد و حاضر گردان مرا در آبشخورهای رحمت خود
واحللنی بحبوحة جنتك یعنی فرود آر مرا در میان بهشت خود ولا
تسمنی بالرد عنك یعنی و علامت مکن با یران مرا به رد و دوریت از درگاه خود
ولا تحرمنی بالخیبة منك یعنی و محروم مگردان مرا بنومیدی از درگاه خود
ولا تقاصنی بما اجترحت یعنی و مقاصه منما یعنی حساب از من مخواه
بانچه کردم از گناهان ولا تناقشنی بما اکتسبت یعنی تنگ مگیر مرا بانچه
کردم [illegible] ولا تبرز مکتومی [illegible] ظاهر مکن پوشیدهٔ مرا که آن عیوب
بوده باشد [illegible] مستوری و آشکارا مکن پوشیدهٔ مرا ولا
[illegible] میزان الانصاف عملی و مگذار بر ترازوی عدل و انصاف
کردار مرا ولا تعلن علی عیون الملاء خبری یعنی و ظاهر مکن بر چشمهای مردمان

تحوانتك سهو

خبر مرا واخف عنهم ما یکون نشره علی عارا و پوشیده دار از ایشان آنچه
آشکار کردن و پراکنده ساختن آن بر من ننگ و عار بوده باشد واطو عنهم
ما یلحقنی عندك شنارا و در نورد و بپوشان از ایشان آنچه لاحق شود
مرا نزدیک تو عیب و عاری بوده باشد شرف درجتی برضوانك یعنی شرف
ده و بزرگ گردان پایهٔ مرا بخشنودی خود واکمل کرامتی بغفرانك
و اتمام کن کرامت مرا بآمرزش خود وانظمنی فی اصحاب الیمین و درآور مرا
در سلک اصحاب دست راست یعنی آنهائی که نامهٔ اعمال ایشان بدست راست
ایشان دهند تا بهشت روند ووجهنی فی مسالك الآمنین و روی
مرا بگردان در طریق آنها که ایمن اند از خوف عذاب واجعلنی فی فوج
الفائزین و بگردان مرا در میان گروه رستگاران واعمر بی مجالس
الصالحین یعنی معمور گردان نشستگاه صالحان را بمن آمین رب العالمین
یعنی بارخدایا مستجاب گردان دعای مرا ای پروردگار عالمیان **الدعاء
الثانی والاربعون عند ختم القرآن** دعای چهل و دوم بعد از تمام
کردن تلاوت قرآن که بآخر رسد قرآن کریم اللهم انك اعنتنی
علی ختم کتابك الذی انزلته نورا یعنی بارخدایا بدرستیکه تو اعانت
و یاری نمودی مرا بر ختم کردن کتاب مجید خود آن کتابی که فرو فرستادی
آنرا نوری که بسبب آن راه یافته شوند از تاریکی کفر بروشنی ایمان و یا

از تیرگی شک بروشنی ایقان وَجَعَلْتَهُ مُهَيْمِنًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ
أَنْزَلْتَهُ وگردانیدی او را گواه و نگاهبان مر آن کتب که پیش از و فرستاده
بودی وَفَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ و تفضیل و زیادتی دادی
بر هر حدیثی که گفتی آنرا وَفُرْقَانًا فَرَقْتَ بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَحَرَامِكَ و گردانیدی
آنرا فرقان یعنی جدا کننده که جدا کردهٔ بآن میان حلال کردهٔ خود و حرام
کردهٔ خود وَقُرْآنًا أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ یعنی و گردانیدی او را
فراهم آورده شده و خوانده شده بر زبانها که روشن ساختهٔ بآن احکام شریعت
خود را وَكِتَابًا فَصَّلْتَهُ لِعِبَادِكَ تَفْصِيلًا و گردانیدی آنرا نوشته شده
و تفصیل دادهٔ آنرا از برای بندگان خود بهر آنچه محتاج الیه اند در امر دین
تفصیل دادنی وَوَحْيًا أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَنْزِيلًا
و گردانیدی آنرا وحی یعنی القا کردی به پیغمبر خود و فرو فرستادی بر او فرو فرستادنی
رحمتهای تو بر او و بر آل و باد وَجَعَلْتَهُ نُورًا نَهْتَدِي مِنْ ظُلَمِ الضَّلَالَةِ
وَالْجَهَالَةِ بِاتِّبَاعِهِ و گردانیدی قرآنرا نوری که راه یافته شویم بآن از
تاریکی گمراهی و نادانی به پیروی آن وَشِفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ بِفَهْمِ التَّصْدِيقِ
إِلَى اسْتِمَاعِهِ و گردانیدی آنرا شفا دهنده از امراض جهالات از برای
آنکسی که خاموش شد بقصد گوش کردن آن تا بفهمد آنرا از روی تصدیق و اذعان
نه از روی تکذیب و انکار آن وَمِيزَانَ قِسْطٍ لَا يَحِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ

وترازوی

و ترازوی عدلیست که میل نکند از راستی زبان آن ترازو وَنُورَ هُدًى لَا يُطْفَأُ
عَنِ الشَّاهِدِينَ بُرْهَانُهُ و روشنی راه نماینده ایست که فرو نمیرد در راه نمایندگی
آن نور حاضرین را برهان و دلیل آن وَعَلَمَ نَجَاةٍ لَا يَضِلُّ مَنْ أَمَّ قَصْدَ
سُنَّتِهِ یعنی و نشانهٔ نجات و رستگاریست که گمراه نشود هر کسی که قصد کرد که
سلوک نماید طریقهٔ آنرا وَلَا تَنَالُ أَيْدِي الْهَلَكَاتِ مَنْ تَعَلَّقَ بِعُرْوَةِ
عِصْمَتِهِ و نرسد دستهای هلاکت آنکسی که در آویزد بدست آویز
نگاهداری آن اَللّٰهُمَّ فَإِذْ أَفَدْتَنَا الْمَعُونَةَ عَلَى تِلَاوَتِهِ بار خدایا
پس چون افاده کردی ما را بیاری دادن بر خواندن این قرآن وَسَهَّلْتَ
حَوَاشِيَ أَلْسِنَتِنَا بِحُسْنِ عِبَارَتِهِ و آسان گردانیدی کنارهای زبانهای ما را
بنیکوئی عبارت آن فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَرْعَاهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ پس بگردان ما را
از آنکسانی که رعایت کند و تعهد حفظ آن نماید آنچه حق رعایت آن باشد
وَيَدِينُ لَكَ بِاعْتِقَادِ التَّسْلِيمِ لِمُحْكَمِ آيَاتِهِ و فرمان برداری نماید
مر ترا باعتقاد تسلیم و گردن نهادن مر آیات محکم آنرا وَيَفْزَعُ إِلَى
الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ وَمُوضَحَاتِ بَيِّنَاتِهِ و پناه برد باقرار کردن
بمتشابه آن و بدلایل روشن سازندهٔ آن یا روشن شدهٔ آن بدانکه محکم
در اصطلاح اهل علم لفظی است که بدون قرینه راجح الافاده بوده باشد
مر احد مفهومات محتمل الاراده را و مندرج است در تحت آن نص که عبارتست از

راجحی که مانع نقیض باشد همچو قول خدای تعالی که وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وظاهر آن که
راجح است که مانع دنقیض نباشد همچو قول الهی که فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ چه آن ظاهر بعموم است
در جمیع افراد اگرچه محتمل بعض است ومتشابه آنرا گویند که محل اشتباه بوده باشد
وآن لفظی است غیر راجح الافاده مفهومات محتمله را وآن شامل مجمل است که آن لفظیست
که نه راجح الافاده است ونه مرجوح الافاده همچو قول خدای تعالی ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ
چه دلالت قرء بر حیض وطهر بحسب وضع لغوی علی التسویه است وشامل مأول است
که آن مرجوح الافاده است همچو قول الهی که بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ چه مراد از ید
درینمقام غیر ظاهر است ولفظ مأول را مبین نیز گویند زیرا که تبیین آن لفظی
دیگر است مانند یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَىٰ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلًا یعنی بار خدایا بدرستیکه تو فرستاده قرآنرا
بر پیغمبر خود که محمد است رحمت کناد خدای تعالی بر و وبر آل او ومجمل در فقره سابقه
بیان شد وَأَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا وملهم گردانیدی و در دل مُفَضَّلًا و برا
او انداختی دانستن عجائب او را یعنی امور عجیبه او را که بشگفت آورد مردم را
بر وجه تفصیل وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا ومیراث دادی ما را علم او از
روی تفسیر یعنی حضرت نبوی صلوات الله وتسلیماته تفسیر کننده بود مجملهای
قرآنرا وبارث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رسید تفسیر آن مجملات
وَفَضَّلْتَنَا عَلَىٰ مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ وتفضیل وزیادتی دادی ما را بر آنکسیکه ندانست

علم آنرا

علم آنرا وَقَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ وقوت دادی ما را
بر آنکس که تا افراشته کنی ما را بر بالای آنکسیکه طاقت نداشت برگرفتن آنرا اَللّٰهُمَّ
فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَةً بار خدایا پس همچنانکه گردانیدی دلهای ما را
بردارندگان قرآن وَعَرَّفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرَفَهُ وَفَضْلَهُ فَصَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ
الْخَطِيبِ بِهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الْخُزَّانِ لَهُ وشناسا گردانیدی ما را برحمت خود
شرف وفضل قرآنرا پس رحمت فرست بر محمد وآل او که مخاطب ساخته او را
بقرآن وبر آل او که خزینه دارانند مر آنرا وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَرِفُ بِأَنَّهُ
مِنْ عِنْدِكَ حَتَّىٰ لَا يُعَارِضَنَا الشَّكُّ فِي تَصْدِيقِهِ وبگردان ما را از آنکس
اعتراف کننده باشد بآنکه قرآن از جانب تو منزل شده تا آنکه معارضه
نکند ما را شکی در تصدیق نمودن آن وَلَا يَخْتَلِجَنَا الزَّيْغُ عَنْ قَصْدِ طَرِيقِهِ
ونکشد ما را وبیرون نبرد شک از راستی راه آن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهِ بار خدایا رحمت فرست بر محمد
وآل او وبگردان ما را از آنکسانی که چنگ در زنند بعهد وامان قرآن که هر که
چنگ در آن زد از ظلمت گمراهی بنور هدایت آن مهتدی گردید وَيَأْوِي
مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ إِلَىٰ حِرْزِ مَعْقِلِهِ یعنی وبگردان ما را از آنکس یکه جای
گیرند از امور متشابهه که محل اشتباه بوده باشد به پناه گاه حصار قرآن
وَيَسْكُنُ فِي ظِلِّ جَنَاحِهِ واز آنکسانیکه بیارامد در سایه بال او وَيَهْتَدِي

بضوء صباحه و راه راست یابد بروشنائی صباح آن یعنی چنانچه صباح
فحیفات ظلمت شب را مظهرست قرآن نیز فحیفات و غوامض علوم را مظهرست لهذا
حضرت سید الساجدین تعبیر از نور قرآن بضوء صباح فرموده اند و یقتدی
بتبلج اسفاره یعنی و اقتدا نماید بروشنی و تابش آن و یستصبح بمصباحه
و چراغ روشن نماید از چراغ قرآن و لا یلتمس الهدی فی غیره یعنی و التماس طلب
هدایت نماید از غیر قرآن اللهم و کما نصبت به محمدا علما للدلالة
علیک یعنی بار خدایا و چنانچه برپای کردی بسبب قرآن محمد را چه قرآن اقوی
معجزاتست بر نبوت او علم و نشانه باشد از برای راه نمودن بر تو و انهجت
بآله سبل الرضا الیک و روشن ساختی بآل محمد صلی الله علیه و آله راههای
خشنودی ربوبی خود فصل علی محمد و آله و اجعل القرآن وسیلة
لنا الی اشرف منازل الکرامة پس رحمت فرست بر محمد و آل او و بگردان
قرآن را وسیله از برای ما تا برساند ما را به بزرگترین جاهای کرامت و سلما
نعرج فیه الی محل السلامة و نردبانی که بالا رویم بسبب آن بمحل سلامت
که بهشت عنبر سرشت بوده باشد و سببا نجزی به النجاة فی عرصة القیمة
و سببی که مکافات یابیم با آن رستگاری را در عرصه روز قیامت یعنی در صحرای
وسیع آن روز و ذریعة نقدم بها علی نعیم دار المقامة و دست
آویزی که در آئیم بسبب آن بر نعمتهای اقامت که آن بهشت جاوید است اللهم

صل علی

اللهم صل علی محمد و آله و احطط بالقرآن عنا ثقل الاوزار
رحمت فرست بر محمد و آل او و بینداز بسبب قرآن از ما گرانی بار گناهان ما و هب
لنا حسن شمائل الابرار و ببخش ما را نیکوئی اخلاق نیکوکاران و اقف بنا آثار
الذین قاموا لک به آناء اللیل و اطراف النهار یعنی و پیروی گردان ما را اثرهای
آنها که برخواستند از برای عبادت و وظائف عبودیت تو بتلاوت قرآن
در ساعات شب و کنارهای روز حتی تطهرنا من کل دنس بتطهیره
تا پاک گردانی ما را از همه چرکینها بپاک کردن آن و تقفو بنا آثار الذین
استضاؤا بنوره و تابع سازی ما را بر اثرهای آنها که روشنی جستند بنور
قرآن و لم یلههم الامل عن العمل فیقطعهم بخدع غروره یعنی و مشغول
نگردانید ایشان را آرزو و امید طول عمر و جمع مال از عمل کردن بچیزهائی که موجب رسیدن
بخیر و سعادت معاد و تفکر در مآل بوده باشد پس ببرد و باز دارد ایشان را
از عمل بخدعه های فریبنده فریبندگی آرزو اللهم صل علی محمد و آله و اجعل
القرآن لنا فی ظلم اللیالی مونسا بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و بگردان
قرآن را از برای ما در تاریکیهای شب مونسی که انس گیریم با او و من نزغات الشیطان
و خطرات الوساوس حارسا یعنی و از فتنه افکندن و تباهکاری شیطان
و در دل آمدن وسوسها یعنی چیزهای باطل نگاهبانی کننده و لاقدامنا
عن نقلها الی المعاصی حابسا و مر اقدام و پایهای ما را از نقل و تحویل بامورکی

موجب عصیان بوده باشد باز دارنده باشد وَلِأَلْسِنَتِنَا عَنِ الْخَوْضِ
فِي الْبَاطِلِ مِنْ غَيْرِ مَا آفَةٍ مُخْرِسًا یعنی و مر زبانهای ما را از فرو رفتن و تنطق نمودن بسخنان
باطل بی آنکه آفتی باو رسد لال کردانده وَلِجَوَارِحِنَا عَنِ اقْتِرَافِ الْآثَامِ زَاجِرًا
و مر اندامهای و اعضاهای ما را از اکتساب نمودن گناهان زجر کننده و باز دارنده
وَلِمَا طَوَتِ الْغَفْلَةُ عَنَّا مِنْ تَصَفُّحِ الِاعْتِبَارِ نَاشِرًا یعنی و مر آنچیزی که
در نوردیده در هم پیچیده غفلت از ما و از تتبع اموری که منشاء عبرت و پند گرفتن
ما بوده باشد بر گشاینده حَتَّى تُوصِلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهْمَ عَجَائِبِهِ وَزَوَاجِرَ
أَمْثَالِهِ الَّتِي ضَعُفَتِ الْجِبَالُ الرَّوَاسِي عَلَى صَلَابَتِهَا عَنِ احْتِمَالِهِ تا که
برسانی تو بدلهای ما فهم کردن عجائب قرآن از حکمتها که زائل کننده جهل
و ثابت سازنده حق است و موعظهای او که خطابات متعدده و حکایات با عبرات
و زواجر مثلهای و یعنی قصص و وقائعی که از برای تنبیه اهل عبرت مذکور است در
قرآن و بازدارنده است از افعال ناشایسته که ضعیف شده کوههای ثابت استوار
با صلابت و سختی که دارند از برداشتن آن اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَأَدِمْ بِالْقُرْآنِ صَلَاحَ ظَاهِرِنَا بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل او و دائم
دار بقرآن صلاح ظاهر ما را وَاحْجُبْ بِهِ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ عَنْ صِحَّةِ
ضَمَائِرِنَا یعنی باز دار بسبب قرآن آنچه در دل ما خطور میکند یعنی وسوسها که در دل
در می آید از خاطرهای صحیح ما وَاغْسِلْ بِهِ دَرَنَ قُلُوبِنَا وَعَلَائِقَ

اوزارنا

أَوْزَارِنَا و بشوی بسبب قرآن چرکینی دلهای ما را و آنچه در آویخته آنرا از گناهان وَاجْمَعْ
بِهِ مُنْتَشَرَ أُمُورِنَا و جمع کن و فراهم آور بسبب قرآن پراکندگی امور ما را وَأَرْوِ
بِهِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ظَمَأَ هَوَاجِرِنَا و سیراب کردان ما را بسبب قرآن
در محل ایستادن ما و عرض محاسبات خود نمودن بر تو تشنگی حرارت روز
قیامت را وَاكْسُنَا بِهِ حُلَلَ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فِي نُشُورِنَا
یعنی بپوشان ما را بسبب قرآن حلهای امان یعنی جامها ایمنی که ایمن سازد از آتش
روز فزع اکبر که روز قیامت باشد که اسرافیل در دمد در صور و زنده کرداند ما را
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْبُرْ بِالْقُرْآنِ خَلَّتَنَا مِنْ عَدَمِ الْإِمْلَاقِ
یعنی بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل او و توانگر کردان بسبب قرآن درویشی ما را از
بر طرف ساختن و نابود شدن بحرنی وَسُقْ إِلَيْنَا بِهِ رَغَدَ الْعَيْشِ
وَخِصْبَ سَعَةِ الْأَرْزَاقِ و بفرست بسوی ما بسبب قرآن فراخی عیش
و زندگانی دنیا و وسعت رزق و روزی ما را وَجَنِّبْنَا بِهِ الضَّرَائِبَ
الْمَذْمُومَةَ وَمَدَانِيَ الْأَخْلَاقِ یعنی و دور کردان بسبب قرآن طبائع
مذموم و اخلاق دنیه از ما میمر را وَاعْصِمْنَا بِهِ مِنْ هُوَّةِ الْكُفْرِ وَدَوَاعِي
النِّفَاقِ حَتَّى يَكُونَ لَنَا فِي الْقِيَامَةِ إِلَى رِضْوَانِكَ وَجِنَانِكَ قَائِدًا
یعنی و نگاه دار ما را بسبب قرآن از چاه عمیق کفر و خواهشهای نفاق تا آنکه بوده باشد
از برای ما در روز قیامت کشنده بسوی خشنودی تو و بهشت تو وَلَنَا فِي الدُّنْيَا

وهذانی لرل

عن سخطك وتعدي حدودك ذائدا يعني واز براى ما در دنيا منع كننده وباز
دارنده باشد از طول غضب وخشم تو وتجاوز نمودن از حدودى كه تعيين نموده آنها را
ولما عندك بتحليل حلاله وتحريم حرامه شاهدا ومرانچه نزد تست بحلال
داشتن حلال آن وحرام داشتن حرام آن گواهى دهنده اللهم صل على محمد وآله
وهون بالقرآن عند الموت على انفسنا كرب السياق يعني بار خدايا رحمت
كن بر محمد وآل محمد وآسان گردان ببركت قرآن نزد حاضر شدن مرگ بر نفسهاى ما
اضطراب جان كندن را وجهد الانين وترادف الحشارج اذا بلغت النفوس
التراقي وقيل من راق يعني وآسان گردان ببركت قرآن مشقت در بيخ ناله
كردن آن و پى در پى آمدن نفسهاى غرغره چون برسد جانها باستخوانهاى سينه وگردن
وگفته شود يعنى كسان محتضر با همديگر گويند كيست افسون كننده وشفا دهنده
يا كيست بالا برنده روح اين را آيا ملائكه عذاب مى برند يا ملائكه رحمت
وتجلى ملك الموت لقبضها من حجب الغيوب ورماها
عن قوس المنايا باسهم وحشة الفراق وتجلى نمايد يعنى ظاهر وآشكارا
گردد ملك الموت از براى قبض وگرفتن آن نفوس وارواح از پردهاى غيب
وبيندازد تير وحشت فراق آنها را از كمان مرگ وداف لها من ذعاف مرارة
الموت كأسا مسمومة المذاق يعني وبياميزد در آب يا بيد از براى آن
ارواح ونفوس از زهر مرگ جامى زهر آلوده ودنا منا الى الآخرة رحيل

وانطلاق

وانطلاق ونزديك شود بما بستن ورفتن از دنيا بسوى نشاء آخرت وصارت
الاعمال قلائد في الاعناق وگردد اعمال گردن بسته در گردنها وكانت القبور
هي الماوى الى ميقات يوم التلاق وباشد گورها جاى بودن تا هنگام رسيدن
روز قيامت كه روز ملاقات ارواحست با اجساد واهل آسمانها با زمين وملاقات
عابدست با معبود وكردارست با صاحبان خود اللهم صل على محمد وبارك لنا
في حلول دار البلى وطول المقامة بين اطباق الثرى يعني بار خدايا رحمت
فرست بر محمد وآل او وثابت وقائم ساز وبده ما را از تشريف وكرامت در فرود
آمدن سراى بلا كه آن قبرست وهمچنين ثابت وقائم ساز ما را در درازى اقامت ما ميان
طبقات خاك كه بعضى فوق بعضى است واجعل القبور بعد فراق الدنيا خير
منازلنا وبگردان قبرها را بعد از جدا شدن ما از دنيا بهترين منزلهاى ما وافسح
لنا برحمتك في ضيق ملاحدنا ووسيع وفراخ گردان از براى ما برحمت
خود در جايگاه تنگى لحدها باشيم ولا تفضحنا في حاضر القيامة بموبقات
آثامنا يعني ورسوا مساز ما را در وقت حضور وقيام قيامت بگناهان هلاك
سازنده ما وارحم بالقرآن في موقف العرض عليك ذل مقامنا
وبحث بسبب قرآن در محل ايستادگاه عرض ما بر تو خوارى مقام ما را وثبت به عند
اضطراب جسر جهنم يوم المجاز عليها زلل اقدامنا وثابت واستوار
كن بسبب قرآن لغزشهاى قدمهاى ما را نزد اضطراب صراط كه جسريست بر روى دوزخ

بازکتر از موی و تیزتر از شمشیر که بر انجا باید گذشت در روز گذشتن بر آن پل
ونور قبل البعث سدف قبورنا و روشن کردان پیش از برانگیختن ما را
تاریکی گورهای ما را ونجنا به من کل کرب یوم القیمة و نجات
و رستگاری ده ما را بسبب قرآن از هر اندوه و رنجی که باشد در روز قیامت
وشدائد اهوال یوم الطامة یعنی نجات ده ما را از سختیهای هول روز
طامه که روز قیامت بوده باشد که شدائد او سخت‌تر و بزرگتر از جمیع شدائد است
وبیض وجوهنا یوم تسود وجوه الظلمة فی یوم الحسرة والندامة
وسفید کردان رویهای ما را روزی که سیاه شود رویهای ظلم کنندگان
در روز حسرت و پشیمانی که آن روز قیامت است واجعل لنا فی صدور المؤ
منین ودا و بکردان از برای ما در سینهای مومنان محبت و دوستی ولا
تجعل الحیاة علینا نکدا و مکردان زندگانی را بر ما سخت و دشوار اللهم
صل علی محمد عبدک ورسولک کما بلغ رسالتک وصدع
بامرک ونصح لعبادک یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد که بنده و پیغمبر
تست همچنانکه رسانید پیغام ترا و اظهار کرد دین ترا و نصیحت کرد بندگان ترا
اللهم اجعل نبینا صلواتک علیه وعلی آله یوم القیمة اقرب
النبیین منک مجلسا بار خدایا بکردان پیغمبر ما را که رحمات تو بر و باد
و بر آل او در روز قیامت نزدیکترین پیغمبران تو از روی نشستن واکثرهم

منک

منک شفاعة و قادرترین ایشان از تو بشفاعت و درخواست نمودن گناهان امت
خود را واجلهم عندک قدرا و بزرگترین ایشان نزد تو از روی قدر واو
جههم عندک جاها و روشناسترین پیغمبران نزد تو از روی جاه و مرتبت
اللهم صل علی محمد وآل محمد وشرف بنیانه یعنی بار خدایا رحمت کن بر
محمد و آل او و تشریف و بزرگواری ده جسد شریف و نفس مقدس آنحضرت را
وعظم برهانه و بزرگ کردان حجت و دلیل نبوت او را که آن قرآن کریم است
وثقل میزانه و گران ساز ترازوی حسنات او را وتقبل شفاعته
و در پذیر شفاعت او را در حق امت او وقرب وسیلته و نزدیک
کردان وسیلهٔ او را یعنی درجهٔ او را که در بهشت اقرب درجات
کردان از درجات سایر پیغمبران یا آنچه نزدیک میگردد بتو بهتر را با و عطا
فرما وبیض وجهه و سفید کردان روی او را در روزی که سفید
و سیاه میکردانی یعنی در روز قیامت و میتواند بود که بیاض وجه کنایه
از شگفتگی و خوشحالی بوده باشد که در حین ادراک مسرت عظیم و فرح
مفرط بهم میرسد واتمم نوره و تمام کردان نور دین و شرع مبین
او را قبل از قیام قیامت وارفع درجته و بلند کردان پایهٔ او را
در بهشت بدرجات باقی انبیا واحینا علی سنته یعنی زنده کردان ما را
بر طریقهٔ او که بهترین طرق است وتوفنا علی ملته و بمیران ما را بر ملت

ودين او وَخُذْ بِنا مِنْهاجَهُ وبدار ما را براه راست روشن او وَاسْلُكْ
بِنا سَبِيلَهُ وببر ما را براه وطريقه او وَاجْعَلْنا مِنْ اَهْلِ طاعَتِهِ
وَاحْشُرْنا فِي زُمْرَتِهِ وبگردان ما را از اهل طاعت وفرمانبرداران او
وحشر کن ما را در جمله گروه او وَاَوْرِدْنا حَوْضَهُ وَاسْقِنا بِكَاْسِهِ
وحاضر گردان ما را حوض او يعني حوض کوثر وآب ده ما را بجام آن وَصَلِّ
اَللّٰهُمَّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلوةً تُبَلِّغُهُ بِها اَفْضَلَ ما يَأْمُلُ مِنْ خَيْرِكَ
وَفَضْلِكَ وَكَرامَتِكَ اِنَّكَ ذُوْ رَحْمَةٍ واسِعَةٍ وَفَضْلٍ كَرِيمٍ ورحمت
کن بارخدايا بر محمد وآل او رحمتی که برسانی او را بسبب آن رحمت بفاضلترين
آنچه اميد دارد از خير تو وفضل وکرامت تو زيرا که تو صاحب رحمت وبخشش
وسيعی وصاحب فضل بزرگی اَللّٰهُمَّ اجْزِهِ بِما بَلَّغَ مِنْ رِسالاتِكَ
بارخدايا جزا ده او را بمقابل آنچه رسانيده از پيغامهای تو به بندگان تو
وَاَدّى مِنْ آياتِكَ وتاديت نموده وبجا رسانيده از آيات کتاب تو
وَنَصَحَ لِعِبادِكَ ونصيحت کرده مر بندگان ترا وَجاهَدَ فِي
سَبِيلِكَ ومجاهده کرده با کفار نابکار در راه تو اَفْضَلَ ما جَزَيْتَ اَحَداً
مِنْ مَلائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَاَنْبِيائِكَ الْمُرْسَلِينَ الْمُصْطَفَيْنَ فاضلتر
از آنچه جزا داده يکی از فرشتگان مقرب درگاه خود را وپيغمبران مرسل خود را
که برگزيده شده‌اند وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَعَلى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ

ورحمة

وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ وسلام بر وباد وبر آل او که پاکان‌اند وپاکيزگان‌اند
ورحمت خدا وبرکات او بر او باد **الدُّعاءُ الثّالِثُ وَالاَرْبَعُونَ اِذا
نَظَرَ اِلَى الْهِلالِ** دعای چهل وسوم هرگاه نظر کند در ماه نو که هلال مسمی گشته
ماخوذ از اهلال که بمعنی بلند کردن آواز است چون عادة جاری شده بانکه
در هنگام ديدن هلال آواز بلند مينمايند وپوشيده نماند که امتداد ايام
وقت خواندن دعا تا آنکه ماه را هلال گويند واين تسميه باتفاق اهل لغت
وعرف در اول شب متحقق گشته است واگر در شب اول ظاهر نشود در شب دوم
نيز چون اکثری از اهل لغت تجويز امتداد آن نموده‌اند ميتوان خواند واگر در
دوم شب نيز ظاهر نشود در شب سوم نيز چنانچه بسياری از اهل لغت بر
امتداد آن تا شب سوم رفته‌اند قراءت دعا ميتوان نمود واما آنچه صاحب
قاموس اللغة وشيخ ابو علی طبرسی رحمه الله مذکور ساخته‌اند از اطلاق
هلال تا شب هفتم خلاف مشهور است لغةً وعرفاً اَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ
الدّائِبُ السَّرِيعُ خطاب ميفرمايند حضرت سيد الساجدين سلام الله عليه
بماه نو که ای مخلوق فرمان برنده که پيوسته در سرعت حرکت وجد
وتعبی بامر پروردگار چه قمر تمام دور فلک را در قرب يکماه قطع
می‌نمايد بخلاف کواکب ديگر که اکثر آنها که زهره وعطارد وآفتابند
قريب يکسال دوره را تمام می‌نمايند وپوشيده نماند که خطاب ونداء

حضرت امام علیه السلام قمر را افاده آن می نماید که قمر صاحب حیات بوده باشد
چنانچه بعضی استدلال نموده اند از قول الهی که در قرآن مجید فرموده کُلٌّ فِی فَلَکٍ
یَسْبَحُونَ چه واو و نون استعمال نمی نماید حقیقةً بر غیر عقلا و حکمای طبیعیین نیز
قاطبةً برین رفته اند و شیخ الرئیس در کتاب نجات میگوید الفلک حیوانٌ
مطیعٌ لله تعالی و عقیده ایشان آنست که افلاک با جمیعها حی ناطق و مطیع و منقاد
امر پروردگار اند هرگاه پشه و مورچه و امثال ایشان از حیوانات خورده
و بلکه خوردتر از ایشان صاحب حیات باشند حیات اجرام شریفه نیره عظیمه
که حرکات ایشان واسطه نزول برکاتست چگونه استبعاد داشته باشد
و از ینجاست که بعضی بنظم فارسی گفته اند ✿ از ملک است فلک چو گردانست ✿ فلک آمد
تن و ملک جانست ✿ عرش و کرسی و جرمهای کرات ✿ کمترست از بهائم و
حشرات ✿ خنفساء و مگس مار و ثعبان ✿ همه با جان مهر و مه بیجان ✿ اَلْمُتَرَدِّدُ
فِی مَنَازِلِ التَّقْدِیرِ و تردد کننده و سیر نماینده در منازل بیست
و هشتگانه از بروج دوازده گانه که مقدر شده که قمر در ان منزل کند حرکت
و اسامی منازل ✿ شرطین ✿ و بطین ✿ و ثریا ✿ و دبران ✿ و هقعه ✿
و هنعه ✿ و ذراع ✿ و نثره ✿ و طرفه ✿ و جبهه ✿ و زبره ✿ و صرفه ✿ و عوا ✿
و سماک اعزل ✿ و غفر ✿ و زبانیان ✿ و اکلیل ✿ و قلب ✿ و شوله ✿ و نعایم ✿
و بلده ✿ و سعد ذابح ✿ و سعد بلع ✿ و سعد سعود ✿ و سعد اخبیه ✿ و فرع مقدم

و فرع

و فرع مؤخر ✿ و رشا است ✿ اَلْمُتَصَرِّفُ فِی فَلَکِ التَّدْبِیرِ یعنی تصرف کننده در فلک
نزدیکتر بکره زمین که آن فلک اول است از افلاک نه گانه که متعلق است باو
تدبیر بعضی از مصالح عالم کون و فساد یا فلکی که واقع میشود درو تدبیر که از قبیل
اضافه ظرف باشد بمظروف و دور نیست که مراد از فلک تدبیر فلکی باشد که
قمر تدبیر حال او میکند چنانچه مذهب بعضی از حکماست که هر یک از سبعه سیاره
مدبر فلک خودند و بمنزله قلبند در فلک و فلک بمنزله جوارح و اعضاء باقیه
آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِکَ الظُّلَمَ وَ اَوْضَحَ بِکَ الْبُهَمَ یعنی ایمان آوردم
بخدای تبارک و تعالی که روشن گردانید بوساطت تو تاریکیها را و ظاهر ساخت
بسبب تو چیزهای مبهم پوشیده را وَ جَعَلَکَ آیَةً مِنْ آیَاتِ مُلْکِهِ وَ عَلَامَةً
مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ و گردانید ترا نشانه از نشانهای پادشاهی خود و علامتی
از علامات سلطنت و غلبه خود وَ امْتَهَنَکَ بِالزِّیَادَةِ وَ النُّقْصَانِ
وَ الطُّلُوعِ وَ الْاُفُولِ وَ الْاِنَارَةِ وَ الْکُسُوفِ یعنی خوار و ضعیف کرد ترا بافزودن
و کاستن که محسوس میشود در حالت بدریت و هلالیت و برآمدن و ظاهر شدن
ببالای افق و فرو رفتن در تحت افق و روشن شدن و روشن ساختن آنچه را
در تحت اوست و کسوف بمعنی خسوف باشد یعنی تیرگی ماه بجهت حیلوله زمین
میان ماه و آفتاب که نور آفتاب ازو باز دارد یا بمعنی تیره ساختن و این چنان باشد
که چون اجتماعی افتد که جرم ماه حایل شود میان ابصار جماعتی و جرم آفتاب نور آفتاب را

از ایشان باز دارد و روی آفتاب را بپوشد و جرم ماه از آن طرف که با ایشان
دارد سیاه و برنگ اصلی باشد پس چنان نماید که آفتاب سیاه شده است پس اگر
از انارة روشن شدن و معنی لزوم مراد باشد از کسوف نیز معنی تیرگی می باید
خواست و اگر روشن ساختن و معنی تعدی مراد باشد از کسوف نیز تیره ساختن
می باید خواست الکلام بر یک و تیره باشد و کیفیت وقوع کسوف و خسوف در کتب
هیئة مبین گشته و بعضی از علما تشبیه نموده اند حال ماه را در روشنی او در نصف
اول ماه و تاریک شدن او در نصف آخر بحال بنده که منقلب بوده باشد بنقابی
که رسید او را و گوید که نقاب را بر دار از روی خود الا بر سبیل تدریج تا آنکه
تمام آنرا بر داری و بعد از آنکه برین نهج برداری باز فرستد از آن نقاب را
الا بر سبیل تدریج تا آنکه همه را بپوشانی پس چون در هر دو حال مسخر امر
الهی است ممتهن و خوار بوده باشد فِی کُلِّ ذٰلِکَ اَنْتَ لَهُ مُطِیعٌ وَ اِلٰی
اِرَادَتِهِ سَرِیعٌ در جمیع این حالات تو مر او را فرمان برنده و بخواست
و اراده او شتاب کننده سُبْحَانَهُ مَا اَعْجَبَ مَا دَبَّرَ فِی اَمْرِکَ
وَ اَلْطَفَ مَا صَنَعَ فِی شَانِکَ یعنی تنزیه میکنم او را که پروردگار عالمیانست
چه عجیب است آنچیز را که تدبیر کرده در کار تو و چه لطیف است آنچه آفریده در
امر تو وَ جَعَلَکَ مِفْتَاحَ شَهْرٍ حَادِثٍ لِاَمْرٍ حَادِثٍ یعنی گردانید ترا کلید
ماه نو که حدوث این ماه نو از جهت گذرانیدن کار تازه باشد یا گردانید ترا

مفتاح

مفتاح شهر نو از جهة امری از امور حادثه که برای آن امر پوشیده است فَاَسْئَلُ اللّٰهَ
رَبِّی وَ رَبَّکَ وَ خَالِقِی وَ خَالِقَکَ وَ مُقَدِّرِی وَ مُقَدِّرَکَ وَ مُصَوِّرِی
وَ مُصَوِّرَکَ یعنی چون حال برین منوال است پس سوال میکنم خدای سبحانه و تعالی را
که پروردگار من و پروردگار تست و آفریننده من و آفریننده تست
و بخشنده صورت من و بخشنده صورت تست اَنْ یُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ یعنی رحمت
کند بر محمد و آل او وَ اَنْ یَجْعَلَکَ هِلَالَ بَرَکَةٍ لَا تَمْحَقُهَا الْاَیَّامُ وَ طَهَارَةٍ
لَا تُدَنِّسُهَا الْاٰثَامُ یعنی و سوال میکنم خدای را اینکه گرداند ترا ماهی با خیر و برکت
که بر طرف نسازد روزهای این ماه خیر و برکت را و ماهی با طهارت و پاکیزگی
که چرکین نسازد آنرا گناهان و افعال و اعمال ناشایسته هِلَالَ اَمْنٍ مِنَ
الْاٰفَاتِ وَ سَلَامَةٍ مِنَ السَّیِّئَاتِ یعنی سوال میکنم از خدا که گرداند ترا ماهی
که ایمن باشیم در این ماه از آفات بدنیه و نفسانیه از کبر و حسد و حرص و غرور
و غیر آنها و سالم باشیم از بدیها هِلَالَ سَعْدٍ لَا نَحْسَ فِیهِ وَ یُمْنٍ لَا
نَکَدَ مَعَهُ وَ یُسْرٍ لَا یُمَازِجُهُ عُسْرٌ وَ خَیْرٍ لَا یَشُوبُهُ شَرٌّ یعنی و ماهی
با سعادت که نحوست در وراه نیابد و با یمن و برکت که تنگی معاش با او نباشد
و ماه آسانی که آمیخته نشود با او دشواری و ماه نیکوئی که نیامیزد او را بدی
هِلَالَ اَمْنٍ وَ اِیمَانٍ وَ نِعْمَةٍ وَ اِحْسَانٍ وَ سَلَامَةٍ وَ اِسْلَامٍ
یعنی و ماهی که با اطمینان نفس باشیم که از حب دنیا و هر چه باز دارد از توجه

بجناب پروردگار فارغ البال باشیم و با نیکوئی و احسان و سلامت قلب باشیم از فقر
حق جل و علا و با اخلاص باشیم در کلمهٔ طیبهٔ اسلام که آن شهادت لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله اللّهمّ صلّ علی محمّد وآله واجعلنا من
أرضى من طلع عليه وأزكى من نظر إليه وأسعد من تعبّد لك
فيه یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و بگردان ما را از خشنودترین بندهٔ
ترین آنکسی که طلوع کرده است هلال بر او و پاکیزه ترین آنکسی که نظر کرده بسوی
این هلال و نیکبخت ترین آنکسی که عبادت و پرستش کرده ترا در این ماه ووفّقنا
فيه للتوبة و توفیق ده و اسباب مهیا گردان برای ما در این ماه از جهة حصول
توبه که آن رجوع و بازگشت است از معصیت و نافرمانی بطاعت و فرمان
برداری تو واعصمنا فيه من الحوبة یعنی و نگاه دار ما را از خطا و گناه
واحفظنا فيه من مباشرة معصيتك و حفظ کن ما را از مباشرت در کار
نافرمانی تو بودن وأوزعنا فيه شكر نعمتك و ملهم گردان و مصروف
ساز دل ما را از ناسپاسی بسپاس کردن نعمت تو در این ماه وألبسنا فيه
جُنن العافية و بپوشان ما را سپر عافیت یعنی محفوظ بودن از امراض
و اسقام بدنیه و نفسانیه وأتمم علينا باستكمال طاعتك فيه المنّة
یعنی و تمام گردان بر ما نعمت خود را بطاعت و فرمان برداری ما ترا در این ماه
إنك أنت المنّان الحميد یعنی زیرا که توئی نعمت دهنده و بخشاینده پیش از

سؤال

سؤال کردن و توئی ستوده شده و سزاوار حمد وصلّى الله على محمّد وآله
الطاهرين و رحمت کناد خدای تعالی بر محمد و آل او که منزه و پاکند از گناهان

الدعاء الرابع والأربعون إذا دخل شهر رمضان دعای چهل
و چهارم که هرگاه داخل شود ماه مبارک رمضان باید خواند و سبب تسمیه این ماه
مبارک برمضان بجهة آن است که چون صوم عبادتیست قدیم و جمیع امتها را بقدر
این طاعت آزاد نبوده و سوخته شدی جگرهای ایشان از حرارت گرسنگی
و تشنگی در این ماه لهذا این ماه را رمضان نام کردند چه رمضان مصدر رمض است
یعنی احترق و رمضا شدت حرارت را گویند و بعضی در سبب تسمیه گفته اند که
در هنگامی که نقل اسماء شهور از زبان قدیم بلغت عرب میکردند شهور را
بزمانی که واقع بودند تسمیه می نمودند و این ماه موافق افتاد در ایام شدت حرارت
و بعضی گویند رمضان اسمیست از اسماء الهی و تعبیر کرده میشود از آن بشهر الله
که مسمی شده بشهر رمضان الحمد لله الذي هدانا لحمده وجعلنا
من أهله یعنی ثنا و ستایش مر خدای را که بفضل خود راه نمود ما را بحمد و سپاس
خود و گردانید ما را از اهل حمد لنكون لإحسانه من الشاكرين وليجزينا
على ذلك جزاء المحسنين تا باشیم مر نیکوئی کردن او ما را از شکر کنندگان
و تا پاداش دهد ما را بر حمد گزاری جزای نیکوکاران والحمد لله الذي حبانا
بدينه واختصّنا بملّته یعنی حمد و سپاس مر خدای را آنخدائی که با نعم

لهذا این شهر را رمضان نام کردند هم

خود بخشیده ما را و این و شریعت خود و مخصوص کردانیده ما را بامت و طریقه خود و سلکنا
فی سبل احسانه لنسلکها بمنه الی رضوانه یعنی کردانیده ما را از کسانیکه
راه رونده باشیم در راههای احسان او تا اکر راه رویم آن راه را بمنت و بخشش
او برسیم بسوی خشنودی او وحمدا یتقبله منا ویرضی به عنا یعنی
ستایش میکنیم خدا را ستایشی که در پذیرد از ما و خشنود کردد بآن حمد از ما والحمد
لله الذی جعل من تلک السبل شهره شهر رمضان یعنی سپاس و ستایش
مر خدا را که کردانید از جمله راههای که میکشاید ما را بخشنودی خود ماهی منسوب
ساخته بذات مقدس خود چه رمضان اسمیست از اسماء الله تعالی چنانکه مذکور شد
شهر الصیام وشهر الاسلام وشهر الطهور وشهر التمحیص
یعنی و این ماه ماه روزه داشتن است و ماه اسلام و انقیاد است و ماه پاک سازنده است
یعنی روزه دار را از پلیدیها از لوث و چرک کناه و ماه تمحیص و صاف کننده
مردمان است از آثام و ذنوب و این کلام تاکید کلام اول است وشهر
القیام الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من
الهدی والفرقان و ماه برخاستن بنماز است چه در آثار معتبره روایت
شده که هر که در اینماه نماز سنتی بجا آرد نوشته شود از برای او برات
بیزاری از آتش دوزخ و هر که نماز واجبی بجا آرد مر او را ثواب آنکسی باشد که هفتاد
فریضه بجای آورده در غیر اینماه آنچنان ماهی که فرو فرستاده در او قرآن یعنی

ابتداء

ابتداء نزول در اینماه بوده یا تمام قرآن در ماه مبارک رمضان از لوح محفوظ باسمان
دنیا فرود آمده و از آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر وفق مصالح بندکان نازل شده
در حالیکه راه نماینده است مر مردمان را و دلالتهای روشن است از حلال و حرام
و از حدود و احکام که او جدا کننده است میان حق و باطل فابان فضیلته
علی سائر الشهور بما جعل له من الحرمات الموفورة والفضائل
المشهورة یعنی پس ظاهر ساخت فضیلت اینماه را بر باقی ماههای دیگر
بسبب آنچه کردانیده از برای او از حرمتهای تمام و فضیلتهای روشن فحرم
فیه ما احل فی غیره اعظاما وحجر فیه المطاعم والمشارب
اکراما یعنی پس حرام کرد در اینماه از تناول خوردنیها و آشامیدنیها از
جهت کرامی داشتن آن وجعل له وقتا بینا لا یجیز جل وعز ان
یقدم قبله ولا یقبل ان یؤخر عنه و کردانید از برای آن وقتی
روشن که دستوری نمیدهد خدای تعالی که پیش دارند آنرا قبل از آمدن آن
و در نمی پذیرد که تاخیر نمایند آنرا از وقت خود ثم فضل لیلة واحدة
من لیالیه علی لیالی الف شهر وسماها لیلة القدر پس افزونی
داد یکشب از شبهای آنرا بر شبهای هزار ماه و نام نهاد این شب را شب قدر
یعنی شب با عزت و شرف که هر که در او طاعت کند عزیز و صاحب قدر کردد
یا عملی که در او واقع شود نزدیک خدای تعالی با قدر بود یا بمعنی تنکی است که

آنچه حلال کرده بود در غیر اینماه
از جهت بزرگی داشتن آن در منع
کرد در اینماه صح

زمین تنگ شود در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند تنزل
الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر فرود آیند فرشتگان
بزمین یا بآسمان دنیا وجبرئیل علیه السلام با ایشان درین شب وقولی آنست که ملائکه
فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند باذن
آفریدگار ایشان از هر کاری بزرگ که حق سبحانه وتعالی قضا فرموده از خیر
وبرکت سلام هی دائم البرکة الی طلوع الفجر علی من یشاء من
عباده بما احکم من قضائه یعنی سلامتی است از آفات در آن شب دائم البرکة تا
دمیدن سپیده صبح بر آنکس که میخواهد از بندگان خود بآنچه محکم کرده از قضای
مبرم خود اللهم صل علی محمد وآله والهمنا معرفة فضله واجلال
حرمته بار خدایا رحمت کن بر محمد وآل او وملهم گردان ما را بشناختن این ماه وبزرگ
داشتن حرمت این ماه والتحفظ مما حظرت فیه ونگاه داشتن خود را از آنچه حرام
کرده در این ماه واعنا علی صیامه بکف الجوارح عن معاصیک واست
عمالها فیه بما یرضیک واعانت ویاری ده ما را بر روزه داشتن این ماه
باز داشتن اعضای ما از نافرمانی تو وبکار داشتن اعضا را در این ماه بآنچه خشنود
گرداند ترا وحتی لا نصغی باسماعنا الی لغو یعنی تا آنکه گوش ننهیم
بگوشهای خود بشنودن سخنان هرزه وباطل ولا نسرع بابصارنا الی
لهو وشتاب ننماییم بچشمهای خود بدیدن بازی وحتی لا نبسط ایدینا الی

محظور

محظور یعنی تا آنکه نگشاییم دستهای خود را بحرام ولا نخطو باقدامنا الی محجور
وگام ننهیم بپاهای خود بآنچه منع کرده وباز داشته وحتی لا تعی بطوننا
الا ما احللت وتا آنکه نگاه ندارد وجای ندهد شکمهای ما چیزی را الا آنچه تو
حلال کرده ولا تنطق السنتنا الا بما مثلت یعنی وگویا نشود زبانهای
ما الا آنچه تصویر کرده وصورت آن را وانموده یعنی قرآن مجید ولا نتکلف
الا ما یدنی من ثوابک ورنج نکشیم چیزی را الا آنچه نزدیک گرداند ما را بثواب تو
ولا نتعاطی الا الذی یقی من عقابک وفرا نگیریم وخوض ننماییم در چیزی
مگر آنچه نگاه دارد ما را از عقاب تو ثم خلص ذلک کله من ریاء المرا
ئین وسمعة المسمعین حتی لا نشرک فیه احدا دونک ولا نبتغ
ی به مرادا سواک پس خالص گردان این همه افعال واعمال ما را از آنکه برای دیدن
مردم نمایندگان وبرای شنودن شنوندگان باشد تا شریک نسازیم درین
عملهای خود هیچکس را غیر تو وطلب نکنیم درین اعمال وافعال خواسته شده را
سوی تو اللهم صل علی محمد وآله وقفنا فیه علی مواقیت
الصلوات الخمس بحدودها التی حددت وفروضها التی فرضت
ووظائفها التی وظفت واوقاتها التی وقت یعنی بار خدایا
رحمت کن بر محمد وآل او وبگردان ما را ثابت وراسخ درین ماه بر تعهد نمودن
اوقات نماز پنجگانه با آنچه حد وی که تعیین کرده از واجبها وسنتهای آن

و وظیفهائی که فرض کرده و وظائفی که مقدر ساخته و وقتهائی که تعیین
و توقیت آن فرموده وَاَنْزِلْنا فیهِ مَنْزِلَةَ الْمُصیبینَ لِمَنازِلِها
اَلْحافِظینَ لِاَرْکانِها اَلْمُؤَدّینَ لَها فی اَوْقاتِها و فرود آر ما را در ماه
جایگاه آنانکه دریافته اند منازل و فرود آمدنگاه صلوات خمس را و نگاه دارند
کانند ارکان آنها را یعنی نهایت اهتمام دارند بشان آنها و ادا کننده اند
آنها را در اوقات معینه آنها و فوت کردن آنها عَلی ما سَنَّهُ
عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ فی رُکُوعِها وَسُجُودِها
وَجَمیعِ فَواضِلِها عَلی اَتَمِّ الطَّهُورِ وَاَبْیَنِ الْخُشُوعِ وَاَبْلَغِهِ یعنی
بجای آورنده صلوات خمس را بنهجی که طریقه ساخته و بجای آورده بنده تو
و فرستاده تو بخلقان خود محمد صلوات و رحمات تو برو و بر آل او باد در رکوع آن
و سجود آن و جمله فضائل و زیادتیهای آن بر تمامترین طهارتی و کاملترین آن
و بر ظاهرترین خشوع و ابلغ ترین آن یعنی خشوعی که از روی دل و اعضا و جوارح
باشد بحقیقتی که متعرض و مجتنب باشد از التفات نمودن بماسوای نماز و معبود
خود و چشم را فرو خوابانند و از هرچه غیر نماز و فرائض و نوافل آن باشد
خاطر کند رانند وَوَفِّقْنا فیهِ لِاَنْ نَصِلَ اَرْحامَنا بِالْبِرِّ وَالصِّلَةِ
وَاَنْ نَتَعاهَدَ جیرانَنا بِالْاِفْضالِ وَالْعَطِیَّةِ و توفیق رفیق ما گردان
درین ماه تا آنکه بپیوندیم بخویشان خود بنیکوئی نمودن و بخشش کردن و تعهد

وحفظ

وحفظ حال همسایگان خود نمائیم بنیکوئی کردن و چیزی دادن وَاَنْ نُخَلِّصَ
اَمْوالَنا مِنَ التَّبِعاتِ وَاَنْ نُطَهِّرَها بِاِخْراجِ الزَّکَواتِ یعنی توفیق
ده ما را که خالص گردانیم مالهای خود را از حقوق مردم که همواره طلب آن میکنند
و پاک گردانیم مالهای خود را به بیرون کردن و دادن زکاتهای آن چه
در احادیث ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین وارد است که از خیر و برکت
دور است هر مالی که زکوة آن داده نشود وَاَنْ نُراجِعَ مَنْ هاجَرَنا یعنی
باز گردیم و بپیوندیم با آنکه بریده از ما وَاَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنا وَاَنْ
نُسالِمَ مَنْ عادانا یعنی و انصاف و عدل دهیم آنکسی را که بیداد کرده ما را
و صلح کنیم با کسیکه دشمنی نموده با ما چنانچه گفته اند بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسا حاشا مَنْ عُودِیَ فیکَ وَلَکَ فَاِنَّهُ الْعَدُوُّ
الَّذی لا نُوالیهِ وَالْحِزْبُ الَّذی لا نُصافیهِ یعنی مگر آن دشمنی که دشمنی
و معادات او بسبب حق تو باشد پس بدرستیکه آن دشمنی است که با او صلح
نمیکنیم و طایفه و گروهی است که مصافات نمینمائیم ایشان را وَاَنْ نَتَقَرَّبَ اِلَیْکَ
فیهِ مِنَ الْاَعْمالِ الزّاکِیَةِ بِما تُطَهِّرُنا بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ و توفیق ده ما را
که نزدیکی جوئیم بسوی تو درین ماه از کردارهای پاک سازنده بآنچه پاک سازی
تو ما را بسبب آن اعمال از گناهان وَتَعْصِمُنا فیهِ مِمّا نَسْتَأْنِفُ مِنَ الْعُیُوبِ
و نگاهداری تو ما را درین ماه از آنچه از سر نو ارتکاب نمائیم از عیبها حَتّی لا

يُورِدُ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ مَلَائِكَتِكَ إِلَّا دُونَ مَا نُورِدُهُ مِنْ أَبْوَابِ الطَّاعَةِ
لَكَ وَأَنْوَاعِ الْقُرْبَةِ إِلَيْكَ تا اینکه وارد نشود بر تو هیچ فرشته از فرشتگان
تو مگر آنکه عمل او کمتر باشد از آنچه ما ایراد کنیم از فتح ابواب طاعات و انواع
قربات بسوی تو اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ وَبِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ
لَكَ فِيهِ مِنِ ابْتِدَائِهِ إِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلَكٍ قَرَّبْتَهُ أَوْ نَبِيٍّ
أَرْسَلْتَهُ أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
بار خدایا بدرستیکه میخواهم از تو بحق این ماه مبارک و بحق آنکه عبادت کرد ترا
در این ماه از ابتدا او تا زمان آخر شدن آن از فرشته که نزدیکی داده او را
بجناب خود یا پیغمبری که فرستاده او را یا بنده صالحی که مخصوص کرده ایده
او را بکرامتی اینکه رحمت کنی بر محمد و آل او وَأَهِّلْنَا فِيهِ لِمَا وَعَدْتَ
أَوْلِيَاءَكَ مِنْ كَرَامَتِكَ یعنی و بگردان ما را سزاوار و اهل مر آنچه وعده
کرده دوستان خود را از کرامت خود وَأَوْجِبْ لَنَا فِيهِ مَا أَوْ
جَبْتَ لِأَهْلِ الْمُبَالَغَةِ فِي طَاعَتِكَ و واجب گردان از برای ما در این ماه
آنچه واجب کرده آنان را که مبالغه نموده اند و کوشش کرده اند در فرمان
برداری تو وَاجْعَلْنَا فِي نَظْمِ مَنِ اسْتَحَقَّ الرَّفِيعَ الْأَعْلَى بِرَحْمَتِكَ
و بگردان ما را در رشته آنانی که سزاوار شده اند جای رفیع بلندتر از
بهشت که آن فردوس اعلی است برحمت تو اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وجنبنا

وَجَنِّبْنَا الْإِلْحَادَ فِي تَوْحِيدِكَ یعنی بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و دور گردان
ما را از میل کردن و از حق برگشتن در یکی دانستن تو وَالتَّقْصِيرَ فِي تَمْجِيدِكَ
و کوتاهی نمودن در بزرگ داشتن تو وَالشَّكَّ فِي دِينِكَ و شک داشتن در دین
تو که اسلام است وَالْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ و کوری و گمراهی نمودن از جاده مستقیم
راه راست تو وَالْإِغْفَالَ لِحُرْمَتِكَ یعنی و غفلت ورزیدن از حرمت
تو یعنی اموری که نزد خدای تعالی محترم باشد و جایز نباشد هتک او از
اوامر و نواهی و تکالیف شرعیه وَالِانْخِدَاعَ لِعَدُوِّكَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ یعنی و فریفته شدن از دشمن تو که آن شیطان رانده شده از رحمت
تست اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَإِذَا كَانَ لَكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ
لَيَالِي شَهْرِنَا هَذَا رِقَابٌ يُعْتِقُهَا عَفْوُكَ أَوْ يَهَبُهَا صَفْحُكَ فَاجْعَلْ
رِقَابَنَا مِنْ تِلْكَ الرِّقَابِ وَاجْعَلْنَا لِشَهْرِنَا مِنْ خَيْرِ أَهْلٍ وَأَصْحَابٍ
یعنی ای خداوند من رحمت کن بر محمد و آل او و هرگاه باشد مر ترا در هر شبی
از شبهای این ماه گردنهای که آزاد کند آنها را از عذاب دوزخ عفو و درگذشتن
تو یا ببخشد آنها را فرو گذشتن تو پس بگردان گردنهای ما را از آنجمله و گردان
ما را در این ماهی که در اوییم از بهترین اهل و اصحابی که دریابند از خیرات طاعات
و عبادات اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْحَقْ ذُنُوبَنَا مَعَ امِّحَاقِ
هِلَالِهِ یعنی ای خداوند من رحمت کن بر محمد و آل او و محو ساز گناهان ما را

با کاستن این ماه واسلخ عنا تبعاتنا مع انسلاخ ایامه حتی ینقضی
عنا وقد صفیتنا فیه من الخطیئات واخلصتنا فیه من السیئات
یعنی و برکن از ما گناهان ما را با آخر شدن روزهای این ماه تا آنکه منقضی
شود و درگذرد از ما این ماه در حالیکه صاف و پاکیزه ساخته باشی ما را از گناهان
و خالص کرده باشی ما را در این ماه از بدیها اللهم صل علی محمد وآله وان
ملنا فیه فعدلنا وان زغنا فیه فقومنا یعنی بار خدایا رحمت کن
بر محمد و آل او و اگر میل کنیم در این ماه از حق پس راست گردان ما را و هرگاه که تجاوز
کنیم از حق پس تقویم کن ما را وان اشتمل علینا عدوک الشیطان فاستنقذنا
منه و اگر احاطه کند و فرو گیرد ما را دشمن تو که شیطان است پس رهائی و خلاصی
ده ما را از و اللهم اشحنه بعبادتنا ایاک یعنی بار خدایا پر گردان
این ماه را که ماه مبارک رمضان است بعبادت و پرستش کردن ما ترا وزین
اوقاته بطاعتنا لک و آراسته گردان اوقات این ماه را بطاعت
و فرمانبرداری ما ترا واعنا فی نهاره علی صیامه وفی لیله
علی الصلوة والتضرع الیک والخشوع لک والذلة بین یدیک حتی
لا یشهد نهاره علینا بغفلة ولا لیله بتفریط یعنی بار خدایا اعانت
و مددکاری ده ما را در روز این ماه بروزه داشتن و در شب آن بر نماز گزاردن
و زاری نمودن بجناب تو و فروتنی نمودن مر ترا و خوار و بیمقدار بودن

در برابر

در برابر تو تا آنکه گواهی ندهد روز او بر ما بآنکه بغفلت گذرانیدیم این ماه را و شب
او بتقصیر و کوتاهی نمودن در طاعت و فرمانبرداری تو اللهم واجعلنا
فی سائر الشهور والایام کذلک ما عمرتنا یعنی بار خدایا بگردان ما را در
باقی ماهها و روزها همچنین که در این ماه گذرانیدیم یعنی مزین گردان بطاعت تو
چندانکه زنده گانی داده ما را واجعلنا من عبادک الصالحین الذین یر
ثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی و بگردان ما را از جمله بندگان شایسته
کار آنکسانی که از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات
بهشت و باشند در آن جاویدان والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم
وجلة انهم الی ربهم راجعون یعنی و بگردان ما را از آنکه میدهند آنچه
میدهند از صدقات و زکوات و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات
و دلهای ایشان ترسانست که مبادا اعمال ایشان مردود گردد و میدانند
ایشان که بپروردگار خود باز گردنده گانند ومن الذین یسارعون فی
الخیرات وهم لها سابقون یعنی و از آنکسانیکه سبقت میگیرند و میشتابند
در طاعتها یا در تحصیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است و ایشان
بسوی آن خیرات پیشی گیرنده گانند یا سابقند بر همه مردمان بسوی طاعت
یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت علی اختلاف التفاسیر اللهم صل علی
محمد وآله فی کل وقت وکل اوان وعلی کل حال

عدد ما صليت على من صليت عليه واضعاف ذلك كله بالا
ضعاف التي لا يحصيها غيرك يعني بارخدايا رحمت كن بر محمد وآل او در هر وقتي
از اوقات وهر آني از آنات ودر هر حالي از حالات بشمارهٔ آنچه رحمت كرده
بر هر كس كه رحمت كردهٔ بر او ومانند وچند برابر آن بمانندهائي كه شماره
نتواند كرد آنرا غير تو يعني رحمات غير متناهيه انك فعال لما تريد زيرا كه
تو كنندهٔ وبفعل آورندهٔ آنچه ميخواهي **الدعاء الخامس والاربعون**
في وداع شهر رمضان دعاء چهل وپنجم در وداع ماه مبارك رمضان كه در روز
آخر آن ماه بايد خواند اللهم يا من لا يرغب في الجزاء ولا يندم على
العطاء يعني بارخدايا اي آنكه رغبت نميكند ونميخواهد مكافات بر نعمتي كه بمخلوقات
خود داده وپشيمان نميشود بر عطائي كه كرده است بر بندگان خود ويا من
لا يكافي عبده على السواء يعني واي آنكه پاداش نميدهد بندهٔ خود را بمثل
آنچه كرده است آن بنده بلكه زياده كند اضعاف مضاعف آن چنانچه حضرت سيد
الساجدين درهمين دعا تصريح فرموده اند وبعد مذكور ميكردد انشاء الله تعالى منتك
وعفوك تفضل عفو ودر گذشتن تو از گناهان محض تفضل وبخشش است
نه از روي ايجاب والزام كه بر تو واجب ولازم باشد كه در گذرد وعقوبتك
عدل وعقوبت كردن تو بندگان خود را از روي عدل است وقضاؤك
خيرة يعني حكم يا فعل تو نيكوست ان اعطيت لم تشب عطاءك بمن

يعني اگر بخشش وعطا كني نيا ميزي عطاي خود را بمنت نهادن چه وضع منت موجب
بطلان نيكوئيست وان منعت لم يكن منعك تعديا واگر بازداري نباشد
باز داشتن تو از روي تعدي وعدوان تشكر من شكرك وانت الهمته
شكرك يعني جزا ميدهي كسي را كه شكر تو كرده وحال آنكه تو او را ملهم ساخته بر شكر
گزاري خود وتكافي من حمدك وانت علمته حمدك ومكافات ميدهي اگر
سپاس تو گفت وحال آنكه تو آموختهٔ او را سپاس گفتن خود تستر على من لو شئت
فضحته ميپوشي بر آنكس كه اگر خواستي رسوا كردي او را وتجود على من
لو شئت منعته ميبخشي بر آنكسي كه اگر خواستي باز داشتي او را از عطاي خود
وكلاهما اهل منك للفضيحة والمنع وهر دوي ايشان سزاوارند
از تو رسوائي وباز داشتن را غير انك بنيت افعالك على التفضل
واجريت قدرتك على التجاوز الا آنكه بنا نهادهٔ افعال خود را بر تفضل وجاري
ساخته قدرت خود را بر در گذشتن از گناهان وتلقيت من عصاك بالحلم
يعني پيش گرفتي بر آنكس كه نافرماني تو كرد ديرد باري وامهلت من قصد لنفسه
بالظلم وفرو گذاشتي آنكس را كه قصد نفس خود كرد به بيدادي تستنظرهم باناتك
الى الانابة وترك معاجلتهم الى التوبة ومهلت ميدهي ايشان را بر دباري
خود تا آنكه باز گردند بسوي تو وترك شتاب كردن با ايشان در عقوبت تا آنكه
توبه كنند وبازگشت نمايند بسوي تو لكيلا يهلك عليك هالكهم ولا يشقى

بعنايات وتوفيق زايدت يعني مقابل
كردارهاي وعمل ات

بِنِعْمَتِكَ شَقِيَّتُهُمْ یعنی این استنظار و ترک معاجلت برای آن بود که تا هلاک
نشوند بر تو آنکسیکه بنهایت هلاکت رسیده از ایشان اِلَّا عَنْ طُولِ الْاِعْذَارِ
وَبَعْدَ تَرَادُفِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ كَرَمًا مِنْ عَفْوِكَ يَا كَرِيمُ وَعَائِدَةً مِنْ
عَطْفِكَ يَا حَلِيمُ یعنی این استنظار و امهال و ترک معاجلت برای آن بود که تا
هلاک نشود هالک ایشان مگر دیر بر سر عذر آید و توبه نکند و پس از فرستادن
حجت بر وازی نکند مگر از روی کرمی است که ترا حاصل است از عفو و تجاوز
نمودن ای بخشاینده ترین بخشایندگان و منفعتی که ترا ثابت است از شفقت
و احسانی که به بندگان خود داری ای بردبارترین بردباران که بعذاب تعجیل نکنی
اَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا اِلَى عَفْوِكَ وَسَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ
وَجَعَلْتَ عَلَى ذَلِكَ الْبَابِ دَلِيلًا مِنْ وَحْيِكَ لِئَلَّا يَضِلُّوا عَنْهُ
توئی خداوندا آنکه گشاده از برای بندگان خود دری بسوی عفو و تجاوز نمودن
خود و نام نهاده آنرا توبه و گردانیده برین در رهنمائی از کلام وحی خود تا
گمراه نشوند از جهت آن فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ تُوبُوا اِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحًا
عَسَى رَبُّكُمْ اَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ یعنی پس گفتی بزرگست نام مقدس تو بازگردید بخدای بازگشتنی
خالص یعنی توبه کنید و باز بسر گناه مروید شاید پروردگار شما درگذراند از شما
بدیهای شما و در آرد شما را بوستانها که پیوسته میرود از زیر آن جویهای آب

و در نسخه دیگر بنهایت شقاوت رسیده از ایشان الیه

فَمَا عُذْرُ مَنْ اَغْفَلَ دُخُولَ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ بَعْدَ فَتْحِ الْبَابِ وَاِقَامَةِ
الدَّلِيلِ پس چیست عذر آنرا که غافل شده از درآمدن درآن منزل که توبه باشد بعد از
گشادن در بروی او و برپای داشتن دلیل بر او وَاَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي
السَّوْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ تُرِيدُ رِبْحَهُمْ فِي مُتَاجَرَتِهِمْ لَكَ وَفَوْزَهُمْ
بِالْوِفَادَةِ عَلَيْكَ وَالزِّيَادَةِ مِنْكَ یعنی توئی آنکه بیفزودی در قیمت حسنات
بر نفس خود از جهت بندگان خود که هر کس حسنه میکند من ده برابر آن ثواب میدهم
تو میخواستی سود ایشان را در بازرگانی کردن ایشان ترا و رستگاری ایشان
با آمدن بدرگاه تو و افزونی از تو فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَيْتَ
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى
اِلَّا مِثْلَهَا پس گفتی بزرگست نام تو و بزرگتری از آنکه بذهن درآئی هر که بیاید
بنیکوئی پس مر او راست ده باره مانند آن و هر که بیاید ببدی یعنی فعل بد
پس جزا داده نمیشود مگر بمانند آن یعنی یکی را یکی وَقُلْتَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ
مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ و گفتی نمونه نفقه کردن آنکسان
که بی شائبه غرض و داعیه عوض انفاق میکنند و صرف مینمایند مالهای خود را
در راه خدای تعالی یعنی در ثواب بر همچو مثل حبه ایست که در زمین بکارد و آن
دانه برویاند هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصلی منشعب گردد و در هر شعبه

خوشبو و در هر خوشه صد دانه پس یکی را هفتصد حاصل آمده باشد و خدای تعالی
زیاده کرداند این هفتصد را بهفتهزار و بیشتر برای هر که خواهد از منفعتان بحسب نیت او
وقلت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا
کثیرة وکفتی کیست آنکه بخلوص اعتقاد وام دهد خدای را یعنی بندکان در
مانده او را که وام خواهند وام دادنی نیکو یعنی در وام تعجیل کند و منت ننهد پس
خدای تعالی مضاعف کرداند و زیاده سازد اجر آن قرض را از برای او زیادتیهای
بسیار وما انزلت من نظائرهن فی القرآن من تضاعیف الحسنات
و آنچه فرو فرستادهٔ از مانندهای این در اثنای ذکر حسنات و نیکوییها و انت
الذی للتهم بقولك من غیبك وترغیبك الذی فیه حظهم علی
ما لو سترته عنهم لم تدرکه ابصارهم ولم تعه اسماعهم ولم
تلحقه اوهامهم یعنی و تویی آنکه راه نمونی کردی ایشان را بقول خود از
مغیبات تو که پنهان اند غیر از تو و در رغبت انداختن تو آنچه زیرا که در آنست بهرهٔ
ایشان برآنچه اکر باز مپوشیدی آنرا از ایشان در نیافت نمیکرد آنرا چشمهای
ایشان و حفظ نمیکرد آنرا کوشهای ایشان و نرسیدی بآن وهمهای ایشان
فقلت اذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون یعنی پس کفتی مرا
یاد کنید بطاعت تا یاد کنم شما را بمغفرت و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی
مکنید وقلت لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید

دکفتی

وکفتی هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را و اکر ناسپاسی نمایید بران بدرستیکه عذاب
من هر آینه سخت است بر ناسپاسان و در همین معنی عارف رومی در مثنوی کوید **مثنوی**
شکر نعمت نعمت افزون کند ❁ کفر نعمت از کفت بیرون کند ❁ شکر باشد دفع علتهای دل
سود دارد شکر آن سودای دل ❁ وقلت ادعونی استجب لکم ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین وکفتی بخوانید مرا از
جمیع مقاصد و مدعیات خود تا اجابت فرمایم شما را بدرستیکه آنکه سرکشی کنند
از پرستیدن من و از خواندن من زود باشد که در آیند بدوزخ در حالتیکه ذلیل
و خوار شده کان باشند فسمیت دعاءك عبادة وترکه استکبارا
وتوعدت علی ترکه دخول جهنم داخرین پس نام کردی خواندن خود را
عبادت و ترک خواندن را استکبار و سرکشی نمودن و ترسانیدی بر ترک آن
داخل شدن بجهنم را در حالتیکه خوار و بیمقدار باشند فذکروك بمنك
وشکروك بفضلك ودعوك بامرك پس یاد کردند ترا بنعمت تو و شکر
کزاری کردند ترا بفضل تو و خواندند ترا بفرمان تو از تعلیمی که ایشان را فرمودی
که مرا یاد کنید و شکر کنید و بخوانید وتصدقوا لك طلبا لمزیدك وفیها
کانت نجاتهم من غضبك وفوزهم برضاك و صدقه دادند از جهة خدای تو
در حالتیکه جوینده بودند زیادتی فضل ترا و دران صدقه بود رستکاری ایشان
از خشم تو و فیروزی یافتن ایشان بخشنودی تو ولو دل مخلوق مخلوقا

من نفسه علی مثل الذی دللت علیه عبادک منک کان موصوفا
بالاحسان ومنعوتا بالامتنان ومحمودا بکل لسان واکر راه نمودی مخلوقی
مخلوقی را از پیش خود بر مانند آنکه تو راه نمونی کردی برای بندکان خود از جانب
خود هر آینه موصوف شدی بنیکوئی کردن ونعت کرده شدی بمنت دادن
وستوده شدی بهر زبانی فکیف که تو راه نماینده باشی فلک الحمد علی ما وجد
فی حملک مذهب پس مر تراست سپاس مادامی یا زمانی که باشد در سپاس کردن
تو راهی یعنی همیشه وما بقی للحمد لفظ تحمد به وما دامی که باشد مر سپاس
کردن ترا لفظی که ترا بستایند بآن لفظ ومعنی ینصرف الیه یعنی ومر تراست
حمد چندانکه باشد معنی که منصرف شود بسوی حمد وسپاس تو یا من تحمد الی
عباده بالاحسان والفضل وغمرهم بالمن والطول یعنی ای آنکه
منت نهاده به بندکان خود بنیکوئی کردن وبخشش نموده وبسیار عطا
کرده ایشان را از نعمت واحسان ما افشی فینا نعمتک واسبغ علینا
منتک واخصنا ببرک یعنی چه ظاهر وفاش است در ما نعمت تو وچه تمامست
بر ما منت تو وچه خاص کرده ما را بنیکوئی خود هدیتنا لدینک الذی
اصطفیت وملتک التی ارتضیت وسبیلک الذی سهلت راه نمودی
ما را بنیکوئی خود مر دین خود را بچنان دینی که برکزیده آنرا که آن دین وملت اسلام است
وراه خود را که آسان کرده آنرا وبصرتنا الزلفة لدیک والوصول

الی

الی کرامتک یعنی وبینا کردانیدی ما را بقرب ومنزلت نزد خود ورسیدن
بکرامت خود که آن بهشت است اللهم وانت جعلت من صفایا تلک الوظائف
وخصائص تلک الفروض شهر رمضان الذی اختصصته من سائر
الشهور وتخیرته من جمیع الازمنة والدهور یعنی بار خدایا وتو کردانیدی
از برکزیدهای آن وظائف وعبادات مقرر که امر کرده وخاصهای آن فریضها
که فرض کرده ماه مبارک رمضان آنچنان ماهی که خاص کرده آنرا از باقی ماهها
واختیار کرده آنرا از جمیع زمانها وروزکارها واثرته علی کل اوقات
السنة بما انزلت فیه من القران والنور یعنی وتفضیل وزیادتی
دادی او را بر همه وقتهای سال بسبب آنکه فرو فرستادی در آن ماه قران که
نور است که منور قلوب مومنین است که از تاریکی کفر ونفاق وشک روشنی
ایمان واخلاص ویقین می رساند وضاعفت فیه من الایمان ودو
چندان کردی در آن ماه ثواب عبادتی که ناشی میشود از ایمان وفرضت فیه
من الصیام ورغبت فیه من القیام واجللت فیه من لیلة
القدر التی هی خیر من الف شهر وفرض کردی در آن ماه از روزه
داشتن وترغیب نمودی مردمان را در آن ماه از برخواستن بنماز که مراد نوافل
شهر رمضانست وبزرک کردانیدی در آن ماه از شب قدر آنچنان شبی که بهتر است
از هزار ماه یعنی عبادتی که درین شب عابد بجای می آورد برابر عبادت هزار ماه است

ثم آثرتنا به على سائر الأمم واصطفيتنا بفضله دون أهل

الملل یعنی پس تفضیل و زیادتی دادی ما را بسبب اینماه بر باقی امتان دیگر و برگزیدی

ما را بفضل اینماه نه اهل ملتهای دیگر فصمنا بأمرك نهاره وقمنا بعونك

ليله متعرضين بصيامه وقيامه لما عرضتنا له من رحمتك

وتسببنا إليه من مثوبتك یعنی روزه داشتیم بفرمان تو در روزهای

آن و برخواستیم بنماز بمدد کاری تو در شبهای آن در حالیکه خود را در عرض

صیام و قیام آن در آوریم از برای آن چیزی که تو در معرض آن در آورده

بودی ما را که آن چیز رحمت تست و سبب و وسیله ساخته بودی از برای ما بسوی

آنچیز از پاداش و ثواب تو وأنت الملیء بما رغب فيه إليك یعنی تو

توانائی بآنچه خواسته شده در حالیکه حاصل است نزد تو الجواد بما سئلت

من فضلك یعنی و تو بخشنده بآنچه سوال کرده شده از فضل خود القريب

إلى من حاول قربك یعنی تو نزدیکی بسوی کسیکه اراده نماید قرب و نزدیکی

بجناب تو وقد أقام فينا هذا الشهر مقام حمد وصحبنا صحبة

مبرور وأربحنا أفضل أرباح العالمين یعنی و بتحقیق که مقام کرد

در میان ما اینماه مقامی پسندیده و مصاحبت نمود ما را مصاحبتی نیکو و سود مند

کرد ما را افضل ترین و بهترین سودها که عالمیان کنند ثم قد فارقنا عند

تمام وقته وانقطاع مدته ووفاء عدده فنحن مودعوه

وداع

وداع من عز فراقه علينا یعنی پس بهمچنین جدا شد از ما نزد تمامی وقت

او و بنهایت رسیدن مدت او و تمام شدن عدد او پس ما وداع کننده ایم او را

وداع آنکسی که دشوار باشد فراق او بر ما وغمنا وأوحشنا انصرافه

عنا یعنی اندوهگین کرد ما را و وحشت آورد برگشتن و رفتن او از ما ولزمنا له

الذمام المحفوظ والحرمة المرعية والحق المقضي یعنی و لازم است بر ما

حق حرمت نگاه داشته او را و حرمت رعایت کرده شده او را و حق گزارده

شده او را فنحن قائلون السلام عليك يا شهر الله الأكبر ويا عيد

أوليائه الأعظم یعنی ما گوینده ایم سلام بر تو ای ماه خدا که بزرگترین ماههای

و ای عید دوستان خدا که بزرگترین عیدهای السلام عليك يا أكرم

مصحوب من الأوقات ويا خير شهر في الأيام والساعات سلام

بر تو باد ای گرامی ترین صحبت داشته شدگان از اوقات و ای بهترین ماه

در روزها و ساعات السلام عليك من شهر قربت فيه الآمال

ونشرت فيه الأعمال سلام بر تو باد از ماهی که نزدیک شود در او امید

و واکرده شود در و کردارها السلام عليك من قرين جل قدره

موجودا وأفجع فقده مفقودا ومرجو آلم فراقه یعنی سلام

بر تو باد از مصاحبی بزرگ بود قدر او آنگاه که موجود بود و بدرد آورد

فنا شدن او آنگاه که نایافت شود و سلام بر تو باد از امید داشته شده که

بدرود آورد فراق او السلام علیک من الیفٍ آنس مقبلاً فسرّ و او
حش منقضیاً فمضّ یعنی سلام بر تو باد از خوگری که خوگر شده و حالتی
که روی آورد سرور و خوشحالی بخشد و وحشت آورد در حالی که منقضی شود
و رفتن شروع نماید پس بدرود آورد السلام علیک من مجاورٍ رقّت
فیه القلوب و قلّت فیه الذنوب سلام بر تو باد از همسایه که رقیق
و صاف شود در او دلها و کم باشد در او گناهها السلام علیک من ناصرٍ
اعان علی الشیطان و صاحبٍ سهّل سبل الاحسان یعنی سلام بر
تو باد از یاوری که اعانت نمودی بر خوار ساختن شیطان و مصاحبی
که آسان ساخت راههای نیکوکاری را السلام علیک ما اکثر عتقاء
الله فیک و ما اسعد من رعی حرمتک بک یعنی سلام بر تو باد چه بسیار
آزاد کردههای خدای تبارک و تعالی در تو و چه نیکبخت آنکسیکه رعایت کرد
حرمت ترا بسبب تو السلام علیک ما کان امحاک للذنوب و استرک
لانواع العیوب یعنی سلام بر تو باد چه نیک پوشاننده انواع عیبها را
السلام علیک ما کان اطولک علی المجرمین و اهیبک فی صدور
المؤمنین یعنی سلام بر تو باد چه دراز بودی بر گناهکاران و چه هیبت
ناک بودی در سینههای مومنان السلام علیک من شهرٍ لا تنافسه
الایام سلام بر تو باد از ماهی که مفاخرت نکنند و برابری ننماید با او روزها

از روزها

از روزها السلام علیک من شهرٍ هو من کل امرٍ سلام سلام بر تو
باد از ماهی که او از هر شری و آفتی سلامت دارنده است السلام علیک
غیر کریه المصاحبة سلام بر تو باد ای که مکروه نبود مصاحبت با تو
و لا ذمیم الملابسة و نکوهیده نبود آمیختگی با تو السلام علیک کما
وفدت علینا بالبرکات و غسلت عنا دنس الخطیئات سلام
بر تو باد چنانکه وارد شدی بر ما با برکات و شستی از ما چرک گناهان السلام
علیک غیر مودّعٍ برماً و لا متروکٍ صیامه سأماً سلام بر تو باد در حالتیکه
وداع کرده نشده از روی دلتنگی و دست باز داشته نشد روزه او را
از روی ملالت السلام علیک من مطلوبٍ قبل وقته و محزونٍ
علیه قبل فوته سلام بر تو باد از مطلوبی که طلب کرده میشوی پیش از وقت
خود و اندوه خورده میشود پیش از فوت و گذشتن او السلام علیک
کم من سوءٍ صُرف بک عنا و کم من خیرٍ افیض بک علینا سلام بر تو
باد بسا بدیها که صرف کرده شد یعنی برگردانیده شد از ما برکت تو و بسا
از خیرها که فائض گردانیده شد بر ما بسبب تو السلام علیک و علی
لیلة القدر التی هی خیر من الف شهرٍ سلام بر تو باد و بر شب قدری
که آن شب بهتر است از هزار ماه السلام علیک ما کان احرصنا بالامس
علیک و اشدّ شوقنا غداً الیک یعنی سلام بر تو باد چه حریص بودیم دیروز

شوقاً

یعنی پیش از آمدن تو بتو وچه سخت باشد شوق ما بتو و فزا یعنی بعد از رفتن تو
السلام علیک وعلی فضلک الذی حرمناه وعلی ماض من برکاتک
سلبناه سلام بر تو باد و بر فضل تو آنچنان فضلی که محروم گشتیم از و بر رفتن تو
و برانچه گذشته از برکات تو که ربوده شد از ما اللهم انا اهل هذا
الشهر الذی شرفتنا به ووفقتنا بمنک له حین جهل الاشقیاء
وقته وحرموا لشقائهم فضله یعنی بارخدایا بدرستیکه ما اهل این
ماهیم که تشریف داده مارا بسبب او و توفیق داده مارا بنعمت خود از برای
ذکر قیام نمائیم بوظائف طاعات از صیام و قیام و قرآن در حینی که ندانستند
بدبختان وقت آنرا و محروم شدند بسبب بدبختی خود از فضل آن که توفیق عبادت
نیافتند در و چنانچه گفته آند ، خوش که ماه رمضان آمد و رفت ، آن تحفه ده خلق
جهان آمد و رفت ، از بهر صلاح کار ما آمده بود ، از دست فساد ما بجان آمد و رفت
انت ولی ما آثرتنا به من معرفته یعنی تو صاحب امر مائی که تفضل دادی
مارا بآن از معرفت و شناسائی این ماه وهدیتنا له من سنته و راه نمودی
مارا از برای طریقه و آداب او وقد تولینا بتوفیقک صیامه وقیامه
علی تقصیر وادینا فیه قلیلا من کثیر وبتحقیق که ما متولی شدیم و بجا
آوردیم بتوفیق تو روزه داشتن او و را و شب برخاستن آنرا با تقصیر از روی
کمال و بجای آوردیم درین ماه از آداب و وظائف آن اندکی از بسیار اللهم

فلك

فلك الحمد اقرارا بالاساءة واعترافا بالاضاعة بارخدایا مر تراست
سپاس درحالیکه اقرار کننده ام به بدکاری و اعتراف کننده بضایع ساختن
و از بهره انداختن حقوق این ماه ولک من قلوبنا عقد الندم ومن السنتنا
صدق الاعتذار و مر تراست از دلهای ما عهد و پیمان بر پشیمانی از گناهان
و از زبانهای ما عذر خواستن صادق از ما فات فأجرنا علی ما اصابنا
فیه من التفریط اجرا نستدرک به الفضل المرغوب فیه یعنی
اجر و ثواب ده مارا برآنچه رسیده بر ما درین ماه از تقصیر در طاعات اجری که
باز یافت کرده شود یا باز یافت کنیم ما بآن فضلی را که مرغوب فیه باشد
یعنی خواسته شده باشد ونعتاض به من انواع الذخر المحروص علیه
یعنی و عوض یابیم بآن از انواع ذخیره که از روی حرص و تحمین باشد یا از روی
حرص و شدت آرزو بوده باشد بران ذخیره واوجب لنا عذرک علی
ما قصرنا فیه من حقک و واجب گردان از برای عذر خواستن ما را آنچه
تقصیر کرده ایم درین ماه از حق تو وابلغ باعمارنا ما بین ایدینا من شهر
رمضان المقبل و برسان عمرهای ما را بآنچه در برابر ماست از ماه رمضان
آینده فاذا بلغتناه فاعنا علی تناول ما انت اهله من العبادة
پس چون برسانی ما را بآن پس یاری ده ما را بر فرا گرفتن آنچه سزاواری
آنرا از عبادت وادنا الی القیام بما یستحقه من الطاعة یعنی برسان

یستدرک به س

ما را به برخوستن بآنچه سزاواری تو آنرا از طاعت وَاجْرِ لَنا مِنْ صالِحِ الْاَعْمالِ
ما يَكُونُ دَرَكاً لِحَقِّكَ فِي الشَّهْرَيْنِ مِنْ شُهُورِ الدَّهْرِ و جاری ساز از
برای ما از کارهای شایسته آنچه تدارک و تلافی کند حق ترا در دو ماه از ماههای
روزگار که آن دو ماه عبارت از همین باشد و ماه رمضان آینده اَللّٰهُمَّ
وَما اَلْمَمْنا بِهِ فِي شَهْرِنا هٰذا مِنْ لَمَمٍ اَوْ اِثْمٍ یعنی بارخدایا آنچه نعل
آورديم و قصد کرديم بآن درينماه از گناهان صغیره يا مطلق گناه اَوْ
واقَعْنا فيهِ مِنْ ذَنْبٍ وَاكْتَسَبْنا فيهِ مِنْ خَطيئَةٍ عَلىٰ تَعَمُّدٍ مِنّا اَوْ
عَلىٰ نِسْيانٍ ظَلَمْنا فيهِ اَنْفُسَنا اَوِ انْتَهَكْنا بِهِ حُرْمَةً مِنْ غَيْرِنا
يا واقع کردانيديم در و از گناهی و حاصل کرديم بسعی خود درينماه از گناهی از
روی عمد از ما يا از روی فراموشی که بيداد کرديم در و بر نفسهای خود
يا بدريديم بآن پرده حرمتی را از غیر خود فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاسْتُرْنا
بِسِتْرِكَ وَاعْفُ عَنّا بِعَفْوِكَ پس رحمت فرست بر محمد و آل او و بپوشان
ما را یعنی گناهان ما را بپردهٔ رحمت خود و درگذر از بدیهای ما بعفو و درگذشتن
خود وَلا تَنْصِبْنا فيهِ لِاَعْيُنِ الشّامِتينَ وَلا تَبْسُطْ عَلَيْنا فيهِ اَلْسُنَ
الطّاعِنينَ و برپای مدار ما را درين باره از برای چشم آنانکه شماتت کنندگان
بر ما و منکران بر ما درینماه زبان طعیان کنندگان را یعنی چنان مکن که زبان
طعن بر ما بگشایند وَاسْتَعْمِلْنا بِما يَكُونُ حِطَّةً وَكَفّارَةً لِما اَنْكَرْتَ
مِن

التی

مِنّا فيهِ بِرَأْفَتِكَ الَّتي لا تَنْفَدُ وَفَضْلِكَ الَّذي لا يَنْقُصُ و بکار دار ما را
بآنچه سبب افتادن و پوشاندن شود مر آنچیزی را که انکار کردهٔ از ما درینماه بمهربانی
خود که بپایان نرسد و نیست نشود و بفضل خود که کم نگردد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْبُرْ مُصيبَتَنا بِشَهْرِنا وَبارِكْ لَنا فِي يَوْمِ عيدِنا وَفِطْرِنا
بارخدایا رحمت کن بر محمد و آل او و نیکو گردان اندوه و مکروه ما را بماه ما
و برکت ده از برای ما در روز عید ما و روزه گشودن ما وَاجْعَلْهُ مِنْ
خَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْنا اَجْلَبِهِ لِعَفْوٍ وَاَمْحاهُ لِذَنْبٍ و بگردان او را از
بهترین روزی که مرور کرده بر ما کشنده ترین روزی مر عفو را و محو کننده
ترین روزی مر گناه را وَاغْفِرْ لَنا ما خَفِيَ مِنْ ذُنُوبِنا وَما عَلَنَ
و بیامرز ما را آنچه پوشیده است از گناهان ما و آنچه آشکار است اَللّٰهُمَّ
اسْلَخْنا بِانْسِلاخِ هٰذَا الشَّهْرِ مِنْ خَطايانا وَاَخْرِجْنا بِخُرُوجِهِ
مِنْ سَيِّئاتِنا یعنی بارخدایا برکن ما را بگذشتن اینماه از گناهان ما و بیرون کن
ما را از بدیهای ما به بیرون شدن آن وَاجْعَلْنا مِنْ اَسْعَدِ اَهْلِهِ بِهِ وَاَجْزَلِهِمْ
قِسْماً فيهِ وَاَوْفَرِهِمْ حَظّاً مِنْهُ و بگردان ما را از نیکبخت ترین اهل اینماه
بسبب او و بزرگترین ایشان از روی قسمت ثواب درینماه و وافرترین ایشان
از روی نصیب و بهره یافتن از و اَللّٰهُمَّ وَمَنْ رَعىٰ حَقَّ هٰذَا الشَّهْرِ
حَقَّ رِعايَتِهِ یعنی بارخدایا هر کس که رعایت کرد حق اینماه را چنانچه حق رعایت

کردن اوست وحفظ حرمته حق حفظها و نگاه داشت حرمت او حق
نگاه داشتن آن حرمت وقام بحدوده حق قيامها و قيام نمود بحدود
آن يعني فرائض و نوافل آنرا چنانچه حق قيام بآن حدودست واتقى ذنوبه
حق تقاتها و پرهيز کرد گناهان او را چنانچه حق پرهيز کردنست او تقرب
اليك بقربة اوجبت رضاك له وعطفت رحمتك عليه يا نزديکي
جست بسوي تو بنزديکي که واجب ساخت آن نزديکي رضاي ترا از و مهربان
کرد رحمت ترا برو وهب لنا مثله من وجدك پس ببخش ما را مانند آن از
توانگري خود واعطنا اضعافه من فضلك فان فضلك لا يغيض
واعطا کن ما را چند برابر از فضل خود زيرا که فضل تو نکاهد و کم نشود وان خزا
ئنك لا تنقص بل تفيض و بدرستيکه خزانهاي رحمت تو نقصان نيابد
بلکه فزون ميريزد رحمت را وان معادن احسانك لا تفنى وان
عطاءك للعطاء المهنا يعني بدرستيکه کانهاي نيکوئيهاي تو آخر
نميشود و بدرستيکه بخشش تو بخششيست آسان که در وي هيچ تعبي و رنجي
نيست اللهم صل على محمد وآله واكتب لنا مثل اجور من
صامه او تعبد لك فيه الى يوم القيمة يعني بارخدايا رحمت کن
بر محمد و آل او و بنويس در صحائف اعمال ما از براي ما مانند اجرهاي آنکس که روزه
داشت اين ماه را يا پرستش نمود در و ترا تا روز قيامت اللهم انا نتوب اليك

في يوم

في يوم فطرنا الذي جعلته للمؤمنين عيدا وسرورا ولاهل
ملتك مجمعا ومحتشدا من كل ذنب اذنبناه يعني بارخدايا بدرستيکه
ما بازگشت و رجوع مي نمائيم بسوي تو در روز گشودن روزه ما آنچنان روزي
که گردانيده او را از براي مومنين عيد و شادي و از براي اهل ملت خود در ما
که جمع شوند همه در آن زمان از هر گناهي که کرده ايم او سوء اسلفناه
او خاطر شر اضمرناه يا بدي که از پيش کرده ايم يا انديشه بدي که در خاطر
گذرانده ايم توبة من لا ينطوي على رجوع الى ذنب ولا يعود بعدها
في خطيئة توبه آنکسيکه در دل نگذراند که بازگردد بگناهي و عود نکند
بعد از آن توبه در خطيئه توبة نصوحا خلصت من الشك والارتياب
فتقبلها منا وارض عنا وثبتنا عليها يعني توبه خالص است که پاک گرديده بها
باشد از شک و ريب پس در پذير آنرا از ما و خشنود باش از ما و ثابت دار
ما را بران که ديگر بازگشت ننمائيم بمعصيت اللهم ارزقنا خوف عقاب
الوعيد وشوق ثواب الموعود حتى نجد لذة ما ندعوك به
وكابة ما نستجيرك منه يعني بارخدايا روزي کن ما را ترس و بيم
عقوبت آنچيزي که ترسانيده ما را از آن و آرزوي ثواب آنچيزي که وعده
داده ما را از آن تا بيابيم لذت و خوشمزگي آنچه ميخوانيم ترا بدان و شکسته
شدن از اندوه و بدحالي آنچه زينهار ميخواهيم ترا از آن واجعلنا عند

ك

مِنَ التَّوّابِينَ الَّذِينَ اَوْجَبْتَ لَهُمْ مَحَبَّتَكَ وَقَبِلْتَ مِنْهُمْ مُراجَعَةَ طا
عَتِكَ يا اَعْدَلَ الْعادِلِينَ وبگردان ما را از نزدیک خود از توبه کنندگان
آنانکه واجب ساخته از برای ایشان محبت خود را و پذیرفته از ایشان بازگشتن
بسوی طاعت تو ای داد دهنده ترین داد دهندگان اَللّهُمَّ تَجاوَزْ
عَنْ آبائِنا وَاُمَّهاتِنا وَاَهْلِ دِينِنا جَمِيعاً مَنْ سَلَفَ مِنْهُمْ
وَمَنْ غَبَرَ اِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ بارخدایا درگذر از گناهان پدران ما و مادران ما
و اهل دین ما آنکه پیشتر گذشته اند و از باقی ماندگان که خواهند آمد تا
روز قیامت اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ نَبِيِّنا وَآلِهِ كَما صَلَّيْتَ
عَلى مَلائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ بارخدایا رحمت کن بر محمد که پیغمبر ماست و آل و همچنانکه
رحمت کرده بر فرشتگان مقرب خود وَصَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَما صَلَّيْتَ عَلى
اَنْبِيائِكَ الْمُرْسَلِينَ و رحمت کن بر محمد و آل و همچنانکه رحمت کرده بر پیغمبر مرسل
خود یعنی پیغمبرانی که فرستاده شده با ایشان کتابی یا دینی وَصَلِّ عَلَيْهِ
وَآلِهِ كَما صَلَّيْتَ عَلى عِبادِكَ الصّالِحِينَ و رحمت کن بر محمد و آل
او همچنانکه رحمت کرده بر بندگان نیکوکار خود وَاَفْضَلَ مِنْ ذلِكَ
يا رَبَّ الْعالَمِينَ و فاضلتر ازین رحمت ای پروردگار عالمیان صَلوةً
تُبَلِّغُنا بَرَكَتُها وَيَنالُنا نَفْعُها وَيُسْتَجابُ بِها دُعاؤُنا رحمتی که برسد ما
برکت آن و دریابد ما را نفع آن و مستجاب شود از جهت آن دعای ما اِنَّكَ اَكْرَمُ

مَن رُغِبَ

مَنْ رُغِبَ اِلَيْهِ وَاَكْفى مَنْ تُوُكِّلَ عَلَيْهِ وَاَعْطى مَنْ سُئِلَ مِنْ فَضْلِهِ
زیرا که تو گرامی ترین آنکسیکه رغبت کرده شود بسوی او و کفایت کننده ترین
آنکسیکه توکل کرده شود بر او و عطا کننده ترین آنکسیکه چیزی خواسته شود
از او وَاَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و تو بر همه چیز توانائی الدُّعاءُ
السّادِسُ وَالاَرْبَعُونَ فِي يَوْمِ الْفِطْرِ اِذَا انْصَرَفَ مِنْ صَلوتِهِ قامَ
قائِماً ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَفِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَقالَ دعای چهل و ششم
در روز عید ماه مبارک رمضان بعد از نماز عید رو بقبله ایستادندی و قرائت
فرمودندی و در روز جمعه نیز قرائت میفرمودندی يا مَنْ يَرْحَمُ مَنْ لا يَرْحَمُهُ
الْعِبادُ ای آنکسی که ببخشاید بر آنکس که نبخشایند او را بندگان وَيا مَنْ يَقْبَلُ مَنْ
لا تَقْبَلُهُ الْبِلادُ و ای آنکسیکه بپذیرد آنکس را که نپذیرند او را اهل شهرها
وَيا مَنْ لا يَحْتَقِرُ اَهْلَ الْحاجَةِ اِلَيْهِ و ای آنکه حقیر و خوار ندارد آنرا که
عرض کند حاجت خود را بسوی او وَيا مَنْ لا يُخَيِّبُ الْمُلِحِّينَ عَلَيْهِ یعنی
و ای آنکه ناامید و بی بهره نگرداند مبالغه کنندگان بر او بخواستکاری
و طلب نمودن حوائج از او وَيا مَنْ لا يَجْبَهُ بِالرَّدِّ اَهْلَ الدّالَّةِ عَلَيْهِ
و ای آنکه دست رد ننهد بر پیشانی آنکسیکه صاحب انبساطند در طلب و هیچ خوفی
ندارند و ایشان را قدر و منزلتی هست نزد تو وَيا مَنْ يَجْتَبي صَغِيرَ ما
يُتْحَفُ بِهِ وَيَشْكُرُ يَسِيرَ ما يُعْمَلُ لَهُ یعنی و ای آنکه اختیار نماید و برگزیند

او در نماید اعمال و حسنات صغیره را که تحفه ببرند بر او یا کرامت و با خوشی تمام ید
کوچکی آنچه تحفه آورند باو و ثواب دهد اندک چیزی را که عمل آرند از برای او ویا من
یشکر علی القلیل ویجازی بالجلیل یعنی ای آنکه ثواب دهد بر قلیل از طاعت
و مجازات و مکافات دهد بزرگ از عبادات ویا من یدنو الی من دنا منه
ویا من یدعو الی نفسه من ادبر عنه وای آنکه نزدیک شود برحمت او
آنکس که نزدیک شد باو بطاعت وای آنکه بخواند بسوی خود هر که پشت کرد آنچه
ازو ویا من لا یغیر النعمة ولا یبادر بالنقمة وای آنکه تغیر نعمت خود
نکند و بکینه و عقاب نشتابد ویا من یثمر الحسنة حتی ینمیها ویتجاوز
عن السیئة حتی یعفیها یعنی وای آنکه درخت نیکوئی را میوه دار کند تا آنکه
نمو کند و بیفزاید آنرا وای آنکه درگذرد از بدی تا آنکه محو گرداند او را
انصرفت الآمال دون مدی کرمك بالحاجات یعنی بازگردیدند
امیدها از نهایت نهایت کرم تست با حاجات و هر گاه بجای انصرفت
انفرمت خوانده شود چنانچه در بعضی از نسخ است بمعنی است که منقطع شد
امیدها بسیار و استدعای حاجات وامتلأت بفیض جودك اوعیة
الطلبات و پر شد بفیض و بسیاری جود تو ظروف حاجات که دیگر گنجایش
چیزی ندارد و کلام مبنی بر استعاره است وتفسخت دون بلوغ نعتك
الصفات یعنی از هم ریخته گردید و باطل شد صفتها در رسیدن بصفت تو

فلك

فلك العلو الاعلی فوق کل عال والجلال الامجد فوق کل
جلال یعنی پس تراست بلندی بلندتر از همه بلندیها و مر تراست بزرگی بزرگی
بالای همه بزرگیها کل جلیل عندك صغیر وکل شریف فی جنب
شرفك حقیر هر بزرگی نزد بزرگی تو خرد است و هر شریفی در جنب شرف
تو خوار است چه هر چه غیر اوست معلول اوست و معلول با علت چه قدر و منزلت
بوده باشد خاب الوافدون علی غیرك یعنی نومید شدند آنهائی که بر دیگری
روند که نازل شدند بر غیر تو وخسر المتعرضون الا لك وخاسر و زیانکار شدند
آنهائی که رو آوردند بغیر از تو وضاع الملمون الا بك وضایع و تباه
کار شدند فرود آیندگان مگر بتو واجدب المنتجعون الا من انتجع
فضلك یعنی در قحط افتاد و در رسید او را تنگی آنکه طلب نیکوئی کرد مگر از
فضل تو بابك مفتوح للراغبین وجودك مباح للسائلین در رحمت
تو گشاده است از برای آنهائی که رغبت کنند کاشند بفضل تو و بخشش تو حلال
کرده شده هر طلب کنندگان را واغاثتك قریبة من المستغیثین
و فریاد رسیدن تو نزدیکست مر فریاد خواهندگان را لا یخیب منك
الآملون نا امید نشوند از رحمت تو امیدوارندگان ولا ییأس من عطا
ئك المتعرضون و مأیوس نشوند از بخشش تو آنهائی که در صدد طلب احسان
تواند ولا یشقی بنقمتك المستغفرون و بدبخت نشوند بکینه و عقاب تو

آمرزش خواهند کان رِزْقُكَ مَبْسُوطٌ لِمَنْ عَصَاكَ روزی تو گسترده
شده است مر عاصیان را چه جای مطیعان وَحِلْمُكَ مُعْتَرِضٌ لِمَنْ نَاوَاكَ
و بردباری تو در آینده و پیش آینده است مر آنکسی را که با تو دشمنی کرد و از سخنت
رو گردانید دوستان را کی کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری عَادَتُكَ
الْإِحْسَانُ إِلَى الْمُسِيئِينَ وَسُنَّتُكَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْمُعْتَدِينَ یعنی عادت تو
نیکوئی کردنست ببدکنندگان و طریقه تو رعایت و مرحمت کردنست بر آنکه
از حد در گذشتگانند حَتَّى لَقَدْ غَرَّهُمْ أَنَاتُكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَصَدَّهُمْ
إِمْهَالُكَ عَنِ النُّزُوعِ یعنی تا آنکه فریفته کرده است ایشان را بردباری تو
از باز گشتن از گناه و توبه از آن و باز داشته است ایشان را مهلت دادن تو
از باز ایستادن از گناه وَإِنَّمَا تَأَنَّيْتَ بِهِمْ لِيَفِيئُوا إِلَى أَمْرِكَ وَأَمْهَلْتَهُمْ
ثِقَةً بِدَوَامِ مُلْكِكَ و جز این نیست که بردباری و مدارا کردی با ایشان
تا باز گردند بفرمان تو و مهلت دادی ایشان را بجهة اعتماد و استوار بودن
همیشگی پادشاهی خود فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ خَتَمْتَ لَهُ بِهَا
وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ خَذَلْتَهُ لَهَا یعنی پس هر که باشد
از اهل سعادت و نیکبختی ختم کردی عمل او را بسعادت و هر کس باشد از اهل
شقاوت و بدبختی ترک مدد و نصرت او کردی و بگذاشتی او را در آن
شقاوت كُلُّهُمْ صَائِرُونَ إِلَى حُكْمِكَ وَأُمُورُهُمْ آئِلَةٌ إِلَى أَمْرِكَ

یعنی

یعنی همگی ایشان خواه از اهل سعادت و خواه شقاوت باز گردندگانند بحکم تو و کارهای
ایشان باز گردنده است بفرمان تو لَمْ يَهِنْ عَلَى طُولِ مُدَّتِهِمْ سُلْطَانُكَ وَلَمْ
يَدْحَضْ لِتَرْكِ مُعَاجَلَتِهِمْ بُرْهَانُكَ یعنی ضعیف و سست نشد با وجود
درازی مدت ایشان سلطنت و پادشاهی تو و باطل نشد یا باطل کرده نشود
از جهة ترک شتاب کردن تو در عقوبت ایشان حجت و برهان تو حُجَّتُكَ
قَائِمَةٌ لَا تُحَوَّلُ وَسُلْطَانُكَ ثَابِتٌ لَا يَزُولُ حجت و دلیل تو قایم ایستاده
است که منقلب نشود از حال خود و سلطنت و پادشاهی تو ثابت که زایل
نشود فَالْوَيْلُ الدَّائِمُ لِمَنْ جَنَحَ عَنْكَ یعنی پس عذاب و هلاکت
دائم باد مر آنکسی را که میل کرده و عدول ورزید از دین تو وَالْخَيْبَةُ الْخَا
ذِلَةُ لِمَنْ خَابَ مِنْكَ و نومیدی ثابت باد مر آنکسی را که نا امید شد
از رحمت تو وَالشَّقَاءُ الْأَشْقَى لِمَنِ اغْتَرَّ بِكَ و بدبختی باد مر آنکسی را که فریفته
شد بتو با آنکه عصیان ورزید و دلیر گشت در نافرمانی تو مَا أَكْثَرَ تَصَرُّفَهُ
فِي عَذَابِكَ یعنی چه بسیار است بازگشتن او در عذاب تو وَمَا أَطْوَلَ
تَرَدُّدَهُ فِي عِقَابِكَ و چه دور و دراز است آمد و شد او در عقوبت تو
وَمَا أَبْعَدَ غَايَتَهُ مِنَ الْفَرَجِ و چه دور است غایت و نهایت او
از وا شدن اندوه وَمَا أَقْنَطَهُ مِنْ سُهُولَةِ الْمَخْرَجِ و چه نا امید است
از سهولت بیرون آمدن او از عذاب عَدْلًا مِنْ قَضَائِكَ لَا تَجُورُ

فِیهِ یعنی این حکمها که کردی حکمت عدل از حکم تو که جور نکرده در این حکم
وَانْصافاً مِنْ حُکْمِکَ لا تَحِیفُ عَلَیکَ و دادی است از حکم تو که حیف
و میلی نکرده بر و فَقَدْ ظاهَرْتَ الْحُجَجَ وَأَبْلَیْتَ الْأَعْذارَ یعنی پس بهحقیقی
حجتها را پشت بر پشت هم دادی و معاون یکدیگر کردی و احتها دو مبالغه
نمودی در اظهار کردن عذرها و نصیحتها از حجت و برهان تا آنکه دیگر عذری
نماند ایشان را وَقَدْ تَقَدَّمْتَ بِالْوَعِیدِ وَتَلَطَّفْتَ فِی التَّرْغِیبِ
و بحقیقی در پیش داشتی ترس از عقوبات سیئه و تلطف کردی در رغبت انداختن
بمثوبات حسنه وَضَرَبْتَ الْأَمْثالَ وَأَطَلْتَ الْإِمْهالَ یعنی و بیان
کردی مثلها را و دراز کشیدی مهلت دادن را وَأَخَّرْتَ وَأَنْتَ مُسْتَطِیعٌ
لِلْمُعاجَلَةِ و تاخیر نمودی در عذاب و حال آنکه توانا بودی در تعجیل کردن
بعذاب وَتَأَنَّیْتَ وَأَنْتَ مَلِیءٌ بِالْمُبادَرَةِ و رفق و مدارا نمودی و حال
آنکه قدرت داشتی بر پیشی نمودن بر آن لَمْ تَکُنْ أَناتُکَ عَجْزاً وَلا
إِمْهالُکَ وَهْناً وَلا إِمْساکُکَ غَفْلَةً وَلا انْتِظارُکَ مُداراةً
نبود بردباری و حلم تو از روی عجز و مهلت دادن تو از روی ضعف
و سستی و نه نگاه داشتن تو عذاب را از روی غفلت و نه انتظار بردن تو
از روی فرو گذاردن در سزا دادن بَلْ لِتَکُونَ حُجَّتُکَ أَبْلَغَ
وَکَرَمُکَ أَکْمَلَ وَإِحْسانُکَ أَوْفَى وَنِعْمَتُکَ أَتَمَّ بلکه این حلم و امهال

وامساکی

وامساک از جهة آن بود تا باشد حجت تو بر خلقان بالغتر و کرم تو کاملتر و نیکوئی
تو وافی تر و نعمت تو تمامتر کُلُّ ذٰلِکَ کانَ وَلَمْ تَزَلْ وَهُوَ کائِنٌ وَلا
تَزالُ همه اینها بود و همیشه بوده است و حاصل است الحال و همیشه خواهد بود
حُجَّتُکَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ تُوصَفَ بِکُلِّها حجت تو که قرآن مجید است و غیر آن
از حجتها بزرگتر از آنکه وصف کرده شود بتمامها وَمَجْدُکَ أَرْفَعُ مِنْ أَنْ
یُحَدَّ بِکُنْهِهِ و بزرگی تو رفیعتر است از آنکه محدود شود بکنه آن یعنی بپایان
آن رسید وَنِعْمَتُکَ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى بِأَسْرِها و نعمت تو بیشتر از آنست
که شمرده شود بتمامها وَقَدْ قَصُرَ بِیَ السُّکُوتُ عَنْ تَحْمِیدِکَ
یعنی بحقیقی بسیار عاجز کرد مرا خاموشی از سپاس تو یعنی هر گاه احسان او جل
مجده در مرتبه باشد که شکر کننده بر کمترین احسان او شکر نتواند کرد پس
اولی سکوتست و هر گاه ساکت شد عاجز شد از تحمید او جل شأنه وَفَهَّهَنِی
الْإِمْساکُ عَنْ تَمْجِیدِکَ و بسیار درمانده کرد مرا نگه داشتن زبان من از
بزرگی گفتن تو و این نیز بر قیاس فقرهٔ اول است وَقُصارایَ الْإِقْرارُ
بِالْحُسُورِ لا رَغْبَةً یا إِلٰهِی بَلْ عَجْزاً یعنی و نهایت حال من در حمد کردن
تو اقرار کردن منست بعجز و واماندگی نه از روی نخواستن آن ای خداوند
من بلکه از روی عجز فَها أَنَا ذا أَؤُمُّکَ بِالْوِفادَةِ وَأَسْأَلُکَ حُسْنَ
الرِّفادَةِ پس اینک من قصد میکنم ترا بوارد شدن و فرود آمدن بسوی تو

وَإِحْسانُکَ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ تَشْکُرَ
عَلَى أَقَلِّهِ و نیکوئی تو بیشتر از آنست
که شکر کرده شوی بر کمتر آن صح

میخواهم از تو نیکوئی عطیه را فصل علی محمد وآله واسمع نجوای
واستجب دعائی پس رحمت کن بر محمد وآل او وبشنو راز مرا ومستجاب کن دعای مرا
ولا تخترم یومی خیبتی ولا تجبهنی بالرد فی مسئلتی وباخر مرسان
این روز را بنومیدی ومزن دست رد بر پیشانی من در سوال کردن من
واکرم من عندک منصرفی والیک منقلبی وگرامی کن نزدیک خود
محل باز گردیدن مرا وبسوی تست محل باز گشت من انک غیر ضائق بما ترید
ولا عاجز عما تسئل بدرستیکه تو دست تنگ نیستی بانچه خواهی وعاجز نیستی
از انچه مسئول شوی وانت علی کل شیء قدیر وتو بر همه چیز توانائی ممکنی
بر انوجهی که میخواهی ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نیست
قدرت وتوانائی بر چیزی مگر بمدد کاری خدای بلند رتبه که هر مرتبه فوق
رتبه او نیست صاحب عظمت وبزرگی است که نمیرسد بکنه آن عقلها الدعاء

السابع والاربعون فی یوم عرفة دعای چهل وهفتم که در روز
عرفه که نهم ماه ذی الحجة الحرام است تلاوت میفرموده الحمد لله
رب العالمین یعنی هر ثنا وسپاسی که از ازل تا ابد موجود ومعلوم بود
وهست وخواهد بود مر خدا راست که مسمی وموصوف است بهمه صفات
کمالیه آفریننده وپرورنده وتربیت کننده همه عالمیانست از ملک
وجن وانس ووحوش وطیور وغیر آن اللهم لک الحمد بدیع السموات

والارض

والارض ذو الجلال والاکرام یعنی بار خدایا مر تراست سپاس ای فطرت
آسمانها وزمین تو که پدید کرده بی آنکه مسبوق باشد بنمونه که پیروی وتتبع
آن کرده باشی خداوند بزرگی ومستحق آنی که اکرام واجلال کنند ترا رب
الارباب یعنی صاحب هر صاحبی چه هر صاحبی که هست مملوک اوست واله
کل مألوه ومعبود همه معبودانی وخالق کل مخلوق آفریننده
همه آفریده شدهائی ووارث کل شیء ومیراث برنده همه چیزهائی
چه جمیع صاحبان ملک فانی خواهند شد واملاک ایشان باو خواهد ماند چنانچه
کریمه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ناطق است بران لیس کمثله
شیء یعنی نیست مانند او چیزی ولا یعزب عنه علم شیء وهو بکل
شیء محیط یعنی دور وغائب نباشد از او دانستن چیزی وحال آنکه
علم او بهمه چیز محیط است وهو علی کل شیء رقیب واو بر همه
چیز نگهدارنده است وحافظ است که محفوظ از او فوت نشود وانت الله
لا اله الا انت الاحد المتوحد یعنی نیست خدائی مگر تو یگانه که با تو
دیگری نیست واستحقاق صفت وحدت داری بذاته ویگانگی را مخصوص
خود گردانیده الفرد المتفرد یعنی احد ومتوحد است واختلاف لفظ
بجهة تاکید در یگانگی وانت الله لا اله الا انت الکریم المتکرم
وتو خدائی که نیست خدائی مگر تو کریمی یعنی بسیار در گذرنده از گناهان

ان یا بسیار چیز بخشنده و بزرگواری و مستحق صفت کرمی بذاته العظیم
المتعظم یعنی صاحب عظمت و بزرگی لذاته الکبیر المتکبر و پادشاهی
قادری بر همه چیزها و مستحق صفات بزرگی و انت الله لا اله الا انت
العلی المتعال یعنی تو خدائی که نیست مگر تو برتری از روی رتبه که زبر
نیست بالای رتبهٔ تو و متعالی یعنی برتری از آنکه قدرتی باشد مساوی قدرت
خود الشدید المحال یعنی سخت گیرندهٔ بر عاصیان با شدیدت قوت
و قدرت تو و انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحیم یعنی و تو خدائی که
نیست خدائی جز تو بسیار بخشاینده بجمیع خلقان خود چه رحمت شامله
تو بهمه خلائق از مومن و کافر و نیکبخت و بدبخت رسیده در ارزاق
و غیر آن و رحیمی یعنی تخصیص دهندهٔ مومنان از رحمت خود العلیم الحکیم
یعنی و دانائی بر سرائر و پنهانیها که از تو غایب نیست مثقال ذرهٔ نه در آسمان
و نه در زمین پیش از وجود و بعد از آن و حکیمی یعنی صاحب احکام و اتقانی
در خلق اشیا و انت الله لا اله الا انت السمیع البصیر یعنی تو
خدائی که نیست خدائی مگر تو شنوائی یعنی میشنوی بلند و آهسته را که گفته اند
سمیع است یعنی داناست بمسموعات که آن اصوات و حروف است
و بصیری یعنی بینائی بخفیات و گفته اند بصیر است یعنی عالم است بمبصرات القدیم
الخبیر یعنی هستی داری در وجود بر همه اشیا و وجود ترا اولی نیست و خبیری

یعنی عالمی و دانائی بکنه اشیا و مطلعی بر حقیقت آنها و انت الله لا اله الا
انت الکریم الاکرم و تو خدائی که نیست خدائی مگر تو و کریمی که زیادتی
دارد کرم تو بر کرم هر کریمی چه نعمت میدهی بی آنکه عوضی خواهی الدائم
الادوم و همیشگی دارد وجود تو که اصلا تغییر نپذیرد و زیادتی دارد
ثبات و دوام تو بر همه موجودات چه ثبات و دوام او از ذات اقدس
اوست نه غیر او و غیر او را از و و انت الله لا اله الا انت الاول
قبل کل احد و الآخر بعد کل عدد و توئی آن خدائی
که معبودی نیست مگر تو اولی پیش از همه کس و هیچ چیز پیش از تو نبوده
و آخری بعد از فنای هر چیزی و انتها نباشد ترا و انت الله لا اله
الا انت الدانی فی علوه و العالی فی دنوه یعنی توئی معبودی که نیست
هیچ معبودی مگر تو نزدیکی بمکونات باینوجه که علم تو محیط است بایشان پس
نیست هیچ چیز نزدیکتر از تو بمکونات در حال بلندی خود و بلندی در حال
نزدیکی خود پس علو او دوری نمیگرداند او را از چیزی از مخلوقات زیرا که
علو او مکانی نیست و نه نزدیکی او مساوی ایشان است در مکانی که با او
باشند زیرا که قرب او نیز مکانی نیست پس منافات با علو نداشته
باشد و ازین باب است آنچه گفته اند جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه هر چه
هستی توئی و انت الله الذی لا اله الا انت ذو البهاء و المجد

وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْحَمْدِ يعنى وتو معبودى كه نيست معبودى مگر تو صاحب نكوئى
وكرمى وبزرگى وحمدى يعنى هر سپاسى كه هست مر تراست وَاَنْتَ اللّٰهُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الَّذِى اَنْشَأْتَ الْاَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ سِنْخٍ يعنى تو معبودى كه
نيست هيچ معبودى مگر تو پديد آوردى چيزها را بى آنكه مادّه واصلى بود آنها را
يا بى آنكه مثالى ونمونه بود آنها را وَصَوَّرْتَ مَا صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ
مِثَالٍ وصورت دادى آنچه صورت دادى بى نمونه ومثالى وَابْتَدَ
عْتَ الْمُبْتَدَعَاتِ بِلَا احْتِذَاءٍ وپديد آوردى مبتدعات را يعنى
چيزهائى كه مسبوق بمادّه ومدّه نيستند همچو جواهر مجرّده بى آنكه پيروى كرده باشى
چيزيرا وبرنهاد كسى كارى كرده باشى واقتدا بديگرى نموده اَنْتَ الَّذِى
قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا يعنى توئى آن معبودى كه خلق كردى همه چيزرا
خلق كردنى يا اندازه كردى همه چيزرا اندازه كردنى وَيَسَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ
تَيْسِيرًا وتيسر كردى ومهيّا ساختى همه چيزرا تيسير كردنى ومهيّا ساختنى
وَدَبَّرْتَ مَا دُونَكَ تَدْبِيرًا وتدبير كردى آنچه در تحت قدرت تو بود
تدبير كردنى اَنْتَ الَّذِى لَمْ يُعِنْكَ عَلَى خَلْقِكَ شَرِيكٌ يعنى توئى
آنكه يارى نداد ترا بر آفرينش تو انبازى وَلَمْ يُوَازِرْكَ فِى اَمْرِكَ
وَزِيرٌ ومدد كارى نكرد در كار تو وزيرى ومعاونى وَلَمْ يَكُنْ لَكَ
مُشَابِهٌ وَلَا نَظِيرٌ ونبود مر ترا مانند ونظيرى اَنْتَ الَّذِى اَرَدْتَ

فكان

فَكَانَ حَتْمًا مَا اَرَدْتَ توئى آنكه اراده كردى وخواستى چيزيرا پس واجب شد
آنچه خواستى وَقَضَيْتَ فَكَانَ عَدْلًا مَا قَضَيْتَ وَحَكَمْتَ فَكَانَ نِصْفًا
مَا حَكَمْتَ قضا درين مقام بمعنى حكم است ونصف بكسر نون وتحريك بمعنى عدل
يعنى حكم كردى پس عدل بود آنچه حكم كردى درين صورت فقره ثانيه تاكيد
فقره اولى بوده شد اَنْتَ الَّذِى لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ توئى آنكه احاطه نكند ترا مكانى
چه موجد مكانى چنانچه گفته اند با مكان آفرين مكان چه كند آسمان گرد آسمان چه كند
وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطَانِكَ سُلْطَانٌ ونايستاده در برابر سلطنت وپادشاهى
تو هيچ سلطانى وَلَمْ يُعْيِكَ بُرْهَانٌ وَلَا بَيَانٌ يعنى عاجز نساخته ترا هيچ
برهانى وبيانى اَنْتَ الَّذِى اَحْصَيْتَ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا توئى آنكه شمرده
همه چيزرا از روى عدد وشماره وَجَعَلْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ اَمَدًا وگردانيده
از براى همه چيز غايتى ونهايتى وَقَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا
واندازه كرده همه چيزرا اندازه اَنْتَ الَّذِى قَصُرَتِ الْاَوْهَامُ عَنْ
ذَاتِيَّتِكَ توئى آنكه قاصر وعاجزند اوهام خواه مشاعر عقلانى خواه مشاعر وهمانى
از حقيقت ذات اقدس تو چنانكه در حكمت الٰهى مبرهن ومبيّن گشته وَعَجَزَتِ الْاَفْهَامُ
عَنْ كَيْفِيَّتِكَ وعاجزند فهمها از چگونگى ذات بيهمتاى تو وَلَمْ تُدْرِكِ
الْاَبْصَارُ مَوْضِعَ اَيْنِيَّتِكَ ودر نيابند ديدها نه عقلانى ونه جسمانى جاى وجود ترا
اما ديدهٔ جسمانى زيرا كه جناب مقدّس او متعاليست از ملابسهٔ مكان

واو خالق وهرچه مقدس است از ملابسه مذکوره بچشم مدرک نشود پس وجود اقدس
او مدرک نشود واما دیدهٔ عقلانی زیراکه از بساطت در مرتبه ایست که ادراک
آن نمیتواند کرد اَنْتَ الَّذِی لَا تُحَدُّ فَتَكُونَ مَحْدُودًا یعنی توئی آنکه کرده
نشده از برای تو حدی و نهایتی پس باشی در اطراف و حدود وَلَمْ تُمَثَّلْ
فَتَكُونَ مَوْجُودًا یعنی بعمل در نیاید از برای ذات مقدس تو صورتی که
متمثل شود در قوت ذهنی چه آنچه ادراک بشری بآن میرسد از مرتبه کبریائی
او بغایت دور است چنانچه گفته آند ؛ گفتم همه ملک حسن سرمایهٔ تست ؛ خورشید
فلک چو ذره در سایهٔ تست ؛ گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت ؛ از ما تو هر آنچه
دیدهٔ پایهٔ تست ؛ وَلَمْ تَلِدْ فَتَكُونَ مَوْلُودًا و فرزند و ولد نیاوردی تا باشی
متولد شده اَنْتَ الَّذِی لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعَانِدَكَ یعنی توئی آنکه نیست
ترا ضدی که ممانع و معارض تو باشد و در قوت و قدرت با تو برابری کند
پس دشمنی کند با تو وَلَا عِدْلَ لَكَ فَيُكَاثِرَكَ یعنی و توئی آنکه نیست ترا
مانندی پس غلبه کند ترا و مفاخرت نماید ترا در بسیاری وَلَا نِدَّ لَكَ
فَيُعَارِضَكَ یعنی مانند و نظیری نیست ترا تا با تو برابری کند اَنْتَ الَّذِی
ابْتَدَأَ وَاخْتَرَعَ وَاسْتَحْدَثَ وَابْتَدَعَ وَاَحْسَنَ صُنْعَ مَا صَنَعَ
یعنی توئی آنکه آغاز کردی و از نو پدید آوردی و نیکو کردی کردن آنچه
کردی از مکونات سُبْحَانَكَ مَا اَجَلَّ شَأْنَكَ وَاَسْنَى فِی الْاَمَاكِنِ

مکانک

مَكَانَكَ وَاَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقَانَكَ یعنی تنزیه میکنم ترا خداوندا تنزیه کردنی
چه بزرگست شان تو و چه بلند است درجات و منزلتهاء قدر و منزلت تو و چه
ظاهر است بحق حکم تو که جدا کننده است میان حق و باطل سُبْحَانَكَ مِنْ لَطِيفٍ
مَا اَلْطَفَكَ وَرَءُوفٍ مَا اَرْاَفَكَ وَحَكِيمٍ مَا اَعْرَفَكَ یعنی تنزیه میکنم
ترا خداوندا تنزیه کردنی چه مهربانی تو از روی لطف و مهربانی و چه در نهایت
مهربانی از روی رأفت و شفقت و چه شناسائی تو از روی حکمت و دانائی
سُبْحَانَكَ مِنْ مَلِيكٍ مَا اَمْنَعَكَ وَجَوَادٍ مَا اَوْسَعَكَ وَرَفِيعٍ مَا
اَرْفَعَكَ یعنی خداوندا چه عزیز و غالبی و منیعی از روی پادشاهی و چه وسیعی
تو از روی بخشندگی و چه بلندی از روی رفعت و بلندی ذُو الْبَهَاءِ
وَالْمَجْدِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْحَمْدِ صاحب نیکوئی و کرمی و بزرگی و حمدی چنانچه
در همین دعا تفسیر نموده شده سُبْحَانَكَ بَسَطْتَ بِالْخَيْرَاتِ يَدَكَ
وَعُرِفَتِ الْهِدَايَةُ مِنْ عِنْدِكَ فَمَنِ الْتَمَسَكَ لِدِينٍ اَوْ دُنْيَا وَجَدَكَ
یعنی تنزیه میکنم ترا خداوندا تنزیه کردنی گشاده کردی بنیکوئیها دست
خود را یعنی وسیع ساختی رحمت خود را بر بندگان خود و شناخته شد
راه راست از جانب تو پس هرکه درخواست نمود ترا و طلب نمود از
جناب مقدس تو از جهة دین و دنیا یافت ترا سُبْحَانَكَ خَضَعَ لَكَ
مَنْ جَرَى فِی عِلْمِكَ تنزیه میکنم ترا که فروتنی کرد مر ترا هرکه روان شد

در علم تو یعنی جمیع مخلوقات وَخَشَعَ لِعَظَمَتِكَ مَا دُونَ عَرْشِكَ وزبون
کاری نمود هر بزرگی ترا هر انچه زیر عرش تست وَانْقَادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلُّ
خَلْقِكَ ومنقاد و مطیع شدند از برای گردن نهادن مر حکم ترا همه خلقان
وآفریدهاء تو سُبْحَانَكَ لَا تُحَسُّ یعنی تنزیه میکنم ترا خداوندا که دریافته نشوی
بحواس وَلَا تُجَسُّ وَلَا تُمَسُّ و فرسوده نشوی بدستها و تمس تغیر تجس است
وَلَا تُكَادُ و مکر کرده نشوی یعنی احدی با تو مکر نمیتواند کرد وَلَا تُمَاطُ و دور
کرده نشوی وَلَا تُنَازَعُ و نزاع و جدل کرده نشوی وَلَا تُجَارَى و مجاراة
کرده نشوی یعنی تطاول و گردکشی نتواند کرد کسی با تو وَلَا تُمَارَى یعنی
ستیزه کرده نشوی و کسی را حد آن نباشد که با تو ستیزه کند وَلَا تُخَادَعُ
و فریب خورده نشوی یعنی کسی ترا فریب نتواند داد وَلَا تُمَاكَرُ یعنی مکر
کرده نشوی که احدی با تو مکر تواند کرد وَلَا تُمَانُّ و منت کرده نشوی
یعنی کسی را بر تو منتی و نعمتی موده باشد سُبْحَانَكَ سَبِيلُكَ جَدَدٌ
یعنی پاکا خداوندا راه تو راست و روشن که در آن کجی نیست اصلا وَأَمْرُكَ
رَشَدٌ یعنی امر تو راه نماینده است وَأَنْتَ حَيٌّ صَمَدٌ و تو زنده که
همیشه بوده و روا نیست بر تو موت و فنا و سیدی که مقصود توئی در حوائج
وگفته اند که صمد آنست که او را جوف نباشد سُبْحَانَكَ قَوْلُكَ حُكْمٌ وَقَضَاؤُكَ
حَتْمٌ وَإِرَادَتُكَ عَزْمٌ یعنی پاکا خداوندا گفتار تو گفتاریست نافع که باز ندارد

آدم را

مر وهم را از جهل و نادانی و حکم تو حکمیست استوار و خواست و اراده تو قطعیست که
تغییر پذیر نیست سُبْحَانَكَ لَا رَادَّ لِمَشِيَّتِكَ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ یعنی پاکا
خداوندا رد کننده نیست خواست ترا و تبدیل کننده نیست مر وعدها و وعیدها ترا
و حکمهائی که در حق هر کس فرموده سُبْحَانَكَ بَاهِرَ الْآيَاتِ تنزیه میکنم ترا از
همه نقصانها تنزیه کردن آیات تو یعنی دلائل وحدانیت تو بغایت روشنست
فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ آفریننده آسمانها بی سبق نمونه بَارِئَ النَّسَمَاتِ خلق
کننده هر دابه که ذی روح بوده باشد لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَدُومُ بِدَوَامِ
مِلْكِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا بِنِعْمَتِكَ مر تراست سپاس آنچنان سپاسی که
همیشه باشد بهمیشگی تو و مر تراست حمد و سپاسی جاودان باشد بنعمت تو
وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَازِي صُنْعَكَ و مر تراست سپاسی آنچنان سپاسی که برابری
کند با کردار تو وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَزِيدُ عَلَى رِضَاكَ و مر تراست حمد آنچنان
حمدی که زیادتی کند بر خشنودی تو وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا مَعَ كُلِّ حَامِدٍ و مر
تراست سپاس سپاسی با سپاس همه سپاسگران وَشُكْرًا يَقْصُرُ عَنْهُ
شُكْرُ كُلِّ شَاكِرٍ و مر تراست سپاس و ستودن سپاسی که عاجز و قاصر
باشد از آن شکر همه شکر کنندگان حَمْدًا لَا يَنْبَغِي إِلَّا لَكَ وَلَا يُتَقَرَّبُ
بِهِ إِلَّا إِلَيْكَ سپاسی که سزاوار نباشد و نزد مگر ترا و نزدیکی نجویند آن
مگر بسوی تو حَمْدًا يُسْتَدَامُ بِهِ الْأَوَّلُ وَيُسْتَدْعَى بِهِ دَوَامُ الْآخِرِ

سپاسی که همیشگی خواهند با آن توالی آنرا و درخوریت کرده شود بآن همیشگی آخر آن
حَمْدًا يَتَضَاعَفُ عَلَى كُرُورِ الْأَزْمِنَةِ وَيَتَزَايَدُ أَضْعَافًا مُتَرَادِفَةً
سپاسی که دو چندان باشد با گردش زمنه و روزگار و بیفزاید افزونی
بحد و شمار در حالیکه از پی یکدیگر در آینده باشند حَمْدًا يَعْجِزُ عَنْ
إِحْصَائِهِ الْحَفَظَةُ وَيَزِيدُ عَلَى مَا أَحْصَتْهُ فِي كِتَابِكَ الْكَتَبَةُ
سپاسی که عاجز باشند از شمردن آن فرشتگانی که نگاهدارنده اعمال بند
کانند و زیادتی کند بر آنچه شمرده اند در کتاب تو که آن لوح محفوظ است
فرشتگان نویسنده حَمْدًا يُوَازِنُ عَرْشَكَ الْمَجِيدَ وَيُعَادِلُ
كُرْسِيَّكَ الرَّفِيعَ سپاسی که موازن باشد و برابری کند با عرش بزرگ
تو که آن فلک نهم است از افلاک و معادل و برابر باشد با کرسی بلند تو که
فلک هشتم است حَمْدًا يَكْمُلُ لَدَيْكَ ثَوَابُهُ وَيَسْتَغْرِقُ كُلَّ جَزَاءٍ
جَزَاؤُهُ سپاسی که تمام باشد نزدیک تو ثواب آن و مستغرق شود هر پاداشی
در جنب پاداش آن حَمْدًا ظَاهِرُهُ وَفْقٌ لِبَاطِنِهِ وَبَاطِنُهُ وَفْقٌ لِصِدْقِ
النِّيَّةِ فِيهِ سپاسی که ظاهر آن موافق باطن آن باشد و باطن آن موافق
راستی نیت باشد در آن حَمْدًا لَمْ يَحْمَدْكَ خَلْقٌ مِثْلَهُ وَلَا يَعْرِفُ
أَحَدٌ سِوَاكَ فَضْلَهُ سپاسی که سپاس نکرده ترا خلقی مانند آن حمد و نشناسد
هیچکس غیر از تو فضل آنرا حَمْدًا يُعَانُ مَنِ اجْتَهَدَ فِي تَعْدِيدِهِ وَيُؤَيَّدُ

من اغرق

مَنْ أَغْرَقَ نَزْعًا فِي تَوْفِيَتِهِ سپاسی که یاری داده شود و آنکس که کوشش نماید در
شمردن آن یعنی به تنهائی خود از شمرد و قوت داده شود آنکس که مبالغه نماید
در استیفا و سعی خود کند در آنکه تمام ادا کند حق آن حمد را حَمْدًا يَجْمَعُ
مَا خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ وَيَنْتَظِمُ مَا أَنْتَ خَالِقُهُ مِنْ بَعْدُ سپاسی که جمع
کند هر چه تو آفریده جز در زمان گذشته از سپاس و منتظم سازد آنچه تو آفریننده
آنی بعد از این در زمان آینده از حمدها حَمْدًا لَا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلَى قَوْلِكَ
مِنْهُ وَلَا أَحْمَدَ مِمَّنْ يَحْمَدُكَ بِهِ سپاسی که هیچ سپاس نزدیک تر نباشد
بقول تو از آن سپاس و ستاینده تر نباشد ترا از آنکسانیکه میستایند ترا
بحمد از این حمد حَمْدًا يُوجِبُ بِكَرَمِكَ الْمَزِيدَ بِوُفُورِهِ وَتَصِلُهُ بِمَزِيدٍ
بَعْدَ مَزِيدٍ طَوْلًا مِنْكَ سپاسی که واجب سازد بکرم تو افزونی نعمت را
ببسیاری آن حمد و به پیوندی بفزونی نعمت بعد از فزونی از روی تفضل
و کرم خود حَمْدًا يَجِبُ لِكَرَمِ وَجْهِكَ وَيُقَابِلُ عِزَّ جَلَالِكَ یعنی حمدی
که سزاوار کرامت و بزرگی ذات اقدس تو باشد و مقابل عزت و جلال تو باشد
رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْمُنْتَجَبِ الْمُصْطَفَى الْمُكَرَّمِ الْمُقَرَّبِ
أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِ أَتَمَّ بَرَكَاتِكَ وَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ أَمْتَعَ
رَحَمَاتِكَ یعنی ای پروردگار من رحمت کن بر محمد و آل او که برگزیده شده است
در میان مخلوقات تو و گرامی داشته شده است و مقرب درگاه تست افضل رحمت

رحمتهای تو و زیاد کن برو تمامترین برکات خود و ترحم کن برو بازترین رحمتهای
خود رب صلّ علی محمد وآله صلوة زاکیة لا تکون صلوة ازکی
منها یعنی ای پروردگار من افاضه کن خیر و رحمت را بر محمد و آل او و رحمتی پاکیزه
که هیچ رحمتی پاکیزه‌تر از آن نباشد وصلّ علیه صلوة نامیة لا
تکون صلوة انمی منها و افاضه کن رحمت بر محمد رحمتی افزاینده که نباشد
رحمتی افزاینده‌تر از آن وصلّ علیه صلوة راضیة لا تکون
صلوة فوقها و رحمت فرست بر محمد رحمتی پسندیده که نباشد هیچ رحمتی
بالای آن رحمت رب صلّ علی محمد وآله صلوة ترضیه وتزید علی
رضاه ای پروردگار من افاضه کن رحمت را بر محمد و آل او رحمتی که خشنود
سازد او را و بیفزاید بر خشنودی او وصلّ علیه صلوة ترضیک
وتزید علی رضاک یعنی و رحمت کن برو رحمتی که خشنود کند ترا و زیاده
باشد بر خشنودی تو مر او را وصلّ علیه صلوة لا ترضی له الا بها
ولا تری غیره لها اهلا و رحمت کن برو رحمتی که راضی نشوی از و مگر آن
رحمت و نه بینی غیر او را اهل سزاوار آن رحمت رب صلّ علی محمد
وآله صلوة تجاوز رضوانک ویتصل اتصالها ببقائک
ولا تنفد کما لا تنفد کلماتک یعنی ای پروردگار من افاضه کن رحمت را بر محمد و آل
او و رحمتی که بگذرد از خشنودی تو و پیوسته باشد پیوستگی آن رحمت

بعطای

بعطای تو و باخر نرسد آن رحمت یا پیوستگی آن همچنانکه باخر نرسد کلمات علم
و حکمت تو یا معلولات تو یا معانی کلمات تو و فوائد آن از کتب سماویه
بنا بر اختلاف تفاسیر در معنی کلمات رب صلّ علی محمد وآله صلوة
تنتظم صلوات ملائکتک وانبیائک ورسلک واهل طاعتک
وتشتمل علی صلوات عبادک من جنک وانسک واهل اجا
بتک وتجتمع علی صلوة کل من ذرأت وبرأت
من اصناف خلقک یعنی ای پروردگار من افاضه کن خیر و رحمت را بر
محمد و آل او و رحمتی که در رشته کشیده باشد صلوات فرشتگان تو و پیغمبران تو
و رسولان تو و اهل طاعت تو یعنی آنها که فرمانبرداری نمودند اوامر
و نواهی ترا و مشتمل باشد بر صلوات بندگان تو از پریان و آدمیان
و اهل اجابت کردن دعوت تو و مجتمع باشد بر صلوة هر کس که تو آفریده
و پدید آورده از انواع مخلوقات تو رب صلّ علیه وآله صلوة
تحیط بکل صلوة سالفة ومستأنفة ای پروردگار من رحمت
کن بر محمد و آل او و رحمتی که احاطه کند و فرا گیرد همه رحمتها از گذشته
و آینده وصلّ علیه وآله صلوة مرضیة لک ولمن دونک
و افاضه کن رحمت را برو و بر آل او رحمتی پسندیده نزد تو و نزد آنکه پایینتر
در تحت قدرت تو اند از مخلوقات تو وتنشیء مع ذلک صلوات

تضاعف معها تلك الصلوات عندها وتزيدها على كرور الايام
زيادة في تضاعيف لا يحصيها ولا يعدها غيرك يعنى وازسر نو
انشا كنى وبيافرينى با آن رحمتهاى ماضيه ومستانفه رحمتهائى كه دوچندان
شود با اين رحمتها آن رحمات دقت وجود اين رحمات وبيفزائى آنرا
باگردش روزگار افزودنى كه حاصل باشد درمرتبه از افزودن كه بشمار
نتواند آورد آنرا غير تو رب صل على اطائب اهل بيته الذين
اخترتهم لامرك وجعلتهم خزنة علمك وحفظة دينك وخلفا
ءك في ارضك وحججك على عبادك يعنى اى پروردگار من افاضه
رحمت كن بر اهل بيت محمد كه خوبترين خلق عند اند آنكه برگزيدى ايشانرا
از براى كار خود كه آن تبليغ احكام تست بخلائق وگردانيدى ايشانرا
خزينه داران علم خود ونگاهدارندگان دين خود در زمين كه از مخلوقات تست
وحجتها ساختى ايشانرا بر بندگان خود وطهرتهم من الرجس والدنس
تطهيرا بارادتك يعنى وپاك گردانيدى ايشانرا از پليدى ونجاست
كفر وآنچه قبيح شمارند آنرا واز چركت پاك ساختى باراده وخواست خود
وجعلتهم الوسيلة اليك والمسلك الى جنتك وگردانيدى
ايشانرا وسيله بسوى خود وراه بهشت خود ومراد از ايشان ائمه طاهرين اند
صلوات الله عليهم اجمعين رب صل على محمد وآله صلاة تجزل لهم

بها من نحلك وكرامتك يعنى اى پروردگار من رحمت افاضه كن بر محمد وآل
او رحمتى كه بسيار گردانيدى بسبب آن رحمت از براى ايشان از عطاياى خود
وتكمل بها لهم الاشياء من عطاياك ونوافلك يعنى وتمام گردانى بسبب
آن رحمت از براى ايشان چيزها را از عطاياى خود وعطاياى زائده بر آنچه
داده ايشانرا از عطاياى اصليه وتوفر عليهم الحظ من عوائدك
وفوائدك يعنى ووافر گردانى بر ايشان بهره ونصيب از كرمتها وفوائد
خود رب صل عليه وعليهم صلوة لا امد في اولها ولا غاية
لامدها ولا نهاية لاخرها يعنى اى پروردگار من افاضه رحمت كن بر محمد
وآل او رحمتى كه غايت نباشد اول آنرا ونهايت نباشد آخر آنرا يعنى
غير متناهى باشد رب صل عليهم زنة عرشك وما دونه
اى پروردگار من افاضه كن رحمت را بر ايشان هم وزن عرش خود كه
اعظم مخلوقات تست وآنچه در زير اوست از مكونات وملء سمواتك
وما فوقهن ومقدار آنچه پر كند آسمانهاى ترا وآنچه بالاى آنهاست
وعدد ارضك وما تحتهن وما بينهن وبشمار طبقات زمينهاى تو
وآنچه زير آنهاست وآنچه ما بين آسمان وزمينست صلوة تقربهم منك
زلفى يعنى رحمتى كه نزديك گرداند ايشانرا بتو نزديك گردانيدنى وتكون
لك ولهم رضى وباشد ترا وايشانرا رضا وخشنودى از اين صلوة ومتصلة

بنظائرهن ابداً و پیوسته باو نماینده ازین قسم صلوات همیشه اللهم انك

ایدت دینك فی كل اوان بامام اقمته علماً لعبادك ومناراً

فی بلادك یعنی بارخدایا بدرستیكه تو قوت دادی دین خودرا در هر روزگار

بامامی و پیشوائی كه برپای داشتی اورا تا نشانه باشد مر بندگان ترا كه باو

راه راست یابند و محل هدایت مردم باشند در شهرهای تو بعد ان وصلت

حبله بحبلك وجعلته الذریعة الی رضوانك یعنی بعد ازانكه پیوسته

بودی رشته محبت اورا بمحبت خود و گردانیده بودی اورا وسیله بسوی

رضا و خشنودی خود وافترضت طاعته و واجب شمردی فرمان برداری

اورا چنانچه در كلام مجید میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منكم

وحذرت معصیته وامرت بامتثال امره والانتهاء عند

نهیه و ترسانیدی مردم را از نافرمانی او و امر كردی بفرمان برداری او مر

او و باز ایستادن از منهای او والا یتقدمه متقدم ولا یتاخر

عنه متاخر و اینكه پیشی نگیرد او را پیش شونده و باز نه ایستد ازو

باز ایستنده فهو عصمة اللائذین وكهف المؤمنین وعروة

المتمسكین وبهاء العالمین یعنی پس آن امام و پیشوا نگاه دارنده پناه

برندگان خود است و ملجاء مؤمنین است و دستاویز تست آنانی را كه

چنگ درزده اند باو و حسن و بهای جهانیانست اللهم فاوزع لولیك

شكر ما انعمت به علینا واوزعنا مثله فیه یعنی بارخدایا ملهم ساز

ولی خودرا یعنی آنكسی كه اولی بتصرفست در امر مؤمنین كه آن امام مفترض الطاعة

بوده باشد و مراد قائم اهل بیت است علیهم السلام در شكرگزاری آنچه انعام

كرده بر و بآنچیز و ملهم ساز مارا نیز مانند آن در حق او واته من لدنك

سلطانا نصیراً وافتح له فتحا یسیرا یعنی و بده اورا از نزدیك خود

حجت و برهانی یا قدرتی كه یاری دهنده باشد اورا و بگشا از برای وی آنچه

مشكل باشد اورا گشودنی آسان واعنه بركنك الاعز یعنی یاری

ده اورا بعزت و غلبه خود كه عزیزترین عزتهاست واشدد ازره وقو

عضده یعنی و محكم ساز قوت اورا و قوی گردان بازوی اورا و این كنایت

از اعانت و مددكاری و راعه بعینك و رعایت كن اورا بحفظ خود

چه حق جل و علا منزه از جارحه بصرست واحمه بحفظك و حمایت كن

و نگاه دار اورا بحفظ خود پس این فقره تاكید بوده باشد مر فقره اول را

وانصره بملائكتك و یاری ده اورا بفرشتگان خود وامدده

بجندك الاغلب و مدد ده اورا بلشكران خود كه غالبترین لشكرانند

و این نیز تاكیدست مر فقره سابق را واقم به كتابك وحدودك

وشرائعك وسنن رسولك و بپای دار باو كتاب خودرا و حدود و شریعتهائی

خودرا كه وضع كرده و سنتهای رسول خودرا صلواتك اللهم علیه

وَاَلِمْ وَاَحْيِ بِهِ مَا اَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ یعنی رحمات توای
خدای سبحانه وتعالی بر محمد وآل او باد و زنده گردان بولی خود که آن حضرت
قائم است صلوات الله علیه آنچه میرانیده اند آنرا ستمکاران از آثار دین تو
وَاَجْلُ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ و روشن کن و بزدا زنگ بیداد ستمکا
ران از راه خود وَاَبِنْ بِهِ الضَّرَّاءَ عَنْ سَبِيلِكَ و جدا گردان بسبب آن
ولی سختی وناخوشی را از راه خود وَاَزِلْ بِهِ النَّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ
و زائل ساز بسبب آن ولی خود عدول کنندگان و انحراف ورزندگان را
از راه خود که آن دین اسلام است وَامْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَصْدِكَ عِوَجًا
و باطل ساز و برطرف کن بآن ولی آنهائی را که راه راست ترا کجی جویند
وَاَلِنْ جَانِبَهُ لِاَوْلِيَائِكَ و نرم کن جانب او را برای دوستان خود
وَابْسُطْ يَدَهُ عَلَى اَعْدَائِكَ و گشاده کن دست او را بر دشمنان خود یعنی
مسلط ساز او را که هر چه خواهد بر ایشان تواند کرد وَهَبْ لَنَا رَاْفَتَهُ
وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ و ببخش از جهة ما رحمت و مهربانی و عطوفت
او را وَاجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ وَفِي رِضَاهُ سَاعِينَ وَاِلَى
نُصْرَتِهِ وَالْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكْتَنِفِينَ یعنی وبگردان ما را از برای او
سخن شنوندگان فرمان برداران و در خشنودی او سعی کنندگان و بسوی
نصرت و یاری دادن او و باز داشتن اذیتها از او اعانت کنندگان و ملازم

شوندگان

شوندگان که از وجد ایشانیم وَاِلَيْكَ وَاِلَى رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ اللّٰهُمَّ
عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ و بسوی تو و بسوی رسول تو رحمات تو ای خدا
بر او و بر آل او باد بسبب این نزدیک جویندگان باشیم اَللّٰهُمَّ وَصَلِّ
عَلَى اَوْلِيَائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمُ الْمُتَّبِعِينَ مَنْهَجَهُمْ یعنی ای خدا
افاضه کن رحمت را بر دوستان ایشان که اعتراف کنندگان اند راه روشن
ایشان را الْمُقْتَفِينَ آثَارَهُمُ الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ و پیروان آثار ایشان
باشند چنگ درزدگانند بدست آویز ایشان الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَتِهِمْ
الْمُؤْتَمِّينَ بِاِمَامَتِهِمْ تمسک جویندگانند بولایت ایشان بکسر و فتح
هر دو روایت شده یعنی بامامت یا بحجت ایشان اقتدا کنندگانند
الْمُسَلِّمِينَ لِاَمْرِهِمُ الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمْ گردن نهندگانند فرمان
ایشان را اجتهاد و کوشش کنندگانند در طاعت و فرمانبرداری ایشان
الْمُنْتَظِرِينَ اَيَّامَهُمُ الْمَادِّينَ اِلَيْهِمْ اَعْيُنَهُمْ انتظار کشندگان
روزگار ایشان را کشندگانند بسوی ایشان چشمهای خود را اَلصَّلَوَاتِ
الْمُبَارَكَاتِ الزَّاكِيَاتِ النَّامِيَاتِ الْغَادِيَاتِ الرَّائِحَاتِ وَسَلِّمْ
عَلَيْهِمْ وَعَلَى اَرْوَاحِهِمْ یعنی رحمت فرست بر ایشان رحمتهای با برکت
پاکیزه نمو کننده در وقت بامداد و در وقت شبانگاه و سلام ده
بر ایشان و بر ارواح ایشان وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوَى اَمْرَهُمْ وَاَصْلِحْ

المتمسکین صح

لَمَّ شَعَثَهُمْ یعنی و فراهم آور پریشان کاری کار ایشان و اصلاح آر از برای
ایشان حال ایشان را وَتُبْ عَلَیْهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ وَخَیْرُ
الْغَافِرِیْنَ و بپذیر و قبول فرما توبه ایشان را بتحقیق که توئی توبه پذیرنده
توبه مقصران و بخشنده بر گناهکاران و بهترین آمرزندگانی وَاجْعَلْنَا
مَعَهُمْ فِیْ دَارِ السَّلَامِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ و بگردان ما را
با ایشان در بهشت که دار سلامت برحمت خود ای بخشاینده ترین همه
بخشایندگان اَللّٰهُمَّ وَهٰذَا یَوْمُ عَرَفَةَ یَوْمٌ شَرَّفْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ
وَعَظَّمْتَهُ یعنی بارخدایا این روز که روز نهم شهر ذی الحجه است که
بروز عرفه روزیست که گرامی داشته آنرا و تعظیم کرده آنرا و تشریف
داده آنرا و این روز را عرفه بجهت آن گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا
بعد از مفارقت درین روز در موضع عرفات واقع شد و یکدیگر را
بشناختند و یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام آن موضع را با ابراهیم علیه السلام بیان کرده
بود و چون حضرت خلیل درین روز بآن موضع رسید آنرا بشناخت
و بعضی گفته‌اند که چون حضرت ابراهیم در شب هشتم ذی الحجه در خواب دید که
پسر خود اسمعیل را علیه السلام ذبح میکند در روز هشتم ذی الحجه که بیوم الترویه
موسوم گشته متردد و متفکر بود که این خواب از جانب الله باشد یا نی
و چه کار کند چه عرب گویند تروی ای تفکر و تردد تا آنکه در شب نهم باز بخواب

دید

دید که پسر را ذبح می‌نماید دانست که خواب مذکور از جانب الله است و صباح هم
که روز عرفه بوده باشد بخاطر مبارک قرار داد که ذبح نماید لهذا نام نهادند
این روز را روز عرفه که مشتق از معرفه بوده باشد و بعضی گفته‌اند که مشتق
از اعتراف چرا که آدم و حوا چون درین روز بعرفات رسیدند
اعتراف بربوبیت و بزرگی پروردگار و مذلت و خواری نفس خود
بسبب خطیه نمودند چنانچه گفتند رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا پس واجب تعالی
فرمود الآن عرفتما انفسكما نَشَرْتَ فِیْهِ رَحْمَتَكَ وَمَنَنْتَ فِیْهِ
بِعَفْوِكَ منتشر ساختی درین روز رحمت خود را و منت نهادی
درین روز بعفو کردن جرائم بندگان خود وَاَجْزَلْتَ فِیْهِ عَطِیَّتَكَ
وَتَفَضَّلْتَ بِهٖ عَلٰی عِبَادِكَ و تمام کردی درین روز بخشش خود را
و تفضل کردی درین روز بر بندگان خود اَللّٰهُمَّ وَاَنَا عَبْدُكَ
الَّذِیْ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهٗ وَبَعْدَ خَلْقِكَ اِیَّاهُ یعنی بارخدایا
و منم بنده تو آنچنان بنده که انعام کرده بر وی پیش از آفریدن تو او را
که آن نعم سابقه بر وجود باشد مثل وجود مواد و اسباب او و بعد از
آفریدن تو او را فَجَعَلْتَهٗ مِمَّنْ هَدَیْتَهٗ لِدِیْنِكَ وَوَفَّقْتَهٗ
لِحَقِّكَ وَعَصَمْتَهٗ بِحَبْلِكَ وَاَدْخَلْتَهٗ فِیْ حِزْبِكَ وَاَرْشَدْتَهٗ
لِمُوَالَاةِ اَوْلِیَائِكَ وَمُعَادَاةِ اَعْدَائِكَ پس گردانیدی او را از آنکه

راه راست نمودی او را با مر دین خود و توفیق دادی او را بگزاردن حق خود از
صلوة و زکوة و صوم و حج و غیر اینها از عبادات و نگاه داشتی او را
بعهد و امان خود و در آوردی او را در گروه خود و راه نمودی او را بدوستی
کردن با دوستان تو و دشمنی نمودن با دشمنان تو ثم امرته فلم یأ
تمر و زجرته فلم ینزجر و نهیته عن معصیتک فخالف امرک
الی نهیک یعنی بعد از آن امر کردی او را بطاعات پس امتثال ننمود امر او را
و قبول نکرد و منع کردی از معاصی پس باز نایستاد و نهی کردی او را از نافرمانی
خود پس مخالفت کرد فرمان ترا در حالیکه متوجه شد بسوی نهی لا معاندة
لک و لا استکبارا علیک بل دعاه هواه الی ما زیلته و الی ما
حذرته و اعانه علی ذلک عدوک و عدوه نه از روی عناد کردن
مر ترا و نه سرکشی کردن بر تو بلکه خواند او را هوا و هوس او بسوی آنچه نهی
نموده بودی او را و حذر نموده از محرمات و بسوی آنچه ترسانیده بودی
او را از معاصی و یاری کرد او را بر مخالفت امر تو دشمن تو و دشمن او که
شیطان رجیم بوده باشد فاقدم علیه عارفا بوعیدک راجیا
لعفوک و اثقا بتجاوزک پس اقدام نمود بر آنچه تحذیر نموده بودی که
در حالی که شناسنده بود با آنچه تو ترسانیده بندگان خود را امیدوارنده
بوده بعفو تو و اعتماد کننده بدرگذشتن تو از گناهان و کان احق عبادک

مع ما

مع ما مننت علیه الا یفعل و بود سزاوارترین بندگان تو با آنچه
نعمت داده تو بر او که نکند این کارهای ناشایسته و ها انا ذا بین
یدیک صاغرا ذلیلا خاضعا خاشعا خائفا معترفا بعظیم من الذنوب
تحملته یعنی اینک منم اینکه ایستاده ام برابر تو در حالیکه خوار و ذلیل و بی اعتبارم
خضوع و خشوع کننده ترسنده اعتراف کننده بگناهان بزرگ که بر گرفته ام آنرا
و جلیل من الخطایا اجترمته مستجیرا بصفحک لائذا برحمتک موقنا
انه لا یجیرنی منک مجیر و لا یمنعنی منک مانع یعنی و من معترفم بگناهان
بزرگ که بفعل آورده ام آنرا در حالیکه پناه خواهنده ام بصفح و درگذشتن
تو التجا آورنده ام برحمت تو در حالیکه یقین داننده ام که زینهار ندهد مرا
از عذاب و زینهار دهنده و باز ندارد مرا از عقوبت تو باز دارنده
فعد علی بما تعود به علی من اقترف من تغمدک یعنی پس بکرمت عا
بر من آنچه بکرمت میکنی بر آنکس که کسب کرده باشد بدیها را از پوشیدن
تو گناهان را وجد علی بما تجود به علی من القی بیده الیک
من عفوک یعنی و تفضل و بخشش کن بر من با آنچه بخشش کنی با آن بر کسی
که از دست داده باشد خویشتن را و التجا آورده باشد بسوی تو از عفو
خود و امنن علی بما لا یتعاظمک ان تمن به علی من امّلک من
غفرانک و منت نه بر من با آنچه عظیم و دشوار نمی نماید ترا با آن بر آنکسه که

امید از تو دارد و آرزو کرده باشد از آمرزش تو واجعل لی فی
هذا الیوم نصیبا انال به حظا من رضوانك ولا تردنی صفرا
مما ینقلب به المتعبدون لك من عبادك یعنی و بگردان از برای من
درین روز بهره که بیابم بآن بهره از خشنودی تو و باز مگردان مرا تهی
و خالی از فضل و خشنودی خود از آنچه باز میگردند عبادت کنندگان مر ترا
با فضل و خشنودی تو از بندگان تو فانی وان لم اقدم ما قدموه
من الصالحات فقد قدمت توحیدك ونفی الاضداد والانداد
والاشباه عنك یعنی پس بدرستیکه من اگرچه از پیش نفرستاده ام آنچه ایشان
بیشتر فرستاده اند از کارهای شایسته لیکن من فرا پیش داشته ام یگانگی
ترا یعنی تصدیق نموده ام بآنکه خدا یکیست و نفی ضدها و مانندها و همتاها کرده ام
از تو واتیتك من الابواب التی امرت ان یؤتی منها و آمده ام بسوی تو از
درهائی که امر کرده که درآمده شوند از آن درها که آن تصدیق برسولان و پیغمبران
است و محبت عترت طاهره رسول تو وتقربت الیك بما لا یقرب
به احد منك الا بالتقرب به و نزدیکی جسته ام بسوی تو بآنچه نزدیک
نشود هیچکس بتو مگر بنزدیکی جستن بآنچیز که آن تصدیق باشد بآنچه علم قطعی
حاصل است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است از معرفت پروردگار
و صفات ثبوتیه و سلبیه و غیر آن از احکام ثم اتبعت ذلك بالانابة

الیك

الیك والتذلل والاستكانة لك وحسن الظن بك والثقة بما عندك
پس تابع گردانیدم و در عقب توحید و نفی اضداد و اشباه و تصدیق پیغمبر
و ما جاء به النبی آوردم انابت را که آن بازگشتن است بسوی تو و اقبال و رو کردن
بجناب مقدس تو و تذلل و خواری نمودن و فروتنی کردن مر ترا و گمان نیکو بتو
داشتن و استوار بودن و اعتماد کردن بآنچه نزد تست از فضل و رحمت و مغفرت
وشفعته برجائك الذی قل ما یخیب علیه راجیك یعنی و جفت
کردم و مقرون ساختم آن مجموع مذکور را بامید داشتن از جناب تو آنچنان
امیدی که کم است که نومید شود از آن امید دارنده تو وسألتك
مسئلة الحقیر الذلیل البائس الفقیر الخائف المستجیر و درخواست
نمودم از تو بچو سوال کردن حقیر بیمقدار خوار حاجتمند درویش ترسنده زنهار
خواهنده ومع ذلك خیفة وتضرعا وتعوذا وتلوذا یعنی با اینکه با
امید وارم و ترسناکم و تضرع کننده ام و زاری نماینده ام و پناه جوینده ام
و پنهان شونده ام از ترس گناهان که کرده ام لا مستطیلا بتكبر
المتكبرین ولا متعالیا بدالة المطیعین ولا مستطیلا بشفاعة
الشافعین یعنی نه اینکه گردنکشی کننده ام بتکبر کردن متکبران و نه بلندی
کننده ام بجرات و غنج و دلال نمودن فرمانبرداران بوثوق و اعتماد
ایشان و نه بزرگی کننده ام بشفاعت شفاعت کنندگان وانا بعد

اقل الاقلین واذل الاذلین ومثل الذر او دونها یعنی ومن از
کمترین کمترانم وخوارترین خوارانم ومانند مور ریچه‌ام بلکه کمتر از آنم فیا من لم
یعاجل المسیئین ولا یندة المترفین یعنی پس ای آنکه شتاب نکرد بعقوبت
بدکاران ومنع وزجر نمود بازنگاه نکرفت بناز ونعمت پروردکان یا
تنعم کنندکان را که تنعم ایشان بمحرمات بوده باشد ویا من یمن باقالة
العاثرین ویتفضل بانظار الخاطئین یعنی ای پس آنکه منت نهد بر
کذشتن وعفو کردن لغزیدکان بکناه وتفضل کند بمهلت دادن خطاکاران آنا
المسیئ المعترف الخاطئ العاثر المذنب المقترف منم بد کننده معترف
ببدکاری خطا کننده بسر در آمده کناه کار کسب کننده کناه آنا الذی
اقدم علیك مجترئا منم آنکه دلیری نمودم بر تو بارتکاب معاصی دلیری
نمودنی آنا الذی عصاك متعمدا منم آنکه عصیان تو ورزیدم از روی
قصد و دانستگی آنا الذی استخفی من عبادك وبارزك بالمعصیة منم
آنکه پنهان کردم از بندکان تو معصیت را وظاهر ساختم آنرا نزد تو ودر معنی
عبد الرحمن جامی در منظومه موسوم بسبحه نکو کفته   در مقامی که کنی قصد کناه
گر کند کودکی از دور نگاه   شرم داری ز کنه در گذری   پرده عصمت خود را
ندری   شرم بادت ز خداوند جهان   که بود واقف پیدا ونهان   بر تو باشد
نظرش بیگه وگاه   شرم بادت که کنی قصد کناه   آنا الذی هاب عبادك

وامنك

وآمنك منم آنکه ترسناک بود از بندکان تو وایمن بود از تو آنا الذی لم یرهب
سطوتك ولم یخف بأسك منم آنکه نترسید از قهر تو ونترسید از عذاب تو
آنا الجانی علی نفسه منم آنکه جرم کننده ام بر نفس خود از معاصی آنا
المرتهن ببلیته منم آنکه مرهون وگرو بلیه در رنج وسختی خودم آنا القلیل
الحیاء منم آنکه کم است شرم من آنا الطویل العناء منم آنکه دراز است
رنج وتعب من بحق من انتجبت من خلقك وبمن اصطفیته لنفسك
یعنی بحرمت آنکس که برگزیده از خلق خود واختیار کرده وبرگزیده از جهة ذات
اقدس خود وبحق من اخترت من بریتك ومن اجتبیت لشأنك
وبحرمت آنکس که برگزیده از مخلوقات خود واختیار کرده جهة کار خود که تبلیغ
احکام است به بندکان وبحق من وصلت طاعته بطاعتك
ومن جعلت معصیته کمعصیتك وبحرمت آنکس که پیوسته طاعت
او را بطاعت خود وآنکس که گردانیده معصیت او را مثل معصیت خود وبحق
من قرنت موالاته بموالاتك ومن نطت معاداته بمعاداتك
یعنی بحرمت آنکسیکه مقرون ساختی دوستی او را بدوستی خود وآنکس که
معلق ساختی دشمنی او را بدشمنی خود تغمدنی فی یومی هذا
بما تتغمد به من جار الیك متنصلا وعاذ باستغفارك
تائبا یعنی بپوشان گناهان مرا درین روز بآنچه بپوشیدی آن آنکس را که

زاری وتضرع کردن بسوی تو درحالیکه بیزاری کننده بود از گناه خود و پناه خواهنده
بامرزش تو درحالیکه توبه کننده بود وتَوَلَّنِي بِمَا تَتَوَلَّى بِهِ أَهْلَ طَاعَتِكَ وَالزُّلْفَى لَدَيْكَ وَالْمَكَانَةِ مِنْكَ یعنی ودوستی کن با من بآنچه
دوستی کرده بآن اهل طاعت وفرمان برداران خود را ونزدیکی نزد خود
وصاحب جاه بودن نزد تو وتَوَحَّدْنِي بِمَا تَتَوَحَّدُ بِهِ مَنْ وَفَى بِعَهْدِكَ
یعنی یگانه کردان مرا بآنچه یگانه کردانیدی بآن آنکس که وفا کرده است بعهد تو
وَجُدْ عَلَيَّ بِمَا تَجُودُ بِهِ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى غَيْرِكَ وبخشش نما بمن بآنچه
بخشش کرده بایشان ووامگذار مرا بغیر خود وَأَتْعَبَ نَفْسَهُ فِي ذَاتِكَ
وَأَجْهَدَهَا فِي مَرْضَاتِكَ وبرنج در آورد نفس خود را در معرفت وشناسائی
ذات تو ورنجانیده نفس خود را در طلب خشنودی تو وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِتَفْرِيطِي
فِي جَنْبِكَ وَتَعَدِّي طَوْرِي فِي حُدُودِكَ وَمُجَاوَزَةِ أَحْكَامِكَ
یعنی ومواخذه مکن با من بتکیم مرا بتقصیر کردن من درکار تو واز حد درگذشتن
طور من در حدود تو یعنی اوامر ونواهی تو ودر گذشتن احکام تو وَلَا
تَسْتَدْرِجْنِي بِإِمْلَائِكَ لِي اسْتِدْرَاجَ مَنْ مَنَعَنِي خَيْرَ مَا عِنْدَهُ
وَلَمْ يَشْرَكْكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي یعنی ونزدیک مکردان مرا در خشم خود
اندک اندک یعنی پایه پایه بسبب دادن تو مرا یعنی هر باری که خطائی کنم عطائی
کنی وآنرا تفضل پندارم ونفس من بآن مطمئن شود وباوجود انفعال مغضوب تو باشم

بمو استدراج آنکسی که باز داشت مرا از نیکوئی که نزدیک او بود وترا شریک وانباز
نموده در فرود آمدن نعمت او بمن واین نوع استدراج بدترین انواع استد
راجست وَنَبِّهْنِي مِنْ رَقْدَةِ الْغَافِلِينَ وَسِنَةِ الْمُسْرِفِينَ وَنَعْسَةِ
الْمَخْذُولِينَ وبیدار کردان مرا از خواب غفلت کنندکان وغفلت اسراف
کنندکان وبهرزه پیشکان وَخُذْ بِقَلْبِي إِلَى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقَانِتِينَ
وفرا گیر دل مرا بسوی آنچه بکار واشته ثبات ورزیدکان را در فرمان تو
وَاسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدِينَ وبسوی آنچه بندگی گرفته بآن عبادت کنندکان را
وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهَاوِنِينَ وبسوی آنچه رهائی دهی بآن تقصیر کنندکان را
در طاعت وَأَعِذْنِي مِمَّا يُبَاعِدُنِي عَنْكَ وَيَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَ
حَظِّي مِنْكَ وَيَصُدُّنِي عَمَّا أُحَاوِلُ لَدَيْكَ وپناه ده مرا از آنچه دور کند
مرا از تو وحایل شود میان من ومیان بهره ونصیب من از تو وباز دارد
مرا از آنچه قصد کنم از نزدیک تو وَسَهِّلْ لِي مَسْلَكَ الْخَيْرَاتِ إِلَيْكَ
وآسان کن از برای من راه نیکوئیها بسوی خود وَالْمُسَابَقَةَ إِلَيْهَا
مِنْ حَيْثُ أَمَرْتَ وپیشی گرفتن بخیرات از آنجا که امر فرموده وَالْمُشَاحَّةَ
فِيهَا عَلَى مَا أَرَدْتَ ومواظبت ومداومت نمودن در نیکوئیها بر وجهی که
تو خواسته باشی وَلَا تَمْحَقْنِي فِيمَنْ تَمْحَقُ مِنَ الْمُسْتَخِفِّينَ بِمَا أَوْعَدْتَ
یعنی نیست مکردان ومسوزان مرا در میان آنکسانیکه نیست میکنی ایشانرا از رحمت

سبک برداشتن آنچه بیم و ترس داده از آن ولا تهلکنی مع من تهلك
من المتعرضین لمقتك و هلاک مساز مرا با آنکسی که هلاک میکنی او را از آنکسانیکه
متعرض خشم تو شده اند ولا تتبرنی فیمن تتبر من المنحرفین عن سبیلك
و هلاک مگردان مرا در میان آنکسانی که هلاک کنی ایشانرا از آنهائی که منحرف
شده اند از راه تو ونجنی من غمرات الفتنة یعنی و نجات ده و برهان مرا
از سختیهاء عذاب وخلصنی من لهوات البلوی یعنی و خلاصی مرا از راه گلوی
بلا و کلام مبنی بر استعاره است واجرنی من اخذ الاملاء یعنی و رهائی
ده مرا از گرفتن بعد از مهلت و مهلت بجهة آنست که توبه کنند و بازگردند
از معاصی پس چون توبه نکنند و بازگشت ننمایند بگیرد ایشانرا بعذابی دردناک
وحل بینی وبین عدو یضلنی وهوی یوبقنی ومنقصة تر
هقنی یعنی و حائل و مانع شو میان من و میان دشمنی که گمراه میکند مرا و هوا
و هوسی که هلاک میسازد مرا و نقص و عیبی که مرا در گناه اندازد یا تباه سازد
ولا تعرض عنی اعراض من لا ترضی عنه بعد غضبك و رو گردان
از من مثل رو گردانیدن آنکسی که خشنود نشوی از و بعد از غضب خود
ولا تؤیسنی من الامل فیك فیغلب علی القنوط من رحمتك
و نا امید مکن مرا از امیدی که در تو دارم پس غالب شود بر من نا امیدی از رحمت تو
ولا تمنحنی بما لا طاقة لی به فتبهظنی مما تحملنیه من فضل محبتك

یعنی

یعنی و مینداز مرا در محنت و آزمایش آنچه نباشد مرا طاقت آن پس گران باری
پشت مرا از آنچه بر من بار کرده از زیادتی محنت و آزمایش خود ولا ترسلنی
من یدك ارسال من لا خیر فیه ولا حاجة بك الیه ولا انابة
له یعنی و فرو مگذار مرا از دست خود فرو گذاشتن کسیکه خیری نباشد
در و و حاجتی نباشد ترا باو و بازگشت و رجوعی نباشد مر او را بتو ولا ترم
بی رمی من سقط عن عین رعایتك ومن اشتمل علیه الخزی
من عندك و مینداز مرا انداختن آنکسی که انداخته باشی او را از چشم رعایت
خود و آنکسیکه فرو گرفته باشد بر و شرمساری از نزدیک تو بل خذ بیدی
من سقطة المتردین ووهلة المتعسفین بلکه دست من گیر از
افتادن آنکه از بلندیها بپائین افتند و از ورطه آنکه از راه راست
انحراف ورزند و بیراه روند وزلة المغرورین وورطة
الهالکین و از لغزش آنانکه فریفته شدند و از مهلکت آنانکه هلاک شدند
وعافنی مما ابتلیت به طبقات عبیدك وامائك و عافیت و رستگاری
ده مرا از آنچه مبتلا کرده بآن اصناف بندگان و کنیزان خود را وبلغنی
مبالغ من عنیت به وانعمت علیه ورضیت عنه فاعشته
حمیدا وتوفیته سعیدا یعنی و برسان مرا بجاها که رسانیده آنکس را
که اهتمام داری در حق او و انعام کرده بر و و خشنود گشته از و پس زندگانی

ستوده و میراسنیده او را بیخت وَطَوِّقْنِي طَوْقَ الْإِقْلَاعِ عَمَّا يُحْبِطُ
الْحَسَنَاتِ وَيَذْهَبُ بِالْبَرَكَاتِ یعنی و در گردن من طوق کن طوقی که بیخ
برکند از آنچه باطل سازد نیکوییها را و ببرد برکات حسنات را وَأَشْعِرْ قَلْبِي
الْازْدِجَارَ عَنْ قَبَائِحِ السَّيِّئَاتِ وَفَوَاضِحِ الْحَوْبَاتِ و شعار دل من ساز
یعنی لازم او گردان باز ایستادن از گناهان و اثام فضیحه یعنی رسوا کننده وَلَا
تَشْغَلْنِي بِمَا لَا أُدْرِكُهُ إِلَّا بِكَ عَمَّا لَا يُرْضِيكَ عَنِّي غَيْرُهُ و مشغول مکن
مرا بچیزی که در نیابم آنرا مگر بمدد کاری تو که آن ارزاقست از آن
چیزی که خشنود نگرداند ترا از من غیر آنچیز که آن طاعات و عبادات است وَانْزِعْ
مِنْ قَلْبِي حُبَّ دُنْيَا دَنِيَّةٍ تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ وَتَصُدُّ عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَ
سِيلَةِ إِلَيْكَ وَتُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ و بکن از دل من دوستی
دنیاء دنی خسیس که باز میدارد از آنچه نزد تست از مثوبات اخرویه و منع
میکند از طلب کردن آنچه سبب رسیدن بسوی مثوبات تست و غافل میکند
از نزدیکی جستن بسوی رحمت تو و شیخ صدوق رضی الله عنه در کتاب کمال الدین
و تمام النعمه از بعضی حکما نقل نموده در تشبیه حال انسان و شره و میل او بدنیا
و زخارف آن و در افتادن او بلذات فانیه اش که بانواع کدورات ممزوج
است و غفلت از مرگ و آنچه از آن در پیش است بحال شخصی که ریسمان در کمر او
بسته باشند و او را در چاهی آویخته و در ته آن چاه ماری بزرگ دهن گشاده

منتظر

منتظر آن باشد که چون بیفتد لقمه خودش سازد و بر بالای چاه دو موش یکی
سفید و یکی سیاه با آن ریسمان در آویخته اندک اندک از آن می بریده باشند
چنانچه لمحه از آن عمل باز نیایند و دیوار آن چاه آلوده باندک عسلی باشد که
بخاک دیوار آنچاه ممزوج باشد و زنبور بسیار بران هجوم آورده و آن شخص
با آنکه آن همه را در زیر خود میدیده و مشاهده آن موشان و عملی که بان مشغولند
میکرده باشد اصلا التفات بایشان و مآل کار خود نکند و همگی همت خود را
مصروف لیسیدن دیوار آنچاه و التذاذ و کام گرفتن از آن عسل بخاک مخلوط
دارد و همیشه بعداوت آن زنبوران قیام داشته باشد که چرا از استیفای
حظ او را مانع می آیند و با او در آن امر مشارکت دارند پس چاه دنیاست
و ریسمان عمر فانی و مار بزرگ دهان گشاده مرگ و موشان سفید و سیاه
روز و شبانند که اندک اندک از این عمر کم میکنند و لحظه از آن کار معطل
نیستند و عسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیاست که بانواع کدورات و آلام
ممزوج است و زنبوران ابنای زمانند که بر سر جیفه دنیا ازدحام دارند و شب
و روز با یکدیگر در مخاصمه و مجادله اند چنانچه گفته آمد این دغل دوستان که می بینی
مگسانند گرد شیرینی وَزَيِّنْ لِيَ التَّفَرُّدَ بِمُنَاجَاتِكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
و بیارای از برای من یگانه شدن بمناجات کردن و راز گفتن با تو شب
و روز وَهَبْ لِي عِصْمَةً تُدْنِينِي مِنْ خَشْيَتِكَ وَتَقْطَعُنِي عَنْ رُكُوبِ

مُحَارِمِكَ وَتَفُكَّنِي مِنْ أَسْرِ الْعَظَائِمِ يعني وبخش مرا نگاهبانی که نزدیک گرداند
مرا بر بسیاری تو و ببرد و قطع کند مرا از ارتکاب محرمات تو و خلاصی دهد مرا از قید
و بند گناهان عظیم وَهَبْ لِيَ التَّطْهِيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْيَانِ وَأَذْهِبْ
عَنِّي دَرَنَ الْخَطَايَا و ببخش مرا تطهیر یعنی پاک کردن مرا از چرکنت نافرمانی تو و ببر
از من چرک گناهان وَسَرْبِلْنِي بِسِرْبَالِ عَافِيَتِكَ وَرَدِّنِي رِدَاءَ مُعَافَاتِكَ وَجَلِّلْنِي سَوَابِغَ نَعْمَائِكَ يعني در من پوشان و ملازم من ساز قمیص
و رداء عافیت خود را و بر من پوشان نعمتهای شامله خود را یعنی مرا مشمول
نعمتهای خود گردان وَظَاهِرْ لَدَيَّ فَضْلَكَ وَطَوْلَكَ یعنی و فراهم آور
و جمع ساز نزد من فضل و احسان خود را وَأَيِّدْنِي بِتَوْفِيقِكَ وَتَسْدِيدِكَ
یعنی و قوت ده مرا بتوفیق خود و اقتصاد و توسط در قول و عمل وَأَعِنِّي
عَلَى صَالِحِ النِّيَّةِ وَمَرْضِيِّ الْقَوْلِ وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ یعنی یاری ده مرا
بر نیت نیکو و گفتار پسندیده و کردار خوب وَلَا تَكِلْنِي إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي
دُونَ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ یعنی و مگذار مرا بقدرت و قوت تو وَلَا تُخْزِنِي
يَوْمَ تَبْعَثُنِي لِلِقَائِكَ و شرمسار مساز مرا در روزی که برانگیزانی مرا
از برای دیدن پاداش و ثواب خود وَلَا تَفْضَحْنِي بَيْنَ يَدَيْ أَوْلِيَائِكَ
و رسوا مکن مرا در برابر دوستان خود وَلَا تُنْسِنِي ذِكْرَكَ وَلَا تُذْهِبْ
عَنِّي شُكْرَكَ و فراموش مساز مرا از یاد کردن خود و مبر از من شکرگزاری خود

بَلْ أَلْزِمْنِيهِ فِي أَحْوَالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلَاتِ الْجَاهِلِينَ لِآلَائِكَ
بلکه لازم گردان مرا شکر و ذکر خود را در حالات سهو نزد غفلتهای نادانان
مر نعمتهای ترا وَأَوْزِعْنِي أَنْ أُثْنِيَ بِمَا أَوْلَيْتَنِيهِ وَأَعْتَرِفَ بِمَا
أَسْدَيْتَهُ إِلَيَّ یعنی ملهم ساز مرا که ثنا گویم ترا بآنچه انعام کرده مرا
و اعتراف کنم بآنچه اعطا و احسان کرده بسوی من وَاجْعَلْ رَغْبَتِي إِلَيْكَ
فَوْقَ رَغْبَةِ الرَّاغِبِينَ وَحَمْدِي إِيَّاكَ فَوْقَ حَمْدِ الْحَامِدِينَ گردان
تضرع و زاری کردن من بسوی خود بالای تضرع و زاری کنندگان و ستایش
من ترا بالای ستایش ستایش کنندگان وَلَا تَخْذُلْنِي عِنْدَ فَاقَتِي إِلَيْكَ
و فرو مگذار و ترک مکن نصرت و یاری کردن خود را از من نزد احتیاج
من بسوی تو یعنی در جمیع احوال چه ممکن محتاج است بواجب الوجود دمادم
موجود است وَلَا تُجَبِّهْنِي بِمَا جَبَهْتَ بِهِ الْمُعَانِدِينَ لَكَ و مزن
بر پیشانی من بآنچه زده بر پیشانی عناد کنندگان مر ترا فَإِنِّي لَكَ
مُسَلِّمٌ پس بدرستیکه من ترا انقیاد و اطاعت کننده ام أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّةَ
لَكَ میدانم که غلبه مر تراست وَأَنَّكَ أَوْلَى بِالْفَضْلِ وَأَعْوَدُ بِالْإِحْسَانِ
و بدرستیکه تو سزاوارتری ببخشش کردن و عادت کننده تر یا بازگشت
نماینده تری بنیکوئی کردن وَأَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ
یعنی اهل و سزاوار آنی که ترسیده شوند از تو گناهکاران و اهل آنی که

وَلَا تُهْلِكْنِي بِمَا أَسْدَيْتُهُ
إِلَيْكَ یعنی و هلاک مکن مرا بآنچه
فرستاده ام بسوی تو از شرور
و گناهان صح

آمرزش های گناه کارا وانّك بان تعفو اولی منك بان تعاقب
و بدرستیکه بعفو کردن و درگذشتن از گناهان سزاوارتری از عقوبت کردن
چه اثر کرم از عفو ظاهرست و او جلّ مجده اکرم الاکرمین است وانّك
بان تستر اقرب منك الی ان تشهر و بدرستیکه تو بپوشانیدن گناهان
نزدیکتری از آشکارا کردن آن فاحینی حیوة طیبة تنتظم بما ارید
وتبلغ ما احبّ من حیث لا اتی ما تکره ولا ارتکب ما نهیت
عنه یعنی پس زندگانی ده مرا زندگانی خوش که منتظم سازد مرا بآنچه میخواهم
و برساند مرا بآنچه من دوست میدارم بحیثیتی که اتیان ننمایم و بجا نیاورم
آنچه تو کراهت داشته باشی آنرا و ارتکاب ننمایم آنچه نهی کرده از آن
وامتنی میتة من یسعی نوره بین یدیه وعن یمینه و بمیران مرا
مردن آنکسیکه سعی نماید نور روشنی توحید و اسلام او پیش او
و از جانب راست او وذلّلنی بین یدیك واعزّنی عند خلقك و خوار
گردان مرا در پیش خود و عزیز ساز مرا از خلقان خود وضعنی
اذا خلوت بك وارفعنی بین عبادك و پست ساز مرا در هنگام
خلوت کردن با تو که وقت عبادت و پرستش بوده باشد و بلند ساز
مرا در میان بندگان خود واغننی عمّن هو غنیّ عنّی وزدنی الیك
فاقة وفقرا و بی نیاز کن مرا از کسیکه بی نیازست از من و زیاده گردان

درویشی

درویشی و احتیاج مرا بسوی خود واعذنی من شماتة الاعداء ومن حلول
البلاء ومن الذلّ والعناء و پناه ده مرا از شادی دشمنان و از فرود
آمدن بلا و رنج و از خواری و تعب تغمّدنی فیما اطّلعت علیه منّی
بما یتغمّد به القادر علی البطش لولا حلمه والآخذ علی الجریرة
لولا اناته یعنی بپوشان مرا در آنچه مطلع و واقف شده بران از من بآنچه
بپوشاند بآن طریق توانائی بر سخت گرفتن اگر بردباری و نبودی و گیرنده
بر گناه اگر نه آهستگی و حلم او بودی واذا اردت بقوم فتنة او
سوءً فنجّنی منها لواذاً بك یعنی و هرگاه اراده کنی بگروهی عقوبتی
یا بدی پس نجات ده مرا از آن در حالیکه پناه گیرنده باشم بتو واذ لم
تقمنی مقام فضیحة فی دنیاك فلا تقمنی مثله فی آخرتك
و چون اقامت نفرمودی در محل رسوائی در دنیای خود پس اقامت مفرما
مرا مانند آن در آخرت خود واشفع لی اوائل منك باواخرها
وقدیم فوائدك بحوادثها یعنی جفت ساز برای من اوائل نعمت
خود را باواخر آن و فوائد کهنه را بتازهای آن ولا تمدد لی مدّا یقسو
معه قلبی و مهلت مده و مدت عمر مرا دراز مکن که قساوت پیدا کند و سخت
گردد بآن دل من ولا تقرعنی قارعة یذهب لها بهائی یعنی و مکوب
و مرسان مرا سختی از سختیهای روزگار که برود از جهت آن آبروی من و این

کنایت از زیادتی عمر یعنی چندان مرا معمر مکن که بهای من برود ولا تسمني
خسیسة یصغر لها قدري واعطا مکن مرا دنائت وحقارتی که کوچک شود
از جهة آن قدر من ولا نقیصة یجهل من اجلها مکاني یعنی و مده مرا
عیبی که برطرف شود از جهة آن عیب مکان من ولا تزعني روعة
ابلس بها ولا خیفة اوجس دونها یعنی و مترسان مرا ترسانیدنی که
نا امید و حیران شوم بسبب آن ترسانیدن و نه ترسی که در دل کیرم بیم آنرا
نزد آن ترس اجعل هیبتي في وعیدك وحذري من اعذارك
وانذارك و بکردان ترس مرا در چیزهائی که بیم کرده وترسانیده شدکان
خود را از آنها که از وعید تو ترسند ورهبتي عند تلاوة اياتك
یعنی و بکردان ترس مرا نزد خواندن آیتهای کتاب تو واعمر ليلي بايقاظي
فيه لعبادتك وتفردي بالتهجد لك و معمور ساز شب مرا به بیدار
بودن من در آن برای عبادت تو و یکانه شدن من بنماز کردن از برای تو
وتجردي بسكوني اليك وانزال حوائجي بك و تجرد و ترک من دنیا را
بسبب آرامش من باشد بسوی تو و فرود آوردن حاجتهای من باشد بتو ومنازلتي اياك في فكاك رقبتي من نارك یعنی و سؤال کردن پی در پی و کفتکوی
من با تو در آزاد کردن من از آتش واجارتي مما فيه اهلها من عذابك
و زینهار دادن من از چیزی که در وی اند اهل نار از عذاب تو ولا تذرني

في طغیاني عامها ولا في غمرتي ساهیا حتى حين یعنی وا مکذار مرا که
در طغیان تجاوز نمودن از حد خود متحیر باشم و نه در غفلت و جهالت و حیرت
خود از اوامر الهی سهو ورزیده باشم تا وقت رسیدن اجل و بسر آمدن عمر
ولا تجعلني عظة لمن اتعظ ولا نكالا لمن اعتبر ولا فتنة لمن
نظر یعنی و مکردان مرا پندی از برای آنکس که خواهد پند کیرد و نه محل عبرت از
برای آنکس که اعتبار کیرد و نه محل آزمایش از برای آنکس که نظر کند ولا تمكر
بي فيمن تمكر به و مده مکافاة مکر و بدیهای من در میان آنکسی که جزای
مکر او میدهی ولا تستبدل بي غيري ولا تغير لي اسما ولا تبدل
لي جسما ولا تتخذني هزوا لخلقك ولا سخريا لك یعنی و وامکیر
بجای من غیر مرا و تغییر مکن مرا نامی که دارم و تبدیل مکن جسم و تن مرا و بکردان
مرا که برای فرمانی تو سخریت کنند و بازیچه خلقان خود سازی چنانکه
باطل شود عمل من ترا و مرا در آن ثوابی نباشد ولا متبعا الا لمرضاتك
و نه پیروی کننده مکر خشنود بودن ترا ولا ممتهنا الا بالانتقام
لك و خدمت کرده نباشم مکر کینه کشیدن از جهة تو از دشمنان تو
واوجدني برد عفوك وحلاوة رحمتك وروحك وريحا
نك وجنة نعيمك یعنی بچشان مرا سردی عفو و تجاوز کردن خود
و شیرینی رحمت خود و راحت از تکالیف دنیوی و مشقتهای آن یا فرح

ورو روزی جاودانی یا بوی خوش ریحان مشموم که در بهشت باشد و بوستان
پر از نعمت خود وَأَذِقْنِي طَعْمَ الْفَرَاغِ لِمَا تُحِبُّ بِسَعَةٍ مِنْ سَعَتِكَ وَالِاجْتِهَادِ فِيمَا يُزْلِفُ لَدَيْكَ وَعِنْدَكَ و بچشان مرا چاشنی فراغت بر آنچه
را که دوست میداری برحمتی از رحمتهای خود و کوشش نمودن در آنچه
نزدیک گرداند بجناب تو و قرب تو وَأَتْحِفْنِي بِتُحْفَةٍ مِنْ تُحَفَاتِكَ
یعنی و نیکوئی و لطف نما بمن نیکوئی از نیکوئیهائی خود وَاجْعَلْ تِجَارَتِي
رَابِحَةً وَكَرَّتِي غَيْرَ خَاسِرَةٍ و بگردان بازرگانی مرا صاحب نفع و سود
و بازگشتن من بی زیان نباشد یعنی چون باز گردم بحشر زیانکار نباشم برخلاف
بازگشت منکران حشر از کفار که بازگشت ایشان رجوعیست خاسر و صاحب
زیان کما قال سبحانه تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ وَأَخِفْنِي مَقَامَكَ یعنی
و بترسان مرا از استادن پیش خود یعنی چنان کن که از موقف حساب بترسم
و ترک معصیت نمایم و این کنایه است از آنکه مرا از اهل بهشت گردان لقوله تعالی
وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ وَشَوِّقْنِي لِقَاءَكَ و آرزومند کن مرا
بملاقات ثواب خود وَتُبْ عَلَيَّ تَوْبَةً نَصُوحًا لَا تُبْقِ مَعَهَا ذُنُوبًا
صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا تَذَرْ مَعَهَا عَلَانِيَةً وَلَا سَرِيرَةً و بپذیر
توبه مرا توبه خالص که عود نکنم بمعصیت که باقی نگذاری با آن توبه گناهی نه
صغیره و نه کبیره و دست باز نداری با آن توبه نه در آشکار و نه در نهان

ولی

وَانْزِعِ الْغِلَّ مِنْ صَدْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ و بیخ بر کن کینه را از سینه من مر مؤمنین را
یعنی کینه که با مومنان داشته باشم از سینه من بردار وَاعْطِفْ بِقَلْبِي عَلَى
الْخَاشِعِينَ وَكُنْ لِي كَمَا تَكُونُ لِلصَّالِحِينَ یعنی مشفق و مهربان ساز
دل مرا بر ترسکاران و باش از برای من همچنانچه میباشی از برای صالحان وَحَلِّنِي حِلْيَةَ
الْمُتَّقِينَ و بپوشان مرا زینت پرهیزکاران وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ
فِي الْغَابِرِينَ وَذِكْرًا نَامِيًا فِي الْآخِرِينَ و بگردان برای من ذکر نیکو در میان
آیندگان و ذکر بلند در میان پیشینیان وَوَافِ بِي عَرْصَةَ الْأَوَّلِينَ
یعنی و برسان مرا بعرصه و میان سرای پیشینیان یعنی مقربان درگاه احدیت
وَتَمِّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ یعنی و تمام گردان نعمت شامله خود را بر من
وَظَاهِرْ كَرَامَاتِهَا لَدَيَّ یعنی و فراهم آور کرامتهای نعمت خود را بر من
وَامْلَأْ مِنْ فَوَائِدِكَ يَدَيَّ یعنی پر کن از فائدهای خود دستهای مرا وَسُقْ
كَرَائِمَ مَوَاهِبِكَ إِلَيَّ و بران بخششهای بزرگ گرامی خود را بسوی من
وَجَاوِرْ بِيَ الْأَطْيَبِينَ مِنْ أَوْلِيَائِكَ فِي الْجِنَانِ الَّتِي زَيَّنْتَهَا لِأَصْفِيَائِكَ و همسایه گردان مرا با خوبترین از دوستان خود در بهشتهائی
که آراسته آنرا از برای برگزیدگان خود وَجَلِّلْنِي شَرَائِفَ نِحَلِكَ فِي
الْمَقَامَاتِ الْمُعَدَّةِ لِأَحِبَّائِكَ و بپوشان مرا عطایای بزرگوار خود را در جاهائی که
مهیا شده بجهت دوستان خود وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ مَقِيلًا آوِي إِلَيْهِ مُطْمَئِنًّا

یکجا تشبیه یا نیز روایت شده
بنحوه دیگر آمده

وَمَثَابَةً لِلنَّاسِ أَتَبَوَّؤُهَا وَأَقَرُّ عَيْنًا وبگردان مقام مرا در بهشت آرامگاهی

که بازگردم بآن درحالیکه آرامیده باشم ومحل بازگشت مردم باشند تاجای خود

سازم آنرا وروشن سازم چشم خودرا وَلَا تُقَايِسْنِي بِعَظِيمَاتِ الْجَرَائِرِ

یعنی مقایسه ومواخذه مکن با من بگناههای بزرگ یعنی هرگاه که گناهی بزرگ

کنم بقدر آن عقوبت کنی وَلَا تُهْلِكْنِي يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ یعنی وهلاک

مسازمرا یا مدران پرده مرا در روزی که آشکارا شود نهانها یعنی ظاهر

کنند مخفیات ضمائر را تا خوب از بد تمیز گردد وَأَزِلْ عَنِّي كُلَّ شَكٍّ

وَشُبْهَةٍ وزائل کن از من هرشک وشبهه یعنی باطلی که شبیه بحق باشد

وَاجْعَلْ لِي فِي الْحَقِّ طَرِيقًا مِنْ كُلِّ رَحْمَةٍ یعنی وبگردان از برای من

درحق وراستی راهی از همه رحمت وَأَجْزِلْ لِي قِسَمَ الْمَوَاهِبِ مِنْ نَوَالِكَ

یعنی وعظیم گردان از برای من نصیب وبهره بخششهای خود را از عطای خود

وَوَفِّرْ عَلَيَّ حُظُوظَ الْإِحْسَانِ مِنْ إِفْضَالِكَ ووافر وبسیار کن

برمن بهرهای نیکوئی را از فضل وبخشش خود وَاجْعَلْ قَلْبِي وَاثِقًا

بِمَا عِنْدَكَ وَهَمِّي مُسْتَفْرَغًا لِمَا هُوَ لَكَ وبگردان دل مرا استوار

ومحکم بآنچه نزد تست از مثوبات اخرویه واندیشه وقصد مرا مبذول دار

تا همه توانائی خویش بکار برم از برای آنچه از تو مر ترا است وَاسْتَعْمِلْنِي

بِمَا تَسْتَعْمِلُ بِهِ خَالِصَتَكَ وبکار دار مرا بآنچه بکار میداری خاصان خود را از انبیا

واولیا

واولیا وصلحا وَأَشْرِبْ قَلْبِي عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طَاعَتَكَ وبیاشام دل مرا

بدوستی طاعت خود نزد غافل شدن عقلها وَاجْمَعْ لِيَ الْغِنَى وَالْعَفَافَ

وَالدَّعَةَ وَالْمُعَافَاةَ وَالصِّحَّةَ وَالسَّعَةَ وَالطُّمَأْنِينَةَ وَالْعَافِيَةَ

وفراهم آور از برای من توانگری وبی نیازی از غیر تو وبازایستادن از حرام

وسؤال نمودن از مردمان وآسودگی وخوش عیشی وآسایش ورستکاری تن

ودرستی وآرامش وسالم بودن از بیماریها وَلَا تُحْبِطْ حَسَنَاتِي بِمَا يَشُوبُهَا

مِنْ مَعْصِيَتِكَ وتباه مساز نیکوئیهای مرا بآنچه آمیخته شود بآن نیکوئیها

از معصیت ونافرمانی تو وَلَا خَلَوَاتِي بِمَا يَعْرِضُ لِي مِنْ نَزَغَاتِ فِتْنَتِكَ

یعنی وتباه مساز خلوتهای مرا از برای عبادت تو بآنچه عارض شود مرا از

تباه کاریها وشورانیدن فتنه تو که آن شیطان رجیم است وَصُنْ وَجْهِي

عَنِ الطَّلَبِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ وَذُبَّنِي عَنِ الْتِمَاسِ مَا عِنْدَ

الْفَاسِقِينَ یعنی ونگاهدار آبروی مرا از طلب کردن آنچه نزد مردمانست

از عالمیان یعنی از ماسوای تو ونگاهدار دین مرا از درخواست نمودن آنچه

نزد فاسقان است یعنی آنکه نافرمانی حق جل وعلا مینمایند وَلَا تَجْعَلْنِي

لِلظَّالِمِينَ ظَهِيرًا وَلَا لَهُمْ عَلَى مَحْوِ كِتَابِكَ يَدًا وَنَصِيرًا یعنی وبگردان

مرا یاری کنندگان ایشان پشت ویاری کننده وبگردان مرا با ایشان بر باطل ساختن

کتاب تو قوت دهنده ومددکار وَحُطْنِي مِنْ حَيْثُ لَا أَعْلَمُ حِيَاطَةً تَقِينِي بِهَا

یعنی حفظ و نگاهبانی و کرده آوری کن مرا از جائی که مرا علم با آن نبوده باشد آنچنان کرد
آوری که نگاه داری مرا از وقوع در معاصی وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ تَوْبَتِكَ وَرَحْمَتِكَ
وَرَأْفَتِكَ وَرِزْقِكَ الْوَاسِعِ إِنِّي إِلَيْكَ مِنَ الرَّاغِبِينَ و بگشا از جهت من
درهای توبه و بازگشت نمودن بسوی خود و رحمت خود و مهربانی خود و روزی
فراخ خود زیرا که من از رغبت دارندگانم بثواب تو وَأَتْمِمْ لِي إِنْعَامَكَ عَلَيَّ إِنَّكَ
خَيْرُ الْمُنْعِمِينَ و تمام گردان از برای من نعمت دادن خود را زیرا که تو بهترین نعمت
دهندگانی وَاجْعَلْ بَاقِيَ عُمْرِي فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ يَا رَبَّ
الْعَالَمِينَ و بگردان باقی مانده زندگانی مرا در حج گزاردن و بجای آوردن عمره
بجهة جستن رضای تو ای پروردگار جهانیان وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَبَدَ الْآبِدِينَ و افاضه
کناد رحمت را خدای تبارک و تعالی بر ذات مقدس محمد و آل او که پاکند از گناهان
صغیره و کبیره و پاکیزگانند و سلام برو و بر ایشان باد تا ابد الآبدین یعنی زمانی که
آنرا نهایت نباشد و این از باب مبالغه است مثل دهر الداهرین الدُّعَاءُ
الثَّامِنُ وَالْأَرْبَعُونَ فِي يَوْمِ الْأَضْحَى وَالْجُمُعَةِ دعای چهل و هشتم
که در روز عید قربان و روز جمعه مواظبت میفرموده اند اللَّهُمَّ هَذَا
يَوْمٌ مُبَارَكٌ وَالْمُسْلِمُونَ مُجْتَمِعُونَ فِي أَقْطَارِ أَرْضِكَ یعنی ای خدایا
این روزیست با برکت و مسلمانان فراهم آمده اند از جوانب زمین تو يَشْهَدُ

السائل

السَّائِلُ مِنْهُمْ وَالطَّالِبُ وَالرَّاغِبُ وَالرَّاهِبُ وَأَنْتَ النَّاظِرُ فِي
حَوَائِجِهِمْ یعنی حاضر آمده است دعا کننده و خواهنده از مسلمانان و طلب
کننده حوائج خود را و رغبت کننده با آنچه نزد تست از ثواب که و ترسنده از
عذاب برگشته حال که تو نظر کننده در حاجتهای ایشان فَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ
وَكَرَمِكَ وَهَوَانِ مَا سَأَلْتُكَ عَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ یعنی پس
درخواست میکنم از تو بحق جود و کرم تو و حال آنکه آسانست بر تو آنچه من درخواستم
آنرا بر تو اینکه افاضه کنی رحمت را بر محمد و آل او وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا بِأَنَّ
لَكَ الْمُلْكَ وَلَكَ الْحَمْدُ یعنی درخواست میکنم ترا بار خدایا ای پروردگار ما بآنکه تراست
پادشاهی نه غیر ترا و مر تراست ستایش بر نعمت تو لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ
الْكَرِيمُ یعنی نیست خدائی مگر تو بردبار و صاحب عفو و صفح که اثر بد معصیت
از عاصیان نمیکنی و مسارعت در انتقام آن نمینمائی با کمال قدرتی که داری کریمی یعنی
بخشنده الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ یعنی صاحب رحمت و سعه و عطا میکنی بعطایا پیش از آنکه سؤال
کرده شوی ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ یعنی صاحب بزرگی و غناء مطلق که بهیچ وجه احتیاج
بتو راه ندارد و صاحب فضل و جود تمامی یا بمعنی آنکه سزاوار آنی که اجلال و اکرام کرده
شوی و کفران نورزند ترا بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پدید آورنده آسمانها
و زمین بی سبق و نمونه مَهْمَا قَسَمْتَ بَيْنَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ خَيْرٍ أَوْ
عَافِيَةٍ أَوْ بَرَكَةٍ أَوْ هُدًى أَوْ عَمَلٍ بِطَاعَتِكَ أَوْ خَيْرٍ تَمُنُّ بِهِ عَلَيْهِمْ

تهدیهم به الیک یعنی سوال میکنیم خداوندا که هر کاه قسمت کنی میان بندکان مومنین خود
از مالی یا عافیتی یا برکتی یا هدایتی که بآن راه راست را سلوک دارند یا کار کردن بطاعت
یا نیکوئی که منت نهی بآن نیکوئی برایشان تا راه نمائی ایشان را بآن نیکوئی بسوی خود
او ترفع لهم عندک درجة او تعطیهم به خیرا من خیر الدنیا والاخرة
یا بلند سازی از برای ایشان نزدیک خود پایه یا اعطا کنی ایشان را بآن نیکوئی از
نیکوئی دنیا و آخرت ان توفر حظی ونصیبی منه ایکه وافر سازی بهره
و نصیب مرا از آن خیر واسئلک اللهم بان لک الملک ولک الحمد لا اله
الا انت ان تصلی علی محمد عبدک ورسولک وحبیبک وصفوتک
وخیرتک من خلقک وعلی آل محمد الابرار الطاهرین الاخیار صلوة
لا یقوی علی احصائها الا انت یعنی و سوال میکنیم ترا ای خداوند که ترا است پادشاهی
و سپاس و نیست معبودی سزای پرستش مکر تو اینکه افاضه کنی رحمت را بر محمد بنده
تو و فرستاده تو است بر خلقان و دوست داشته تو و برکزیده تو از
خلقان تو و بر آل و که نیکوکاران پاکیزکان برکزیدکان اند رحمتی که قادر باشد
بر شمردن آن رحمت احدی مکر تو وان تشرکنا فی صالح من دعاک
فی هذا الیوم من عبادک المومنین یا رب العالمین و اینکه شریک
سازی ما را در دعای نیک هر کس که ترا خوانده است درین روز از بندکان
مومنین تو ای پروردکار جهانیان وان تغفر لنا ولهم انک علی کل شیء

قدیر و اینکه بیامرزی ما را و ایشان را زیرا که تو بر همه چیز توانائی اللهم الیک
تعمدت بحاجتی وبک انزلت الیوم فقری وفاقتی ومسکنتی وانی
بمغفرتک ورحمتک اوثق منی بعملی ولمغفرتک ورحمتک اوسع
من ذنوبی فصل علی محمد وآل محمد یعنی بار خدایا بسوی تو قصد کردم بحاجتی
که دارم و بتو فرود آوردم درویشی و احتیاج و مسکنت خود را و بدرستیکه من
بمغفرت و آمرزش تو استوارترم از خود بکردار خود و هر آینه آمرزش تو
و رحمت تو وسیعتر از کناهان منست پس افاضه کن رحمت را بر محمد و آل او
وتول قضاء کل حاجة هی لی بقدرتک علیها وتیسیر ذلک علیک
وبفقری الیک وغناک عنی و متولی بر آوردن هر حاجتی که مراست
بشو بتوانائی تو بر و اکردن حاجت و آسان بودن آن بر تو و بدرویشی
و احتیاج من بسوی تو و بی نیازی تو از من فانی لم اصب خیرا قط الا منک
یعنی زیرا که من نیافتم نیکوئی هرکز مکر از تو ولم یصرف عنی سوء قط
احد غیرک و بر نکردانیده است و تغییر نداده از من بدی را هرکز هیچکس غیر از تو
ولا ارجو لامر آخرتی ودنیای سواک و امید ندارم کسی از برای امر
آخرت و دنیای خود بغیر از تو اللهم من تهیأ وتعبی واعد
واستعد لوفادة الی مخلوق رجاء رفده ونوافله وطلب نیله
وجائزته یعنی بار خدایا هر کسی مهیا و مرتب و معد و مستعد این شده اند

گرویش مخلوقی روند بامید عطا و بخشش او و طلب جائزه و عطیه از و کنند فالیک یا مولای
کانت الیوم تهیئتی و تعبئتی و اعدادی و استعدادی رجاء عفوک و رفدک
و طلب نیلک و جائزتک پس بسوی تست ای خداوند من ای صاحب من امروز مهیا شدن
و تعبیه و اعداد و استعداد من بامید عفو تو و عطیه تو و طلب کردن عطیه و جائزه تو
اللهم فصل علی محمد و آل محمد و لا تخیب الیوم ذلک من رجائی بارخدایا
رحمت کن بر محمد و آل او و ناامید مکن مرا امروز از این امیدواری من یا من لا یحفیه
سائل و لا ینقصه نائل یعنی ای آنکه طلب سوال کنندگان باعث نباشد بر مبالغه
نمودن او در جود و عطا چرا که هر امر عظیمی که از و طلب نمایند در جنب جود او حقیر
و بیمقدار است یا آنکه سؤال سائلان و داد خواستن دادخواهان و شکوه مظلومان او را
بر حیف و میل ندارد بلکه هر چه میکند از روی عدل میکند و کم نسازد خزانه جود او را
عطائی که به بندگان خود می نماید فانی لم آتک ثقة منی بعمل صالح قدمته
و لا شفاعة مخلوق رجوته الا شفاعة محمد و اهل بیته علیه
و علیهم صلواتک و سلامک پس بدرستیکه نیامده ام من نزد تو از
روی استواری و اعتماد داشتن بکردار نیکی که پیش فرستاده باشم آنرا و نه
بدرخواست کردن مخلوق نزد تو که امید داشته ام آنرا مگر شفاعت و درخواست
کردن محمد و اهل بیتش و صلوات تو و سلام تو بر او و بر اهل بیت مطهرین او باد
اتیتک مقرا بالجرم و الاساءة علی نفسی آمده ام ترا در حالیکه

اقرا

اقرار کننده ام بگناه کاری و بد کردن بر نفس خود اتیتک ارجو عظیم عفوک
الذی عفوت به عن الخاطئین آمدم ترا در حالیکه امید دارم عفو و تجاوز نمودن عظیم ترا
از عفوی که در گذشته بسبب آن از گناه گناهکاران ثم لم یمنعک طول عکوفهم
علی عظیم الجرم ان عدت علیهم بالرحمة و المغفرة یعنی پس از آن باز نداشت
ترا مواظبت و مداومت نمودن و اقبال کردن ایشان بر گناهان بزرگ از آنکه مکرمت
نمائی با ایشان برحمت و آمرزش خود فیا من رحمته واسعة و عفوه
عظیم یا عظیم یا کریم صل علی محمد و آل محمد
و عد علی برحمتک و تعطف علی بفضلک و توسع علی بمغفرتک
یعنی پس ای آنکه رحمت او وسیع است و فرو گرفته مومن و کافر را و عفو و در گذشتن
او بسیار است ای صاحب بزرگی و جلال که احاطه نتواند کرد بکنه ذات تو
عقول قاصره ای جواد بخشنده و فضل کننده رحمت کن بر محمد و آل او و مکرمت
و عطوفت نما بر من برحمت خود و عطوفت و مهربانی کن بر من بفضل و عدل
خود و احاطه فرما بر من آمرزش خود اللهم ان هذا المقام لخلفائک
و اصفیائک و مواضع امنائک فی الدرجة الرفیعة التی اختصصتهم
بها قد ابتزوها یعنی بارخدایا بدرستیکه این مقام که خلافت و امامت و ریاست
عامه بوده باشد بحسب دین و دنیا مر خلیفها و برگزیدگان تراست و جایگاه امینان
و معتمدان تست که ثابتند در پایه بلندی که مخصوص گردانیدی تو ایشان را بآن پایه

بتحقیق که ربوده بودند آن مواضع را از ایشان متغلبین یعنی غاصبین خلافت چنانچه بکمان آنکه

این منصبی است که اجلاف و فساق از امت شخصی را منصوب میتوانند ساخت عوام کالانعام را

بجیفهٔ دنیا فریب داده بر خود ایشان جمع ساخته باجماع چنین متمسک شدند و باعث

بسی از فتنها و سفک دماء ائمهٔ هدی و علما و اتقیا گردیدند و این سنت را تا انقراض عالم

در دودمان اهل اسلام گذاشتند لعنهم الله لعناً مخلداً الی یوم الدین وَاَنْتَ الْمُقَدِّرُ

لِذَالِكَ لَا يُغَالَبُ اَمْرُكَ وَلَا يُجَاوَزُ الْمَحْتُومُ مِنْ تَدْبِيرِكَ كَيْفَ شِئْتَ وَاَنّٰى

شِئْتَ وَلِمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ غَيْرُ مُتَّهَمٍ عَلٰى خَلْقِكَ وَلَا لِاِرَادَتِكَ یعنی حال

آنکه تو تقدیر کننده بودی مر آنرا مغلوب نشود فرمان تو و درنگذرد آنچه

واجب شود از تدبیر تو بهر نحو که خواستی و از جهت آنچه تو داناتری با آن متهم نیستی

بر خلقان خود که فعل شر نموده باشی بجهت ایشان و نه در اراده خود نیز متهم

نیستی بانکه اراده شر نمائی حَتّٰى عَادَ صِفْوَتُكَ وَخُلَفَاؤُكَ مَغْلُوبِينَ

مَقْهُورِينَ مُبْتَزِّينَ يَرَوْنَ حُكْمَكَ مُبَدَّلًا وَكِتَابَكَ مَنْبُوذًا وَفَرَآ

ئِضَكَ مُحَرَّفَةً عَنْ جِهَاتِ اَشْرَاعِكَ وَسُنَنَ نَبِيِّكَ مَتْرُوكَةً یعنی ربودند

آن مواضع را از ایشان تا آنکه گردیدند برگزیدگان تو و خلفای تو مغلوب

و مقهور بوده شدگان با آنچه از برای ایشان مقرر فرموده بودی از امر

خلافت می بینند حکم ترا که تبدیل یافته است و کتاب تو یعنی احکام کتاب تو که

قرآن عزیز بوده باشد و رانداخته شده است که کسی پیروی آن احکام نمی نماید

وآنچه

وآنچه واجب ساخته تغییر یافته از جهات و طریقه که تو وضع کرده بودی آنها را بران

جهات و سنتهاء پیغمبر تو دست بازداشته شده است اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَعْدَاءَهُمْ

مِنَ الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ وَمَنْ رَضِيَ بِفِعَالِهِمْ وَاَشْيَاعَهُمْ وَاَتْبَاعَهُمْ

بارخدایا دور گردان از رحمت خود دشمنان خلفای خود را از پیشینگان

و پسینگان و هر کس که خشنود باشد بکردار ایشان و خدمتکاران ایشان

و پیروان ایشان اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

كَصَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَتَحِيَّاتِكَ عَلٰى اَصْفِيَائِكَ اِبْرٰهِيمَ وَاٰلِ

اِبْرٰهِيمَ وَعَجِّلِ الْفَرَجَ وَالرَّوْحَ وَالنُّصْرَةَ وَالتَّمْكِينَ وَالتَّاْيِيدَ

لَهُمْ یعنی بارخدایا رحمت فرست بر محمد و آل او زیرا که تو حمیدی یعنی محمودی

و مستحق ستایشی بکردارهای نیک و مجیدی یعنی کریم تو و واسع است بخشش و رحمتها

و برکتها و درودها و سلامها که بر برگزیدگان خود کرده از ابراهیم و آل

ابراهیم و تعجیل فرما راحت و خوشحالی و مددکاری و دست دادن ایشان

در کار خود یا جای دادن ایشان در مقام خود و قوت دادن مر ایشان را

اَللّٰهُمَّ وَاجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِ التَّوْحِيدِ وَالْاِيمَانِ بِكَ وَالتَّصْدِيقِ

بِرَسُولِكَ وَالْاَئِمَّةِ الَّذِينَ حَتَمْتَ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ يَجْرِي ذٰلِكَ

بِهِ وَعَلٰى يَدَيْهِ اٰمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ یعنی بارخدایا بگردان مرا از اهل

توحید یعنی تصدیق بانکه خدا یکیست و باور داشتن تو و گرویدن رسول تو

وبامامانی که واجب ساخته بر ما طاعت و فرمانبرداری ایشان را از انکسیکه جاری
کردانیده امامت را باو و بر دستهای او و مستجاب کن بار خدایا این دعای
ای پروردکار جهانیان اَللّٰهُمَّ لَيْسَ يَرُدُّ غَضَبَكَ اِلَّا حِلْمُكَ یعنی
بار خدایا بر نکرداند خشم ترا مکر بردباری تو وَلَا يَرُدُّ سَخَطَكَ اِلَّا
عَفْوُكَ و باز ندارد ناخشنودی ترا مکر عفو تو وَلَا يُجِيرُ مِنْ عِقَابِكَ
اِلَّا رَحْمَتُكَ و زنیهار ندهد از عقاب و عذاب تو مکر رحمت تو وَلَا يُنْجِينِي
مِنْكَ اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ و رهاند از عقاب تو مکر زاری کردن
بسوی تو و در برابر تو فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَهَبْ لَنَا يَا اِلٰهِي مِنْ
لَدُنْكَ فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا تُحْيِي اَمْوَاتَ الْعِبَادِ وَبِهَا تَنْشُرُ
مَيْتَ الْبِلَادِ پس فاضه رحمت کن بر محمد و آل محمد و ببخش ما را ای خداوند ما
از پیش خود شادی و خوشحالی بقدرت کامله خود آنچنان قدرتی که زنده
میکنی بندکان مرده خود را و بآن قدرت بر می انکیزانی مردکان شهرها را
وَلَا تُهْلِكْنِي يَا اِلٰهِي غَمًّا حَتّٰى تَسْتَجِيبَ لِي وَتُعَرِّفَنِي الْاِجَابَةَ فِي دُعَائِي
وَاَذِقْنِي طَعْمَ الْعَافِيَةِ اِلٰى مُنْتَهٰى اَجَلِي و هلاک مساز مرا ای خداوند
من از غم و اندوه تا انکاه که مستجاب سازی دعای مرا و بشناسانی مرا اجابت
کردن دعای من و بچشانی مرا چاشنی عافیت و رستکاری تا آخر رسیدن
وقت زندکانی من وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ عُنُقِي وَلَا

تسلطه

تُسَلِّطْهُ عَلَيَّ و شاد مساز بمن دشمن مرا و تمکین مده او را در کردن من و این کنایت
از عدم غلبه او و مسلط مساز او را بر من اِلٰهِي اِنْ رَفَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي
يَضَعُنِي یعنی ای خداوند من اکر بلند کردانی درجه و پایه مرا پس کیست که پست کرداند
و اکر پست سازی کیست که بلند سازد آن را وَاِنْ اَكْرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يُهِينُنِي
وَاِنْ اَهَنْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يُكْرِمُنِي و اکر اکرام و تعظیم نمائی مرا پس کیست که
اهانت و خواری نماید مرا و اکر اهانت و خوار سازی مرا پس کیست که اکرام و انعام
کند مرا وَاِنْ عَذَّبْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْرِضُ لَكَ فِي عَبْدِكَ اَوْ يَسْاَلُكَ
عَنْ اَمْرِهِ و اکر استهلاک فرمائی مرا پس کیست که معارضه کند ترا در حق بنده
تو یا باز پرسد ترا از کار او وَقَدْ عَلِمْتُ اَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا
فِي نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ وَاِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ وَاِنَّمَا يَحْتَاجُ اِلَى
الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا اِلٰهِي عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا یعنی
بتحقیق دانسته ام که در حکم تو بیدادی و در مکافات دادن تو بعقوبت
شتابی چرا که جز این نیست که شتاب کسی میکند که ترسد کاری از او فوت
شود و محتاج بظلم و بیداد کسی باشد که ضعیف و ناتوان باشد و تو برتری از اینها
ای خداوند من برتری بزرک اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ
وَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَلَا لِنَقِمَتِكَ نَصَبًا یعنی بار خدایا افاضه
رحمت کن بر محمد و آل او و مکردان مرا نشانه بلا و نه از برای عقوبت خود

نشانه وهدف وَمَهِّلْنِی وَنَفِّسْنِی وَاَقِلْنِی عَثْرَتِی ومهلت ده مرا از عدات
ومرفه ساز مرا از اندوه وغم خوردن وفرو گذاشت نما یا من در گناهانی که کرده‌ام
وَلَا تَبْتَلِیَنِّی بِبَلَاءٍ عَلَی اَثَرِ بَلَاءٍ یعنی ومبتلا مکن مرا ببلائی بعد از بلائی
یعنی بلاها پی در پی بر من نازل مساز فَقَدْ تَرَی ضَعْفِی وَقِلَّةَ حِیلَتِی
وَتَضَرُّعِی اِلَیْکَ پس بدرستیکه می بینی ومیدانی ضعف وبیچارگی مرا وکمی قدرت مرا
وتضرع وزاری کردن مرا بسوی خود وَاَعُوذُ بِکَ اللّٰهُمَّ الْیَوْمَ مِنْ غَضَبِکَ
فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعِذْنِی وپناه می آورم بتو ای خداوند من درین روز
از خشم تو پس رحمت کن بر محمد وآل او وپناه ده مرا وَاَسْتَجِیرُکَ الْیَوْمَ
مِنْ سَخَطِکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَجِرْنِی یعنی زینهار میجویم بتو از ناخشنودی
تو پس افاضه کن رحمت را بر محمد وآل او وزینهار ده مرا وَاَسْئَلُکَ اَمْنًا
مِنْ عَذَابِکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآمِنِّی ومیخواهم از تو ایمنی از عذاب تو
پس رحمت کن بر محمد وآل او وایمن گردان مرا از عذاب خود وَاَسْتَهْدِیکَ
فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنِی وطلب میکنم هدایت ترا پس افاضه کن بر
محمد وآل او وثابت دار مرا بر هدایت وَاَسْتَنْصِرُکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَانْصُرْنِی ویاری میخواهم از تو پس رحمت فرست بر محمد وآل او
ویاری ده مرا وَاَسْتَرْحِمُکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْحَمْنِی ورحمت
میخواهم از تو پس رحمت کن بر محمد وآل او وببخش مرا وَاَسْتَکْفِیکَ فَصَلِّ عَلَی

محمّد

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاکْفِنِی وکفایت میخواهم از تو پس رحمت کن بر محمد وآل او
وکفایت کن حال مرا وَاَسْتَرْزِقُکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِی
وروزی میخواهم از تو پس رحمت فرست بر محمد وآل او وروزی ده مرا
وَاَسْتَعِینُکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعِنِّی واستعانت میخواهم از تو
پس رحمت کن بر محمد وآل او واعانت ده مرا وَاَسْتَغْفِرُکَ لِمَا سَلَفَ مِنْ
ذُنُوبِی فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاغْفِرْ لِی وطلب آمرزش میکنم از تو از
گناهانی که سابقا از من صادر شده پس رحمت فرست بر محمد وآل او وبیامرز
مرا وَاَسْتَعْصِمُکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْصِمْنِی ونگاهداری میخواهم
ترا از ارتکاب نمودن معاصی پس رحمت کن بر محمد وآل او ونگاهدار مرا فَاِنِّی
لَنْ اَعُودَ لِشَیْءٍ کَرِهْتَهُ مِنِّی اِنْ شِئْتَ ذَلِکَ یَا رَبِّ یَا رَبِّ یَا حَنَّانُ
یَا مَنَّانُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ یعنی پس بدرستیکه من باز نگردم مر چیزی را
که تو کراهت داشته باشی آنرا از من اگر خواهی آن کراهت را ای پروردگار
من ای صاحب رحمت واسعه وای عطا کننده نعمتها وای صاحب نعمای مطلق
وفضل عام صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاسْتَجِبْ لِی جَمِیعَ مَا سَاَلْتُکَ وَطَلَبْتُ
اِلَیْکَ وَرَغِبْتُ فِیهِ اِلَیْکَ یعنی رحمت کن بر محمد وآل او ومستجاب گردان برای
من جمیع آنچه درخواست نمودم ترا وطلب کردم درحالیکه طلب منتهی بسوی
تست واز کسی دیگر طلب ننمایم ورغبت کرده‌ام در آنچه بسوی تو وَاَرَدْتُهُ

وقدره وامضه واقضه وخر لي فيما تقضي منه وبارك لي
في ذلك یعنی اراده کن آنرا که خواستم و مقدر کن آنرا و بجای آور
و روان ساز آنرا و بگردان آنچه قضا میکنی آنرا از برای من خیر و برکت
ده مرا در آن وتفضل علي به و تفضل کن بر من با آن از روی استحقاق
واسعدني بما تعطيني منه و نیکبخت گردان مرا بآنچه عطا کنی مرا از آن
وزدني من فضلك وسعة ما عندك فانك واسع كريم و زیاده
کن مرا از فضل خود و وسعت آنچه نزد تست زیرا که تو صاحب توانائی و بخشندگی
و کریمی وصل ذلك بخير الآخرة ونعيمها يا ارحم الراحمين و به پیوند
آنرا بنیکی آخرت و نعمت آن ای بخشاینده ترین بخشایندگان ثم تدعوا
بما بدا لك یعنی پس بخواه آنچه ظاهر شود و پیش آید ترا یعنی که مطلبی داشته
باشی درخواست کن از درگاه احدیت وتصلي على محمد وآله الف
مرة و صلوات فرست بر محمد و آل او هزار نوبت هكذا كان يفعل عليه
السلام یعنی بودند حضرت سید الساجدین که چنین میکردند یعنی که بعد از
خواندن این دعا هزار مرتبه صلوات بر سید عالمیان و آل او میفرستادند
و از مشایخ عظام و ائمه رواة این کتاب مستطاب خود شنیده که اگر وقت
تنگ باشد و گنجایش نداشته باشد که هزار مرتبه صلوات بفرستد ده مرتبه بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد الدعاء التاسع والاربعون في دفاع كيد الاعداء ورد بأسهم

دعای

دعای چهل و نهم در دفع کردن دشمنان و رد قوت ایشان الهي هديتني فلهوت
ووعظت فقسوت یعنی ای خداوند من راه راست نمودی و ارشاد
کردی مرا و من غفلت ورزیدم و پند و نصیحت دادی مرا و من سخت دل بودم
و قبول آن نکردم وابليت الجميل فعصيت یعنی بیان کردی و ظاهر
ساختی از برای من نیکوئی را و من عصیان ورزیدم و بآن نیکوئی عمل نکردم
ثم عرفت ما اصدرت اذ عرفتنيه فاستغفرت فاقلت یعنی پس
شناختم من آنچه صادر ساخته بودم از خطایا در هنگامی که شناسا گردانیده
بودی مرا بآن پس استغفار کردم من پس مسامحه و تجاوز نمودی از آن فعدت
فسترت پس باز بر گناه آمدم پس تو پوشیدی آنرا فلك الحمد الهي
تقحمت اودية الهلاك وحللت شعاب تلف تعرضت فيها
لسطواتك وبحلولها عقوباتك یعنی پس مر ترا ای خداوند من
سپاس و ستایش انداختم خود را بی رویت در وادی هلاکت و فرود آمدم
در میدان و سر در بیاوردم در آن وادیها و راهها از جهت حمله آوردن قهرهای تو
و بفرود آمدن عقوبتهای تو ووسيلتي اليك التوحيد وذريعتي
اني لم اشرك بك شيئا ولم اتخذ معك الها و دست آویز من بسوی
تو توحید و یکی دانستن و تصدیق بیگانگی تست و وسیله من آنست که شریک
نساخته‌ام با تو چیزی و فرا نگرفته‌ام با تو معبودی را وقد فررت اليك بنفسي

وَإِلَيْكَ مَفَرُّ الْمُسِيءِ وَمَفْزَعُ الْمُضَيِّعِ لِحَظِّ نَفْسِهِ الْمُلْتَجِئِ و بجهیتی
بازگردیم بسوی تو بنفس خود و بسوی تست گریزگاه بدکاران و پناه ضایع
کننده بهرهٔ نفس خویش پناه جوینده فَكَمْ مِنْ عَدُوٍّ انْتَضَى عَلَيَّ سَيْفَ
عَدَاوَتِهِ یعنی پس بسیار از دشمنان شمشیر عداوت را از نیام برکشید بر من
وَشَحَذَ لِي ظُبَةَ مُدْيَتِهِ یعنی و تیز کردند از برای من کنارهٔ کارد خود را
وَأَرْهَفَ لِي شَبَا حَدِّهِ و تنک و باریک کرده از برای من تیز کنارهٔ آنرا
وَدَافَ لِي قَوَاتِلَ سُمُومِهِ و بآب خیسانیده از برای من زهرهای کشنده
خود را وَسَدَّدَ نَحْوِي صَوَائِبَ سِهَامِهِ و راست کرده بسوی من فرودوندهٔ
تیرهای خود را وَلَمْ تَنَمْ عَنِّي عَيْنُ حِرَاسَتِهِ و نخوابانیده از من چشم
پاسبانی خود را وَأَضْمَرَ أَنْ يَسُومَنِي الْمَكْرُوهَ وَيُجَرِّعَنِي زُعَاقَ مَرَارَتِهِ
و در دل داشت که برساند بمن مکروهی و جرعه دهد مرا شوری و بدمزگی
و تلخی آن مکروه را که طاقت آشامیدن آن نداشته باشم فَنَظَرْتَ يَا إِلَهِي
إِلَى ضَعْفِي عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَادِحِ وَعَجْزِي عَنِ الْانْتِصَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِي
بِمُحَارَبَتِهِ پس نظر کردی ای خدای من بناتوانی من از برداشتن این امور
ثقیل شاقه و عجز من از انتقام کشیدن از کسیکه قصد کرد مرا بکارزار کردن
خود وَوَحْدَتِي فِي كَثِيرِ عَدَدِ مَنْ نَاوَانِي وَأَرْصَدَ لِي بِالْبَلَاءِ
فِيمَا لَمْ أُعْمِلْ فِيهِ فِكْرِي و تنهائی مرا در میان عدد بسیار که بان قصد

خصوم

خصومت و دشمنی دارند و مهیا ساخته از برای من بلا را در آنچه بکار نبرده بودم
در آن اندیشه و فکر خود را فَابْتَدَأْتَنِي بِنَصْرِكَ وَشَدَدْتَ أَزْرِي بِقُوَّتِكَ
پس ابتدا کردی مرا بیاری کردن خود و محکم کردی پشت مرا بقوت خود ثُمَّ فَلَلْتَ
لِي حَدَّهُ وَصَيَّرْتَهُ مِنْ بَعْدِ جَمْعٍ عَدِيدٍ وَحْدَهُ پس شکستی از برای من کنارهٔ
آنرا و این کنایت از تضیع آن یعنی او را ضایع کردی و گردانیدی او را پس
بسیار تنها و بیکس وَأَعْلَيْتَ كَعْبِي عَلَيْهِ و افراشته کردی شرف و بزرگی
مرا برو و این کنایه بر غلبهست وَجَعَلْتَ مَا سَدَّدَهُ مَرْدُوداً عَلَيْهِ
فَرَدَدْتَهُ لَمْ يَشْفِ غَيْظَهُ وَلَمْ يَسْكُنْ غَلِيلُهُ و گردانیدی آنچه
او راست کرده بود بر من بازگردیده شده برو پس بازگردانیدی
او را در حالیکه شفا نیافته بود خشم او و ساکن نشده بود سوزش و حرارت
باطن و تشنگی و کینه او قَدْ عَضَّ عَلَى شَوَاهُ وَأَدْبَرَ مُوَلِّياً قَدْ أَخْلَفَتْ
سَرَايَاهُ یعنی بتحقیق که دندان گرفت و گزید دست خود را و هزیمت نمود
در حالیکه پشت دهنده بود در قتال و لشکر سپاه او خلاف نمودند
او را و با او موافقت ننمودند وَكَمْ مِنْ بَاغٍ بَغَانِي بِمَكَائِدِهِ و بسیاری
از ظالمان و از حد تجاوز کنندگان بغی و ظلم کردند بر من بمکرها و حیلهای
خود وَنَصَبَ لِي شَرَكَ مَصَائِدِهِ و بپای کرد از برای من دام صید
و شکار کردن خود را وَوَكَّلَ بِي تَفَقُّدَ رِعَايَتِهِ و موکل ساخت بر من

جست وجوی رعایت خود را واضبأ الیّ اضباء السبع لطریدته انتظاراً
لانتهاز الفرصة لفریسته وهو یظهر لی بشاشة الملق وینظرنی
علی شدة الحنق و در کمین نشست بجهة من همچو کمین نشستن درندگان بجهة
شکاری خود در حالیکه منتظر بود مر غنیمت شمردن فرصت را از برای شکاری
خود و حال آنکه او ظاهر میکرد از برای من خرمی و خوشحالی و چاپلوسی را و نگاه
بمن میکرد با کمال سختی خشم و غضب فلما رأیت یا الهی تبارکت وتعا
لیت دغل سریرته وقبح ما انطوی علیه ارکسته لام رأسه
فی زبیته ورددته فی مهوی حفرته یعنی پس چون دیدی ای خداوند
من که مقدس و منزه است صفات تو و متعالی است از آنکه کسی با او برابری
تواند نمود فساد باطن آن ظالم را و زشتی آنچه ضمیر او بر او مشتمل است
نگونسار ساختی مرا در میان سر او در دامگاهی که برای خود ساخته بود
و برگردانیدی او را چاهی که کنده بود از برای من و ازینجاست که گفته اند
صبا بگو تو بصیاد دام مکر فکنده که مکر باز بگردد بمکر کننده فانقمع
بعد استطالته ذلیلاً فی ربق حبالته التی کان یقدر ان
یرانی فیها پس خوار و ذلیل شد بعد از آنکه گردنکشی میکرد خوار شد
در ریسمانهای دامی که تقدیر کرده بود که ببیند مرا در آن دام وقد کاد
ان یحل بی لولا رحمتک ما حل بساحته و بتحقیق که نزدیک شده بود

که فرود

که فرود آید بمن اگر نبودی رحمت تو آنچه فرود آمده بفضای خانه او وکم من
حاسد قد شرق بی بغصته وشجی منی بغیظه وسلقنی بحد لسانه
ووحرنی بقرف عیوبه یعنی و بسیاری از حسدبرندگان بهچو گیر در گلو مانده
غصه او بسبب من و در حلق او گره شده خشم او از رشک زدن من و این کنایت
از شدت غصه و خشم او و اذیت رسانیدن مرا بتیز زبانی خود و در خاطر خود
گرفته کینه بعیب کردن معائب و وجعل عرضی غرضاً لمرامیه یعنی
و گردانید ناموس مرا نشانه تیرهای دشنام خود وقلدنی خلالاً لم تزل
فیه یعنی و در گردن من انداخت و ثابت کرد از برای من خصلتهائی که همیشه
آن خصلتها در او بود ووحرنی بکیده یعنی کینه ور شد با من بکید و مکر خود
وقصدنی بمکیدته و قصد کرد مرا بکید و مکر خود فنادیتک یا الهی
مستغیثاً بک واثقاً بسرعة اجابتک عالماً انه لا یضطهد من أوی
الی ظل کنفک یعنی پس خواندم و ذاکر دم ترا ای پروردگار من در حالیکه
استغاثه کننده بودم بتو و طلب فریادرسی میکردم از تو و واثق و استوار
بودم بزودی اجابت تو و دانا باینکه مقهور و مغلوب نشود کسیکه جا گیرد در
سایه حمایت تو ولا یفزع من لجأ الی معقل انتصارک فحصنتنی
من بأسه بقدرتک یعنی نترسد کسیکه پناه برد بقلعه انتقام کشیدن
داد ستاندن تو پس نگاهداری نمودی مرا از عذاب و سختی او بقدرت خود

وَكَمْ مِنْ سَحَائِبِ مَكْرُوهٍ جَلَّيْتَهَا عَنِّي وَسَحَائِبِ نِعَمٍ اَمْطَرْتَهَا عَلَيَّ وبسیاری
از ابرهای مکروه و دشواریها را که بر روی آمد از من و ابرهای نعمتها که بباراندی
آنرا بر من وَجَدَاوِلِ رَحْمَةٍ نَشَرْتَهَا وَعَافِيَةٍ اَلْبَسْتَهَا وَاَعْيُنِ اَحْدَاثٍ
طَمَسْتَهَا وَغَوَاشِيْ كُرُبَاتٍ كَشَفْتَهَا یعنی و بسیاری از جویهاء رحمت
خود که روان کردی بسوی من و لباسهای رحمت که بپوشانیدی و ایمن و بسیاری
از چشمهای شدائد روزگار را که نابینا کردی و رقم محو بر وی کشیدی و بسیاری
از انواع عذاب که فرو گرفته بود مرا از من برداشتی و کلام در همه این فقرات
مبنی بر استعاره و تشبیه است وَكَمْ مِنْ ظَنٍّ حَسَنٍ حَقَّقْتَ وَعَدَمٍ جَبَرْتَ
وَصَرْعَةٍ اَنْعَشْتَ وَمَسْكَنَةٍ حَوَّلْتَ و بسیاری از گمانهاء نیکو که راست
گردانیدی آنها را و از فقر و احتیاج که جبر و تلافی آن کردی بعنای خود و مرا
غنی گردانیدی و بسیار در لغزشها افتادم و مرا برداشتی از آنها و از
درویشی و مسکنت که داشتم تغیر آن دادی كُلُّ ذٰلِكَ اِنْعَامًا وَتَطَوُّلًا
مِنْكَ وَفِي جَمِيْعِهِ اِنْهِمَاكًا مِنِّيْ عَلٰى مَعَاصِيْكَ یعنی این همه نعمتها
که شماره نمودم از روی انعام و تفضل بود از جانب تو در حالیکه من در
جمیع این احوال ثابت و راسخ بودم و لجاج می نمودم در نافرمانی تو لَمْ تَمْنَعْكَ
اِسَاءَتِيْ عَنْ اِتْمَامِ اِحْسَانِكَ باز نداشت ترا بدکرداری من از تمام کردن
نیکوئی تو بمن وَلَا حَجَرَنِيْ ذٰلِكَ عَنِ ارْتِكَابِ مَسَاخِطِكَ و باز نداشت مرا

این

این نعمتها که بمن انعام کردی از مرتکب شدن اموری که باعث سخط و خشم تو باشد
لَا تُسْئَلُ عَمَّا تَفْعَلُ یعنی سوال کرده نشوی از آنچه میکنی بجهت آنکه متفردی
در الوهیت و تسلط مالکیت پس کرا یارای آنکه در مقام توبیخ سوال آید وَلَقَدْ
سُئِلْتَ فَاَعْطَيْتَ وَلَمْ تُسْئَلْ فَابْتَدَاْتَ وَاسْتُمِيْحَ فَضْلُكَ فَمَا
اَكْدَيْتَ و بتحقیق که مسئول شدی یعنی سوال کنندگان سوال از رحمت تو کردند
پس عطا کردی آنرا و نخواستند از تو پس ابتدا کردی تو بعطا کردن و طلب عطا
از فضل و جود تو نمودند پس قطع نکردی خیر و جود خود را اَبَيْتَ يَا مَوْلَايَ اِلَّا
اِحْسَانًا وَامْتِنَانًا وَتَطَوُّلًا وَاِنْعَامًا یعنی اباء نمودی ای صاحب من
از هیچ کاری مگر نیکوئی کردن و نعمت دادن و تفضل نمودن و منت
نهادن وَاَبَيْتُ اِلَّا تَقَحُّمًا لِحُرُمَاتِكَ وَتَعَدِّيًا لِحُدُوْدِكَ وَغَفْلَةً
عَنْ وَعِيْدِكَ و باز ایستادم از آنکه کاری کنم الا داخل شدن در حرمهای
رفیع تو صاحب احترامت مثل اوامر و نواهی شرعیه و تعدی و تجاوز نمودن
مرصدها و منعها که قرار داده آنرا و غفلت ورزیدن از چیزهائی که تخویف
نموده بندگان خود را از آن فَلَكَ الْحَمْدُ اِلٰهِيْ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ
وَذِيْ اَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ یعنی پس مر تراست سپاس بیقیاس ای خداوند من
از توانائی که مغلوب نشوی و بردباری که شتاب نکنی هٰذَا مَقَامُ مَنِ
اعْتَرَفَ بِسُبُوْغِ النِّعَمِ وَقَابَلَهَا بِالتَّقْصِيْرِ وَشَهِدَ عَلٰى

نَفْسِي بِالتَّضْيِيعِ یعنی این مقام کیست که اعتراف دارد بنعمتها هستی تو و مقابل آن
نعمتها معرفت تقصیر وکوتاهی کردن در شکر آن وکواه هست بنفس خویش
بتضییع حقوق آن نعمتها اَللّٰهُمَّ فَاِنِّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِالْمُحَمَّدِيَّةِ الرَّفِيعَةِ
وَالْعَلَوِيَّةِ الْبَيْضَاءِ وَاَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِهِمَا اَنْ تُعِيذَنِي مِنْ شَرِّ كَذَا وَكَذَا
یعنی بارخدایا بدرستیکه من نزدیکی میجویم بسوی تو بملت محمدی بلند داشته شده
بر جمیع ملتها و بامامت علی ابن ابی طالب نورانی و روی آورم بسوی تو بوسیلهٔ
این دو بزرگوار از آنکه پناه میدهی مرا از شر و بدی چنین و چنین یعنی هر کسی که
از و خوف داشته باشد از دشمنان خود فَاِنَّ ذٰلِكَ لَا يَضِيقُ عَلَيْكَ
فِي وُجْدِكَ پس بدرستیکه این نگاهداری و پناه دادن تنگ نیست بر تو
در جنب بزرگی و توانگری تو وَلَا يَتَكَاَّدُكَ فِي قُدْرَتِكَ و دشوار نیست
در جنب قدرت و توانائی تو وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و تو بر همه چیز
توانائی چنانچه خواهی هَبْ لِي يَا اِلٰهِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَدَوَامِ تَوْفِيقِكَ
مَا اَتَّخِذُهُ سُلَّمًا اَعْرُجُ بِهِ اِلٰى رِضْوَانِكَ وَآمَنُ بِهِ مِنْ عِقَابِكَ
يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ یعنی ببخش مرا ای خداوند من از رحمت خود و همیشگی توفیق خود
آنچه فرا گیرم آنرا نردبانی که بالا روم با و بسوی رضای تو و ایمن شوم بسبب آن
از عقاب تو ای بخشاینده ترین بخشایندگان

الدُّعَاءُ الْخَمْسُونَ فِي الرَّهْبَةِ

دعای پنجاهم در ترس از خدای تعالی اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ خَلَقْتَنِي سَوِيًّا وَرَبَّيْتَنِي

صغیر

صَغِيرًا وَرَزَقْتَنِي مَكْفِيًّا یعنی بارخدایا بدرستیکه تو خلق کردی و آفریدی
مرا در حالتیکه مستوی الخلقه بودم یعنی در من هیچ عیبی نبود از گنگی و لنگی وکوری
وکری و غیر آن از عیوب و تربیت کردی مرا در حالتیکه کوچک بودم و بسر حد
کمال رسانیدی مرا و روزی دادی مرا روزی تمام که در آن نقصانی نبود
اَللّٰهُمَّ اِنِّي وَجَدْتُ فِيمَا اَنْزَلْتَ مِنْ كِتَابِكَ وَبَشَّرْتَ بِهِ عِبَادَكَ
اَنْ قُلْتَ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا بارخدایا بدرستیکه یافتم من در آنچه فرو فرستادی
به بندگان خود از کتاب مجید خود و بشارت دادی بآن ایشانرا اینکه گفتی ای
بندگان من آنکه اسراف نمودند و از حد گذرانیدند بر نفسهای خود نومید
مشوید از رحمت خدا بدرستیکه بیامرزد خدای گناهانرا همه آنرا وَقَدْ تَقَدَّمَ
مِنِّي مَا قَدْ عَلِمْتَ وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَيَا سَوْءَتَا مِمَّا اَحْصَاهُ
عَلَيَّ كِتَابُكَ یعنی و بتحقیق پیش گذشته از من از اعمال ناشایسته آنچه تو
دانائی بآن و تو بآن داناتری از من پس ای شناعت و رسوائی تو کجائی
بیا که سزاوار آنست که تو حاضر باشی از آنچه شمرده است آنرا بر من کتاب خدا
یعنی آنچه مکتوبست در صحائف اعمال من از افعال ناشایسته فَلَوْلَا الْمَوَاقِفُ
الَّتِي اُؤَمِّلُ مِنْ عَفْوِكَ الَّذِي شَمَلَ كُلَّ شَيْءٍ لَاَلْقَيْتُ بِيَدِي یعنی
پس اگر نه آن موقفها بودی که امید دارم از عفو تو که فرو گیرنده است

هر چیزی را که مرا عفو کنی دران موقف هر آینه انداختی نفس خود را در مهالک ولو أنّ
أحداً استطاع الهرب من ربه لكنت أنا أحق بالهرب منك و اگر کسی توانستی
گریختن از عذاب تو هر آینه من سزاوارتر بودمی بگریختن از عقاب تو وأنت لا تخفى
عليك خافية في الأرض ولا في السماء إلا أتيت بها وكفى بك جازياً
وكفى بك حسيباً و تویی آنکه پوشیده نیست بر تو هیچ پوشیده‌ای نه در زمین
و نه در آسمان الا آنکه ظاهر ساخته‌ای او را و بسندی تو از روی جزا دادن و از
روی کفایت کردن اللهم إنك طالبي إن أنا هربت ومدركي إن أنا
فررت یعنی بارخدایا بدرستیکه تو جوینده منی اگر بگریزم و دریابنده منی
اگر فرار نمایم پس کجا بگریزم من تنگست جهان بمن کجا بگریزم دنباله خشم او
بدنبال منست فها أنا ذا بين يديك خاضع ذليل راغم یعنی پس اینک من
در برابر تو ایستاده‌ام فروتنی کننده خوار عاجز إن تعذبني فإني لذلك
أهل وهو يا رب منك عدل وإن تعف عني فقديماً شملني عفوك
وألبستني عافيتك اگر عذاب کنی مرا پس بدرستیکه من مر این عذاب را سزاوارم
و این عذاب ای پروردگار من از تو از باب عدالت و اگر عفو فرمایی از من
پس دیریست که فرو گرفته مرا عفو تو و در پوشانیده مرا عافیت خود فأ
سئلك اللهم بالمخزون من أسمائك وبما وارته الحجب من
بهائك إلا رحمت هذه النفس الجزوعة وهذه الرمة الهلوعة

التي

التي لا تستطيع حر شمسك فكيف تستطيع حر نارك یعنی سؤال میکنم و درخواست
می‌نمایم ترا بحق اسمهای تو که مخزون و پوشیده است از علم مردم و نمیدانند مسمی
باین اسمها الا تو و بحق بها و حسن تو که پوشانیده است آن را پرده‌ها یعنی کسی
بکیفیت آن حسن و بها نمیرسد مگر اگر رحمت کنی این نفس ناشکیبا را و این استخوان
پوسیده شدید الحرص کم صبر را که توانایی و تاب گرمی آفتاب تو ندارد پس چگونه
استطاعت و توانایی حرارت آتش تو داشته باشد والتي لا تستطيع
صوت رعدك فكيف تستطيع صوت غضبك و اگر توانایی شنیدن
آواز رعد تو ندارد پس چگونه تاب آواز غضب تو داشته باشد و کلام مبنی
بر استعاره است فارحمني اللهم فإني امرؤ حقير یعنی پس ببخشای مرا ای
خدایا زیرا که من مردی حقیر و خوارم وخطري يسير یعنی و قدر و منزلت من
اندکیست وليس عذابي مما يزيد في ملكك مثقال ذرة و نیست
عذاب کردن تو مرا از آنچیزهایی که بیفزاید در پادشاهی تو مقدار مورچه کوچکی
ولو أن عذابي مما يزيد في ملكك لسألتك الصبر عليه وأحببت
أن يكون ذلك لك و اگر چنانچه عذاب کردن من از آنچیزها بودی که می‌افزود
در پادشاهی تو صبر خواستمی بر آن و دوست داشتمی که این افزودگی ترا
بودی ولكن سلطانك اللهم أعظم وملكك أدوم من أن
تزيد فيه طاعة المطيعين أو تنقص منه معصية المذنبين ولكن

سلطنت تو ای پروردگار من بزرگترست و پادشاهی تو پاینده ترست از آنکه
بیفزاید در وی طاعت فرمانبرندگان یا کم کند از وی نافرمانی گناه کاران بیچارست
که گفته آمد بیا که قسمت این کارخانه کم نشود بزهد هیچو توئی یا الفسق هیچو منی
فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَتَجَاوَزْ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ پس ببخشای مرا
ای بخشاینده ترین بخشایندگان و درگذران از من ای صاحب بزرگی و عطاء مطلق
و صاحب فضل وجود عام وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و بازگشت نما بر من
برحمت و بپذیر توبه مرا زیرا که تو پذیرنده توبها و بازگردنده بر بندگان خود
با آمرزش و بسیار مهربانی برایشان الدُّعَاءُ الْحَادِي وَالْخَمْسُونَ فِي
التَّضَرُّعِ وَالْاِسْتِكَانَةِ دعای پنجاه و یکم در زاری کردن و فروتنی نمودن
و گردن نهادن فرمان الهی را إِلَهِي أَحْمَدُكَ وَأَنْتَ لِلْحَمْدِ أَهْلٌ عَلَى
حُسْنِ صَنِيعِكَ إِلَيَّ وَسُبُوغِ نَعْمَائِكَ عَلَيَّ وَجَزِيلِ عَطَائِكَ عِنْدِي
یعنی خداوندا من ستایش میکنم ترا و حال آنکه سزاواری مر ستایش را بر کرامت
و عطاهای نیکو بسوی من و نعمتهای شامله تو بر من و بخششهای عظیم تو نزد من وَعَلَى
مَا فَضَّلْتَنِي بِهِ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَسْبَغْتَ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَتِكَ و بر آنچه
تفضیل داده مرا از رحمت خود و اتمام کرده بر من از نعمت خود فَقَدِ اصْطَنَعْتَ
عِنْدِي مَا يَعْجِزُ عَنْهُ شُكْرِي پس هر آینه نیکو عطایا و احسان تو نزد من
آن مقدار است که عاجز است از آن شکرگزاری من وَلَوْلَا إِحْسَانُكَ إِلَيَّ

وسبوغ

وَسُبُوغُ نَعْمَائِكَ عَلَيَّ مَا بَلَغْتُ إِحْرَازَ حَظِّي وَلَا إِصْلَاحَ نَفْسِي یعنی اگر
نبودی احسان تو بسوی من و شمول نعمتهای تو بر من نرسیدمی هیچگاه بدست آوردن بهره
و نصیب خود و بصلاح آوردن نفس خود وَلَكِنَّكَ ابْتَدَأْتَنِي بِالْإِحْسَانِ
وَرَزَقْتَنِي فِي أُمُورِي كُلِّهَا الْكِفَايَةَ و لیکن تو ابتدا کردی بمن نیکوئی را
پیش از آنکه من مستحق نیکوئی شوم و روزی کردی مرا در همه کارها آنمقدار که
بس بود وَصَرَفْتَ عَنِّي جَهْدَ الْبَلَاءِ یعنی و گردانیدی از من سختی بلا را وَمَنَعْتَ
مِنِّي مَحْذُورَ الْقَضَاءِ یعنی و باز داشتی از من قضائی که از آن حذر و پرهیز
کنند إِلَهِي فَكَمْ مِنْ بَلَاءٍ جَاهِدٍ قَدْ صَرَفْتَ عَنِّي ای خداوند من بسیار
از بلاهای سخت را که تو از من بگردانیدی آنرا وَكَمْ مِنْ نِعْمَةٍ سَابِغَةٍ
أَقْرَرْتَ بِهَا عَيْنِي و بسیار از نعمتهای شامله که چشم مرا بآن روشن گردانیدی
وَكَمْ مِنْ صَنِيعَةٍ كَرِيمَةٍ لَكَ عِنْدِي و بسیار از عطیه کریمه که در غایت
خوبیست مر ترا نزد من أَنْتَ الَّذِي أَجَبْتَ عِنْدَ الِاضْطِرَارِ دَعْوَتِي
توئی آنکه اجابت کردی در وقت اضطرار دعای مرا وَأَقَلْتَ عِنْدَ الْعِثَارِ زَلَّتِي
و مسامحه و درگذشت نمودی نزد سر در آمدن برو و افتادن من در مهلکه لغزشهای مرا
وَأَخَذْتَ لِي مِنَ الْأَعْدَاءِ بِظُلَامَتِي و گرفتی برای من از دشمنان
آنچه گرفته بودند از روی ظلم و عدوان إِلَهِي مَا وَجَدْتُكَ بَخِيلاً حِينَ
سَأَلْتُكَ وَلَا مُنْقَبِضاً حِينَ أَرَدْتُكَ یعنی ای خداوند من نیافتم ترا بخیل

وقتیکه از تو سوال کردم مرا بدادی و یافتم ترا کرمکی کننده وقتیکه ترا خواندم بلی
ووجدتك لدعائي سامعا ولمطالبي معطيا بکر ترا یافتم که شنونده
دعای مرا اجابت کننده ام و عطا کننده مطالب م ووجدت نعماك
علي سابغة في كل شأن من شأني وكل زمان من زماني فأنت
عندي محمود یعنی و یافتم نعمت ترا بر خود تمام و شامل در هر امری و حالی
وکاری که روی من و هر زمانی از زمانهای من پس تو نزد من ستوده شده و
صنيعك لدي مبرور و احسان و عطای تو نزد من مبرور است یعنی مخلوط
بنیکی و ایذائی نیست تحمدك نفسي ولساني وعقلي حمدا يبلغ الوفاء
وحقيقة الشكر حمدا يكون مبلغ رضاك عني فنجني من سخطك
می ستاید ترا نفس من و زبان من و عقل من ستایشی که برسد بسر حد وفا و حقیقة
شکر و ستایشی که برسد بسر حد خشنودی تو از من پس برهان مرا از خشم خود یا
كهفي حين تعييني المذاهب یعنی ای پناه و ملجای من در وقتیکه تو بسته کنی
سازد مرا راهها یعنی بسوی خلق و راه یافته نشوم بسلوک کردن آن راهها و یا
مقيلي عثرتي یعنی وای در گذرنده از گناه من فلولا سترك عورتي لكنت
من المفضوحين پس اگر نبودی پوشیدن تو قبایح مرا هر آینه بودمی از
رسوا شدگان ويا مؤيدي بالنصر فلولا نصرك إياي لكنت من
المغلوبين وای قوت دهنده مرا بیاوری و لولا پس اگر نه یاری

کردن

کردن تو نبودمی هر آینه بودم از مغلوب شدگان ويا من وضعت له الملوك
نير المذلة على أعناقها فهم من سطواته خائفون یعنی ای آنکه نهاده اند
از برای او پادشاهان نیر مذلت را یعنی چوب بینی کرده و کاو را در حالت شکافتن
زمین بر گردن میگذارند بر گردنهای خود پس ایشان از حملهای قهر او ترسناکند
واین کلام فصاحت انتظام مبنی بر استعاره است ويا أهل التقوى ای آنکه توئی
سزاوار آنکه از عقاب تو خائف باشند ويا من له الأسماء الحسنى وای آنکه
مر او راست نامهای نیکو أسألك أن تعفو عني وتغفر لي فلست بريئا
فأعتذر ولا بذي قوة فأنتصر میخواهم از تو سوال میکنم ترا اینکه عفو کنی
و در گذری از گناهان من و بیامرزی مرا زیرا که بی گناه نیستم تا عذر خواهم و عذر
مرا بپذیری و نه صاحب قوتم تا باز دارم مکروهی را از خود ولا مفر لي
فأفر وأستقيلك عثراتي و نه جای گریختنی هست مرا تا در آن گریزم و از
تو میخواهم که درگذری از لغزشهای من یعنی گناهان من وأتنصل إليك
من ذنوبي التي قد أوبقتني وأحاطت بي فأهلكتني یعنی بیزاری
مینمایم در حالیکه التجا کننده ام بسوی تو از گناهان خود آنچنان گناهانی که مرا در
هلاکت انداخته اند و گرداگرد من در آمده اند پس بهلاکت افکنده اند
مرا و کمر را از باب مبالغه خواهد بود منها فررت إليك رب تائبا
فتب علي یعنی از آن گناهان میگریزم بسوی تو ای پروردگار من در حالیکه

توبه کننده‌ام از گناهان پس بازگشت نما بر من برحمت و بپذیر توبهٔ مرا
مُتَعَوِّذاً فَأَعِذْنِي و در حالیکه پناه جوینده‌ام پس پناه ده مرا مُسْتَجِيراً
فَلَا تَخْذُلْنِي زنهار جوینده‌ام پس فرو مگذار از نصرت خود مرا از من سائلاً
فَلَا تَحْرِمْنِي سؤال کننده‌ام ترا پس محروم مساز مرا مُعْتَصِماً فَلَا تُسْلِمْنِي
دست در تو زننده‌ام پس دست از من باز مدار داعِياً فَلَا تَرُدَّنِي خَائِباً
خواننده‌ام ترا پس باز مگردان مرا ناامید دَعَوْتُكَ يَا رَبِّ مِسْكِيناً
مُسْتَكِيناً مُشْفِقاً خَائِفاً وَجِلاً فَقِيراً مُضْطَرّاً إِلَيْكَ یعنی خواندم
ترا ای پروردگار من در حالیکه درویش بودم و خوار و بیمقدار بودم ترسان
بودم و محتاج و بیچاره در حالیکه پناه آورنده‌ام بسوی تو أَشْكُو إِلَيْكَ
يَا إِلَهِي ضَعْفَ نَفْسِي عَنِ الْمُسَارَعَةِ فِيمَا وَعَدْتَهُ أَوْلِيَاءَكَ وَالْمُجَا
نَبَةِ عَمَّا حَذَّرْتَهُ أَعْدَاءَكَ یعنی شکوه میکنم بسوی تو ای خداوند من
ضعف تن خود را از شتافتن در آنچه وعده کرده دوستان خود را و دوری
نمودن از آنچه حذر فرموده دشمنان خود را وَكَثْرَةَ هُمُومِي وَوَسْوَسَةَ
نَفْسِي و از بسیاری اندوه من و وسوسه نفس خود إِلَهِي لَمْ تَفْضَحْنِي بِسَرِيرَتِي
یعنی ای خداوند من رسوا نساختی مرا بعیبهای نهانی من وَلَمْ تُهْلِكْنِي بِجَرِيرَتِي
و هلاک نساختی مرا بگناهان من أَدْعُوكَ فَتُجِيبُنِي وَإِنْ كُنْتُ بَطِيئاً
حِينَ تَدْعُونِي میخوانم ترا پس اجابت میکنی دعوتم را اگرچه من دیر کننده‌ام چون بخوانی

مرا یعنی

مرا یعنی دیر بعمل آورنده‌ام اوامر ترا وَأَسْأَلُكَ كُلَّ مَا شِئْتُ مِنْ حَوَائِجِي
و از تو میخواهم هرچه خواهم از حاجتهای خود وَحَيْثُ مَا كُنْتُ وَضَعْتُ عِنْدَكَ
سِرِّي فَلَا أَدْعُو سِوَاكَ وَلَا أَرْجُو غَيْرَكَ و هرجا که باشم میگذارم نزد تو
اسرار پنهانی خود را پس نمیخوانم سوای ترا و امید ندارم غیر ترا لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تَسْمَعُ
مَنْ شَكَا إِلَيْكَ وَتَلْقَى مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْكَ یعنی اجابت کردن دعوت
من ترا حاصلست بعد از اجابتی در پی یکدیگر میشنوی فریاد آنکسیکه شکوه آورد
بسوی تو و کفایت میکنی مهم آنکسیکه توکل و اعتماد کرد بر تو وَتُخَلِّصُ مَنِ اعْتَصَمَ
بِكَ و خلاص میسازی و میرهانی از عذاب آنکس را که چنگ در تو زد وَتُفَرِّجُ عَمَّنْ
لَاذَ بِكَ و می بری غم و اندوه از آنکسیکه پناه آورد بتو إِلَهِي فَلَا تَحْرِمْنِي خَيْرَ
الْآخِرَةِ وَالْأُولَى لِقِلَّةِ شُكْرِي وَاغْفِرْ لِي مَا تَعْلَمُ مِنْ ذُنُوبِي
ای خداوند من محروم مگردان مرا از خیر آخرت و دنیا از جهت کم سپاسی من و بیامرز مرا
از آنچه میدانی تو از گناهان من إِنْ تُعَذِّبْ فَأَنَا الظَّالِمُ الْمُفَرِّطُ
الْمُضَيِّعُ الْآثِمُ الْمُقَصِّرُ الْمُضَجِّعُ الْمُغْفِلُ حَظَّ نَفْسِي اگر عذاب میکنی
پس من بیداد کننده تقصیر کننده گناه کار غفلت ورزنده بهره و حظ
نفس خود را و سزاوار عذابم وَإِنْ تَغْفِرْ فَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و اگر می آمرزی
پس تو بخشنده ترین بخشایندگانی

الدُّعَاءُ الثَّانِي وَالْخَمْسُونَ فِي الْإِلْحَاحِ عَلَى اللهِ تَعَالَى

دعای پنجاه و دوم در الحاح و مبالغه نمودن

درمسئلت نزد الهی تبارک وتعالی یا الله الذی لا یخفی علیه شیء فی
الارض ولا فی السماء وکیف یخفی علیک یا الهی ما انت خلقته
ای خداوندی که پوشیده نیست بر وی هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان وچگونه
پوشیده شود بر تو ای خداوند من آنچه تو آفریده آنرا وکیف لا تحصی ما
انت صنعته وچگونه بشمار نتوانی در آورد آنچه تو ایجاد کرده آنرا از کمال
علم واحاطه اوست جل ذکره بر همه اشیا هرچه دانستنی است در دو جهان
نیست از علم شاملش پنهان اوکیف تغیب عنک ما انت تدبره یا چگونه
غائب شود از تو آنچه تو تدبیر کرده آنرا اوکیف یستطیع ان یهرب
منک من لا حیاة له الا برزقک یا چگونه استطاعت وتوانائی داشته
باشد که بگریزد از تو آنکه زندگانی نیست مر او را مگر برزق تو اوکیف ینجو
منک من لا مذهب له فی غیر ملکک یا چگونه رستگاری یابد از
عذاب تو آنکه نباشد او را راهی در غیر پادشاهی تو سبحانک اخشی خلقک
لک اعلمهم بک یعنی تنزیه میکنیم ترا از هرچه نه لایقست بکبریائی تو ترسنده
ترین خلق تو داناترین ایشانست بتو پس هر کرا دانش بیشتر ترس وبیم افزون
ترست وازینست که حضرت نبوی صلعم فرموده اند من ترسکارترینم مر خدا را واخضعهم
لک اعملهم بطاعتک وفروتن ترین ایشان مر ترا کارکننده ترین ایشانست
بطاعت تو واهونهم علیک من انت ترزقه وهو یعبد غیرک وخوار

ترین

ترین ایشان بر تو آنکسی است که تو روزی دهی او را واو عبادت وپرستش کند غیر ترا
سبحانک لا ینقص سلطانک من اشرک بک وکذب رسلک تنزیه میکنیم
ترا خداوندا تنزیه کردنی کم نمیکند پادشاهی ترا کسی که شرک آورد بتو وتکذیب نمود پیغمبران ترا
ولیس یستطیع من کره قضاءک ان یرد امرک ونتواند آنکس که کراهت
دارد حکم وفرمان ترا آنکه باز گرداند امر ترا ولا یمتنع منک من کذب
بقدرتک وامتناع وسرباز نتواند زد از حکم تو آنکس که تکذیب کرد قدرت ترا
ولا یفوتک من عبد غیرک وفوت نشود از تو واز تصرف تو بیرون
نرود آنکس که پرستید غیر ترا ولا یعمر فی الدنیا من کره لقاءک
وزندگانی نیابد در دنیا آنکس که کراهت دارد لقاء ترا یعنی لقاء ثواب ترا
سبحانک ما اعظم شانک واقهر سلطانک تنزیه میکنیم ترا خداوندا
تنزیه کردنی چه بزرگست شان تو وچه قاهرست سلطنت وپادشاهی تو که
هرچه هست مقهور اوست واشد قوتک وچه محکم است قدرت تو وانفذ
امرک وچه نافذ است وروانست فرمان تو سبحانک قضیت علی جمیع خلقک
الموت من وحدک ومن کفر بک وکل ذائق الموت یا که خداوندا
حکم کردی بر جمیع مخلوقات خود مرگ را خواه آنکسیکه یکی دانست ترا وخواه آنکس که
کافر شد وهمه چشنده اند شربت مرگ را وکل صائر الیک وهمه بازگردنده اند بسوی تو
فتبارکت وتعالیت لا اله الا انت وحدک لا شریک لک یعنی بزرگی

و برتری ترا نیست هیچ معبودی سزای پرستش الا تو در حالیکه یکانه و هیچ انباز نی
نیست مرترا آمنت بك وصدقت برسلك وقبلت كتابك وكفرت
بكل معبود غيرك وبرئت ممن عبد سواك ایمان آوردم بتو و تصدیق
کردم بپیغمبران تو و پذیرفتم کتاب ترا و آنچه دران مکتوبست از اوامر و نواهی
منقاد شدم و کافر شدم بهر معبودی غیر تو و بیزار شدم از انکس که عبادت
و پرستش نمود غیر ترا اللهم انی اصبح وامسی مستقلا لعملی معترفا
بذنبی مقرا بخطایای یعنی بار خدایا بدرستیکه من بامداد کردم و شبانگاه
نمودم در حالیکه اندک شمارنده ام کردار خود را اعتراف کننده ام گناهان خود را
اقرار کننده ام بخطایای خود انا باسرافی علی نفسی ذلیل من باسراف کردن
و تجاوز نمودن از حدود تو بر نفس خود خوارم و بمقدارم عملی اهلكنی
کردار من بهلاکت رسانید مرا وهوای اردانی و میل نفس من بمقتضیات
طبیعت خود از لذات دنیویه که بیرون از حدود شریعت باشد مرا در مهلکه
انداخت وشهواتی حرمتنی و آرزوهای من مرا محروم کرد از ثواب تو
فاسئلك یا مولای سؤال من نفسه لاهیة لطول امله پس میخواهم
از تو ای خداوند من خواستن انکسیکه نفس او غافل باشد از جهة درازی امید او در
امور دینیه و دنیویه و مترجم راست نظم فارسی پشت ال از بار خوشه خمیده دو شد
یک گره در رشته طول امل از کار ما وبدنه غافل لسکون عروقه و بدن

او غفلت

او غفلت ورزنده است از جهت سکون رکهای او و این کنایه است از عدم اقدام
بطاعات و عبادات چه اتیان آنها مستلزم حرکت عروق است وقلبه
مفتون بكثرة النعم علیه و دل او مبتلا شده باشد به بسیاری
نعمتها برو وفكره قلیل لما هو صائر الیه و فکر او اندک باشد از پی
آنچیزی که او بازگردنده است بسوی او یعنی از امور آخرت سؤال
من قد غلب علیه الامل وفتنه الهوی سوال انکسیکه غالب شده
باشد بر وامید و مبتلا ساخته باشد و در فتنه افکنده او را هوا و هوس واستمكنت
منه الدنیا و دست یافته باشد برو دنیا واظله الاجل و نزدیک
شده باشد او را اجل یعنی انتهاء مدت زندگانی و اوقات حیات او سؤال
من استكثر ذنوبه واعترف بخطیئته خواستن آنکس که بسیار انگاشته
باشد گناهان خود را و اعتراف کرده باشد بگناه خود سؤال من لا رب له غیرك
ولا ولی له دونك ولا منقذ له منك ولا ملجا له منك الا الیك
خواستن آنکس که پروردگاری نباشد مر او را غیر از تو و مددکاری نباشد او را
سوای تو و رهاننده نباشد مر او را از عقاب تو و پناهی نباشد مر او را از عقوبات
تو مکر آنکه پناه آورنده باشد بسوی تو الهی اسئلك بحقك الواجب علی
جمیع خلقك ای خداوند من سوال میکنم ترا بحق تو که واجبست بر همه خلقان تو
وباسمك العظیم الذی امرت رسولك ان یسبحك به و بحق نام

بزرگی تو که فرموده رسول خدا که تسبیح گوید ترا بآن نام وبجلال وجهك
الكريم الذي لا يبلى ولا يتغير ولا يحول ولا يفنى يعنى بحق بزرگى ذات
کریم تو که کهنه نشود و بمرور ایام و لیالی و متغیر نشود از حالی بحالی و متحرک و فانی نشود
أن تصلي على محمد وآل محمد وأن تغنيني عن كل شيء بعبادتك
یعنی سوال میکنم ترا اینکه رحمت کنی بر محمد و آل او و اینکه بی نیاز گردانی مرا از همه
چیز بعبادت و پرستش خود وأن تسلي نفسي عن الدنيا بمخافتك واینکه
خوش داری نفس مرا از دنیا بترس خود وأن تثنيني بالكثير من كرامتك
برحمتك و ثواب دهی مرا ببسیاری از کرامت و نوازش خود برحمت تو فإليك
أفر ومنك أخاف وبك أستغيث وإياك أرجو ولك أدعو پس میگریزم
بسوی تو و از تو می ترسم و از تو طلب فریادرسی می نمایم و بتو امید دارم و ترا
میخوانم وإليك ألجأ وبك أثق وإياك أستعين وبك أؤمن وعليك
أتوكل وعلى جودك وكرمك أتكل و بسوی تو پناه می برم و بتو استواری
و وثوق دارم نه بغیر تو و از تو یاری میخواهم و بتو ایمان آورده ام و بر تو توکل و اعتماد
دارم و بر جود و کرم تو اعتماد دارم **الدعاء الثالث والخمسون في التذلل**
دعای پنجاه و سوم در نرم شدن و ترسیدن و فروتنی نمودن مر خدای را جل شأنه
رب أفحمتني ذنوبي وانقطعت مقالتي فلا حجة لي یعنی ای پروردگار
من ساکت گردانیده مرا گناهان من و منقطع شده گفتگوی من پس هیچ حجتی و دلیلی

نيـ

نیست مرا که بآن متمسک شوم فأنا الأسير ببليتي المرتهن بعملي یعنی پس منم
اسیر و گرفتار بعمل خویش و در گرو گذار خود چرا که چنانچه تخلیص رهن موقوفست
بر ادای قرض همچنین خلاصی نفس از عذاب موقوفست بعمل صالح المتردد في خطيئتي
مردد و سرگشته در گناه خود المتحير عن قصدي یعنی حیران و سرگشته ام در کار
خود المنقطع بي یعنی بریده شده ام و عاجز گشته بحیثیتی که قادر نیستم بر چیزی
قد أوقفت نفسي موقف الأذلاء المذنبين یعنی تحقیق ساکن ساخته ام
نفس خود را در جای ذلیلان و شقاوتمندگان موقف الأشقياء المتجرئين
عليك و ساکن ساخته ام نفس خود را در جای بدبختان و دلیری کنندگان بر تو که
خائف و ترسان نباشند از تو المستخفين بوعدك استخفاف کننده
و سبک شمرنده بآنچه خبر داده از ثواب و عقاب سبحانك أي جرأة اجترأت
عليك وأي تغرير غررت بنفسي تنزیه میکنم ترا خداوندا تنزیه کردنی
چه دلیریست که دلیری کرده ام بر تو و چه در خطر و هلاکت انداختن است که در خطر
انداختم نفس خود را مولاي ارحم كبوتي لحر وجهي یعنی ای خداوند من
رحم کن بر رو در افتادن من تمام روی من وزلة قدمي و لغزش پای من
وعد بحلمك على جهلي یعنی و کرمت نما بردباری خود بر نادانی من
وبإحسانك على إساءتي و بنیکوئی کردن خود بر بدکرداری من
فأنا المقر بذنبي المعترف بخطيئتي پس منم اقرار کننده بگناه خود

داعتراف نماینده بگناه کاری خود وهذه یدی وناصیتی استکینة
بالقود من نفسی اینک دست من وپیشانی من تن در داده ام بقصاص کردن
نفس من ارحم شیبتی ونفاد ایامی واقتراب اجلی وضعفی
ومسکنتی وقلة حیلتی رحم کن پیری مرا وباخر رسیدن روزگار
عمر من ونزدیک شدن انقطاع مدت زندگانی من وضعف ودرویشی من
وبیچارگی من مولای وارحمنی اذا انقطع من الدنیا اثری ای خداوند
من ببخشای مرا چون منقطع شود از دنیا اثر من وامّحی من المخلوقین ذکری
وبرطرف شود از میان خلقان ذکر من وکنت من المنسیین کمن قد
نسی وباشم در میان فراموش شدگان همچو آنکسی که فراموش شده باشد مولای
وارحمنی عند تغیر صورتی وحالی اذا بلی جسمی وتفرقت
اعضائی وتقطعت اوصالی ای خداوند من رحم کن وببخشای مرا در هنگامی
که متغیر شود صورت من وحال من هرگاه کهنه شود تن من وپوسیده
وپراکنده گردد اعضای من وپاره پاره شود بندهای من یا غفلتی
عمّا یراد بی یعنی ای دریغ از غفلت از آنچه خواسته شده است از من ومن
بجای نیاوردم آنرا واغفلت کارم را بباد داد واز دست غفلت
داد داد مولای وارحمنی فی حشری ونشری ای خداوند من ببخشای
مرا در وقت گرد آوردن اعضای من وجمع کردن آن وبرانگیختن من زنده کردن

من

من در روز قیامت واجعل فی ذلک الیوم مع اولیائک
موقفی وبگردان در آن روز یعنی در روز حشر ونشر وجای ایستادن مرا
با دوستان خود وفی احبائک مصدری یعنی وبگردان جای بازگشت مرا میان
دوستان خود ومحل بازگشت من وفی جوارک مسکنی ودر همسایگی خود
ساز جای آرامش من همسایگی کنایه از قرب ومنزلت رتبی معنویست نزد الله تعالی
نه نزدیکی مکانی صوری چنانچه مولوی فرموده قرب نی بالا وپستی رفتن است
قرب حق از حبس هستی رستن است یا رب العالمین ای پروردگار سوای خود
از عالمیان **الدعاء الرابع والخمسون فی استکشاف الهموم**
دعای پنجاه وچهارم در طلب واستدن وبرطرف شدن اندوهها وغمها یا فارج
الهم وکاشف الغم یعنی ای برنده اندوه وبردارنده غم وفرق
میان هم وغم آنست که هم آدمی را در ازاله آن قدرتی بوده باشد مثل افلاس
وغم آنست که قدرت بر ازاله ومدافعه آن نداشته باشد مثل موت اولاد
ودوستان وبعضی گویند هم قبل از نزول مکروه عارض میشود وغم بعد از آن
وبعضی گفته اند که هم آنست که سبب عروض آن بر کسی ظاهر نباشد وغم آنکه
سبب ظاهر باشد وآن کیفیتی است نفسانی که مقتضی حرکت روح حیوانیت
که مرکب اوخون است بداخل بجهة خوف از موذی یا رحمن الدنیا والاخرة
ورحیمهما صل علی محمد وال محمد وافرج همی واکشف غمی

ای بخشاینده در دنیا و آخرت و مهربان در هر دو سرای افاضه کن رحمت را بر محمد
و آل او و بر اندوه مرا دور دار غم مرا یا واحدُ یا احدُ یعنی ای یگانه که
ترکیب نیافته از چیزی و یکی نمیشوی با چیزی و بعضی از علما فرق مذکور ساخته اند
میان واحد و احد باینکه واحد مقتضی نفی شریک است بنسبت بذات و احد
مقتضی نفی شریکست بنسبت بصفات یا صمدُ ای آنکه مقصودی در حوایج که حاجات
از تو بر آورده میشود یا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً
اَحَدٌ ای آنکه نزادی و زاده نشدی یعنی نه والدی و نه مولودی و نیست و نبوده
مر او را همتا هیچکس اِعْصِمْنِی وَطَهِّرْنِی وَاذْهَبْ بِبَلِیَّتِی نگاهدار
مرا از لغزش خطاکاران و پاک گردان مرا از گناهان و ببر بلای مرا و اقراء
آیة الکرسی و بخوان آیة الکرسی را که اللّٰه لا اله الا هو الحی القیوم تا هم فیها خالدون
والمعوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق تا آخر سوره و قل اعوذ برب الناس تا آخر
و قل هو اللّٰه احد تا آخر سوره و قُلْ و بگو یعنی بخوان این دعا را اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَسْئَلُکَ سُؤَالَ مَنِ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ بار خدایا بدرستیکه میخواهم از تو
خواستن آنکسیکه شدت یافته باشد درویشی او وَضَعُفَتْ قُوَّتُهُ و ضعیف
شده باشد توانائی او وَکَثُرَتْ ذُنُوبُهُ و بسیار شده باشد گناهان او
سُؤَالَ مَنْ لَا یَجِدُ لِفَاقَتِهِ مُغِیثاً یعنی سوال میکنم سوال آنکسیکه نیابد
مر درویشی خود را فریادرسنده وَلَا لِضَعْفِهِ مُقَوِّیاً و نه مر ضعف خود را

قوت

قوت دهنده وَلَا لِذَنْبِهِ غَافِراً غَیْرَکَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ و نه مر
گناه خود را آمرزنده غیر تو ای صاحب عظمت و بزرگی و خداوند اکرام یعنی
گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر که را مستحق آن باشد اَسْئَلُکَ عَمَلاً
تُحِبُّ بِهِ مَنْ عَمِلَ بِهِ سوال میکنم از تو کاری که دوست داری بسبب کردن
آن کار آنکسی را که آن کار را بجا آورد وَیَقِیناً تَنْفَعُ بِهِ مَنِ اسْتَیْقَنَ
بِهِ حَقَّ الْیَقِینِ فِی نَفَاذِ اَمْرِکَ و میخواهم از تو یقینی که نفع رسانی بسبب
آن کسی را که استیقان بهم رساند بآن یقین آنچه سزاوار آن یقین است در
روان بودن امر و فرمان تو اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاقْبِضْ
عَلَی الصِّدْقِ نَفْسِی بار خدایا افاضه کن رحمت را بر محمد و آل او و فرا گیر نفس
مرا در حالیکه بر صدق و راستی بوده باشم یعنی در قبض روح ثابت باشم
بر صدق و اخلاص توحید وَاقْطَعْ مِنَ الدُّنْیَا حَاجَتِی و قطع کن از دنیا
حاجت مرا وَاجْعَلْ فِیمَا عِنْدَکَ رَغْبَتِی شَوْقاً اِلَی لِقَائِکَ و گردان
رغبت و خواهش مرا در آن چیزی که نزدیک تست در حالیکه آرزومند بملاقات
ثواب تو باشم وَهَبْ لِی صِدْقَ التَّوَکُّلِ عَلَیْکَ و ببخش مرا توکل صادق
بر تو که تفویض امور خود نمایم بتو تا جائیکه تقدیر تست بعمل آید و خرسند
و راضی باشم اَسْئَلُکَ مِنْ خَیْرِ کِتَابٍ قَدْ خَلَا وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ
کِتَابٍ قَدْ خَلَا یعنی سوال میکنم ترا از بهترین حکمی و قضائی که جاری شده

و گذشته در لوح محفوظ و پناه می آورم بتو از بدترین حکمی و قضائی که گذشته در لوح محفوظ
اسئلك خوف العابدين لك وعبادة الخاشعين لك سوال میکنم ترا
ترس عبادت کنندگان مر ترا و عبادت ترسندگان مر ترا ویقين
المتوكلين عليك ويقين توکل کنندگان بر تو و توكل المؤمنين عليك
و توکل ایمان آورندگان بتو اللهم اجعل رغبتي في مسئلتي مثل
رغبة اوليائك في مسائلهم بارخدایا بگردان رغبت و خواهش مرا
در سوال کردن من ترا مثل رغبت دوستان تو در سوالهای ایشان ترا ورهبتي
منك مثل رهبة اوليائك و ترس کاری من از تو مانند ترس دوستان
تو از تو واستعملني في مرضاتك عملا لا اترك معه شيئا
من دينك مخافة احد من خلقك و بکار دار مرا در خشنودی خود
بکاری که باز نگذارم با آن عمل چیزی را از حقوق دین تو از ترس کسی از خلقان تو
اللهم هذه حاجتي فاعظم فيها رغبتي واظهر فيها عذري
یعنی بارخدایا اینست حاجت من که بتو عرض کردم از پیش پس عظیم گردان در این
حاجت رغبت و خواهش مرا و روشن ساز درین حاجت عذر مرا ولقني
فيها حجتي و بفهمان مرا درین حاجت حجت مرا یعنی آنچیزی که احتجاج کنم
از برای نفس خود در آزاد کردن نفس خود از عذاب الهی وعاف فيها جسدي
و عافیت ده مرا درین حاجت جسد مرا اللهم من اصبح له ثقة

او رجاء

او رجاء غيرك فقد اصبحت وانت ثقتي ورجائي في الامور
كلها یعنی بارخدایا هر آنکس که بامداد کرد و مر او راست اعتماد و یا امیدواری
بغیر تو پس بدرستیکه من بامداد کردم در حالیکه توست اعتماد و امید من در همه امور
فاقض لي بخيرها عاقبة یعنی بگذار و جاری گردان حال مرا بهترین
امور از روی عاقبت ونجني من مضلات الفتن یعنی و برهان
مرا از گمراه کنندگان که آن گناهانست برحمتك يا ارحم الراحمين
برحمت خود ای رحم کننده ترین رحم کنندگان وصلى الله على سيدنا
محمد رسول الله المصطفى وعلى آله الطاهرين و افاضه کناد
خدای تعالی بر بهتر و مهتر ما محمد که فرستاده و برگزیده اوست و بر آل او
و پاک کناد از گناهان صغیره و کبیره و سهو و نسیان از اول عمر تا آخر آن

تمت هذا الکتاب المستطاب بعون الله الملک الوهاب فی ششم عشرین شهر شوال اقبال ۱۰۸۲